بسم الله الرحمن الرحیم



نشر شاهد



شهدای عصر علوی

بررسی اجمالی شهدای عصر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام





موسسه اطلس تاریخ شیعه



بنیاد شهید و امور ایثارگران



فهرست نویسی فیپا

سرشناسه : بنائی کاشی، ابوالفضل، ۱۳۴۰

عنوان و نام پدیدآور: شهدای عصر علوی / مولف ابوالفضل بنائی‌کاشی ، همکاران سید جلال جمالی ، علیرضا محمدی‌نژاد ، سید محمد رفعتی‌پور؛ به سفارش دفتر پژوهش‌های فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران ، موسسه اطلس تاریخ شیعه.

مشخصات نشر: تهران : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی ، نشر شاهد ۱۳۹۶

مشخصات ظاهری : ۳۳۲ ص

شابک: ۹-۶۵۷-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب، امام اول،۲۳ قبل از هجرت-۴۰ ق--اصحاب

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, ٦٠٠-٦٦١ -- Ashab*

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب، امام اول،۲۳ قبل از هجرت-۴۰ ق--اصحاب-سرگذشتنامه

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I, ٦٠٠-٦٦١ -- Biography

شناسه افزوده : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران. دفتر پژوهشهای فرهنگی

شناسه افزوده : موسسه فرهنگی- هنری اطلس تاریخ شیعه

شناسه افزوده : سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران. نشر شاهد

رده بندی کنگره : BP۳۷/۸۷/ب ۸۶ ش ۹ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۷۸۸۶۷

شناسنامه

• به سفارش:
مرکز مطالعات و پژوهش های بنیاد شهید و امور ایثارگران

• مؤلف:
ابوالفضل بنائی کاشی

• همکاران:
حجة الاسلام والمسلمین سید جلال جمالی
حجة الاسلام والمسلمین علیرضا محمدی نژاد
حجة الاسلام والمسلمین سید محمد رفعتی‌پور

• نظارت فنی جغرافیا :دکتر عیسی گلوردی

• ویراستار:حسین حبیبی

• هماهنگی تولید: زهرا شیرکوند، ابوالحسن صمدی شجاع، محمد علیایی مقدم

• طراح گرافیک: ابوالقاسم جوپاری

• ناظر هنری:رحیم حسین آبفروش

• امور رایانه و حروف نگاری: احمد جمالی

• ناشر: نشر شاهد

• تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

• چاپ: اول ۱۳۹۶

• قیمت: ۴۵۰۰۰۰ ریال

• امور لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ کوثر

• شابک: ۹-۶۵۷-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸

• با سپاسگزاری از
جناب آقای جلیل صفری
خانم فریبا نظری پورکیایی
حجة الاسلام والمسلمین خیرالله غفوری
دکتر محمدرضا سروش
حجة الاسلام والمسلمین احمد مازنی

• با قدردانی از نهادهای
مرکز تحقیقات ایثار
کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
کتابخانه تخصصی حج و زیارت
سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
اداره کل فرهنگ و ارشاد استان قم
بنیاد دائرة المعارف اسلامی

تهران- خیابان آیت‌اله طالقانی- خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی- شماره۵ معاونت فرهنگی وآموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران- نشرشاهد
تلفن: ۸۸۳۰۹۲۴۹ - ۸۸۳۰۸۰۸۹
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
مرکز پخش: ۶۶۴۹۱۸۵۱
فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر
www.navideshahed.com

چشم انداز
تاریخ و جغرافیای تاریخی

برای تاریخ تعریف‌های گوناگونی صورت گرفته. شناخت گذشته انسان و آگاهی از رویدادها، احساسات و اندیشه‌هایی که انسان طی ازمنه متوالی و قابل ثبت و ضبط داشته است، تاریخ را شکل می‌دهد. بر حسب موارد یاد شده، این شناخت می‌تواند تمام جامعه بشری و حیات اجتماعی در زمانی معین یا نوعی خاص از فعالیت‌های انسانی را موضوع بحث قرار دهد.

گذشته از جامع و مانع نبودن این تعاریف، نباید از یاد برد که تاریخ وجود دارد و حقیقت آن بر واقعیتِ وقایع و افرادِ تاثیرگذار، استوار است؛ نه بر سلیقه یا مهارت واژه‌یاب که چگونه آن را تعریف و تعبیر می‌کند.

باید دانست هر واقعه تاریخی هر چند در گستره مکان و زمان بسیار دوری روی داده باشد، باید به شکلی بررسی شود که گویی تاریخ معاصر است و طبیعی است که در این گونه بررسی باید به همه ابعاد و شکل‌های متنوع این واقعه به دقت توجه داشت.

در این مسیر حتی اگر نتیجه کوشش‌های مورخ در نگاه نخست ساده و پیش پا افتاده به چشم آید، استنتاج‌های منطقی و علمی وی، ما را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

فن بازیابی محل حوادث تاریخی نیز به ما امکان تحقیق و توجیه نقاط مجهول تاریخ را می‌بخشد؛ روشی که به کارتوگرافی شهرت دارد و با پدیدآوردن نقشه‌ها و تصاویر مکان‌های تاریخی، برای محقق و خوانندگان تاریخ، سهولت فهم و ثبت گزاره‌های گذشته را فراهم می‌کند. به دیگر بیان، جغرافیای تاریخی به منزله بازسازی تاریخ هر عصری است.

اثر پیش رو جلد دوم از مجموعه **شهدای اسلام** با عنوان « شهدای عصر علوی » می‌باشد که برگرفته از کتاب «اطلس تاریخ اسلام» است. در این تألیف، تاریخ اجمالی و نحوه شهادت شماری از یاران امیرمؤمنان علی عليه‌السلام از آغاز امامت تا شهادت آن بزرگوار با استفاده از منابع اصیل تاریخی ناظر به قرن اول تا پنجم هجری قمری بیان گردیده است.

کوشش شده ترتیب زمانی شهادت هریک از شهدای عصر امامت حضرت علی عليه‌السلام رعایت شود. بهره‌وری از دانش و ابزار جغرافیایی، از جمله نقشه‌ها، تصاویر و جدول‌های متعدد، نگاهی نو و جذّاب به زاویه‌ای از زندگی نخستین مرد مسلمان و پرچمدار عدالت اسلامی و یاران شهید او در این اثر است.

نقطه‌یابی مکان‌های نقشه‌ها و تصاویر درج شده در کتاب با بالاترین دقت ممکن، از متن‌های تاریخی و جغرافیای تاریخی صورت گرفته است. جدول‌های مندرج در متن نیز به وضوح هرچه بیشتر و رساتر اطلاعات یاری رسانده و متن علمی و روان کتاب سبب شده پژوهشگران و عموم مردم مخاطب آن باشند.

در پایان تلاش و زحمات محققان ارجمند حجج اسلام: سید جلال جمالی، سیدمحمد رفعتی پور و علیرضا محمدی نژاد را که در شکل‌گیری این اثر مهم، یاری نمودند، سپاسگزارم.

بی تردید دیدگاه‌ها و پیشنهادهای علاقمندان مباحث تاریخی، اصحاب پژوهش و اندیشمندان محترم زمینه تکامل اثر در ویرایش‌های بعدی را فراهم خواهد آورد.

ابوالفضل بنائی کاشی
مؤسسه اطلس تاریخ شیعه

سخن ناشر

نشر شاهد در چند سال اخیر، گام در راهی گذاشته است که خلاء آن در سال‌های پس از هشت سال دفاع مقدس به شدت احساس می‌شد.

این مسئله موجب شد نشر شاهد تمام اهتمام و تلاش خود را بر این بگذارد تا سیاست‌های خود را در زمینه انتشار اسناد و آثار شهدا و ایثارگران و پژوهش‌های فاخر تدوین نماید.

اینک انتشار اسناد و آثار مستند شهدا و ایثارگران و پژوهش‌های مستند و تحقیق در این حوزه، سرلوحه کار ما قرار گرفته و انتشار مجموعه فعلی گامیست مفید و مؤثر از سوی نشر شاهد برای حکایت ایثار و فداکاری مردان و زنانی که طلیعه ظهور اسلام محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) را نقش زدند و سرلوحه ذهن و جان تمام ایثارگران در طول تاریخ تا به امروز است.

این اثر حاصل تلاش مرکز مطالعات و پژوهش‌های بنیاد شهید و امور ایثارگران بوده و جا دارد از همکاری صمیمانه همکاران آن حوزه، آقایان دکتر محمدرضا سروش رئیس مرکز مطالعات و پژوهش‌ها ، سید مرتضی حسینی مشاور محترم و سرکار خانم‌ها زینب شیرکوند و سیده فاطمه رضایی تقدیر و تشکر نماییم.

نشر شاهد دست تمام پژوهشگران ایران اسلامی را به گرمی خواهد فشرد تا شاهد به بار نشستن تلاش‌های چند ساله اخیر و تحقق بخشیدن به آرمان‌های شهدا و ایثارگران این مرز و بوم پرگهر باشد.

محبوب شهبازی

مدیر مسئول نشر شاهد

زمستان ۱۳۹۶

نشر شاهد

فهرست


نشرشاهد

دیباچه

فصل اول

آغاز امامت

فصل دوم

آغاز خلافت

نشر شاهد



پیش از مطالعه به نکته زیر توجّه فرمایید:

نام شهدا در متن با رنگ **قرمز**

و نام اماکن و موقعیت ها که در تصاویر آمده با رنگ **سبز** مشخص شده


نشر شاهد

دیباچه

آشنایی اجمالی با زندگی امام علی ؑ

امیرمؤمنان علیه‌السلام ولی خدا

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام اولین امام و پیشوای مسلمانان است. وی فرزند ابوطالب، و ابوطالب فرزند عبدالمطلب، و او فرزندهاشم، وهاشم فرزند عبدمناف است.

هاشم بعد از پدرش بزرگ قریش شد. او با سلمی از خاندان بنی النجار ازدواج کرد و با این ازدواج میان عدنانیان و قحطانیان روابط و پیوندی ایجاد شد.عبدالمطلب در مدینه زاده شد. چون هنگام به دنیا آمدن، موهای سپیدی داشت او را شیبه، گفتند.[۱] شیبه پس از مرگ پدرش‌هاشم به یثرب رفت و نزد مادر خود سلمی‌زندگی را ادامه داد. عمویش مطلب او را به مکّه آورد. مردم به تصور آن‌که او غلام مطلب است، وی را عبدالمطلب خواندند و از آن پس به همین نام مشهور شد.

وی، پس از وفات عمویش مطلب، رهبری قریش را عهده دار شد و منزلتی بلند یافت. عبدالمطلب در ترویج سنت‌های نیکوی ابراهیمی‌بسیار کوشا بود، و از زشتی‌های جاهلیت اجتناب می‌کرد.

پس از حفر چاه زمزم توسط او و برخوردش با سپاه فیل و نابودی آن‌ها، بر عظمتش در میان قبایل افزوده شد، تا جایی که او را ابراهیم دوم خواندند. او فرزندان خود را به دوری از ظلم و آلودگی‌های جاهلیت، سفارش می‌کرد. از برخی سخنان وی می‌توان نتیجه گرفت، که او یکتا پرست و معتقد به معاد بوده است.خاندان هاشم، شاخه‌ای از عبدمناف به شمار می‌رود، و شاخه‌ی دیگر آن‌بنی عبد شمس نیای امویان است و هر دو خاندان از قریشند.ابوطالب یکی از ده پسر عبدالمطلب بود.

او مردی تنومند و خوش اندام بود. شکوه امیران و وقار حکیمان را داشت. به رغم تنگدستی، سروری قریش را در دست داشت.[۲] ابوطالب، همچون پدر گرانقدرش مدافع بیچارگان بود و مردم او را «*شیخ ابطح*»، سید قریش و رئیس مکه قلمداد می‌کردند. پس از آن‌که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت و پیامبری مبعوث شد، یگانه حامیو مدافع او و آئینش بود و از موقعیت اجتماعی وقدرت و شجاعت خود در موارد فراوانی در راه پاسداری از او بهره برد.[۳]

ابوطالب، پس از رحلت پدرش، کفالت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در هشت سالگی بر عهده گرفت و سال‌ها همچون پدری مهربان، از او نگهداری نمود.مادر امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، فاطمه، دختر اسدبن‌هاشم‌بن‌عبدمناف است. فاطمه برای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، همچون مادری مهربان بود. وی از جمله مسلمانان صدر اسلام است که به مدینه هجرت کرد.رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوسته او را گرامی‌می‌داشت و چون از دنیا رفت، وی را در پیراهن خود کفن کرد.[۴]

علی علیه‌السلام مولود کعبه

یزیدبن‌قَعنَب می‌گوید: « با عباس بن عبدالمطلب و جمعی از طایفه عبدالعُزّی، در مقابل خانه خدا نشسته بودیم که فاطمه دختر اسد، نمایان شد و نزد کعبه آمد. آثار وضع حمل در او پدیدار بود و درد زایمان او را آزار می‌داد. در این هنگام بود، که زبان گشود و گفت: پروردگارا ! من به تو و به همه پیامبرانی که از جانب تو برانگیخته شده‌اند، و به کتاب‌های آسمانی باور دارم و گفتار جدّم ابراهیم خلیل را تصدیق دارم که او این خانه مقدس را بنا نهاد. پروردگارا ! به پاس او که این خانه را بنیان نهاد و به پاس نوزادی که در رحم من است این زایمان را بر من آسان گردان !

لحظه‌ای نگذشت که به ناگاه دیدم، قسمت پشت خانه کعبه شکافت و فاطمه به درون کعبه گام نهاد و از دیدگان ما پنهان شد و آن‌گاه دیوار به هم پیوست. ما شگفت‌آور بر آن شدیم تا قفل درِ کعبه را باز کنیم ولی باز نشد، براین اساس، دانستیم که امری از جانب خداوند است.

این امر شگفت انگیز، به سرعت در شهر پیچید و مردم حیرت زده در مورد آن سخن می‌گفتند. سه روز سپری شد و روز چهارم دختر اسد از همان محلی که داخل شده بود بیرون آمد، درحالی‌که علی را درآغوش داشت.[۵] حاکم نیشابوری، که خود از بزرگان علمای اهل سنت است، در کتاب مستدرک خود می‌نویسد: «روایات متواتر دلالت بر این دارد که فاطمه دختر اسد، امیرمؤمنان‌علی‌بن‌ابی طالب (کرم الله وجهه)را در داخل خانه کعبه به دنیا آورد.» [۶]

آنچه در میان تاریخ نویسان شیعه در مورد تاریخ ولادت آن حضرت مشهور است روز سیزدهم رجب، سال دهم پیش از بعثت است.[۷] در میان عالمان اهل سنت، عده‌ای این قول را تایید می‌کنند.[۸]

ایمان علی علیه‌السلام

از دانشمندی پرسیدند در چه تاریخی و سالی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام اسلام آورد؟ پاسخ داد: شما بگویید علی در چه زمانی مشرک بود تا من بگویم در چه تاریخی مسلمان شد.

علی بن ابی طالب علیه‌السلام از آغاز حیات ملکوتی و معنوی خویش، مسلمان بود و این‌که می‌گویند از مردها، اولین کسی که اسلام آورد علی بود، معنایش آن است که پس از بعثت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نخستین شخصی که اسلامش را ظاهر کرد امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. در حقیقت تجدید عهد و بیعت نمود، و نه اسلام آوردن ابتدایی. در منابع تاریخی اهل تسنن، آنچه شهرت دارد این است که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام نخستین مردی است که ابراز ایمان کرد.

وصی و خلیفه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

سه سال از بعثت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سپری شده بود. سروش غیبی آیاتی را بر قلب مبارک پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آورد: *وَ أَنْذِرِ عَشيرَتَکَ الأَقْرَبينَ* (شعراء آیه: ۲۱۴)

آن حضرت به علی علیه‌السلام گفت: خدا فرموده است خویشاوندان نزدیکم را به پرستش او بخوانم. گوسفندی ذبح کنید و مقداری نان و شیر فراهم نمایید. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به فرمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل کرد و در آن روز چهل یا حدود چهل نفر از فرزندان عبدالمطلب گرد آمدند و همگان از آن خوردنی‌ها سیر شدند؛ اما همین که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواست سخنان خود را آغاز کند، ابولهب عرضه داشت: او شما را جادو کرده، و غوغایی در مجلس ایجاد شد. روزی دیگر، پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را دعوت کرد و پس از صرف غذا فرمود: « ای فرزندان عبدالمطلب، گمان ندارم جوانی از عرب برای مردم خود، بهتر از آن چه من برای شما معرفی کرده‌ام، آورده باشد؛ دنیا و آخرت را برای شما آورده ام[۹]» سپس رسالتش را به خویشاوندان اعلام کرد و فرمود: « کدام یک از شما، مرا در این کار یاری می‌کند تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟»

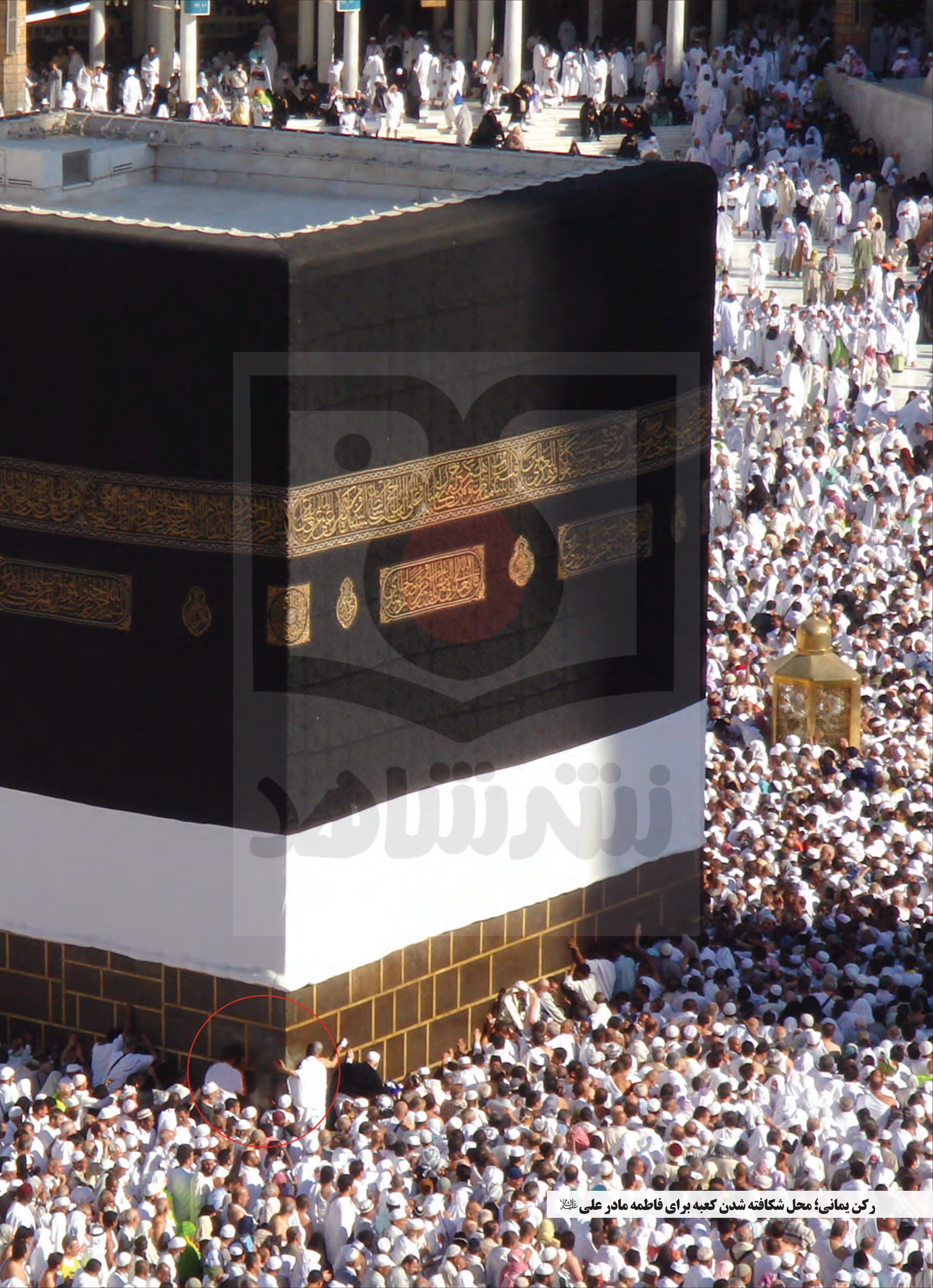
همه خاموش ماندند، و علی علیه‌السلام گفت: «ای فرستاده خدا ! آن شخص منم»

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از او خواست تا بنشیند و سپس سخن خود را تا سه بار تکرار نمود و پاسخی جز از سوی علی علیه‌السلام نشنید.

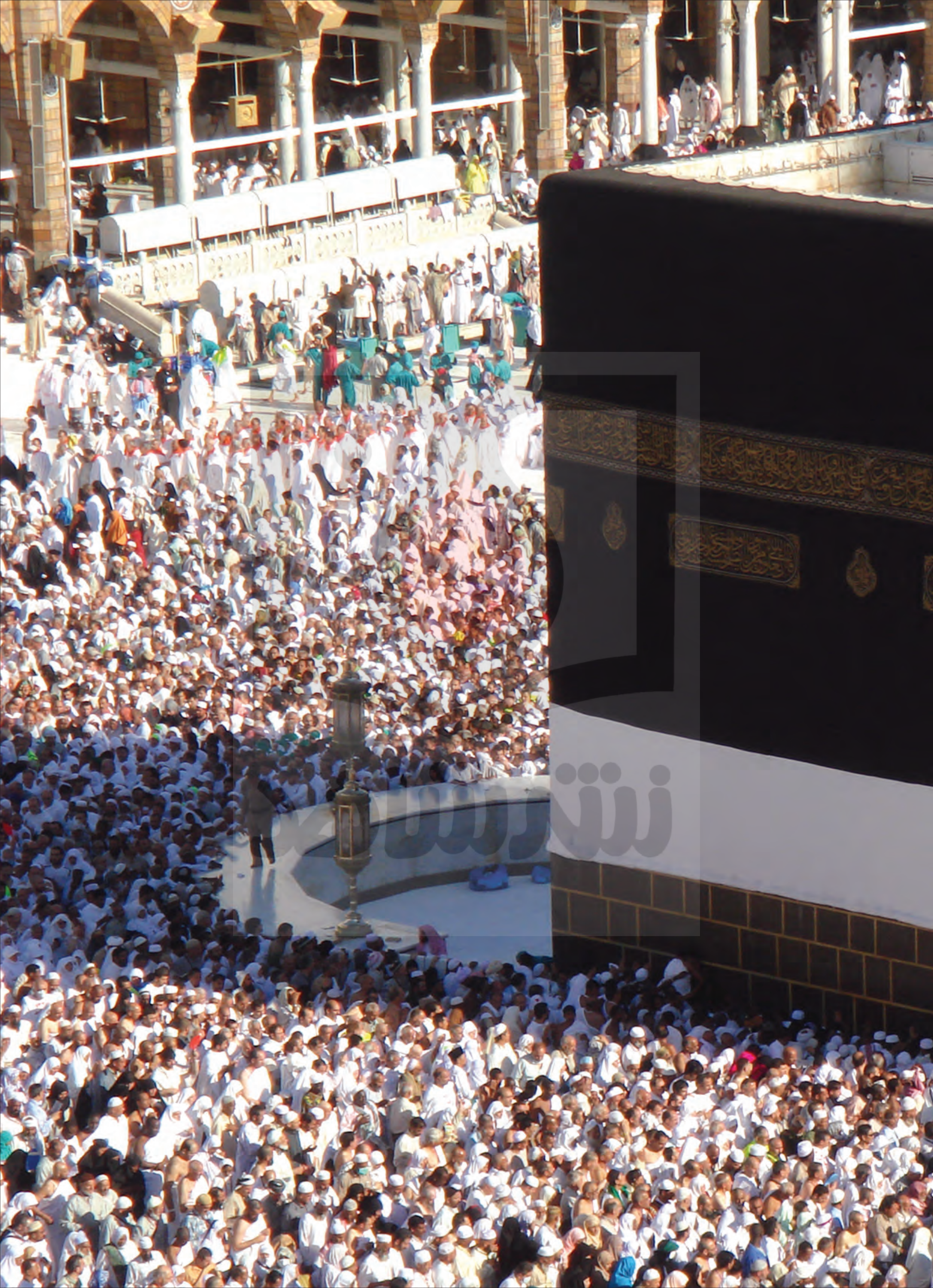
آنگاه، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « این وصی و خلیفه من در میان شما است. سخن او را بشنوید و از او فرمان و اطاعت نمایید.» در این هنگام، جمعیت برخاستند و آنان که دلی تیره داشتند با تمسخر به ابوطالب گفتند: « از فرزند خویش تبعیت کن ! محمد ! او را بزرگ شما قرار داد.»[۱۰]

از آن روز، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به جانشینی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گماشته شد.

۱. *انساب الاشراف*، ۶۴/۱، *تاریخ طبری*، ۸/۲.
۲. قال امیر المؤمنین علی ابن‌ابی طالب علیه‌السلام: ابی ساد فقیرا... *تاریخ یعقوبی*، ۱۴/۲.
۳. *الکامل*، ابن‌اثیر، ۶۱۶۲/۲؛ *سیرة حلبی*، علی‌بن‌برهان الدین الحلبی الشافعی، ۴۵۹/۱.
۴. *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، محمدبن‌محمدبن‌النعمان العکبری البغدادی، ۵/۱
۵. *امالی صدوق*، (شیخ صدوق)، ص۱۹۴؛ *روضة الواعظین*، ص ۷۶ ۷۷؛ *کشف الغمه*، ۶۱/۱؛ *معانی الاخبار*، شیخ صدوق، ص ۶۲؛ *بحارالانوار*، ص ۹۸.
۶. *المستدرک علی الصحیحین*، ۴۸۳/۳.
۷. *ارشاد*، شیخ مفید، ۵/۱؛ *مناقب*، ابن‌شهر آشوب، ۹۱/۳؛ *بحارالانوار*، ۲۳/۳۵.
۸. *سیرة النبویه ابن‌هشام*، ۱۶۲/۱؛ *انساب الاشراف*، ۱۲۷/۱ و ۳۶۴/۲؛ *اسدالغابه*، ۱۷/۴؛ *الطبقات الکبری*، ۲۱/۳؛ *الفصول المهد ابن‌صباغ*، ۱۷۱/۱، *مستدرک حاکم*، ۱۱۱/۳
۹. *الهدایه الکبری*، ابی عبدالله الحسین‌بن‌حمدان الخصیبی، ص ۴۷؛ *تاریخ طبری*، ۶۲/۲ ۶۳، *مناقب*، ابن‌شهر آشوب، ۳۰۵/۱ ۳۰۶.
۱۰. *تاریخ طبری*، همان؛ تفسیر طبری، ۱۴۴/۱۹ *تاریخ یعقوبی*، ۲۷/۲_۲۸؛ *دلائل النبوة*، احمدبن‌الحسین‌بن‌علی بیهقی، ۱۷۸/۲_ ۱۸۰؛ *فرائد السمطین*، ۸۶/۱؛ *تاریخ دمشق*، ۴۷/۴۲ _۵۰؛ *کفایه الطالب*، ص ۸۹؛ *تاریخ ابوالفدا*، ص ۱۱۶_۱۱۷؛ *کامل*، ابن‌اثیر، ۶۲/۲ و ۶۳؛ *تفسیر ابن‌کثیر*، ۳۶۳/۳ و ۳۶۴؛ *مجمع الزوائد*، ۳۰۲/۸ و ۳۰۳ و ۱۱۳/۹؛ *کنزالعمال*، ۱۱۴/۱۳؛ سیره حلبی، ۴۵۷/۱ و ۴۵۸ و ۴۶۰ و ۴۶۱؛ شرح *نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید*، ۲۱۰/۱۳ و ۲۱۱ و ۲۴۴، سیره دحلان، ۱۶۵/۱ و ۱۶۶.



رکن یمانی؛ محل شکافته شدن کعبه برای فاطمه مادر علی علیه‌السلام



فدایی رسول‌خدا ﷺ

ابوطالب بر جان پیامبر خدا ﷺ می‌ترسید و در برخی از شرایط، شب هنگام کنار بستر او می‌رفت، او را از جایش بلند می‌کرد و علی را به جایش می‌خواباند.[۱]

مشرکان مکه، از تطمیع و تهدید پیامبر خدا ﷺ ناامید شدند و به آزار و شکنجه نو مسلمانان بی پناه پرداختند، اما شمار آنان کم نمی‌شد، بلکه فزونی می‌یافت. آن‌ها از رواج اسلام در یثرب مطلع بودند و ترس آن را داشتند که آن جا، مرکزیت حکومت جدیدالتأسیس بشود.

به همین منظور، چاره جویی کردند و در مجلس مشاوره «دارالنّدْوه» گرد آمدند و پس از گفت و گوی بسیار همگان توافق کردند از هر قبیله، جوانی نیرومند و شجاع را برگزینند. هر یک از آنان، با شمشیری برنده، شب هنگام بر محمد در آیند و او را از پا درآورند، و با این عمل، بنی‌هاشم خود را در مقابل همه قبایل می‌بیند و ناچار به گرفتن خون بها بسنده می‌کند. جبرائیل، رسول‌خدا ﷺ را آگاه ساخت که این شب نباید در بستر خود بخوابی. رسول‌خدا ﷺ به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام فرمود: « در مکان استراحت من بخواب و بدان که به تو آسیبی نخواهد رسید.»

علی علیه‌السلام پرسید: «اگر من در مکان شما بخوابم، تو در امان خواهی ماند؟» گفت: «آری.» امیرمؤمنان با لبخندی بر لب پذیرفت و سجده به جا آورد، و آیه «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ» در این زمان نازل شد.[۲]

رسول‌خدا ﷺ از مکه خارج شد و از راه‌های مخفی خود را به مدینه رساند. بعد از استقرار، به وسیله ابوواقدلیثی، نامه‌ای برای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام فرستاد و از او درخواست نمود تا به یثرب بیاید. علی با فاطمه، دختر پیغمبر خدا ﷺ، و فاطمه، مادر خود، و فاطمه، دختر زبیربن‌عبدالمطلب، که تاریخ نویسان از آنان به «فواطم» تعبیر می کنند، روانه مکه شد. در میان راه، گروهی از مشرکان مکه راه را بر او بستند. امام علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام با آنان مقابله و پیکاری داشت و یکی از آنان را به نام جناح، که در پناه حرب‌بن‌امیه زندگی می‌کرد، از پا درآورد و سایر آنان فرار کردند و امیرمؤمنان با همراهان در صحت و سلامتی به یثرب رسید.

۱. *تاریخ طبری*، ۶۳/۲؛ *مناقب امیرالمومنین* علیه‌السلام، محمدبن‌سلیمان الکوفی ۳۷۱/۱ و ۳۷۳؛ شرالاخبار، قاضی النعمان المغربی، ۱۲۲/۱ و ۲۵۰/۲؛ *ارشاد*، مفید، ۵۰/۱، *امالی*، شیخ طوسی، ص ۵۸۳؛ *مناقب ابن‌شهر آشوب*، ۳۰۶/۱؛ *العمده*، یحیی‌بن‌الحسن الاسدی الحلی، ص۷۷ و ۸۹؛ *حلیة الابرار*، بحرانی، ۴۴۴/۲؛ بحارالانوار، ۱۷۸/۱۸ و ۱۹۲.

۲. تفسیر ثعلبی (*الکشف والبیان*)، احمدبن‌محمدبن‌ابراهیم ثعلبی نیشابوری، ۸۹/۱؛ *احیاء علوم الدین*، ابی حامد محمدبن‌محمد الغزالی، ۲۵۸/۳؛ شواهد *التنزیل لقواعد التفضیل*، عبیدالله‌بن‌احمد حنفی (حاکم حسکانی) ۱۲۳/۱ و ۱۲۶ ۱۳۲؛ *نورالابصار*، شبلنجی، ص ۱۷۵؛ *الجامع لاحکام القرآن*، محمدبن‌احمد الانصاری مالکی مذهب، ۲۱/۳؛ *البحر المحیط*، محمدبن‌حیان، ۱۲۷/۲؛ *الفصول المهمه*، مبارک‌بن‌صباغ، ۲۹۵/۱ و ۲۹۶؛ تذکره *الخواص*، ص ۴۱؛ *تاریخ الخمیس*، ۳۲۵/۱ و ۳۲۶؛ مسند احمد، ۳۳۱/۱، *امتاع الاسماع*، احمدبن‌علی‌بن‌عبدالقادربن‌محمد المقریزی، ۵۷/۱؛ ینابیع *الموده*، سلیمان‌بن‌ابراهیم قندوزی حنفی، ۲۷۳/۱ و ۲۷۴؛ مستدرک *حاکم*؛ بعد از مستدرک حاکم؛ سیره مغلطای، علاءالدین مغلطای‌بن‌قلیج‌بن‌عبدالله البکچری حنفی، ص ۱۵۳؛ *تاریخ دمشق*، ابی القاسم علی‌بن‌الحسن‌بن‌هبه‌الله‌بن‌عبدالله شافعی (ابن‌عساکر)، ۶۷/۴۲ و ۶۸؛ *اسدالغابه*، علی‌بن‌ابی الکرم محمدبن‌محمدبن‌عبدالکریم‌بن‌عیدالواحد شیبانی (ابن‌اثیر)، ۲۵/۴؛ ثمرات *الاوراق*، ص ۳۰۳؛ حبیب السیر، غیاث الدین همام، روح *المعانی*، ۹۷/۲؛ *اتحاف الوری*، نجم الدین عمربن‌فهد، ۳۶۲/۱؛ *کیمیای سعادت*، خواجه عبدالله انصاری، ۱۷۴؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۶۲/۱۳، *طبقات الشافعیه الکبری*، ۳۴۸/۶؛ *التبیان* شیخ طوسی، ۱۸۳/۲؛ مجمع *البیان*، ۵۷/۲؛ *ارشاد*، مفید، ۵۳/۱؛ تفسیر عیاشی، ۱۰۱/۱؛ *بحارالانوار*، ۳۹/۱۹ و ۴۰؛ *دلایل الصدق*، ۸۰/۲ ۸۲؛ *مناقب ابن‌شهر آشوب*، ۳۳۹/۱، تفسیر *البرهان*، سیدهاشم بحرانی، ۴۴۱/۱ ۴۴۵؛ روضه *الواعظین*، محمدبن‌القتال نیشابوری الشهید، ص ۱۰۴.


محل دارالندوه



وَدّان
سُقْیا
وَطیَه
اثایه
رُوَیْثه
مُنْصَرَف
سَیّاله
قبا
مدینه

مسیر هجرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله

از مکه تا مدینه

بر اساس توصیفات میدانی عاتق‌بن‌غیث بلادی در کتاب «علی طریق الهجرة»

مسیر هجرت رسول خدا (مسیر حضرت از منزلگاه تا وادی عقیق منطبق با راه دوم مکه و مدینه)

راه اصلی مکه و مدینه (معروف به درب الانبیاء و درب الحاج)

دریای سرخ



برادر رسول‌خدا ﷺ

تازه مسلمانان مکه با اجازه پیامبر اعظم ﷺ و قبل از هجرت او جداگانه شهر خود را به سوی یثرب ترک کردند، به گونه‌ای که در فاصله هفتاد روز(یا سه ماه) میان پیمان عقبه و هجرت رسول‌خدا ﷺ، بسیاری از مسلمانان از مکه به مدینه هجرت نمودند.

مسلمانان مهاجر، پس از ورود به یثرب در منازل مختلف سکنی گزیدند.

مهاجرانی که از مکه به یثرب آمده بودند، از مردم شمال عربستان و از تیره عدنانی بودند، و مردم یثرب از جنوب و از قحطانیان بودند،که این دو تیره از دیر زمان با یکدیگر، رقابت داشتند.

افزون بر موارد مزبور، پیشینه‌ی رقابت‌های درونی هر کدام از مهاجران و یا انصار نیز امکان داشت مشکل آفرین باشد. هنوز مدت زیادی از وقوع رشته جنگ‌های خونین میان دو طایفه اوس و خزرج نگذشته بود و هنوز زمینه‌های شعله ور شدن، کینه‌های خفته بین قحطانیان و عدنانیان وجود داشت.

همچنین تنگنای معیشتی مهاجران، نیز در حدّی بود که بدون همکاری انصار حل نمی‌شد. هر کدام از این امور خود به تنهایی می‌توانست مشکلات بزرگی را پدید آورد.

بدین ترتیب، موضوع پیوند برادری از جانب رسول‌خدا ﷺ مطرح شد؛ و هریک از مهاجران را با مردی از انصار برادر ساخت، و علی‌بن‌ابی طالب ؑ را برادر خویش خواند.

ابن‌هشام در کتاب «سیره» می‌نویسد: رسول‌خدا ﷺ، سید پیغمبران و امام پرهیزگاران و فرستاده پروردگار عالمیان بود. همانندی از بندگان خدا نداشت و علی‌بن‌ابی طالب برادر او بود. [1]

مطیع پیامبر خدا ﷺ

امیرمؤمنان‌علی ؑ پیوسته گوش به فرمان رسول‌خدا ﷺ بود. او در جنگ‌ها با رشادت تمام حضور مؤثر داشت و در محضر پیامبر خدا ﷺ بود. در نخستین جنگ، که تاریخ نویسان آن را غزوه بدر می‌نامند، با کشتن تنی چند از سران سپاه مکه، پیروزی را نصیب اسلام و مسلمانان کرد.

خواستگاری از فاطمه ؑ

بعد از پیروزی در جنگ بدر و احساس امنیت و آرامش در مدینه، دختر رسول‌خدا ﷺ در خانه حضور داشت. بزرگان مدینه، از جمله ابوبکر و عمربن‌خطاب، یکی پس از دیگری برای خواستگاری او آمدند، ولی پیامبر خدا ﷺ نپذیرفت، اما به محض خواستگاری امیرمؤمنان‌علی ؑ پیغمبر خدا ﷺ او را به ازدواج علی‌بن‌ابی طالب ؑ درآورد و فرمود:

خوش آمدی. مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را به آنان ندادم. من به آن‌ها گفتم که این کار به اذن الهی است.

غفلت

نبرد احد، در شوّال سال سوم هجرت رخ داد. ابوسفیان، برای جبران شکست بدر با سه هزار مرد و دویست اسب و هزار شتر بعد از یازده روز از مکه به مدینه رسید. مسلمانان با اطلاع از حرکت دشمن خود را به منطقه احد رساندند. در آغاز نبرد، سپاه دشمن عقب نشست و سپاهیان مدینه به گردآوری غنیمت مشغول شدند. دسته تیراندازان هم، که مأمور نگهبانی درّه بودند، برای دست یابی به غنیمت منطقه خود را ترک گفت. خالدبن‌ولید از غفلت مسلمانان، استفاده کرد و از آن منطقه حمله آورد و سپاه مسلمانان از دو جهت در محاصره ماند. ۱۲۲ نفر به شهادت رسیدند و تعداد زیادی پا به فرار گذاشتند و اکثر مسلمانان که در معیّت پیامبر خدا ﷺ بودند پراکنده شدند. بعضی بانگ برآوردند که محمد ﷺ کشته شد. در این هنگام، امیرمؤمنان‌علی ؑ، که در کنار پیغمبر خدا ﷺ بود، او را از زمین بلند کرد و با کمک ابودجانه مهاجمان را از پیامبر دور ساخت. بعد از آن، ابوسفیان دست از جنگ کشید و با وعده پیکار سال دیگر از اُحُد به سوی مکه بازگشت.

۱. *السیرة النبویة*، ابن‌هشام، ۳۵۱/۲.

نبرد اُحد

اماکن مهم در جنگ احد

محل مسجد و قُبه ثَنایا

محل چشمه تاریخی شهداء

محل رویارویی دو سپاه

مدفن سایر شهدا

مدفن حمزه سیدالشهداء

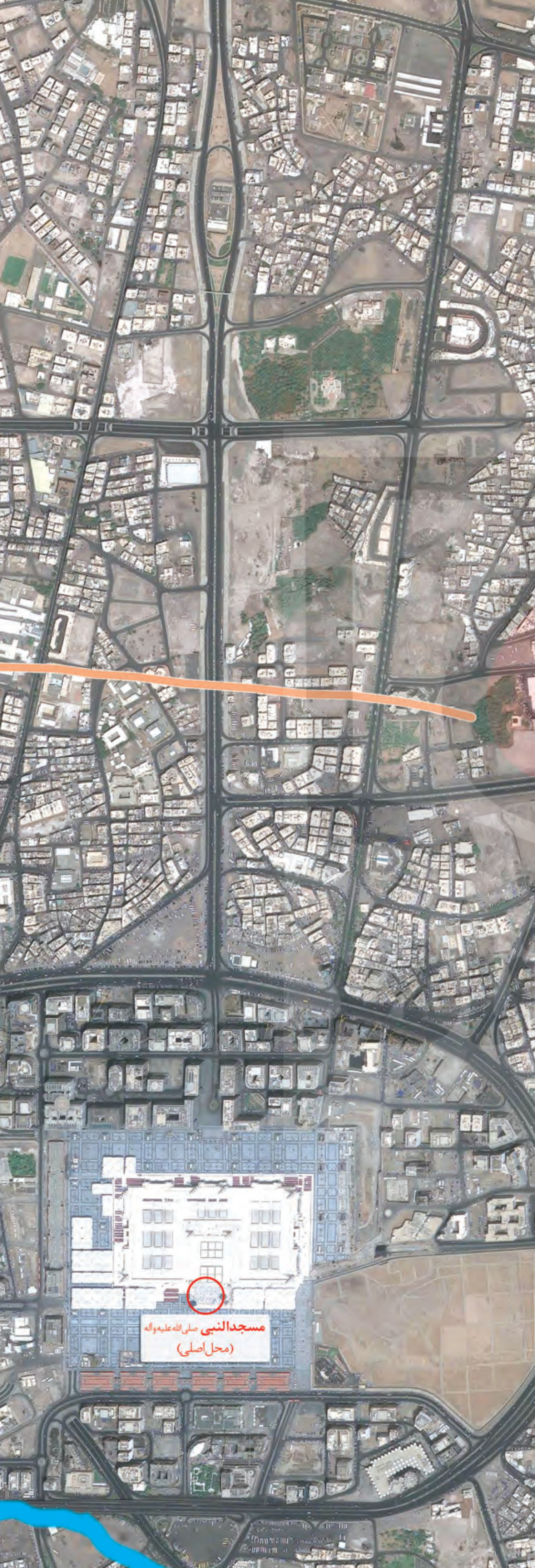
مسجد جدید سیدالشهداء

محل مسجد اصلی سیدالشهداء

محل چشمه

کوه عَینین (رُمات)

محل مسجد عَینین



ضربت روز خندق

ابوسفیان ناچار شد، برای جبران شکست‌های خود سپاهی بزرگ از قبیله‌های گوناگون فراهم آورد. یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه به مشرکان پیوستند. شمار آن‌ها را میان هفت تا ده هزار نفر گزارش کرده‌اند. در این جنگ، مدینه حالت دفاعی به خود گرفت و به پیشنهاد سلمان فارسی، طول بزرگی از قسمت شمال مدینه را خندق کندند؛ تا سپاهیان مهاجم نتوانند در شهر حضور پیدا کنند و اگر پیش می‌آمدند، تیراندازان آنان را می‌راندند.

عَمْروبن‌عَبْدُوَد، دلیر نامدار مکه، به همراهی عکرمه، پسر ابوجهل قصد عبور، از خندق را کردند. عمرو بعد از عبور، از سپاه مدینه مبارز طلبید اما هیچ کس قدرت مبارزه با او را نداشت. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به جنگ با وی رفت و او را به درک واصل نمود. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره این ظفرمندی و افتخارآفرینی و فضیلت امام علی علیه‌السلام فرمود: پیکار علی‌بن‌ابی طالب با عمرو، پسر عبدود، در روز خندق از عمل امت من، تا روز رستاخیر برتر است.[1]

۱. مستدرک حاکم، ۳۲/۳؛ *تاریخ بغداد*، ۱۳/۱۹؛ *مقتل خوارزمی*، ص ۴۵، *فرائد السمطین*، ۲۵۶/۱؛ *تلخیص المستدرک*، ذهبی، ۳۲/۳؛ *کنزالعمال*، ۱۵۸/۶؛ سیره، حلبی، ۳۴۹/۲، تفسیر کبیر، فخر رازی ۱۹۶/۶؛ *شرح المقاصد*، مسعودبن عمربن عبدالله التفتازانی، ۲۲۰/۲؛ *شواهد التنزیل*، حسکانی، ص ۶۵، *مناقب*، ابن‌شهر آشوب، ص ۱۰۴ ۱۰۵.

نبرد خندق
اماکن مهم در جنگ خندق
مسیر ورود مشرکان
محل استقرار
مشرکان
محل تقریبی کشته‌شدن
عَمرو بن عبدود به دست
امیرمؤمنان علی علیه‌السلام
کوه رایه [ذُباب]:
خیمه‌گاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله
به هنگام حفر خندق
محل استقرار
مسلمانان
کوه سلع
وادی بطحان

فاتح خیبر

جنگ خیبر، در سال هفتم هجرت رخ داد. یهود شرایط مناسبی پیدا کرده بود، و چنان که در منابع گزارش شده است، بعضی از آنان ابوسفیان را در جنگ خندق یاری کردند. آن‌ها قدرت بزرگی را در شمال و شرق حجاز ایجاد کرده بودند و علیه حکومت اسلامی، فعّالیت‌های سیاسی می‌کردند. حرکت‌های ایذایی مسلمانان در خیبر، حاکی از آن است که مسلمانان مدینه، از اهداف شوم یهود کاملاً اطلاع داشتند. رسول‌خداﷺ، بعد از صلح حدیبیه و اطمینان از جبهه جنوبی، به یاران خود که تازه از حدیبیه آمده بودند دستور داد، برای تسخیر خیبر به سوی آن جا حرکت کنند. یهودیان ایستادگی کردند. چند قلعه فتح شد ولی قلعه قَموص(یا نزار) بیست روز در محاصره ماند و در نتیجه پیامبر خداﷺ فرمود: «فردا پرچم و فرماندهی را به کسی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و با مدال فتح و پیروزی باز می‌گردد.» [1]

سران مهاجر و انصار خود را نامزد این ماموریت می‌کردند. مورخان شهامت و توانمندی امیرمؤمنان علیؑ در خیبر را این گونه گزارش کرده اند: در فتح قلعه نزار، فرماندهی به ابوبکر و بعد از آن به عمربن خطاب سپرده شد، ولی تلاش آنان نافرجام ماند. صبح روز بعد، رسول خداﷺ پرسید: علی کجاست؟ گفتند: درد چشمی‌سخت دارد. فرمود: او را بخوانید. علی را، درحالی‌که چشم‌های خود را بسته بود، به حضور پیغمبر آوردند و رسول‌خداﷺ با آب دهان خود چشم او را درمان کرد.

حسان بن ثابت در این باره این‌گونه سروده است:

وَ كانَ عَلی اِرمه الْعيْن يَبتَغی
دواء فَلمّا لَم يَحسُّ مداويا
شفاهُ رسول الله منْه بتفله
فَبورِک مَرقیاً و بورَک راقیا [2]

در این جنگ، مَرْحَب، که دلیرترین رزمندگان یهود بود، به دست امیرمؤمنان‌علیؑ کشته و مسلمانان به پیروزی و ظفرمندی دست یافتند.

۱. در بعضی از نقل‌ها کلمه «لیس بفرار» آمده است. رک: *المصنف*، ۴۹۷/۷؛ عمدة *القاری*، عینی، ۲۱۳/۱۴؛ *فتح الباری*، شهاب الدین، ابن‌حجر العسقلانی، ۳۶۵/۷؛ مجمع *الزوائد*، ۱۲۴/۹؛ مسنداحمد، ۹۹/۱؛ سنن *الکبری*، نسائی، ۱۰۹/۵؛ *المعجم الکبیر*، ۳۵/۷، *الاستیعاب*، ۱۰۹۹/۳؛ *الدرر ابن‌عبدالبر*، ص ۱۹۸؛ *کنزالعمال*، ۴۶۲/۱۰ و ۱۲۱/۱۳، *تاریخ دمشق*، ۳۳۳/۱۳؛ *السیرة النّبویه*، ۷۹۷/۳؛ *سبل الهدی و الرشاد فی سیرة الخیر العباد*، محمدبن‌یوسف الصالحی، ۱۲۴/۵؛ مستدرک حاکم، ۳۸/۳؛ *الخصائص امیرالمؤمنین*، نسائی، ۵۳.

۲. *رسائل المرتضی*، شریف المرتضی، ۱۰۴/۴؛ *ارشاد*، مفید، ۹۴/۱؛ *اعلام الوری باعلام الهدی*، طبرسی، ۳۶۵/۱؛ *مطالب السئوول فی مناقب آل الرسول*ؑ، محمدبن‌طلحه الشافعی، پاورقی ص ۸۸؛ *کشف الغمه*، ۱۴۹/۱؛ *الشافی فی الامامه*، شریف مرتضی، ۸۸/۳؛ *غایة المرام*، سیدهاشم بحرانی، ۶۱/۵؛ *بحارالانوار*، ۱۶/۲۱ و ۱۵/۳۹ و ۸۷/۴۱؛ *الغدیر*، ۴۰/۲؛ *عمدة القاری*؛ ۲۱۶/۱۶؛ *الوافی بالوفیات*، خلیل‌بن‌ابیک‌بن‌عبدالله الصفدی الشافعی، ۱۶۶/۵، *اعیان الشیعه*، ۲۷۲/۱ و ۴۰۶.



غزوه خیبر
مسیر سپاه اسلام
خیبر
وادی سُرَیر
وادی غَرْس
وادی اَلْثَمه
وادی مُمْناه
وادی نَقمی
مدینه
حَرّه خیبر


قلعه مَرحب (قَموص)
محل مسجد تاریخی حضرت علی

موقعیت قلعه قموص

و مسجد حضرت علی علیه‌السلام

کوه صفق احمر

آرامگاه شهدای خیبر

اردوگاه سپاه اسلام پیش از نبرد

برخی دیگر از قلعه‌های خیبر

چشمه سلالم

قُصَیْر النبی

نمازگاه رسول خدا و اردوگاه مسلمانان پس از نبرد

کوه عطـــــوه



قلعه مرحب (قموص)



دیگر فضائل امیرمؤمنان علی (ع)

پس از فتح مکه و پایان نبرد حُنین، رسول‌خدا (ص) خالد پسر ولید را با گروهی برای دعوت مردم به اسلام به بیرون مکه گسیل داشت، اما به آنان اجازه جنگ نداد. خالد با گروه همراهش، به قبیله‌بنی جذیمه رفت و فرمان رسول‌خدا (ص) را ندیده گرفت و مردانی از آن قبیله را به قتل رساند. چون خبر به پیامبر رسید، فرمود: «خدایا از آنچه خالد پسر ولید کرد بیزارم؛ آن گاه علی را خواند و فرمود: «به حضور آن مردم حرکت و در کار آنان‌بنگر و کارهایی را که از جانب خالد به روش جاهلیت رخ داده است، از میان ببر.»

امیرمؤمنان‌علی (ع) با مقداری مال، که رسول‌خدا (ص) در اختیار او نهاده بود، نزد آنان رفت. خون بهای کشتگان و غرامت مال‌ها را پرداخت و از آنان پرسید: «آیا خون بهای نپرداخته و مالی ادا نشده دارید؟» گفتند: نه و به حضور پیامبر خدا (ص) بازگشت. آن حضرت فرمود: «نیکوکردی و کاری به حق انجام دادی؛ سپس برخاست و دست‌ها را رو به قبله گشود و سه بار گفت: خدایا ! از آن چه خالد پسر ولید انجام داده است، بیزارم. [1]

مولای آب و آفتاب، علی‌بن‌ابی طالب (ع) افزون بر پرچم داری در غزوه‌هایی که رسول‌خدا (ص) خود در آن‌ها حضور سبز و نستوه داشته است، فرماندهی چند سریه(دسته‌ای اعزامی‌از سوی رسول‌خدا (ص) بدون حضور آن حضرت) را نیز به عهده داشت؛ از آن جمله: سریه‌ای است که در سال ششم هجری، به سوی قبیله‌بنی سعد به فدک روانه شد. بعد از اطلاع رسول‌خدا (ص) از تصمیم یاری دادن خیبریان از جانب این قبیله، علی‌بن‌ابی طالب (ع) را به فرماندهی صد نفر به آن جا فرستاد. علی (ع) به جهت مخفی کاری شب‌ها، به سوی فدک حرکت و روزها استراحت و کمین می‌کردند. وقتی به آبی به نام «همج» میان فدک و خیبر رسید، مردی را مشاهده نمود و حال بنی سعد را از او پرسید. مرد گفت: اگر مرا امان دهید، شما را به سراغ آنان می‌برم. چون امانش دادند آنان را بر سر بنی سعد فرود آورد و مسلمانان غنیمت قابل توجهی، تصاحب کردند. [2]

رسول‌خدا (ص)، در سال دهم هجرت، امیرمؤمنان علی (ع) را به منطقه ای در یمن اعزام نمود. پیش از آن، خالد پسر ولید را برای دعوت به اسلام به آن جا فرستاده بود؛ اما آنان جواب منفی داده بودند. حضرت علی (ع) با نامه رسول‌خدا (ص) به آن منطقه رفت و نامه را بر مردم آن سرزمین خواند، و تمام قبیله هَمدان، در یک روز اسلام آوردند. علی (ع) داستان را برای رسول‌خدا (ص) نوشت و پیامبر خدا (ص) دو بار فرمود: سلام بر مردم هَمدان ! سپس مردم یمن، پیوسته به اسلام گرویدند و امیرمؤمنان‌علی (ع)، این خبر را برای نبی اکرم (ص) فرستاد و او شکر خدا را بجا آورد. [3]

رسول‌خدا (ص) در سال دهم هجرت، به حج رفت و احکام آن را به مردم آموزش داد و در خطبه مشهور خود فرمود:

«مردم ! نمی‌دانم که آیا سال دیگر، شما را در این جا خواهم دید یا نه. از امروز خون و مال شما بر یکدیگر حرام است تا خدا را دیدار کنید.»

هنگام بازگشت از مکه، در منزل جحفه(جایی که کاروان‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند) به امر خدا مردم را از حرکت بازداشت و علی ابن‌ابی طالب (ع) را به عنوان جانشین خود به آنان معرفی کرد و فرمود: « هر که من مولای اویم. این علی مولای او است.» [4]

بنابراین، با توجه به مباحث پیشین، جانشینی علی (ع) سال‌ها پیش انجام گرفته بود، اما آن مجمع در مکه و میان جمع خاندان‌هاشم بود و سال‌ها از آن می‌گذشت؛ به همین دلیل، در غدیرخم(نزدیک جحفه) به آگاهی عموم مسلمانان رسید. داستان اجتماع مسلمانان در آن منزل و حدیث غدیر، که رسول‌خدا (ص) علی (ع) را به جانشینی و ولایت بر مسلمانان گماشت، از حدیث‌های مشهور و اخبار متواتر است و از همان روز، شاعران در باره آن قصیده‌ها سروده اند؛ گرچه بعضی از محدثان، برای توجیه کارهای سقیفه، معنای آن را تأویل کرده‌اند.

۱. *السیرة‌النبویة*، ابن‌هشام، ۸۸۲/۴، *صحیح‌بخاری*، محمدبن‌اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌بن‌مغیره بن‌بردزیه بخاری، ۱۰۷/۵، *امالی*، شیخ صدوق، ص ۲۳۸؛ *خصال صدوق*، ص ۵۶۲؛ *شرح الاخبار*، القاضی النجمان المغربی، ۳۱۰/۱، *المسترشد*، محمدبن‌جریرالطبری، ص ۳۸۵ و ۴۹۲؛ *التعجب*، ابوالفتح الکراجکی، ص ۱۰۹؛ *الامالی*، شیخ طوسی، ص ۴۹۸، *مناقب*، ابن‌شهر آشوب، ۳۹۵/۱؛ *بحارالانوار*، ۱۴۱/۲۱ و ۳۲۷/۳۱؛ *الغدیر*، ۱۶۹/۷.

۲. *طبقات*، ابن‌سعد ۹۰/۲.

۳. *تاریخ الطبری*، ج ۲ ص ۳۹۰- *الارشاد*(شیخ مفید) ج۱ ص ۶۲.

۴. مسنداحمد، ج۱ ص ۱۱۸- *الکافی*(کلینی) ج۱ ص۲۹۵.

محدوده مساکن قبیله همدان

در صدر اسلام







دریای سرخ

دو حادثه سخت

رسول‌خدا ﷺ دو ماه پس از بازگشت از زیارت خانه خدا، که به «حجة *الوداع*» مشهور است، به جوار رحمت خدا شتافت. در زندگی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دو حادثه بسیار سهمگین بود: رخداد فقدان رسول‌خدا ﷺ که درآغوش علی علیه‌السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد، و چند روز بعد از آن‌که فاطمه علیهاالسلام به شهادت رسید.

واپسین لحظات

از احمد حنبل نقل شده که ام المومنین، امّ سلمه، گفت: به پروردگار متعال سوگند، که علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام، آخرین کسی بود که رسول‌خدا ﷺ را مشاهده نمود و با او بود. ما هر چاشتگاه به عیادت حضرت رسول ﷺ می‌رفتیم او می‌پرسید. آیا علی آمد ؟ به روایت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام، دختر رسول‌خدا ﷺ، «گویی رسول‌خدا ﷺ علی را برای کاری فرستاده بود. تا آن‌که علی آمد و من گمان بردم که با او کاری دارد. لذا از اتاق خارج شدیم و بیرون نشستیم. من نزدیک تر از دیگران به در بودم. در آن هنگام علی علیه‌السلام سر خود را به سوی رسول‌خدا ﷺ خم کرد و حضرت آهسته با او گفت‌وگو نمود. همان روز، رسول‌خدا ﷺ رحلت کرد و علی علیه‌السلام آخرین کسی بود که در محضر آن پیامبر رحمت ﷺ بود. [۱]

از خلیفه دوم عمربن‌خطاب، پرسیدند: رسول‌خدا ﷺ در هنگام رحلت خود چه گفت: پاسخ داد از علی بپرسید. گفتند چه کسی او را غسل داد؟ گفت: از علی بپرسید. [۲]

از بیهقی، وصیت دیگری نقل شده است. او با سند صحیح می‌گوید: علی علیه‌السلام فرمود: از جمله مباحث سودمندی که رسول‌خدا ﷺ به من گفت آن بود که پس از من، این امت پیمان خود را خواهند شکست. [۳]

غروب خورشید

روح مقدس پیامبر اسلام ﷺ در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم، به سوی خدا پرواز کرد. آن‌گاه پارچه‌ای یمنی بر روی بدن مبارکش کشیدند. شیون و ناله بانوان و نزدیکان رسول‌خدا ﷺ مردم بیرون از منزل فاطمه زهرا علیهاالسلام را به فوت آن حضرت مطمئن ساخت و بعد از آن، همه شهر مدینه از موضوع اطلاع یافتند.

پیامبر خدا ﷺ فرموده بود که: نزدیک‌ترین کس مرا غسل دهد و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بدن مطهر رسول‌خدا ﷺ را غسل داد و کفن کرد.[۴] سپس چهره او را باز کرد و درحالی‌که اشک بر صورتش جاری بود گفت: پدر و مادرم فدای تو شوند؛ با فقدان تو رشته نبوت و وحی الهی قطع شد. اگر نبود فرموده شما که ما را به شکیبایی در برابر ناگواری‌ها دعوت فرموده ای، آن چنان در فراق تو اشک می‌ریختم، که سرچشمه اشک را می‌خشکاندم. ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است، و این اندازه در راه تو بسیار کم است، و جز این چاره نیست. پدر و مادرم فدای تو باد، ما را در سرای دیگر، به یاد آر و در خاطر خود نگاهدار.[۵]

تجهیز خورشید

در ساعاتی که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام رسول‌خدا ﷺ را غسل می‌داد، انصار در باب خلافت به بحث و جدل با یگدیگر پرداختند. از سوی دیگر، عمربن‌خطاب، وقتی دید ابوبکر و بعضی از صحابه اسلام در زمان رحلت پیامبر خدا ﷺ حاضر نیستند دو بیانیه خواند: اول آنکه، پیامبر نمرده بلکه به پیشگاه خداوند رفته است؛ همان‌گونه‌که موسی علیه‌السلام رفت و چهل شبانه روز، از قوم خود غایب گردید، پس از آن‌که گفته شد مرده است، دوباره به سوی قوم خود بازگشت. به خدا قسم، رسول‌خدا ﷺ نیز بازخواهد گشت و دست و پای آنان را که می‌پندارند او مرده است قطع خواهد کرد. [۶]

وی در خصوص علت‌های چنین گفتاری می‌گوید: « به خدا سوگند چیزی جز آن در درون خود احساس نمی‌کردم که خداوند دوباره او را برخواهد انگیخت و دست و پای کسانی را که او را مُرده می‌پندارند خواهد برید.» [۷]

ابوبکر، که هنگام وفات پیامبر ﷺ در مدینه نبود، از سُنح (در یک مایلی) مدینه آمد و چهره پیامبر خدا ﷺ را گشود و چشمان مبارک را بوسید و بعد رحلت پیامبر ﷺ را اعلام کرد، و به خلیفه دوم که قسم می‌خورد پیامبر نمرده است، گفت: ای سوگند خور، آرام باش. [۸]

او خطاب به مردم کرد و گفت: آگاه باشید که هر کس محمد را می‌پرستید، محمد مرده است و هرکس خدا را می‌پرستید، خداوند زنده و جاودان است. ابوبکر در ادامه مباحث خویش، این آیه را خواند: « وَ اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونْ» [۹] «حتماً تو ای پیامبر خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد.» « وَ ما مُحَمَّدٌ اِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبلِهِ الرُّسُلَ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ اِنقَلَبْتُمْ عَلی اَعقابِکُمْ» [۱۰] «و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او(هم) پیامبرانی(آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. »

هنگامی‌که خلیفه دوّم این آیه را شنید به ابوبکر گفت: آیا این آیه در کتاب خداوند است؟ گفت: آری! گفت: «ای مردم این ابوبکر و ریش سفید مسلمانان است، بنابراین با او بیعت کنید.» [۱۱]

این نخستین اعلام مهاجرین، برای بیعت با ابوبکر بود.

عمل به گفتار پیامبرﷺ یا قرائت های شخصی

دعوت خلیفه دوم مسلمانان، به بیعت با ابوبکر در کنار بدن مطهر پیامبر خداﷺ فقط نظر شخصی او بود، نه تصمیمی‌که بر اساس کلام پیامبر خداﷺ اتخاذ شده باشد. تعدادی از صحابه پس از رحلت رسول‌خداﷺ و، به زعم خودشان، با در نظر گرفتن مصلحت مردم، فرامین حیات‌بخش پیامبر خداﷺ را نادیده گرفتند و رأی شخصی را بر نصّ، ترجیح دادند.

سخن کوتاه! بزرگان صحابه اعتراف کرده‌اند، که برگزاری انتخاب خلیفه و داستان سقیفه و نتیجه آن‌که در لحظه‌های نخستین فوت رسول‌خداﷺ انجام شده نه از باب سهل انگاری پیامبرﷺ بوده، بلکه اخذ به رأی خود کردند تا از ریختن خون‌ها و ارتداد نومسلمانان جلوگیری شود؛ و برای ایجاد هر گونه توازن و عدم تعرض به حاکمیت خود، محافظت از خون‌های علی‌بن‌ابیطالبؑ و اهل بیت رسول‌خداﷺ مطرح شد. برای همین از مردم، کسی معترض آن‌ها نشد. بدین منظور سقیفه برپا شد و بعد از ساعاتی به نتیجه دلخواه دست یافتند.

بر این اساس، حاضران در سقیفه، انتخاب خلیفه را، چنان که می‌خواستند، انجام دادند. امیرمؤمنان‌علیؑ را نیز آسوده نگذاشتند و از وی بیعت گرفتند.

او حرمت دین و وحدت و همگرایی مسلمانان را برتر می‌دید و می‌گفت: می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند! (به آن چه کردید)، گردن می‌نهم، چند که مرزهای مسلمانان ایمن بماند.

امام علیؑ در طول ۲۵ سال خانه نشینی، بسیاری از مشکلات مراجعه کنندگان را گشود و از راهنمایی کسانی که پیش از وی، مسند خلافت را به خود اختصاص می‌دادند دریغ نورزید، و آن جا که لازم بود مصلحت را بیان می‌کرد و آنان در موارد متعددی گفتند: «اگر تو نبودی ما تباه می‌شدیم.» [۱۲]

امام علیؑ در سال‌های گوشه نشینی، به گردآوری قرآن پرداخت و آن را چنان که به رسول‌خداﷺ نازل شده بود، فراهم آورد.

---

۱. *مجمع الزوائد*، ۱۱۲/۹ و *مستدرک حاکم*، ۱۳۹/۳ و *البدایة و النهایة* ۳۶۰/۷.

۲. *الطبقات الکبری*، ۲۶۳/۲.

۳. *کنزالعمال*، ۲۹۷/۱۱ و *البدایة و النهایة* ۲۱۸/۶.

۴. *الطبقات الکبری*، ۵۷/۲.

۵. *نهج البلاغه* خطبه ۲۲۶، فیض الاسلام و خطبه ۲۲۷، عبده.

۶. *تاریخ طبری*، ۱۹۷/۳، *کتاب بدو الخلق*، *صحیح بخاری* ۲۹۱/۲.

۷. *صحیح بخاری*، ۲۹۱/۲.

۸. همان.

۹. زمر: آیه ۳۰.

۱۰. آل عمران: ۱۵۴.

۱۱. *الطبقات الکبری*، ۲۶۷/۲.

۱۲. این عبارت از خلیفه دوم عمربن‌خطاب است. *الکافی*، کلینی ره، ۴۲۴/۷؛ *من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، ۳۶/۴؛ *خصائص الائمه*، شریف رضی، ص ۸۵؛ *تهذیب الاحکام*، شیخ طوسی ۳۰۶/۶ و ۵۰/۱۰؛ *الایضاح*، فضل‌بن‌شادان ازدی، ص۱۹۱؛ *شرح الاخبار*، قاضی نعمان مغربی، ۳۱۹/۲؛ *المسترشد*، ص ۵۴۸؛ *دلائل الامامه*، ص ۲۲ و ۲۳۶؛ *اختصاص*، شیخ مفید، ص ۱۱۱ و ۱۴۹؛ *بحارالانوار*، ۲۳۱/۱۰ و ۵۵/۱۷ و ۱۶۳/۲۳ و ۱۱۱/۳۰؛ *استیعاب*، ۱۱۰۳/۳؛ *شرح ابن‌ابی الحدید*، ۱۸/۱ و ۱۴۱ و ۱۷۹/۱۲ و ۲۰۵؛ *نظم در السمطین*، زرندی حنفی، ص ۱۳۰ و ۱۳۲؛ *المواقف*، ایجی، ۶۲۷/۳؛ *تمهید الاوائل و تلخیص اله لائل*، باقلانی، ص ۵۴۷؛ *تفسیر سمعانی*، سمعانی، ۱۵۴/۵؛ *تفسیر الرازی*، فخرالرازی، ۲۲/۲۱؛ *من حیاه الخلیفه عمربن‌خطاب*، عبدالرحمن احمد البکری، ص۳۱۶؛ *مناقب*، الموفق الخوارزمی، ص ۸۱؛ *مطالب السوؤل فی مناقب آل الرسول*ؑ.


نشر شاهد

آغاز امامت

فصل اول

۱/۱ فاطمه ؟عها؟ بانوی راستگوی شهید (اِنَّ فاطمةَ صِدّیقةٌ شَهیدةٌ)

زندگی شخصیت‌های بزرگ و برجسته تاریخ سرشار از رویدادهایی است آموزنده و عبرت آمیز. آن چه در این صفحات می‌خوانید گزارش و تحلیلی از زندگی و شهادت ریحانه اندیشمند و سرفراز رسول‌خدا؟ص؟ حضرت فاطمه زهرا ؟عها؟- اولین شهید عصر علوی- و فروغی از آن چراغ هدایت است.

تولد

فاطمه ؟عها؟ دختر محمد؟ص؟، و خدیجه دختر خُویلد است. خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قُصّی بن‌کلاب، از تیره‌ای نامدار و از بزرگان قریش در قبل و بعد از بعثت محسوب می‌گردد. در جنگ فجار[۱] دوم، در روزی که به نام شَمْطه معروف است و قریش آماده جنگ با کنانه شد، ریاست طائفه اسد را به عهده داشت.[۲] و نیز تنها کسی بود که مانع بردن حجرالاسود به یمن شد.[۳] خدیجه پیش از ظهور اسلام، از زنان برجسته قریش به شمار می‌رفت و در پاکی و ارجمندی ایشان همین بس که به او لقب «*طاهره و سیده زنان قریش*» داده بودند. معروف است که او بعد از ازدواج با ابوهاله هندبن‌نباش‌بن‌زراره و عتیق‌بن‌عائز مخزومی و جدایی از آنان ، با کسی ازدواج نکرد و با اموالی که داشت به تجارت مشغول بود. ابوطالب از برادرزاده خویش درخواست نمود که مانند دیگر خویشاوندانش به کار تجارت بپردازد و با استفاده از ثروت عظیم حضرت خدیجه این کار را تجربه کند. او کاروانی از کالاهای مکه به شام برد و با سود و منفعتی فراوان به مکه بازگشت. پس از این سفر، خدیجه در سن چهل سالگی[۴] به ازدواج با وجود گرانمایه پیامبر خدا؟ص؟ مایل گردید و او را به عنوان شوهر خود پذیرفت.

به جز ابراهیم، که از ماریه قبطیه به دنیا آمد، فاطمه ؟عها؟، قاسم و عبدالله از فرزندان خدیجه و زینب، رقیه و ام کلثوم نیز منسوب به او هستند.[۵]

قاسم و عبدالله در مکه رحلت کردند[۶]، اما دختران به مدینه هجرت نمودند. خدیجه اولین زن مسلمان بعد از پیامبر اسلام؟ص؟ است. در زمانی که مشرکین مکه رسول‌خدا؟ص؟ را آزار می‌دادند و پیروان اندک او را شکنجه می‌کردند، تنها حامیان فداکار و مدافعان نستوه وی، خدیجه و ابی طالب بودند.

از آن جا که در زمان جاهلیت و سال‌های نخستین ظهور اسلام، ثبت تاریخ وقایع معمول نبود و بیشتر راویان به حافظه خود اعتماد داشتند، اگر حادثه شکوهبار و مورد عنایتی رخ می‌داد آن را با حوادث طبیعی قرین می‌کردند. به عنوان مثال، زادروز یا سال وفات اشخاص والامقام و بزرگ را با سالی که حمله یا جنگ خاصی انجام می‌گرفت و یا قحطی و طاعونی رخ می‌داد یادآور می‌شدند. بدین جهت، سیره نویسان و تاریخ نگاران اهل سنت و شیعه در تاریخ تولد حضرت فاطمه ؟عها؟ اختلاف دارند. اهل سنت، سال تولد آن بانوی پرفضیلت را پنج سال قبل از بعثت و عالمان شیعه، سال پنجم بعثت می‌دانند.

اما به نشانه‌ای که در حدیث معراج از رسول‌خدا؟ص؟ صادر شده است قول شیعیان مناسب‌تر می‌باشد.

پیامبر خدا؟ص؟ فرمود: در شب معراج سیب بهشتی به من داده شد و نطفه‌ی دخترم زهرا از آن میوه به وجود آمد.[۷]

راه معرفت و شناخت چهره‌های برجسته و پرشکوه انسان‌ها، اسامی و لقب‌هایی است که برای او گفته‌اند. فضیلت فاطمه زهرا ؟عها؟ در نزد علمای شیعه و اهل سنت به گونه‌ای بلندآوازه و وصف ناپذیر است که در مورد آن کتاب‌های مستقل نوشته‌اند.

فاطمه، زهرا، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه و محدثه نه اسمی‌هستند که علاوه بر روایات شیعه، بعضی از آن اسامی، در منابع اهل سنت[۸] نیز گزارش شده است.

زهرا؟عها؟ در خانه نبوت، زندگی خویش را آغاز کرد. خانه‌ای که مکان آمد و رفت فرشتگان و مرکز نزول وحی و آیه‌های قرآن بود. مکانی که نومسلمانان در آن حضور می‌یافتند.

کودک خردسالی با عصمت علمی و عملی که خدا او را از هر آلودگی پاک کرده بود. او در خانه همبازی نداشت و توجهش به حق تعالی بود و بس. آن حضرت از همان سال‌های خردسالی، دلسوزانه پدر را تشریک مساعی می‌کرد؛ روزی که شنید دشمنان، شکنبه شتری را به سوی پدر ارجمندش افکنده بودند، دوان دوان خود را به او رساند و با دستان کوچکش آلودگی‌ها را پاک نمود. گاهی زخم‌های بدن رسول‌خدا؟ص؟ را، که از آزار نادانان قریش به وجود آمده بود، مداوا می‌نمود. سه سال از عمر درخشنده فاطمه ؟عها؟ در محاصره اقتصادی می‌گذرد؛ او نیز مانند دیگر مردم بنی‌هاشم در محل حیات خویش، که به «*شعب ابی طالب*» نامبردار بود، محدود می‌شود و حق رفت و آمد با هیچ کس را پیدا نمی‌کند و به صورت اختری فروزان به فروغ افکنی می‌پرداخت.[۹]

مرگ مادر

فاطمه ؑ، در سه سال دوران تبعید، مصایب و مرارت‌های بسیاری را تحمل نمود، اما دردناک‌ترین آن‌ها از دست دادن مادر مهربان و فداکارش بود. در حدود یک سال پس از مرگ خدیجه، ابوطالب هم از دنیا رفت. مادر زهرا ؑ تنها غم‌خوار پدر در خانه بود و ابوطالب از مدافعان نستوه وپرشهامت رسول‌خدا ﷺ در میان اجتماع آن عصر، رئیس بنی‌هاشم و یکی از بزرگان قریش بود. تا زمانی که ابوطالب در قید حیات بود، هیچ‌یک از قریش، قدرت تعرض به جان پیامبر خدا ﷺ را نداشتند.

دخت گرانمایه پیامبر ؑ همه‌ی این رنجها را به جان خرید، ایشان آن قدر در خدمت پدر بود که کنیه‌ی او «*ام ابیها*»، مام پدر، قرار گرفت. رسول‌خدا ﷺ با رفتن ابوطالب یاری صدیق و حامی فداکار را از دست داد. بعد از آن، دیگر دشمنان، جرئت اهانت و تعرض به پیامبر را پیدا کردند. دلجویی‌های فاطمه ؑ و محبت‌های عملی آن حضرت در خانه موجب شد تا پدرش از او قدرشناسی کند، و خشنودی خود را اعلام دارد. این رضایت‌مندی برای برخی از همسران آن حضرت، سخت تمام می‌شد.[۱۰]

مقام فاطمه ؑ

محبت رسول‌خدا ﷺ به دختران حاضر در منزل وی یکسان نبود. آن حضرت، نسبت به رقیه، زینب و ام کلثوم احترام قایل بود، اما احترام و تکریم پیامبر ﷺ به فاطمه با دیگران متفاوت بود.

اگرچه مقداری از محبت پیامبر خدا ﷺ به ایشان رنگ عاطفی داشت، اما روایاتی که در کتاب‌های فریقین گزارش شده است؛ نشانگر حقیقتی دیگر است. بزرگی فاطمه ؑ در اندیشه رسول‌خدا ﷺ و بزرگان اسلام در عصر آن حضرت و زمان‌های پس از او، دلیل بر مقام خاص آن وجود شایسته بانوی عالمیان و مادر مهربانی‌ها است.

سه سال دوره‌ی تبعید به فرجام رسید؛ دشمنان در مکه با همه کوشش خود برای خاموش ساختن فروغ اسلام، توطئه‌های آنان خنثی می‌شد. هر روز بانگ دعوت اسلام محکم و استوارتر شد و به گوش انسان‌های پاکدل و آزادمنش رسید.

---

۱. ایام الفجار : چهار روز از ماههای حرام است(محرم، ذی قعده و ذیحجه و رمضان). روزهای جنگ‌های فجار را چهار مورد برشمرده اند: نخست، میان قبیله کنانه و هوازن، دوم میان قریش و کنانه؛ سوم میان کنانه و بنی نضربن، چهارم میان قریش و هوازن بود. فاصله میان این جنگ(چهارم) و مبعث رسول‌خدا ﷺ ۲۶ سال است. پیامبر خدا ﷺ در آن جنگ که، چهارده سال به طول انجامید. بدین ترتیب که این جنگ‌ها در ماه‌های حرام شروع شد، به فجار معروف شده است.(لغت-نامه دهخدا، ۱۴۹۷۴/۱۰)

۲. *انساب الاشراف*، ۱۰۲/۱ .

۳. در مقابل این قول مشهور، سیدمرتضی در شافی و ابن‌شهر آشوب در *مناقب*(۱۳۸/۱ به نقل از بلاذری)می‌گویند: «خدیجه به هنگام زناشویی با رسول‌خدا ﷺ دختر بوده است، و به ابوهاله شوهر کرده خواهر اوست. رک: *الصحیح من سیره النبی الاعظم*، جعفر مرتضی عاملی، ۱۲۱/۲ _۱۲۶.

۴. در *الطبقات الکبری* با استناد به قول ابن‌عباس نقل می‌کند که سن خدیجه هنگام ازدواج با محمد ﷺ بیست و هشت سال بوده است.(*همان*، ۱۷/۸؛ کشف الغمه، ابن‌ابی الفتح الاربلی، ۱۳۳/۲.

۵. رک: *الصحیح من سیره النبی الاعظم*، ۱۲۶/۲_ ۱۳۰؛ بناب النبی، ام ربائبه.

۶. *الاستیعاب*، ابوعمر یوسف احمدبن‌عبدالله احمدبن‌محمد احمدبن‌عبدالبر النمری، ۱۸۱۸/۴.

۷. *امالی* صدوق، ص ۶۸۸؛ خصال صدوق، ص ۴۱۴؛ علل الشرایع، ص ۱۷۸.

۸. *السیره النبویه*، ابومحمدعبدالملک‌بن‌هشام، ۲۸۲/۱.

۹. *همان*.

۱۰. در جریان جنگ جمل از عایشه پرسیدند، چرا به جنگ جمل برخاستی؟ می‌گوید: این داستان را جایی بازنگویید. به خدا سوگند کسی از مردان جز علی و از زنان جز فاطمه نزد پیغمبر خدا ﷺ محبوب تر نبود. *امالی*، شیخ طوسی، ص ۳۲۲؛ *مناقب*، ابن شهر آشوب، ۳ /۱۱۱



▲ محل شعب ابی‌طالب

نمازگاه رسول خدا ﷺ

اتاق رسول‌خدا ﷺ و حضرت خدیجه

اتاق دختران رسول خدا و مولدالزهراء

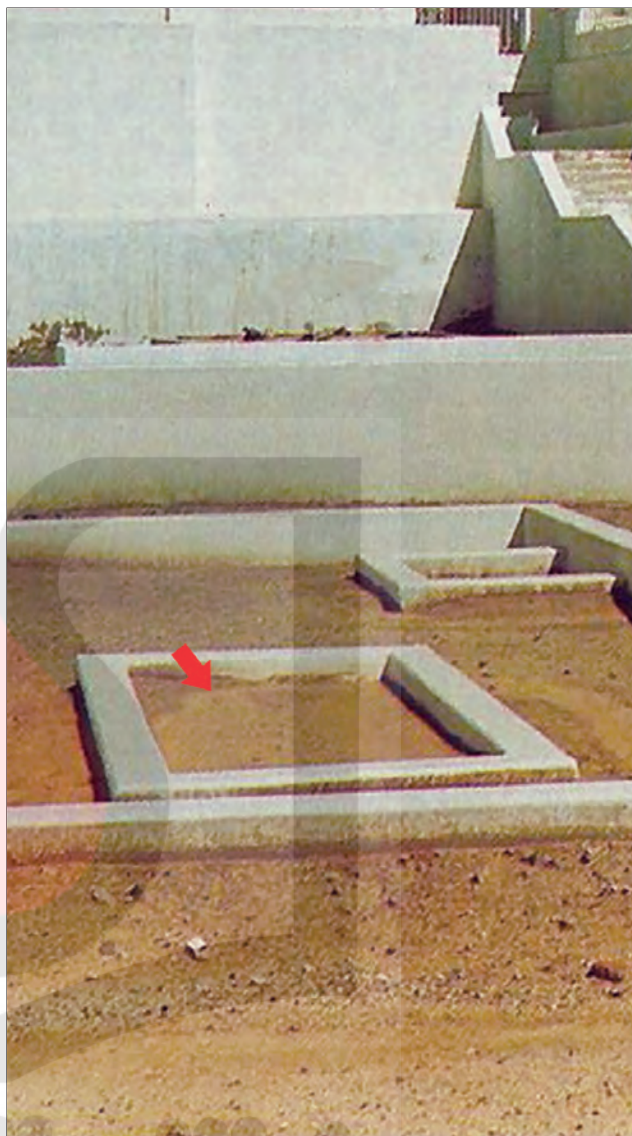


▲ تصویر آثار به جای مانده از خانه حضرت خدیجه (معروف به مولد الزهراء(س)) ـ این آثار در حفاریهای مربوط به توسعه مسجد الحرام کشف شد.

جایگاه داد و ستد و انبار کالا

اتاق پذیرایی از میهمانان

درب منزل



▲ آرامگاه حضرت خدیجه ؟ع؟ (بعد از تخریب)

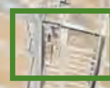


▲ آرامگاه حضرت خدیجه ؟ع؟ (قبل از تخریب)



موقعیت آرامگاه

حضرت خدیجه



لیلة المبیت

قریش در این مبارزه هم با شکست روبه رو شد. محاصره شعب ابی طالب شکسته شد. قریش در نبود ابوطالب نقشه دیگری را طراحی کرد. آن‌ها از همه تیره‌ها برای کشتن پیامبر خدا ﷺ کمک گرفتند تا بنی‌هاشم نتوانند قوم و قبیله خاصی را به قصاص محکوم کنند.

رسول‌خدا ﷺ با آگاهی از این توطئه تصمیم هجرت به شهر تازه مسلمانان، یثرب، گرفت. شبی که بنا بود توطئه قریشیان عملی گردد و رسول‌خدا ﷺ به دست گروهی مرکب، از همه تیره‌های قریش، کشته شود امیرمؤمنان علی ابن‌ابی طالب ؑ به جای ایشان خوابید و پیامبر ﷺ با ابوبکر راه یثرب را در پیش گرفت.

امیرمؤمنان علی ؑ در آن شب ظلمانی جان خود را فدای پیامبر خدا ﷺ نمود و پیغمبر ﷺ فرصت پیدا کرد رویداد بزرگی را، که چند سال بعد مبدأ تاریخ مسلمانان شد، تحقق بخشد.

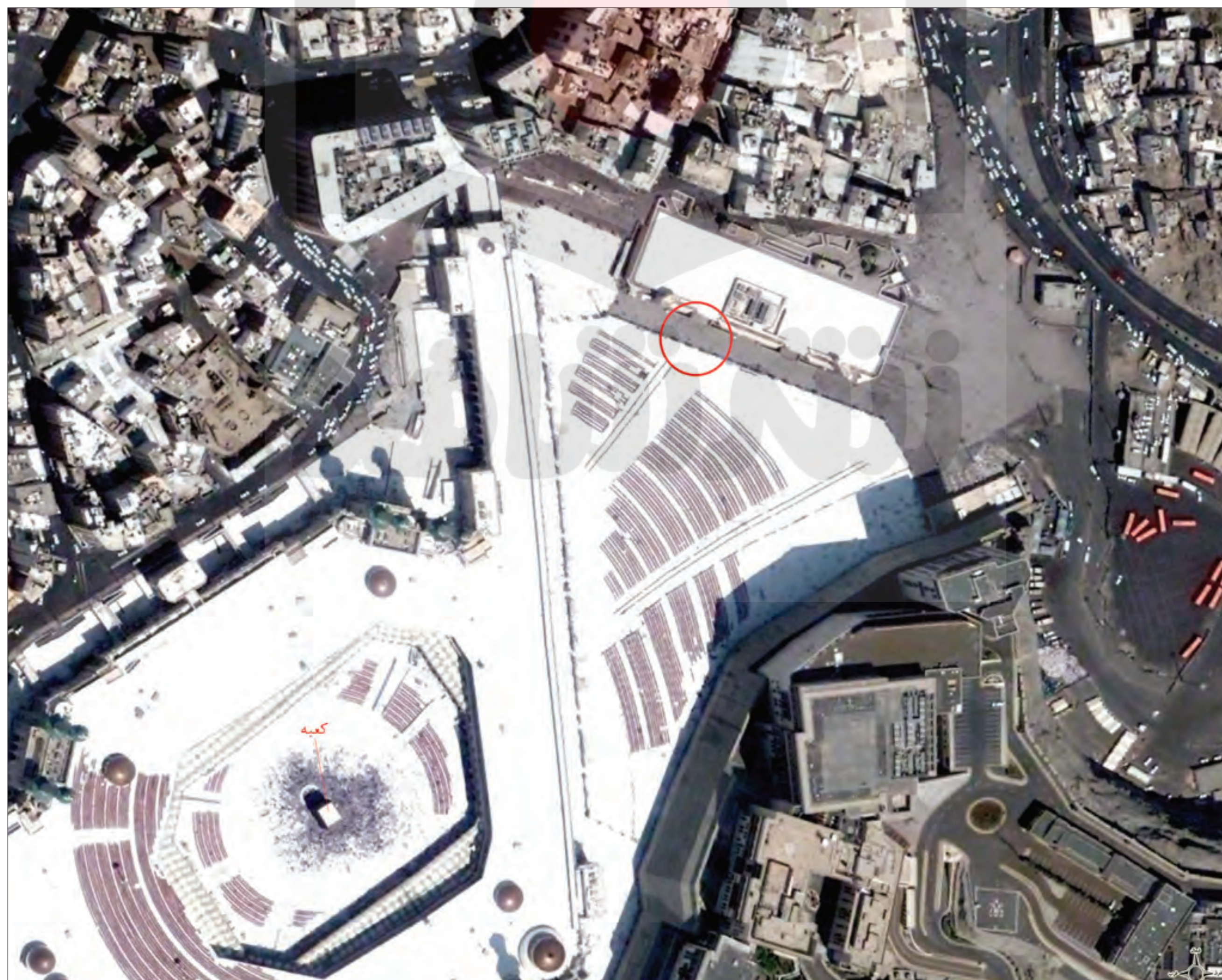
زندگی در مدینه

پیامبرخدا ﷺ قبل از حرکت به یثرب (مدینه کنونی) به امیرمؤمنان علی ؑ دستور داد امانت‌های مردم را به دست صاحبانش برساند و خانواده او را به یثرب منتقل کند.[۱]

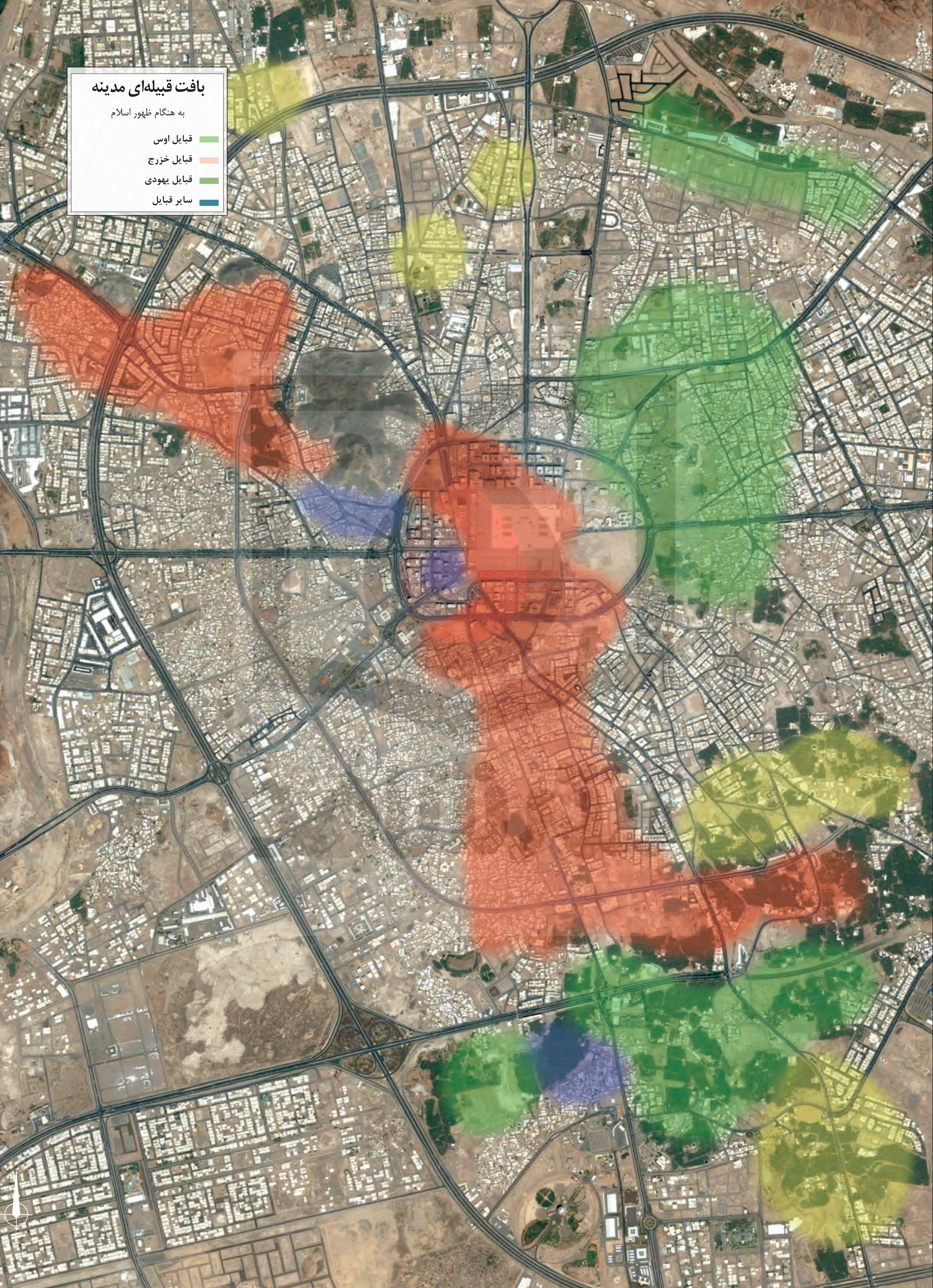
در این ایام بدگویی‌ها به پدر فاطمه ؑ و خانواده و فامیل او از یک طرف و مشقات سفر مظلومانه به یثرب، که تا مکه پانصد کیلومتر فاصله داشت، از سوی دیگر آغاز شد. به یک طرف. ابن‌هشام و دیگر مورخان از صدماتی که از ابتدا تا انتهای این سفر برای دختر پیامبر خدا ﷺ پیش آمد سخن‌ها گفته‌اند.[۲]

به دنبال هجرت رسول‌خدا ﷺ، مسلمانان مکه اندک اندک به شهر یثرب، که بعد از ورود پیامبر اسلام به آنجا مدینة النبی نام گرفته بود، سفر کردند تا بی مزاحمت به اعمال دینی خود بپردازند و در خدمت پیغمبر خدا ﷺ قرار گیرند.

۱. *تاریخ یعقوبی*، احمدبن‌ابی یعقوب‌بن‌جعفربن‌وهب‌بن‌واقع، ۴۱/۲.
۲. *سیرة النبویة ابن‌هشام*، ۸۶۸/۴.



▲ محل واقعه لیلة المبیت (این بنا که در تصویر با علامت مشخص است به صورت کامل تخریب شده)


بافت قبیله‌ای مدینه
به هنگام ظهور اسلام
قبایل اوس
قبایل خزرج
قبایل یهودی
سایر قبایل

ازدواج فاطمه (س)

بیش از دو سال از هجرت مسلمانان، در مدینه سپری شده بود. حکومت نوظهور اسلامی به فتوحات چشم‌گیری دست یافته و قدرت افسانه‌ای قریش و مکیان شکسته شده و نیز در مجموع وضع اقتصادی مسلمانان تغییر کرده بود.

در زندگی شخصی رسول‌اکرم(ص) نیز تغییراتی پدید آمده بود. عایشه و سوده افتخار همسری پیامبر(ص) را پیدا کرده‌اند. مسئولیت فاطمه (س) در خانه کمتر شده است و برای او خواستگاران زیادی آمد و رفت می‌کردند.

علاوه بر مقام نبوت، جایگاه اجتماعی پیغمبر خدا(ص) در میان قبایل قریش، که سرآمد قبیله‌های جزیرة العرب بودند، ویژگی خاصی داشت.

دامادهای پیامبر اسلام(ص)، که قبل از بعثت با رقیّه و زینب و ام کلثوم ازدواج کرده بودند، نیز از عناصر شاخص قریش بودند. آنان بر این وصلت‌ها خشنود بودند و به خود می‌بالیدند. اگر عناد و دشمنی همسر ابی لهب، که دو فرزندش داماد پیامبر خدا(ص) بودند، ایشان به جدایی از دختران پیامبر(ص) از همسران‌شان رغبتی نداشتند.[1]

آن بانوی برگزیده‌ی جهان هستی، حضرت زهرا(س) با وجود سن اندکی که داشت دارای ارزش‌های والای اخلاقی و شایستگی‌های وصف‌ناپذیر و فضیلت‌های زیادی بود و علاوه بر آن، ایشان فرزند محبوب و افتخارآفرین رسول خدا(ص) است.

بدین جهت، خواستگاران زیادی پیدا کرده بود.[2] در کتاب‌های تاریخ، نام عمربن‌خطاب و ابوبکر به عنوان نمونه خواستگاران دختر پیامبرخدا(ص) و رهبر حکومت نوپای اسلامی ذکر شده است.

رسول اعظم(ص) در پاسخ خواستگاران، عرضه می‌داشت: فاطمه خردسال است، اما زمانی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) از وی خواستگاری کرد، پاسخ مثبت به آن حضرت داد.[3]

نویسنده طبقات می‌نویسد: زمانی که ابوبکر و عمر از رسول‌خدا(ص) پاسخ موافق نشنیدند به علی گفتند، شما برای خواستگاری دختر پیامبر اکرم(ص) اقدام نمایید! و ابن‌سعد ادامه می‌دهد: برخی از انصار به علی‌بن‌ابی طالب(ع) گفتند: فاطمه را خواستگاری کن ! وی به خانه پیامبر خدا(ص) شرفیاب شد؛ پیامبر(ص) پرسید:

– پسر ابوطالب برای چه آمده‌ای؟

– برای خواستگاری فاطمه!

– مرحبا و اهلاً! و جز این چیزی نفرمود.

چون علی(ع) نزد چند تن انصاری برگشت آنان از امیرمؤمنان علی(ع)پرسیدند:

– چه شد؟ امام علی(ع) عرضه داشت،

– حضرت در پاسخ من گفت، مرحبا و اهلاً.[4]

– همین جمله کافی است. به تو اَهل و رَحب (خوشی و گشایش) بخشید.[5]

مرحوم صدوق نقل می‌کند: رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را به آنان ندادم. من در پاسخ آنان گفتم: این کار به اراده‌ی خدا بوده است. کسی جز علی(ع) شایستگی همسری فاطمه (س) را نداشت.[6]

امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرماید: نزد رسول‌خدا(ص) رفتم و در حضور آن حضرت ساکت نشستم. زیرا کسی حشمت و حرمت او را نداشت. پرسید: ای علی! چه می‌خواهی؟ من همچنان ساکت و خاموش ماندم. پیغمبر(ص) سه بار سؤال خود را تکرار نمود، سپس فرمود:

– گویا فاطمه را می‌خواهی؟

– آری

– آن زره که به تو دادم چه شد؟

– دارم! آن حضرت فرمود:

– همان زره را مهریه فاطمه قرار بده.[7]

ابن‌قتیبه، بهای زره را سیصد و یا چهارصد و هشتاد درهم می‌نویسد.[۸] بر این اساس، مهریه دختر بزرگ مرد عالم انسانیت حدود چهارصد درهم بوده و ازدواج شان با سادگی و شادابی انجام شد.

شیخ طوسی، فهرست جهاز فاطمه علیها السلام را این گونه نوشته است:

پیراهنی به قیمت هفت درهم، چارقدی به قیمت چهار درهم، قطیفه مشکی بافت خیبر، تخت خوابی بافته از برگ خرما، دو تشک که رویه‌های آن کتان سبز بود؛ یکی را از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند.

چهار بالش از چرم طائف، که از گیاه بوریا پر شده بود. پرده‌ای از پشم، یک تخته بوریای بافت بحرین، آسیاب دستی، لگنی از مس، مشکی از چرم، قدحی چوبین، کاسه‌ای گود برای دوشیدن شیر، مشکی برای آب، مطهره(آفتابه)، سبوئی سبز و چند کوزه گلی.[۹] بعد از تهیه جهاز، نوبت به خواندن خطبه عقد رسید، و بعد از مدتی، فاطمه علیها السلام به خانه علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام رفت.

مؤلف کتاب «*اخبار موفقیات*» می‌گوید: عبدالله‌بن‌ابی بکر نقل کرده است: امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت: وقتی خواستم با فاطمه عروسی کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من مقداری پول داد و فرمود: برای مهمانی عروسی خود طعامی فراهم نمایید. من نزد محمدبن‌مسلم انصاری رفتم، و از او خواستم به همان مقدار غذا تهیه کند، او هم پذیرفت و از من مبلغ را نگرفت.[۱۰]

رسول‌اعظم صلی الله علیه و آله درباره فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام دعا کرد: خدایا این پیوند را بر این زن و شوهر فرخنده و مبارک گردان ! خدایا فرزندان با کرامت و خوبی به آنان عنایت فرما![۱۱]

بعد از آن، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرستاد تا عروس و داماد را تا منزل آنان همراهی و استقبال کنند.

۱. البته ام کلثوم پس از جدایی از همسرش به همسری عثمان‌بن‌عفّوان، مرد مالدار و با منزلت قریش؛ و زینب به همسری پسرخاله خود ابوالعاص‌بن‌ربیع درآمد. (*انساب الاشراف*، احمدبن‌یحیی‌بن‌جابربلاذری، ۳۷۹/۱ (*نورالسیرة*)؛ *الطبقات الکبری*، محمدبن‌سعدبن‌منیع الهاشمی البصری، ۲۵/۸.

۲. *تاریخ یعقوبی*، ۴۱/۲؛ *تنریه الانبیاء*، علی‌بن‌الحسن الموسوی، سیدمرتضی ص ۲۲۰.

۳. سنن نسابی، احمدبن‌شعیب‌بن‌علی‌بن‌بحرالنسایی، ۶۲/۶؛ *خصائص امیرالمومنین*، نسائی، ص ۱۱۴؛ *صحیح ابن‌حیان*، علاءالدین علی‌بن‌بلبان الفارسی، ۳۹۹/۵.

۴. اهلاَ و مرحبا، مأخوذ از تازی، خوش آمدید. جای تو فراخ است. اهلاً یعنی آمدی تو اهل و اقربای خود را، سهلاَ یعنی سیر کردی تو زمین نرم را به اهل و جای فراخ رسیدی؛ پس الفت پذیر و وحشت مگیر و مأنوس شو. لغت نامه دهخدا.

۵. *الطبقات الکبری*، محمدبن سعد، ۲۱/۸.

۶. *عیون اخبارالرضا*، ابی جعفر محمدبن‌علی‌بن‌الحسین‌بن‌بابویه القمی‌الصدوق، ۲۰۳/۲.

۷. *الاخبار الموفقیات*، زبیربن‌بکار، ص ۳۷۵-۳۷۴.

۸. *عیون الاخبار*، ابی محمد عبدالله‌بن‌مسلم ابن‌قتیبه الهینوری، ۷۰/۴؛ مکتبه التجاریه، قاهره، ۱۳۷۲ ه. ق.

۹. *امالی*، شیخ طوسی، ص ۴۱-۴۰

۱۰. *اخبار الموفقیات*، ص ۳۷۶- ۳۷۵.

۱۱. *مناقب آل ابی طالب*، محمدبن‌علی‌بن‌شهرآشوب‌بن‌ابی نصربن‌ابی حبیشی سروی مازندرانی، ۱۳۱/۳.

زندگی مشترک

زندگی فاطمه ؟ع؟ برای ما الگو و سمبل پایداری و برافراشتگی است، چون او معصوم از هر گناه و آلودگی است. برای الگو بودن، باید مانند دیگران زندگی نمود. فاطمه ؟ع؟ با مردم زندگی می‌کند، مانند مردم راه می‌رود، در خوراک و پوشاک شبیه به هم عصرانش می‌ماند و تفاوتی ندارد. اما تفاوت عمده او با دیگران در نیت‌ها و سرشتش بود. نگاه آن بانوی والامقام به عالم الهی و رفتار و افکارش در جهت رضایت پروردگار متعال بود.

اعمال فاطمه ؟ع؟، درمان ناپاکی‌ها و کردار زشت مردم بود. آن حضرت و خانه‌اش معیار فکر و عمل صحیح برای پیروان مکتب اسلام به شمار می‌رفتند.

برتری و شخصیت ملکوتی و آسمانی را در تن پروری و زیاده گویی نمی‌دانند. در دوری از منیّت آن چنان پیش رفته‌اند، که به جز خدا نمی‌بینند. و در زندگی با مردم دیگر من و تو نیستند، بلکه مایند. در تفاهم و همدلی تا آن جا پیش رفته‌اند که گرسنگی انسانی در دوردست‌ترین نقاط دلیل گرسنه خوابیدن شان است.

کوثر قرآن حضرت فاطمه ؟ع؟ محور فضایل و عملش نمونه و الگوی زنانی است که خواهان زندگی الهی و آرمانی هستند.

در نیمه رمضان سال سوم هجرت، اولین فرزندش، امام حسن ؟ع؟، را به دنیا آورد. با این تولد قلب رسول‌خدا ؟ص؟ شادمان گشت، اما دیری نپایید که مکیان به انتقام شکست خود در جنگ بدر به مدینه حمله ور شدند و مسلمانان، به عکس سال گذشته، شکست خوردند. علت مغلوب شدن آن‌ها دو چیز بود: روی گرداندن عده‌ای از خدا و توجه به دنیا (و در پی غنیمت رفتن) و دوم؛ نبود وحدت و جدا شدن عده‌ای از مسلمانان (به تحریک عبدالله بن ابی) از سپاه در حال اعزام شدن به جنگ اُحد.

با این وصف، تعداد بسیاری از مسلمانان به شهادت رسیدند. حمزه، سردار بزرگ اسلام، به گونه فجیعی به فیض شهادت نائل آمد.

به فاطمه زهرا ؟ع؟ خبر دادند، سنگی به چهره پدر ارجمندش آسیب رسانده است. او با عده‌ای از زنان خود را از مدینه به پای کوه احد رساندند و با آب و غذایی که به همراه داشتند زخمی‌ها را سیراب کردند و جراحت آنان را مداوا نمودند.

فاطمه ؟ع؟ به حضور پدر گرامی خویش رفت و بعد از شست وشوی جراحت به کمک امیرمؤمنان علی ؟ع؟، با سوزاندن گیاه بوریا و ریختن خاکستر آن روی زخم خون را بند می‌آورد.[2]

پیامبر خدا ؟ص؟ بر بالین شهدای اُحد حاضر می‌شود و بر مصیبت شهادت آن‌ها و حمزه آرام گریه می‌کند و فاطمه هم کنار به سوگ می‌نشیند.

بعد از آن، رسول‌خدا ؟ص؟ گاه به گاه در مزار شهیدان جنگ احد حاضر می‌شد و از خدا علو درجات و غفران الهی را برای آنان طلب می‌کرد.

به نقل از مغازی فاطمه ؟ع؟ هر دو یا سه روز یک بار خود را به منطقه اُحد، که آن زمان فاصله زیادی با خانه علی ؟ع؟ داشت، می‌رساند و برای آنان دعا می‌کرد و بر مزارشان فاتحه می‌خواند.[3]

بعد از مدتی، خانه مسلمانان سامان گرفت و خاطره تلخ جنگ اُحد کم رنگ شد. در شعبان سال چهارم هجرت، با تولد امام حسین ؟ع؟ شادی و گرمی تازه‌ای، خانه امیرمؤمنان علی ؟ع؟ را فراگرفت. بعد از مدتی زینب، ام کلثوم و مُحَسّن پا به عرصه حیات نهادند.

بعد از شکل‌گیری حکومت نوپای اسلامی، وضع مالی مسلمانان مطلوبتر از گذشته شد و با وجود پیروزی‌های متعدد پیامبر خدا ؟ص؟ در جنگ‌های مختلف، قبایل به اسلام گرویدند و تعداد مسلمانان رو به فزونی گذاشت. اما خانه دختر پیامبر، همچنان زاهدانه و بی پیرایه بود. قناعت، زهد و ایثار سرلوحهٔ زندگی علی ؟ع؟ و فاطمه ؟ع؟ بود.

روزی سلمان به خانه دختر پیغمبر خدا ؟ص؟ می‌رود؛ فاطمه ؟ع؟ چادری داشت که وصله‌های فراوانی خورده است. سلمان با تعجب به آن چادر می‌نگرد و اندوهگین می‌شود. چرا باید چنین باشد ؟ زمانی که فاطمه ؟ع؟ به دیدن پدر می‌رود می‌گوید:



پدر ! سلمان از چادر وصله خورده من درشگفت است، به مدت پنج سال است من در خانه علی هستم، تنها پوست دباغی شده گوسفندی داریم که بر آن زندگی می‌کنیم. [۴]

روزی علی عليه‌السلام به مردی از قبیله بنی سعد گفت: می‌خواهی داستانی از خود و فاطمه عليهاالسلام را برای تو بگویم:

فاطمه عليهاالسلام محبوب‌ترین شخصیت در نظر پدر خود بود. ایشان در خانه من چندان با مَشک آب کشید که بند مَشک(در روی بدن او) جا انداخته بود؛ و آن‌قدر با آسیاب دستی گندم آرد کرده بود که کف دست او پینه بسته بود. و چندان... [۵]

فاطمه عليهاالسلام از سختی کار در خانه رنج می‌برد. این رنج بر جسم او اثر گذاشته بود. بدین منظور نزد پدر رفت و از او خدمتکاری برای خانه طلب نمود. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا چیزی به شما بیاموزم که از خدمتگزار بهتر است؟ وقتی برای خواب و استراحت آماده می‌شوید سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد الله و سی و چهار بار تکبیر بگویید. [۶]

سالار زنان عالم آفرینش زهرای اطهر عليهاالسلام سه بار از این هدیه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام رضایت کرد. [۷]

پیغمبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از سفر باز می‌گشت نخست به دیدار فاطمه عليهاالسلام می‌رفت و مدت زیادی(در خانه اش) نزد او می‌نشست.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام کارهای داخل خانه را به عهده او و کارهای بیرون از منزل را به عهده امیرمؤمنان علی عليه‌السلام گذاشته بود.

روزی به دیدن او آمد، ملاحظه نمود دخترش با یک دست گندم آسیاب می‌کند و با دست دیگر فرزندش را شیر می‌دهد. خطاب به فاطمه عليهاالسلام گفت: دخترم تلخی دنیا را تحمل نمایید تا در آخرت شیرین کام شوید. [۸] او در پاسخ گفت: خدا را بر نعمت‌های او سپاس می‌گویم. [۹]

۱. *مغازی*، محمدبن‌عمربن‌واقد، ۲۴۹/۱.
۲. همان، ۲۵۰/۱.
۳. همان، ۳۱۳/۱.
۴. *بحارالانوار*، محمدباقرمجلسی، ۲۰۳/۸.
۵. مسند احمد، امام احمدبن‌حنبل، ۱۵۳/۱.
۶. *علل الشرایع*، شیخ صدوق، ۳۶۶/۲.
۷. *بحارالانوار*، ۲۰/۴۳.
۸. تفسیر *مجمع البیان*، امین الاسلام ابی علی الفضل‌بن‌الحسن الطبرسی، ۳۸۲/۱۰.
۹. *مناقب*، محمدبن‌علی‌بن‌شهر آشوب‌بن‌ابی نصربن‌ابی حبیشی ۱۲۰/۳۰.





کوه‌اُحـــد

مزار شهدای اُحد



عبادت فاطمه (س)

دختر پیامبر خدا (س) همان‌گونه که در زندگی زناشویی اسوه شایسته برای زنان بود، در اطاعت پروردگار نیز نمونه بود. اگر چه شوهرداری و صبر بر سختی‌های زندگی مشترک خود طاعت خداست، اما مقصود از طاعت خداوند، اطاعت فردی و ذکر و یاد خداوند است. بعد از فراغت از کارهای خانه، به نماز و ذکر خدا و دعا برای دیگران اشتغال داشت.

امام صادق (ع) از پدران خویش نقل می‌کند: مادرم (فاطمه (س)) شب‌های جمعه را تا بامداد در محراب عبادت می‌ایستاد و چون دست به دعا برمی‌داشت مردان و زنان باایمان را دعا می‌کرد، اما در باره خود چیزی نمی‌گفت. امام حسن (ع) می‌فرماید: روزی به او گفتم:

مادر ! چرا برای خود نیز مانند، دیگران دعای سعادت و نیک‌بختی نمی‌کنید؟

فرمود: فرزندم، همسایه مقدم است. [1]

فاطمه (س) در عرصه اجتماع

حضور فاطمه (س) در جنگ اُحد و پشتیبانی جاودانه‌ی او از جنگ آوری امیرمؤمنان‌علی (ع) در میان مورخین معروف است.

مراجعه ابوسفیان به فاطمه (س) و طلب شفاعت از او برای بخشش پیامبر، به جهت پیمان شکنی قریش و مواردی مانند آن، نشانگر حضور مستقیم دخت گرامی پیامبر خدا (ص) در میان مردم است.

تکمیل دین

سال دهم هجرت رسید، رسول‌خدا (ص) با تعدادی از مسلمانان، که تعداد آنان را بین نود تا یکصد و بیست هزار نوشته‌اند، به سوی مکه عزیمت نمود.

در این سفر، آداب زیارت خانه خدا را به مردم آموخت. اعمال باطل جاهلیت در حج را کنار گذاشت و ضمن سخنرانی معروف خود به مردم چنین فرمود: مردم ! جز خدا را اطاعت و پرستش نکنید! همگی فرزندان آدم (ع) و او از خاک است. پس هیچ یک بر دیگری برتری ندارد...

مردم ! ریختن خون و مال شما برای همیشه بر یکدیگر حرام است تا روزی که خدای خود را ملاقات کنید.

در راه بازگشت به مدینه، در محلی به نام «جحفه»، که میقات گاه مردم مصر و شام بود، آخرین مأموریت خود را انجام داد:

رسول‌خدا (ص)، در اجتماع بزرگ حاجیان گفت: مردم ! من دو چیز را میان شما می‌گذارم، اگر این دو را از دست ندهید، هیچ گاه منحرف و گمراه نخواهید شد. این دو، کتاب خدا و اهل بیت (ع) من است. (زهرا و خانواده او).

مردم ! هر که من مولای اویم، پس از این، علی مولای اوست.

این داستان را بیش از صد نفر از اصحاب پیامبر خدا (ص) و صدها نفر از تابعین و عالمان و بزرگان مذاهب مختلف اسلامی در کتاب‌ها گزارش کرده‌اند. [2]

۱. *کشف الغمه*، ۹۶/۲.

۲. *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب*، عبدالحسین امینی نجفی، جلد ۱.



نمای نزدیک از ساختمان جدید مسجد میقات جحفه آثار بنای قدیمی این مسجد در بخش شرقی این مسجد دیده می‌شود. به نظر می‌رسد این مسجد همان مسجد الائمه است که در منابع تاریخی از آن یاد شده است.

بشارت

پیامبر خداﷺ به مدینه آمد. روزی به دخترش گفت: فاطمه ! جبرائیل هر سال یک بار تمام قرآن را بر من می‌خواند و امسال آن را دو بار بر من خواند.

– پدر ! معنای این چیست؟

– گویا امسال آخرین سال حیات من است. اشک در چشمان فاطمهﷺ حلقه می‌زند و پدرش گفتار خود را با این جمله تمام می‌کند: و تو دخترم ! نخستین کس از خاندان من هستی که به پدرت خواهی پیوست. با این پیام، چهره فاطمهﷺ خندان شد و شادابی جای خود را به حزن داد. با این حال فاطمهﷺ طاقت جدایی پدر را ندارد. اما سرانجام روزی در خانه عایشه از درد سر نالید! پیامبرﷺ مردی نیست که تسلیم بیماری گردد؛ امّا حال او شدت پیدا کرد و بستری شد.

هنوز آموزه‌ها و مواعظ باقی مانده است. با کمک و همیاری علی بن ابی طالبﷺ و فضل بن عباس از جا برخاست. آن دو کمک کردند تا حضرت به مسجد آمد. ابتدا برای شهدای احد دعا کرد، سپس گفت: خدا یکی از بندگان خویش را میان دنیا و آخرت مختار کرد و او آخرت را برگزید.

لشکر اسامه، باید هر چه زودتر به مأموریتی که به آنان تفویض شده است بروند![1]

سپس با نام خدا و سپاسگزاری از وی فرمود: من دیگر رفتنی هستم! هرکس، بر گردن من حقی دارد و می‌خواهد قصاص کند، من آماده‌ام. به بیان دیگر، برای من قصاص دنیا ساده و آسان تر از قصاص آخرت است. بنابراین، هرکس حقی بر ذمّه من دارد آن را بگیرد یا مرا حلال کند، تا چون خدا را دیدار کنم خاطرم آسوده باشد.

می‌بینم یک بار درخواست کردن کافی نیست. لازم است موارد فراوانی درخواست کنم. از منبر پایین آمد، نماز ظهر را با مردم خواند. دوباره به منبر رفت. همان تقاضا را تکرار کرد.

مردی بلند شد: ای پیامبر خداﷺ من سه درهم از تو طلب کارم. فضل ! سه درهم به این مرد بده.

– مردم اگر حق کسی پیش کسی است آن را بدهد. نگوید این برای من رسوایی است. فضاحت این جهان آسان تر از رسوایی آن جهان است. مردی برخاست و گفت: ای پیغمبر خداﷺ من سه درهم در مال خدا خیانت کرده ام.

– چرا چنین کردی؟

– به آن نیازمند بودم.

– فضل ! برخیز و سه درهم از او بگیر ! مردم ! هر کس گمان دارد حقی بر گردن اوست برخیزد و بگوید.

– مردی دیگری برخاست و گفت: ای پیامبر روزی، وقتی می‌خواستی تازیانه‌ات را بر شترت فرودآوری بر بدن برهنه من فرود آمد. اکنون می‌خواهم قصاص کنم. پیامبرﷺ تازیانه‌ای خواست و خود جامه از تن برکند تا آن مرد قصاص نماید، آن مرد که بدن رنجور پیامبر را دید، تازیانه را به گوشه‌ای افکند و شروع به بوسیدن بدن پیامبرﷺ نمود. رسول اللهﷺ فرمود: بار خدایا این مرد را بیامرز و همچنان که او مرا بخشید، تو نیز گناهان او را مورد غفران و بخشش خود قرار بده.

– ای پیامبر خداﷺ من دروغگو و بدزبان هستم و بسیار زیاد می‌خوابم.

– پروردگارا! راستگویی وایمان نصیب او کن و خواب او را به اختیار او بگذار!

از مسجد به خانه بازگشت و در بستر افتاد. همه نگرانند، و تمایل دارند رسول محبوب آنان دوباره به مسجد بیاید. با آنان نماز گزارد و از نصایح ارزنده او درس بگیرند. او بود که آنان را متحد و برادر ساخت. پیر و جوان مشتاق دیدار آن رحمت الهی بودند. بعد از گذشت چند روز، ناگهان از درون خانه گریه و شیونی طنین‌انداز شد. رسول‌خداﷺ به دیدار حق رفت! این خبر جانسوز، چون صاعقه بر سر مردم فرود آمد.

در میان زنان، خانه فاطمهﷺ آرام و بی صدا چون شمعی می‌سوزد. پیغمبر خداﷺ در لحظات واپسین حیات خویش سر در بالین امیرمؤمنان‌علیﷺ داشت. حالا فقط او و دو سه نفر از بنی‌هاشم به تجهیز و خاکسپاری او مشغول می‌شوند.

۱. اسامه، پسر زیدبن‌حارثه بود که در جنگ موته به شهادت رسیده بود. پیامبرﷺ پس از بازگشت از حجة الوداع در اندیشه گسیل لشکری به سوی روم بود. تا خیال خود را از جانب دشمنان ناحیه شمال عربستان نیز راحت کند. برای اعزام این لشگر اسامه را که در آن زمان بیست سال و به روایتی هجده سال داشت به فرماندهی لشگر برگزید و عموم مهاجر و انصار را مأمور کرد تا به فرماندهی وی در جنگ شرکت کنند. این انتخاب بر بسیاری از سران مهاجر و انصار گران آمد و به آن معترض شدند. از رویی نیز، اسامه که حال پیامبرﷺ را می‌دید کمی‌در رفتن تعلل می‌نمود. اما پیامبرﷺ در روز حضور در مسجد و پس از آن نیز هنگامی‌که افرادی به عیادت ایشان می‌رفتند بر این انتخاب صحّه گذاشت و تأکید کرد این لشگر باید به فرماندهی اسامه به جنگ برود، و در همین زمینه فرمود: «*لعن الله من تخلف عن جیش اسامه*»، یعنی « لعنت خدا بر کسی که از لشگر اسامه تخلف کند.» بر گرفته از شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی الحدید



نمای شمالی از محل سکونت قبیله بنی ساعده

رعایت حق

فئی(غنائم بدون جنگ) مجموعه اموالی بود که در اختیار رسول خداﷺ، به عنوان رئیس حکومت اسلامی، قرار می‌گرفت. این اموال شامل تمام چیزهایی است که از راه غیرجنگی در اختیار مسلمانان نهاده می‌شد. نکته شایان توجه این است که، بعد از پیامبر خداﷺ نیز در اختیار امامان معصوم، و بعد از آنان، جانشینان آن‌ها، یعنی مجتهدان جامع الشرایط، قرار می‌گیرد.[۱]

چنین اختیاری، بدین منظور است که رسول‌خداﷺ کاملاً آزموده شده و دارای سجایای اخلاقی کامل بود.[۲]

دهکده فدک، یکی از اماکن آباد در ۱۴۰ کیلومتری مدینه بود. در سال هفتم هجرت که قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری فتح می‌شد و قدرت مرکزی یهود نابود شده بود، یهودیان ساکن فدک، که در نزدیکی خیبر بودند در برابر رسول‌خداﷺ تسلیم شدند. آن‌ها نیمی از زمین و باغ‌های خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگر را برای خود نگه داشتند، و با وجود آن، کشاورزی سهم پیامبر خداﷺ را نیز برعهده گرفته و در برابر زحمات آنان حقی(دستمزدی) از آن می‌بردند.

با توجه به آیه‌ی هفتم سوره حشر،[۳] این زمین، مخصوص پیامبر خداﷺ بود و آن حضرت می‌توانست برای خودش یا مصارف دیگری که در آن آیه اشاره شده هزینه کند. بنابراین، پیامبر خداﷺ، آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشید. این سخنی است که مورخان و مفسران اهل سنت و شیعه بر آن تأکید دارند.[۴]

ولی بعد از پیامبر خداﷺ با وجود آن‌که فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود و کسی از ذوالید مطالبه شاهد و بینه نمی‌کرد، از او شاهد خواستند. حضرت نیز اقامه شهود کرد که رسول خداﷺ شخصاً فدک را به او بخشید. اما با این همه به شواهد فاطمه اعتنا نکردند.

در دوره‌های بعد، هریک از خلفا که می‌خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آن‌ها باز می‌گرداندند. اما چیزی نمی‌گذشت که دیگری آن را مجدد مصادر می‌کرد! این عمل در زمان خلفای‌بنی امیه وبنی عباس در موارد فراوانی تکرار شد.[۵]

مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری، داستان مطالبه فدک از جانب فاطمه علیها السلام را در کتاب مشهورش «صحیح مسلم» بیان کرده است.[۶]

۱. همان.

۲. *نورالثقلین*، عبدعلی‌بن‌جمعه العروسی الخویزی، ۲۸۰/۵ و ۲۸۲ و ۲۸۳

۳. ماۤ اَفآءَاللهُ عَلی رَسولِهِ مِن اَهلِ القُری فَلِلّهِ وَلِلرَّسولِ وَلِذِی القُربی وَ الیَتامی ... «آنچه خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان، و مستمندان و در راه ماندگان است، تا(این اموال عظیم) دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد. آنچه را رسول‌خداﷺ برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید، و از(مخالفت) خدا بپرهیزید که کیفر خداوند شدید است.

۴. *المسترشد*، محمدبن‌جریرطبری، ص۵۰۲؛ *تفسیرالعیاشی*، محمدبن‌مسعود العیاشی، ۲۸۷/۲؛ *کنزالعمال*، علاءالدین علی المتقی‌بن‌حسام الدین الهندی البرهان فوری، ۷۶۷/۳؛ *شواهدالتنزیل*، عبیدالله‌بن‌احمد(حاکم حسکانی *الخداء*الحنفی النیسابوری(، ۴۴۳/۱؛ کشف الغمه، ۱۰۵/۲؛ *غایه المرام*، سیدهاشم بحرانی، ۲۸۶/۳؛ شرح *احقاق الحق*، قاضی سیدنورالله الحسینی المرعشی التستری الشهید، ۱۱۹/۱۹ و ۵۳۱/۲۵؛ *نهج البلاغه*؛ ۲۰۸/۱۶.

۵. *الفتوح البلدان*، احمدبن‌یحیی‌بن‌جابر(بلاذری)، ۳۶/۱ ۳۸.

۶. *صحیح مسلمَ*، ابی الحسین مسلم‌بن‌الحجاج‌بن مسلم القشیری النیشابوری، ۱۵۳/۵ و ۱۵۴.


فدک
و فاصله آن از مدینه و خیبر
فدک
خیبر
مدینه
فاصله مستقیم ۱۲۴ کیلومتر
فاصله مستقیم ۱۴۴ کیلومتر
فاصله مستقیم ۱۸۹ کیلومتر

سخنرانی دخت پیامبر خدا ﷺ

فاطمه زهرا ﷺ، درحالی‌که زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند، به مسجد آمد. شیوه راه رفتن آن بزرگوار، یادآور پیامبر خدا ﷺ بود.

ابوبکر، در مسجد نشسته بود و عدّه‌ای اطرافش را گرفته بودند. چادری میان زنان و مردان کشیده شد و فاطمه، نخست ناله‌ای کرد که مجلس را تکان داد و حاضران به گریه افتادند؛ بعد از لحظاتی، مردم آرام گرفتند و آن بانوی عصرها سخنان خود را آغاز کرد. [۱]

در ترتیب بیان خطبه شکوهمند حضرت زهرا ﷺ از کتاب *کشف الغمه*، نوشته علی‌بن‌عیسی اربلی بهره‌وری می‌شود. در باره سند این خطبه احمدبن‌ابی طاهر می‌گوید: به زیدبن‌علی‌بن‌الحسین‌بن‌زید[۲] بن‌علی‌بن الحسین‌بن‌علی‌بن‌ابی طالب ﷺ گفتم: مردم گمان می‌کنند این خطبه با چنین بلاغت از آنِ فاطمه نیست و ساخته ابوالعینا است. وی در پاسخ گفت: من پیرمردان آل ابوطالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند و به فرزندان خویش تعلیم می‌دادند. پدرم از جدّم این خطبه را از دختر پیغمبرخدا ﷺ روایت کرده است. بزرگان شیعه پیش از آن‌که جد ابوالعینا متولد شود، آن را روایت می‌کردند و به یکدیگر تعلیم می‌دادند. [۳]

ابن‌ابی الحدید معتزلی نیز این مباحث را به همین شیوه از سیدمرتضی، و او از ابوعبدالله مرزبانی و او به اسناد خود از عبیدالله پسر ابن‌طیفور نقل کرده است. [۴]

در ترجمه این خطبه به ترجمه مسجّع مرحوم شهیدی تکیه می‌شود تا به قدر امکان، رعایت بلاغت و سجع در این خطبه مسجّع و بلیغ شده باشد.

با این وصف، نویسنده کوشیده است در برگردان این خطبه، به نثر فارسی، تا آن جا که می‌تواند، هنرهای لفظی و معنوی را نگاه دارد. به‌ویژه هنر سجع را تا حّد ممکن رعایت کرده است و اگر در فرازهایی از ترجمه لفظ به لفظ منصرف شده به خاطر رعایت این ظرافت‌ها بوده است:

ستایش خدای را بر آنچه ارزانی داشت، و سپاس او را براندیشه نیکو که در دل نگاشت. سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید، و عطاهای فراوان که بخشید، و نثار احسان که پیاپی پاشید. نعمت‌هایی که از شمار افزون است، و پاداش آن از توان بیرون، و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون.

سپاس را مایه فزونی نعمت نمود، و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود، و به درخواست پیاپی بر عطای خود بیفزود. گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است، و جز او خدایی نیست. ترجمان این گواهی دوستی بی آلایش است و پایندان این اعتقاد، دل‌های با بینش، و راهنمای رسیدن بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند، و گمان‌ها چونی و چگونگی او را ندانند. [۵] همه چیز را از هیچ پدید آورد، و بی نمونه‌ای انشا کرد. نه به آفرینش آن‌ها نیازی داشت، و نه از آن خلقت سودی برداشت؛ جز آن‌که خواست قدرتش را آشکار سازد، و آفریدگان رابنده واربنوازد، و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گروه فرمانبرداری نهاد، و نافرمانان را به کیفر بیم داد. تابندگان را از عقوبت برهاند، و به بهشت کشاند.

گواهی می‌دهم که پدرم محمد ﷺ بنده او و فرستاده اوست. پیش از آن‌که او را بیافریند برگزید، و پیش از پیغمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش نامید که می‌سزید.

و این هنگامی‌بود که آفریدگان از دیده نهان بودند، و در پس پرده بیم نگران، و در پهنه بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همه کارها را دانا بود، و بر دگرگونی‌های روزگار محیط بینا، و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد ﷺ را برانگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را مقدر ساخته به انجام برساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: هر فرقه‌ای دینی گزیده، و هر گروه در روشنایی شعله‌ای خزیده، و هرچه دسته‌ای به بتی نماز برده، و همگان یاد خدایی را که می‌شناسند از خاطر سترده‌اند. [۶]

پس خدای بزرگ تاریکی‌ها را به نور محمد روشن ساخت، و دل‌ها را از تیرگی کفر بپرداخت، و پرده‌هایی که بر دیده‌ها افتاده بود به یک سو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را بدو ارزانی داشت، و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او برداشت، و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت، و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت، و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت.

درود خدا و برکات او بر محمد ﷺ پیغمبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امَّت باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود:

شما بندگان خدا ! نگاهبانان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت داران حق و رسانندگان آن به خلقید.

حقّی را از خدا عهده دارید، و عهدی را که با او بسته اید پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت، و تأویل کتابُ الله را به عهده ما گذاشت. حجت‌های آن آشکار است، و آنچه در باره ماست پدیدار، و برهان آن روشن، و از تاریکی گمان بکنار، و آوای آن در گوش مایه‌ی آرام و قرار. و پیرویش راهگشای روضه رحمت پروردگار، و شنونده آن

در دو جهان رستگار. [۷]

دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید،و تفسیر احکام واجب او را مضمون آن باید شنید. حرام‌های خدا را بیان دارنده است و حلال‌های او را رخصت دهنده، و مستحبات را نماینده، و شریعت را راه گشاینده، و این همه را با رساترین تعبیر گوینده، و با روشن‌ترین بیان رساننده. سپس‌ایمان را واجب فرمود، و بدان زنگ شرک را از دلهاتان زدود. [۸]

و با نماز خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده دوستی خالصانه ساخت، و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ، و حج را آزماینده درجت دین، و عدالت را نمودار مرتبه یقین، و پیروی ما را مایه وفاق،و امامت ما را مانع افتراق، دوستی[۹] ما را عزت مسلمانی، و بازداشتن نفس[۱۰] را موجب نجات و قصاص[۱۱] را سبب بقاء زندگانی.[۱۲]وفا به نذر را موجب آمرزش کرد، و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش.

فرمود می خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت نزنند، تا خویشتن را سزاوار لعنت نسازند. [۱۳] دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند، و شرک را حرام فرمود تا با اخلاص طریق یکتاپرستی جویند. «پس چنان که باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید! » آنچه فرموده است به جا آرید و خود را از آنچه نهی کرده بازدارید که «تنها دانایان از خدا می‌ترسند.» [۱۴]

سپس گفت: مردم، چنان که در آغاز سخن گفتم: من فاطمه‌ام و پدرم محمدﷺ است. «همانا پیغمبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود، و بگرویدن تان امیدوار و بر مؤمنان مهربان و غمخوار.»

اگر او را بشناسید می‌بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسرعموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند، و آنان را از عذاب الهی ترساند. فرق و پشت مشرکان را به تازیانه‌ی توحید خست، و شوکت بت و بت پرستان را درهم شکست.[۱۵] تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح‌ایمان دمید، و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان پیشوای دین درمقال شد، و شیاطین سخنور لال. در آن هنگام شما مردم بر کنار مغاکی از آتش بودید خوار، و در دیده همگان بی مقدار. لقمه هر خورنده، و شکار هر درنده، و لگدکوب هر رونده. نوشیدنی تان آب گندیده و ناگوار. خوردنی تان پوست جانور و مردار. پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و همجوار. تا آن‌که خدا با فرستادن پیغمبر خود شما را از خاک مذلت برداشت، و سرتان را به اوج رفعت افراشت.

۱. *بلاغات النساء*، ابوالفضل بن ابی طاهر (ابن طیفور)، ص ۱۲.

۲. *قاموس الرجال*.

۳. *بلاغات النساء*، ص ۲۳.

۴. شرح *نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، ۲۵۲/۱۶.

۵. اَلحَمدُالله عَلی ما أنعَمَ. وَ لَهُ الشُّکرُ عَلی ما أَلهَمَ وَالثَنّاء بِما قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعمَه ابتداها. وَ سُبوع آلاءُ اسد اها وُ إحسانِ مِنَنٍ والاها. جِمَّ عَنِ الإحصاء عَدَدُها. وَ نأی عَنِ المِجازاتِ أَمَدُها وَ تَفاوَتَ عَنِ الإدْراکِ أَبَدُها.

. و استنن الشکر بفضائلها. و استحمد الی الخلائق باجزالها. وتنی بالندب الی امثالها. و اشهد ان لا اله الا الله. کلمه جعل الاخلاص تاویلها. و ضمن القلوب موصولها. و انارفی الفکره مفعولها. الممتنع من الابصار رویته. و من الاوهام الاحاطه به.

۶. ائندع الاشیاء لا من شیی ء قبلها. و احتذاها بلامثال. لغبر فائده زادته الا اظهارا لقدرته. و تعبدا لبریته. و اعزا زا لدعوته. ثم جعل الثواب علی طاعته. والعقاب علی معصیته. زیاده لعباده عن نقمنه. و حیاشا لهم الی جنته. و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله. إختاره قبل ان یجتبله. و اصطفاه قبل ان ابتغثه. و سماه قبل ان استنجبه.

. اذ الخلائق بالغیوب مکنونه. و بستر الاهاویل مصونه. وبنهایه العدم مقرونه. علما من الله عزوجل بمایل الامور. و احاطه بحوادث الدهور. و معرفه بمواضع المقدور.ابتعثه الله تعالی عزوجل بمایل الامور. و احاطه بحوادث الدهور. و معرفه بمواضع المقدور. ابتعثه الله تعالی عزوجل اتماما لامره. و عزیمه علی امضاء حکمه. فرایﷺ الامم فرقا فی ادیانها. عکفا علی نیرانها. عابده لاوتانها منکره لله مع عرفانها.

۷. فانارالله عزوجل بمحمد صلی الله علیه ظلمها. و فرج عن القلوب بهمها. و جلی عن الابصار غممها. ثم قبض الله نبیه صلی الله علیه قبض رافه و اختیار. رعبه بابی صلی الله علیه عن هذه االدار. موضوعا عنه العب و الاوزار محقف بالملائکه الابرار و مجاوره الملک الجبار و رضوان الرب الغفار. صلی الله علی محمد نبی الرحمه. و امینه علی وحیه و صفیه من الخلائق. و رضیه صلی الله علیه و سلم و رحمه الله و برکاته.

. ثم انتم عبادالله(ترید اهل المجلس) نصب امرالله و نهیه. و حمله دبنه و وحبه. و امنا ء الله علی انفسکم و بلغاوه الی الامم.

. زعمتم حقا لکم لله فیکم عهد، قدمه الیکم. و نحن بقیه استخلفنا علیکم. و معنا کتاب الله، بینه بصائره. وای فینا منکشفه سرائره. و برهان منجلیه ظواهره. مدیم البریه اسماعه. قائد الی الرضوان اتباعه مود الی النجاه استماعه.

۸. فیه بیان حجج الله المنوره. و عزائمه المفسره و محارمه المحدره و نبیانه الجالیه. و جمله الکافیه. و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه. و شرائعه المکتوبه. ففرض الله الایمان تطهیرا لکم من الشرک.

۹. در بعض مصادر متاخر به جای «حب به معنای دوستی » «جهاد» آمده و مناسب تر مینماید.

۱۰. صبر را که، در لغت به معنی شکیبایی است، به معنی دیگر آن (بازداشتن نفس از هوی و هوس) گرفته ام.(رک: *تفسیر التبیان*، ج ۱ ص ۲۰۱. ذیل «واستعینوا بالصبر و الصلاة »)

۱۱. اشاره به *آ*یه ۱۷۹ سوره *بقره* است.

۱۲ . والصلاه تنزیها عن الکبر. والصیام تثبیتاً للاخلاص. والزکاه تزیید فی الرزق. والحج تسلیه للدین. والعدل تنسکا للقلوب. و طاعتنا نظاما. و امامتنا اماً من الرقه. و حبنا عزاً للاسلام. والصبر منجاه. والقصاص حقنا للدماء.

۱۳. اشاره به آیه ۲۳ سوره نور، « ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات بنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم» است.

۱۴ . والوفا بالنذر تعرضاً للمغفره. و توفیه المکاییل و الموازین تغییراً للبخسه و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس. و قذف المحصنات اجتناباً للعنة. و ترک السرق ایجاباً للعقة.و حرم الله عزوجل الشرک اخلاصا له بالربوبیه. «فاتقوالله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون از *آ*یه ۱۰۱ *آل عمران*) و اطیعوه فیما امرکم به وتهاکم عنه فانه «انما یخشی الله من عباده العلماء ». سوره فاطر.

۱۵. ثم قالت: ایها الناس. انا فاطمه و ابی محمد. افولها عودا علی بدء. «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز غلبه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم»، توبه *آ*یه ۱۲۹؛ فان تعرفوه تجدوه ابی دون آبائکم و اخابن‌عمیدون رجالکم. فبلغ النذارة. صادعاً بالرسالة. مایلاً عن مدرجه المشرکین. ضارباً لثبجهم، آخذا بکظمهم. یهشم الاصنام و ینکث الهام.



پس از آن همه رنج‌ها که دید و سختی که کشید؛ رزم آوران ماجراجو، و سرکشان درنده خو، و جهودان دین به دنیا فروش، و ترسایان حقیقت نانیوش، از هر سو بر وی تاختند، و با او نرد مخالفت باختند.[۱]

هر گاه آتش کینه افروختند، آن را خاموش ساخت، و گاهی که گمراهی سربرداشت، یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی‌علیه‌السلام باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت، و کار آنان با دم شمشیر بساخت.

او این رنج را برای خدا می‌کشید، و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دید، و مهتری اولیای حق را می‌خرید، اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید.[۲] چون خدای تعالی همسایگی پیغمبران را برای رسول خویش گزید، دورویی آشکار شد، و کالای دین بی خریدار. هر گمراهی دعوی دار و هر گمنامی‌سالار، و هر یاوه گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سربرآورد و شما را به خود دعوت کرد و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید، و به آواز او رقصیدید.

چه زود رنگ پذیرفتید و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می‌گوئید محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله مُرد و جان به خدا سپرد! مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی است که هر دم گشاید، و هرگز به هم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و گزیدگان خدا را به سوک نشاند. شاخ امید بی بر و کوه‌ها زیر و زبر شد. حرمت‌ها تباه و حریم‌ها بی پناه ماند. اما نچنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دسترس شماست؛ شب و روز می‌خوانید. چرا و چگونه معنی آن را نمی‌دانید؟ که پیغمبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند.[۳] محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. اگر او کشته شود یا بمیرد شما به گذشته خود باز می‌گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زیانی نمی‌رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.[۴]

امروز شما گزیدگان خدا، پشتیبان دین، و یاوران پیغمبر و مومنین، و حامیان اهل بیت طاهرینید! شمائید که با بت پرستان عرب درافتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمانبردار، و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش، و کافران را حلقه‌بندگی در گوش کردید. اکنون پس از آن همه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیش روی واپس نشستید[۵] آن هم برابر مردمی‌که پیمان خود را گسستند، و حکم خدا را به کار نبستند. «از اینان بیم مدارید، تا هستید. از خدا بترسید اگر حق پرستید!» اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده اید، و به سایه امن و خوشی رخت برده اید. از دین خسته اید و از جهاد در راه خدا نشسته و آنچه را شنیده کار نبسته[۶] بدانید که:

گر جمله کاینات کافر گردند
بر دامن کبریاش ننشیند گرد[۷]

من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم، اما می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار.[۸]

وداع آخرین

مرگ پدر، مظلومیت شوهر، و دگرگونی‌های پس از پیامبر خداﷺ کوثر نورافشان رسالت، حضرت فاطمهؑ را خانه نشین کرد. [۹]

دختر مظلوم پیغمبر خداﷺ در بستر بیماری افتاد. گویا از جراحت توان نشستن نداشت. به جز سلمان و تعدادی انگشت شمار دوستداران با اخلاص از او خبر نگرفت. حتی هیچ یک از زنان بزرگان مهاجر، نیز به دیدار فاطمه نیامدند![۱۰] در این میان زنان انصار، مانند گذشته تعامل و پیوند خویش را با بنی‌هاشم ادامه دادند.

۱. حتی هزم الجمع و ولوالدبر. و تقری اللیل عن صبحه. و اسفر الحق عن محضه. و نطق زعیم الدین.و خرست شقاشق الشیاطین. و کنتم علی شفا حفرة من النار. مدفة الشارب. و نهرة الطامع و قبسة العجلان. و موطا الاقدام. تشربون الطرق. و تقتاتون الورق. اذله خاسئین. تخافون ان یتحطفکم الناس من حولکم. فأتقذکم الله برسولهﷺ بعد التبا و التی. و بعد ما منی ببهم الرجال، و ذوبان العرب، و مردة اهل الکتاب.

۲. کلما حشواناراً للحرب أطفاها. اوتجم قرن الضلال و فغرت فاغره من المشرکین قذف بأخیه فی لهواتها. فلا ینکفی حتی یطاصما خها بأخمصه.

و یخمد لهبها بحدة. مکدوداً فی ذات الله. قریباً من رسول الله. سیداً فی اولیاءالله. و انتم فی بلهنیه وادعون آمنون.

۳ . مَعْشَرَ الْبَقِیَةِ وَ اعضادَ الْمِلَّةِ وَ حُصُونَ الْاِسْلامِ. ماهذِهِ الْغَمِیزَةُ فی حَقِّی؟ وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامتِی. اما قالَ رَسُولُ اللهِﷺ الْمَرءُ یَحْفَظُ فی وُلْدِهِ؟ سَرعانَ مَا اجْدَبْتُمْ فَأکْدَبْتُمْ. وَ عَجْلانَ ذ ا اهاللة. تَقولُونَ ماتَ رَسُولُ اللهِﷺ. فَخَطَبَ جَلیلٌ. اسْتَوْسَعَ وَهْیُهُ. وَ اسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ. وَ فُقِدَ رایِقُهُ. وَ اظْلَمَتِ الْاَرضُ لِغیبَتِهِ. وَ اکْتأبَتْ خِیَرَةُ اللهِ لِمُصیبَتِهِ وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ. وَاَکْدَتّ الْآمالُ. وَاُضیعَ الْحَریمُ. وَ اُذیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ. وَ تِلْکَ نازِلَةٌ عَلَیْنا. بِها کِتابُ اللهِ فِی أفْنِیَتِکُمْ فِی مُمْساکُمْ وَ مُصْبِحِکُمْ یُهْتِفُ بِها فِی اسْماعِکُمْ. وَ قَبْلَةُ حَلَّتْ بِاَنْبِیاءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ رُسُلِهِ.

۴. «وَ ما مُحَمَّدٌاِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اُعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّالله شَیْئًا وَ سَیَجْزِی الله الشّاکِرینَ.(*آل عمران* :۱۴۴)

. انها بنی قبله اهضم تراث ابیه(ها برای سکت است) و انتم بمرأی و مسمع. تلبسکم الدعوة و تمثلکم الحیرة و فیکم العدد و العدة و لکم الدار. وعندکم الجنن.

۵. وَ اَنْتُمُ الْانَ نُخْبَةُ اللهِ الَّتِی انْتَخَبَتْ لِدینِهِ. وَ اَنْصارَ رَسُولِهِ وَ اَهْلَ الْاِسْلامِ. وَ الْخِیَرَةِ الَّتِی اخْتَیَرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ. فَبادَیْتُمُ الْعَرَبَ. وَنا هَضْتُمُ الْاُمَمَ وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ.

. لاتَبْرَمَحَ نَأمُرُکُمْ وَ تَأمُرونَ. حَتّی دارَتْ لَکُمْ بِنارَحَی الْاِسْلامِ وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَنامِ. وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْکِ. وَ باخَتْ نیرانَ الْحَربِ. وَ هَدَأت دَعْوَةُ الْهَرْجِ. وَاسْتَوْسَقَ نِظامُ الدِّینِ. فَانّی حُرْتُمْ بَعْدَالبَیانِ. وَنَکَصْتُمْ بَعْدَالْاَقْدام. وَأسْرِرْتُمْ بَعْدَ الْاَعْلانِ.

۶. لِقَوْمٍ تَکَثُوا اَیْمانَهُمْ «اَتَخْشَوْنَهُمْ. فَاللهُ اَحَقَّ أَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُومِنِینَ»(توبه: ۱۳) اَلا قَدْأری اَنْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ. وَ رَکَنْتُمْ اِلَی الدَّعَةِ. فَعُجِبْتُمْ عَنِ الدّینْ. وَ مَجَجْتُمُ الَّذی وَ عَیْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذی سَوَّغْتُمْ. «اِنْ تَکْفُرُوا أنْتُمومَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیعاً فَاِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ.(*ابراهیم*:۸).

۷. گلستان سعدی.

۸. الا و قد قلت الذی قلته علی معرفة منی بالخدلان الذی خامر صدورکم. و استشعرئه قلوبکم. و لکن قلته فیضة النفس. و نفثة الغیظ. بثة الصدر. و معذرة الججة. فدونکموها. فاحتقبوها مدبرة الطهر. ناکبة الحق. باقیة العار. موسومة بشنارالابد. موصولةبنارالله الموقدة. التی تطلع علی الافئدة. فبعین الله ما تفعلون « و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب یبقلبون» (*الشعرا*: ۲۲۷) و انا ابنة تذیر لکم بین یدی عذاب الله. فاعملو انا عاملون و انتظروا انا منتظرون.

۹. فاذا محصوا بالبلا ء قل الدیانون. امام حسینؑ، *بحارالانوار*، ۱۱۷/۷۵.

۱۰. *بلاغات النساء*، ص ۱۹.

در آستانه ملکوت

آن پاسدار حریم ایمان و حرمت انسان، دختر رسول‌خدا ﷺ روزهای بیماری را در تنهایی به سر می‌برد. درست نمی‌دانیم چند روز و یا چند ماه پس از رحلت پدر بزرگوارش ایام حیات معنوی خویش را سپری نموده است. از چهل روز [۱] تا هشت ماه [۲] نوشته‌اند. در میان این دو تاریخ، نقل‌های مختلف از قبیل شصت روز [۳]، هفتاد و پنج روز [۴]، سه ماه [۵]، نود و پنج روز [۶] و شش ماه [۷] وجود دارد.

در آخرین روزهای زندگی، اسماء دختر عمیس را، که از نزدیکان او بود، طلبید و به او گفت: من دوست ندارم بر جسد زنان جامه‌ای بیفکنند و اندام او نمایان باشد. اسماء گفت: من در حبشه چیزی دیدم، اکنون شکل آن را به تو نشان می‌دهم. اسماء با چند شاخه و پارچه چهارچوبه پوشیده‌ای را درست کرد. فاطمه ؏ گفت: چه چیز خوبی است. ای اسماء! وقتی من مُردم تو در شستن من حاضر باش! و نگذار کسی برسرجنازه من بیاید.[۸]

در واپسین ساعات زندگانی، آبی خواست. بدن خود را شست وشو داد. جامه‌ای نو پوشید و به اتاق خود رفت. به خادمه خود گفت؛ بسترش را در وسط اتاق بیاندازد. سپس رو به قبله خوابید و گفت من همین ساعت خواهم مُرد.[۹] عایشه خواست بر جنازه حاضر شود، اما اسماء مانع شد. به نقل عالمان و مورّخان شیعه و سنّی امیرمؤمنان‌علی ؑ با کمک اسماء دختر عمیس که در آن موقع همسر ابوبکر نیز بود، بدن فاطمه را غسل داد.[۱۰]

فقدان بانوی بانوان و آن ستیغ سترگ شکیبایی فاطمه ؏ امیرمؤمنان علی ؑ را سخت آزرده ساخت. نمونه این آزردگی را از سخنان آن بزرگوار بر کنار قبر او خطاب به رسول‌خدا ﷺ می‌توان دید. مرحوم کلینی در کتاب پرارج اصول کافی این سخنان را این گونه گزارش نموده است: چون فاطمه درگذشت، امیرمؤمنان او را پنهانی به خاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد. سپس رو به مزار پیغمبر خدا ﷺ کرد و گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، از من و از دخترت که به ملاقات تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است، بر تو درود باد! خدا چنین خواست، که او زودتر از دیگران به تو ملحق شود.

پس از او شکیبایی من، به پایان رسیده و خویشتن داری من از دست رفته است. اما آن چنان که؛ در جدایی تو صبر را پیشه کردم، در مرگ دخترت نیز جز صبر چاره‌ای ندارم که شکیبایی بر مصیبت سنت است.ای رسول خدا ! تو بر روی سینه من جان دادی! تو را به دست خود در دل خاک سپردم ! قرآن خبر داده است که پایان زندگی همگان، بازگشت به سوی خداست. اکنون امانت به صاحبش رسید، زهرا از دست من رفت و نزد تو آرمید.ای پیامبر خدا ﷺ، پس از او آسمان و زمین زشت می‌نماید، و هیچ گاه اندوه دلم نمی‌گشاید.

چشمانم بی خواب و دل از سوز غم کباب است، تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند. مرگ زهرا ضربتی بود که، دل را خسته و غصه‌ام را پیوسته گردانید، و چه زود جمع ما را به پریشانی کشانید. شکایت خود را به خدا می‌برم و دخترت را به تو می‌سپارم! آنچه خواهی از او درخواست نمایید و هر چه خواهی به او بگو ! تا سِرّ دل به تو بگشاید. سلامی‌که به تو می‌دهم بدرود است، نه از ملامت و از روی شوق است، نه کسالت.

اگر می‌روم نه ملول وخسته جانم و اگر می‌مانم نه به وعده خدا بدگمانم؛ و چون شکیبایان را وعده داده است در انتظار پاداش او می‌مانم که هر چه هست از اوست و شکیبایی نیکوست.اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت می‌ماندم و در این مصیبت بزرگ، چون فرزند مرده، جوی اشک از دیدگانم می‌راندم. خدا گواه است که دخترت پنهانی به خاک می‌رود.

درد دل را با تو در میان می‌گذارم و دل را به یاد تو خوش می‌دارم که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان الهی بر فاطمه.[۱۱] زبیربن‌بکّار، (متوفای: ۲۵۶ ه.ق) می‌گوید: مداینی نقل کرده که چون امیرمؤمنان‌علی‌بن‌ابی طالب، رضی الله عنه، از دفن فاطمه فراغت یافت بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد:

لِکُلِّ اِجْتِماعٍ مَنْ خَلیلَیْنِ فرْقَة
وَ کُلُّ الَّذی دُونَ الْمَماتِ قَلیلٌ
وَ اِنَّ اِفْتِقادی واحِداً بَعدَ واحِدٍ
دَلیلٌ عَلی اَنْ لا یَدُومَ خَلیلٌ [۱۲]



زهرا رمز مظلومیت

از مزار آن حماسه‌سرای حماسه‌ی جاوید و آن برترین زنان جهان هستی، این شهیده روایت محکم و درخور عنایتی در دست نیست. مرحوم *کلینی* در کتاب *کافی*، روایتی صحیح از امام رضاعلیه‌السلام نقل می‌کند، که در پاسخ احمدبن‌محمدبن‌ابی بصر فرمود: فاطمه علیهاالسلام را در خانه‌اش به خاک سپردند، و چون بنی امیه، مسجد را وسعت دادند قبر در مسجد قرار گرفت. [۱۳] شیخ طوسی می‌نویسد: آنچه صحیح تر می‌نماید او را در خانه‌اش یا در قبر پیغمبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به خاک سپردند. [۱۴]

محمدبن‌سعد در کتاب *الطبقات* از محمدبن‌عمر نقل می‌کند که عبدالله‌بن‌حسن روایت می‌کند: مغیرة‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌الحارث‌بن‌هشام را در نیم روز گرمی‌دیدم که در بقیع ایستاده بود. به او گفتم:

– ابوهشام برای چه در این شرایط این جا ایستاده ای؟

– در انتظار تو بودم ! به من گفته‌اند فاطمه علیهاالسلام را در این خانه (خانه عقیل) که پهلوی خانه جَحْشیّین است به خاک سپرده‌اند. از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آن جا به خاک سپارند!

– به خدا قسم، این کار را خواهم کرد! اما فرزندان عقیل نفروختند. عبدالله‌بن‌جعفر گفت: هیچکس شک ندارد که قبر فاطمه در آن جا است. [۱۵]

۱. *تاریخ یعقوبی*، احمدبن‌ابی یعقوب‌بن‌جعفربن‌وهب‌بن‌واضح(یعقوبی)، ۱۱۵/۲.

۲. همان؛ *استیعاب*، ابوعمر یوسف احمدبن‌عبدالله احمدبن‌محمد احمدبن‌عبدالبر النمری، ۱۸۹۴/۴.

۳. *استیعاب*، همان، *البدایة و النهایة*، ابی الفداء اسماعیل‌بن‌کثیر دمشقی، ۳۳۰/۵.

۴. *الکافی*، ابن‌جعفر محمدبن‌یعقوب‌بن‌اسحاق الکلینی الرازی، ۲۴۱/۱، *استیعاب*، ۱۸۹۸/۴.

۵. *استیعاب*، همان؛ *الکامل*، ابن‌اثیر، ۳۴۱/۲.

۶. کشف الغمه، ۱۲۵/۲؛ *بحارالانوار*، ۱۸۹/۴۳.

۷. *تاریخ الطبری*، ۴۴۸/۲؛ *الکامل*، ابن‌اثیر، ۳۴۱/۲؛ *البدایة النهایة*، ۳۰۶/۵، مجموعه اقوال دیگر در *کتاب مکاتیب الرسول*، ۶۷۵۶۷۹/۳ مطرح شده است.

۸. *الطبقات الکبری*، ۲۳/۸؛ بحارالانوار، ۱۸۹/۴۳.

۹. الامالی، ابی جعفر، محمدبن‌الحسین الطوسی، ص ۴۰۰؛ *بحارالانوار*، ۱۷۲/۴۳.

۱۰. *الطبقات الکبری* ، ۲۷/۸_۲۸.

۱۱. *الکافی*، کلینی ۴۵۸/۱، ۴۵۹/۱؛ در این ترجمه از کتاب زندگی فاطمه زهرا، ص ۱۵۶_ ۱۶۰ استفاده شده است.

۱۲. جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است. من یکی را پس از دیگری از دست می‌دهم نشان آن است که هیچ دوستی جاوید نمی‌ماند. الاخبار الموفقیات، زبیربن‌بکّار، ص ۱۹۴.

۱۳. *الکافی*، *کلینی*، ۴۶۱/۱؛ عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ابی جعفرالصدوق، محمدبن‌علی‌بن‌الحسین بن‌بابویه القمی، ۲۷۸/۲؛ تاریخ المدینه، ابوزید عمربن‌شبه النمیری البصری، ۱۰۸/۱.

۱۴. *المبسوط*، ابی جعفر محمدبن‌الحسن‌بن‌علی الطوسی(شیخ الطوسی)، ۳۸۶/۱، النهایة، الشیخ الطوسی، ص ۲۷۸.

۱۵. *الطبقات الکبری*، ۳۰/۸.



آغاز خلافت

فصل دوم



سال‌های فتنه

ابوبکر هنگام مرگ، عمربن‌خطاب را به جانشینی خود گمارد و چون خلیفه دوم را زخمی‌کاری زدند و مرگ خود را حتمی‌دانست، کار تعیین خلیفه را به شورایی مرکب از شش نفر واگذاشت.

آن شورا عثمان را خلیفه مسلمانان کرد. عثمان، از نخستین سال‌های حکومت، زیر نفوذ خویشاوندان خود قرار گرفت و مسلمانان از این کار او آزرده شدند و بر وی خرده گرفتند و موارد گوناگونی، علی‌علیه‌السلام را برای میانجی‌گری برگزیدند. امام علی‌علیه‌السلام در یکی از سفارش‌های خود به او گفت:

«روز رستاخیز، امام ستمگر را بیاورند و او را نه یاری بُود، نه کسی که شفاعت وی را کند. پس او را در دوزخ افکنند و در آن چنان گردد که سنگ آسیا گردد؛ سپس وی را در ته دوزخ استوار ببندند. من تو را به خدا سوگند می‌دهم، تا امام کشته شده این امت مباشی.

چه گفته می‌شد که : در این امت، امامی‌کشته گردد و با کشته شدن او درِ کشت و کشتار تا روز رستاخیز باز شود و کارهای امت بدو مشتبه ماند و فتنه میان آنان بپراکند. چنان که حق را از باطل نشناسند و در آن فتنه با یکدیگر بستیزند و درهم آمیزند. برای مروان، همچون چارپایی به غارت گرفته مباش که تو را به هر جا خواست، براند؛ آن هم پس از سالیانی که بر تو رفته، و عمری که از تو گذشته.» [1]

عثمان گفت: با مردم سخن گوی تا مرا فرصت دهند که از عهده ستمی‌که بر آنان رفته، برآیم.» امام‌علیه‌السلام فرمود: «آن چه در مدینه است، مهلت نخواهد و مجال بیرون مدینه چندان که فرمان تو بدان جا رسد.» [2]

اما مروان، که از هر جهت، اختیار عثمان را داشت، او را از پذیرفتن اندرزهای امام بازداشت و سرانجام شورشیان به عثمان حمله کردند و او را کشتند. همین که شورشیان، کار عثمان را پایان دادند، در اندیشه ساماندهی حکومت افتادند، زیرا مسلمانان به حاکمی‌نیاز داشتند و باید خلیفه‌ای منصوب می‌شد؛ و چه کسی جز امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام سزوار خلافت بود؟

مردم از نقاط مختلفی بر آن حضرت گرد آمدند و گفتند: باید خلافت را بپذیری، اما افسوس که زمان مساعد نبود و در این ۲۵ سال، که از رحلت پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گذشت، هیچ سالی نامناسب تر از آن سال برای خلافت امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام نبود. آن بزرگوار، از این مشکل‌ها و ده‌ها مشکل سخت تر از آن آگاه بود و می‌فرمود: « مرا بگذارید و دیگری را برگزینید که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌ها است و گوناگون رنگ‌ها. دل‌ها برابر آن برجای نمی‌ماند و خردها برپای.

همانا کران تا کران را بر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم، با شما چنان



کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی‌دارم؛ و اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شما هستم و برای کسی که کار خود را به او می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر باشم.[۳]

اما مردم او را وانگذاشتند و با اصرار با حضرت بیعت کردند. یعقوبی نوشته است: «در روز بیعت، همگان جز سه نفر از قریش، یعنی مروان‌بن‌حَکَم، سعیدبن‌عاص، و ولیدبن‌عقبه، بیعت کردند.

ولید که سخنگوی آنان بود گفت: تو خون ما را به گردن داری. در روز جنگ بدر پدر من و پدر سعید را کشتی و چون عثمان مروان را به دستگاه خود آورد براو خرده گرفتی و مروان را دشنام دادی. اکنون به شرطی با تو بیعت می‌کنیم، که بر ما ببخشی و آن چه داریم به ما واگذاری و کشندگان عثمان را کیفر دهی.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:

«خون شما را [حکم] خدا ریخت و در باره بخشیدن شما، من نمی‌توانم حق الهی را واگذارم و آن چه در دست شما است، به خدا و مسلمانان تعلق دارد و عدالت شامل آن می‌شود.

درباره کشندگان عثمان، اگر امروز کشتن آنان بر من لازم باشد، فردا جنگ با آنان بر من واجب خواهد شد.[۴]

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۶۴.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۶۴؛ *البداية و النهاية*، ابن‌کثیر، ۱۸۸/۷؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید ۲۶۱/۹؛ *بحارالانوار*، ۴۸۸/۳۱؛ *الجمل*، شیخ مفید، ص ۱۰۰؛ *روائع نهج البلاغه*، جورج جرداق؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه‌السلام، ابی البرکات، محمدبن‌احمد الدمشقی الباعونی الشافعی، ۱۷۹/۲.

۳. *نهج البلاغه*، خطبه ۹۲، ترجمه مرحوم شهیدی؛ *تاریخ طبری*، ۴۵۶/۳.

۴. *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۹/۲.

والیان ایالت‌ها

امیرمؤمنان‌علی علیه السلام پس از فراغت از کار بیعت، کارگزاران خود را به مناطق اسلامی اعزام کرد. عثمان‌بن‌حنیف را به بصره، عمارة‌بن‌شهاب را به کوفه، عبیدالله‌بن‌عباس را به یمن، قیس‌بن‌سعدبن‌عباده را به مصر و سهل‌بن‌حنیف را به شام گسیل نمود. سهل‌بن‌حنیف در راه شام به تبوک[۱] رسید و در آن جا، گفت و گویی میان او و گروهی از مردم درگرفت و او را باز گرداندند.

قیس، چون به مصر رسید، مردم سه گروه شدند: گروهی با او همراه شدند؛ و دسته‌ای گفتند: اگر کشندگان عثمان را کشته‌اند ما با توایم وگرنه روبه روی تو هستیم؛ و عده‌ای، حالت انتظار در پیش گرفتند. قیس آن چه رخ داده بود، به امام علی علیه السلام نوشت و چون مردی با تدبیر بود عثمانیان را دلجویی کرد و از جانب آنان ایمن شد و با دیگران رفتاری نیکو پیش گرفت؛ اما چون معاویه و عمروبن‌عاص می‌خواستند او را از آن جا برانند، بر آن شدند تا نزد امیرمؤمنان‌علی علیه السلام به وی تهمت بزنند؛ از این رو، معاویه به اهل شام می‌گفت: مبادا به قیس دشنام دهید که او از دوستان من است و نامه‌ها و اندرزهایش به من می‌رسد. می‌خواهم در باره وی نامه‌ای به دوستانم در عراق‌بنویسم. عراقیان این خبرها را به محمدبن‌ابی بکر رساندند و او نیز به امیرمؤمنان گفت، که عزل قیس و گماشتن محمدبن‌ابی بکر را در پی داشت. عبیدالله‌بن‌عباس چون به یمن رسید، یغلی‌بن‌مُنید، که از جانب عثمان حکومت یمن را به عهده داشت، هرچه در خزانه‌ی بیت المال بود تصاحب کرد وبه مکه رفت. چرا مردم، حاکمان تازه را نپذیرفتند؟ زیرا اکثریت مردم بصره از عثمانیان به شمار می‌رفتند. شام در دست معاویه بود و مردم نزدیک بیست سال با او خو گرفته بودند. عثمان‌بن‌حنیف به بصره رفت و چندی به کار مشغول بود تا طلحه و زبیر و عایشه به بصره رسیدند و با وی به مخالفت و ستیز برخاستند. او را گرفتند موی ریش و سبیلش را کندند و می‌خواستند وی را بکشند، اما منصرف شدند و او نزد امیرمؤمنان‌علی علیه السلام بازگشت. عمّارة‌بن‌شهاب، حاکم کوفه، چون به محلی به نام «زباله» (در نزدیکی بصره) رسید، مردی به نام طلعه‌بن‌خویلد، که برای خونخواهی عثمان به راه افتاده بود، او را دید و چون دانست که برای حکومت کوفه آمده است گفت: بازگرد. مردم جز امیری که دارند کسی را نمی‌خواهند و اگر نپذیری، گردنت را خواهم زد. به این دلیل او بازگشت و علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام چندی بعد به سفارش مالک اشتر ابوموسی را در حکومت کوفه ابقا کرد.

چنان که ملاحظه می‌شود، از میان این پنج نفر، قیس در کار خود اندک توفیقی داشت؛ زیرا عثمانیان در آن جا در اقلّیت بودند و او توانست دیدگاه آنان را به خود معطوف کند. در مدینه کار از هر جهت موافق رأی امام پیش نمی‌رفت. افزون برخاندان اموی و گروه بسیاری از هواخواهان عثمان، که از آغاز با خلافت او موافق نبودند، بعضی از بیعت کنندگان نیز زمزمه مخالفت را آغاز کردند.

طلحه و زبیر به خلافت چشم دوخته بودند و وقتی به آن اهداف و آرمان‌های دنیوی خویش دست نیافتند، به حکمرانی دل خوش کردند، اما امام علی علیه السلام آنان را در خور چنین کاری نمی‌دید. چندی منتظر شدند و چون با امیرمؤمنان‌علی علیه السلام مخالف بودند، دست به گلایه برداشتند که چرا ما را در کار سهیم و شریک نمی‌دهد. امام علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود:

«به خدا که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی، امّا شما مرا به آن واداشتید و این وظیفه را به عهده ام گذاشتید.»[۲]

به دنبال اصرار و تأکید آنان فرمود: بیعت شما با من، بدون تدبیر نبود و کار من با شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.[۳]

طلحه و زبیر که از حکومت محروم بودند، به مکه رفتند. عایشه نیز که به حج آمده بود، در راه برگشت به مدینه، چون از بیعت مردم با امیرمؤمنان‌علی علیه السلام اطلاع یافت، به مکه بازگشت و مردم را به خونخواهی عثمان فراخواند. پسر امیه (یا منیه) ششصد نفر و ششصد هزار درهم(یا دینار) در اختیار جمع قرار داد؛ سپس به مشورت نشستند که کجا بروند. عبدالله عامر گفت: به بصره می‌رویم. مرا در آن جا پروردگانی و طلحه را هواخواهانی است.

سرانجام آهنگ بصره کردند. به مردم مکه گفتند: ام المؤمنین و طلحه و زبیر به بصره می‌روند. هرکس عزت اسلام و خون عثمان را می‌خواهد ما را همراهی کند. اگر پول می‌خواهد حاضر است.

در راه بصره، شتری را برای سواری عایشه خریدند، که نام آن برای همیشه در تاریخ اسلام باقی ماند، و این جنگ به سبب آن شتر، جنگ جمل نام گرفت. وقتی در «حوئب»، که نام چشمه‌ای است، حضور یافتند سگ‌ها پارس کردند. عایشه پرسید: نام این چشمه چیست؟ گفتند، حوئب. عایشه فریادی بلند زد و گفت: «انّا لِلّه وَ انّا الَیه راجِعُون» در جمع زنان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بودم که گفت: «کاش می‌دانستم سگ‌های حوئب بر کدام یک از شما بانگ می‌زنند.» مرا بازگردانید.[۵]

طلحه و زبیر با کمک یکدیگر او را قانع کردند که این آب غیر از آبی است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفته است. او با غفلت به راه خود ادامه داد تا به بصره رسیدند.

امیرمؤمنان‌علی علیه السلام به ناچار روانه عراق شد. از مدینه تنها ۹۰۰ نفر با او حرکت کردند. تعدادی در میان راه از قبایل «طیّء و اسد» به سپاه اسلام پیوستند. عثمان‌بن‌حُنیف در مکانی به نام ذوقار(یا ربذه) به خدمت امیرمؤمنان‌علی علیه السلام رسید و عرضه داشت: «مرا با ریش فرستادی، بی مو نزد تو می‌آیم. » حضرت فرمود: «خدا تو را مزد دهد. طلحه و زبیر با من بیعت کردند و بیعت را شکستند. به خدا آنان می‌دانند من از کسانی که پیش از من خلافت را عهده دار شدند کم تر نیستم. خدایا ! آن چه محکم ساختند بگشا و زشتی کار آنان را به ایشان‌بنما.[۴]

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام نامه‌ای برای ابوموسی اشعری، والی کوفه فرستاد تا مردم را برای مقابله با طلحه و زبیر آماده کند. ابوموسی مردم را از هیاری و تشریک مساعی امیرمؤمنان بازداشت. چون خبر نافرمانی ابوموسی به علی علیه‌السلام رسید، مالک اشتر را طلبید و فرمود: « بر تو است که این کار را سامان دهی. » مالک اشتر و امام حسن مجتبی علیه‌السلام به کوفه رفتند و مردم را به یاری امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام خواندند. مردم سرانجام از پیرامون ابوموسی پراکنده شدند و اورا از قصر حکومتی راندند و عمار به ابوموسی گفت: « تو از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی که پس از من فتنه خواهد بود؟» گفت: آری به گردن می‌گیرم که از رسول‌خدا چنین شنیدم. عمار گفت: «اگر راست می‌گویی، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با تو تنها سخن گفته و او از تو تنها پیمان گرفته است که در خانه‌بنشینی و به کاری در نیایی.» به این ترتیب، مردم کوفه خود را در اختیار امام علیه‌السلام نهادند و به او وعده یاری داند.

سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و سپاه جمل در بصره جنگیدند و سپاهیان علی علیه‌السلام پیروز شدند. امام علی علیه‌السلام به خزانه بیت المال بصره رفت. در آن شصت هزار یا بیش‌تر بود که آن را میان کسانی که در رکاب او بودند تقسیم کرد و به هر کدام پانصد رسید. بعضی در تقسیم خرده گرفتند، که چرا همگان را در عطا یکسان گرفته است. گفت: « به من فرمان می‌دهید با ستم کردن پیروزی را بجویم. به خدا نپذیرم تا جهان به سر آید. اگر مال از آنِ خودم بود، همگان را برابر می‌دادم تا چه رسد که مال، مال خدا است. بدانید بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست با تبذیر و اسراف یکی است. قدر بخشنده را در دنیا بالا برد و در آخرت فرود آرد. [۶]

بعد از این باید، خاطرها از شام آسوده می‌شد. معاویه پس از کشته شدن عثمان کوشید تا علی علیه‌السلام را در دیده اهل شام(سوریه و لبنان کنونی) قاتل عثمان نشان دهد. و وقتی علی علیه‌السلام از وی بیعت خواست بهانه آورد که نخست باید کشندگان عثمان، را که نزد تو به سر می‌برند، به من تحویل بدهید تا آنان را قصاص کنم، و اگر این گونه عمل نمایید با تو بیعت خواهم کرد. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام می‌خواست کار او را یکسره کند، اما جنگ بصره پیش آمد. بعد از جنگ بصره، امام علیه‌السلام شخصی را به نام «جریربن‌عبدالله» نزد معاویه فرستاد. معاویه با حیله او را مدتی نزد خود معطل کرد، و در این فرصت، مردم را برای جنگ فراخواند. آنان که بعد از کشته شدن عثمان به شام رفته بودند، پیراهن خونی عثمان را به همراه انگشتان بریده زن او به معاویه دادند تا بالای منبر به مردم نشان دهد. مردم گریستند و بزرگان آن‌ها قسم یاد کردند، تا کشندگان عثمان را نکشند نزد زنان خود نروند و تن خود را نشویند.[۷]

شامیان آماده جنگ شدند. در این میان عمروبن‌عاص هم نزد معاویه رفت و به او پیوست.

۱. سرزمینی در شمال حجاز بر سر راه مدینه به دمشق که اکنون در شمال کشور عربستان سعودی است.

۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۲۰۵.

۳. همان، خطبه ۱۳۶؛ *ارشاد*، مفید، ۲۴۳/۱؛ *بحارالانوار*، ۳۳/۳۲.

۴. *المعیار و الموازنه*، ابوجعفر اسکافی، ص ۵۵ و ۳۲۱؛ *دلائل الامامه*، طبری، ص ۱۶۲؛ *امالی*، شیخ مفید، ص ۲۴؛ *الاحتجاج*، شیخ طبرسی، ۲۴۳/۱ و ۲۹۳؛ *الخرائج و الجرائح*، قطب الدین راوندی، ۹۳۴/۲؛ *بحارالانوار*، ۱۰۷/۲۸، *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۳۱۱/۹؛ *کنزالعمال*، ۳۳۴/۱۱، *کتاب الفتن*، نعیم ابن‌حماد المروزی، ص ۴۵؛ *الامامه و السیاسه*، ابن‌قتیبه دینوری، ۶۰/۱ و ۸۲؛ *الفتوح*، ۴۵۷/۲؛ *جواهر المطالب فی مناقب الامام علی* علیه‌السلام، محمدبن‌احمد اله مشقی الباعونی الشافعی، ص ۲۹؛ *سبل الهدی و الرشاد*، الصالحی الشامی، ۱۴۸/۱۰ و ۱۵۱؛ *احقاق الحق*، ص ۳۰۵؛ *شرح احقاق الحق*، مرعشی شوشتری، ۴۱۰/۳۲.

۵. ۴۹۵/۳؛ *الکامل*، *ابن‌اثیر*، ۲۲۶/۳؛ *البدایه و النهایه*، ابن‌کثیر، ۲۶۳/۷؛ *امتاع الاسماع*، احمدبن‌علی‌بن‌عبدالقادربن‌محمد القریزی، ۲۳۸/۱۳، *الجمل*، شیخ مفید، ص ۱۵۶.

۶. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۲۶.

۷. *تاریخ طبری*، ۵۶۰/۳، ۵۶۱.

زندگی و شخصیت زبیر در یک نگاه	
نام	زُبیر
کنیه	ابوعبدالله
نسب	زبیربن‌عوام بن‌خویلد بن‌اسد بن‌عبدالعزی
القاب و اوصاف	
پدر	عوام
بستگان مهم	فرزند برادر خدیجه (س) مادرش صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول‌خدا و امیرمؤمنان (ع)
قبیله و عشیره	بنی اسد(از طرف پدر) وبنی‌هاشم (از طرف مادر)
فرزندان	دارای هفت پسر از جمله عبدالله‌بن‌زبیر و چند دختر بود.
موقعیت و منصب	از مجاهدان سخت کوش در زمان رسول‌خدا (ص) بود.
کارهای مهم	– جز ده نفر اول قریش بود که به اسلام ایمان آورد و در مقابل آزار و اذیت عمویش مقاومت کرد و از اسلام دست برنداشت. – در زمان رسول‌خدا (ص) از رزمندگان دلیر و بزرگ به شمار می‌رفت. – بعد از حاکمیت امیرمؤمنان‌علی (ع) جز اولین بیعت کنندگان بود، ولی پس از چهارماه بیعت را زیر پا گذاشتند و بر علیه آن حضرت جنگ جمل را به راه انداختند.
تاریخ کشته شدن	در سال ۳۶ بعد از اتمام جنگ جمل و پشیمانی بدست عربی طمّاع کشته شد.
دانشنامه جهان اسلام؛ انساب الاشراف؛ تاریخ طبری	

زندگی و شخصیت طلحه در یک نگاه		
نام	طلحه	
کنیه	ابومحمد	
شهرت	طلحه الخیر، طلحه الفیاض و طلحه الطلحات و سجاد(چون نماز بسیار می‌خواند)	
نسب	طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن سعد بن تیم بن مُرّه	
القاب و اوصاف		
پدر	عُبیدالله	
بستگان مهم	عایشه(دخترعمو)	
قبیله و عشیره	بنی تمیم	
فرزندان	وی دارای ده پسر و چهار دختر بود؛ محمدبن‌طلحه یکی از آنان بود.	
کارهای مهم	قبل از رحلت پیامبر اسلام (ص)	شرکت در غزوات احد، تبوک و بسیاری از غزوات دیگر
	بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص)	– عضویت در شورای شش نفره یقین خلیفه دوم – راه اندازی و شرکت در جنگ جمل
نکته ها	در حجة الوداع در کنار پیامبر بود.	
تاریخ ومحل کشته شدن	در سال ۳۶ هجری قمری در بصره به دست مروان‌بن‌حکم، داماد عثمان، کشته شد.	
دانشنامه رشد		



زندگی و شخصیت عایشه در یک نگاه	
نام	عایشه
کنیه	ام عبدالله
شهرت	
نسب	بنت ابوبکر بن قحافة بن‌عمرو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مرة بن کعب بن شوی
القاب و اوصاف	ام المؤمنین
پدر	ابوبکر
بستگان مهم	ابوبکر (پدر)، رومان‌بنت عمیر (مادر)، طلحه (عموزاده)
قبیله و عشیره	بنی تمیم
فرزندان	
موقعیت و منصب	همسر پیامبر ﷺ
کارهای مهم	راه اندازی و حضور در جنگ جمل
نکته‌ها	– به روایتی نخستین دختری بود که در اسلام متولد شد. – ابتدا مخالف سرسخت عثمان بود اما در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دم از خون خواهی وی می‌زد و می‌گفت مظلوم کشته شده است
تاریخ وفات	به روایتی سال ۵۸ هجری
محل فوت / محل دفن	مدینه / مدینه



أُبُلّه
ایران
خلیج فارس
بحرین
یمامه
عمان
حَضَرموت



مراکز و شهرهای مهم
در صدر اسلام
دمشق
بُصری
شام
بیابان شام
فلسطین
شبه جزیره سیناء
مصر
رود نیل
خلیج عَقَبه
تبوک
تَیماء
صحرای نَفود شمالی
نَجد
حجاز
یثرب [مدینه]
مکّه
دریای سرخ
نَجران
صَنعاء
حبشه

موقعیت زباله

و فاصله اش تا مدینه

کوفه

بصره

دومة الجندل

زُباله

کاظمه

حوئب

خیبر

مدینه

مکّه

طائف

محل ربذه



ستیز با دشمن

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به سوی شام حرکت کرد و در راه به کربلا رسید و در آن جا با مردم نماز خواند. بعد از نماز، خاک آن زمین را برداشت و بویید و فرمود: خوشا به‌حال توای خاک! مردمی‌از تو برانگیخته می‌شوند که بی شمار به بهشت می‌روند. [۱]

در روایت دیگر آمده است که به آن خاک اشاره کرد و گفت: «این جا بارانداز، آنان و این مکان، جای ریختن خون‌های شان است. [۲]

سپاه از آن جا روانه رقّه شد و چون از فرات گذشت، شریح‌بن‌هانی و زیادبن‌نضر را با دوازه هزار نفر به طرف دشمن حرکت داد و خود با شماری از سپاهیان با فاصله حرکت کردند.

سرانجام، هر دو لشگر در صحرایی به نام صفّین روبه روی یکدیگر قرار گرفتند. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در ابتدا سعی کرد، کار به جنگ خاتمه نیابد.

«شبث‌بن‌ربعی را با گروهی نزد معاویه فرستاد تا با او گفت‌وگو کند، شاید بیعت کرده و از خون‌ریزی دست بردارد. زمانی که شبث به حضرت عرض کرد: بهتر است امیرمؤمنان علیه‌السلام به او پیام دهد که اگر بیعت کند او را حکومتی می‌دهد یا به رتبه‌ای سرافراز خواهد کرد، امام علیه‌السلام فرمود: « نزد او برو ببین چه می‌خواهد.»

معاویه حکومت شام را می‌خواست، ولی امام علیه‌السلام فرمود: « من امروز چیزی به تو نمی‌بخشم که دیروز از تو بازداشتم، و این‌که می‌گویی جنگ عرب را نابود گرداند و جز نیم نفسی برای آنان نماند. آگاه باش! آن‌که در راه حق از پا در آید راه خود را به بهشت بگشاید. [۳]

انگیزه‌ی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام سازش نبود. نیت آن بزرگوار، ایجاد عدالت بود نه تصاحب حکومت؛ وگرنه نخستین روز خلافت، چنان که مغیره گفت؛ به معاویه و طلحه و زبیر حکومت می‌داد و آن جنگ‌ها در نمی‌گرفت. به هر حال، وساطت‌ها و رفت و آمدها به نتیجه‌ای نرسید و رویارویی دو لشگر به صورت جنگ‌های پراکنده و یا تن به تن شروع شد. ماه محرم، بدون هیچ گونه تأثیری در روند جنگ به پایان رسید. و بعد از آن، جنگ بزرگ آغاز شد. نصربن‌مزاحم، شمار رزمندگان دو سپاه را ۱۵۰ نفر گزارش کرده است. [۴]

جنگ به سود سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام پیش می‌رفت، و نزدیک بود که پیروزی نهایی فرا رسد، اما معاویه با مشاور شیطان صفتش عمروعاص، حیله‌ای به کار برد و دستور داد قرآن‌هایی که در اردوگاه دارند بر سر نیزه کنند و در مقابل سپاه امام علیه‌السلام قرار دهند.

این حیله کارگر افتاد و گروهی از سپاه امیرمؤمنان، که محبت آنان به حضرت اندک بود و خرسند به قرائت قرآن بودند، نزد او حضور یافتند و گفتند: ما نمی‌توانیم با این مردم بجنگیم. باید آن چه را می‌گویند بپذیریم. علی علیه‌السلام گفت: این خدعه و نیرنگی است که می‌خواهند با آن از جنگ فرار کنند. [۵]

هنگامی‌که مالک اشتر، به جنگ مشغول بود و نشانه‌های پیروزی را ملاحظه می‌نمود، گروهی از مردمی‌که چندی بعد بر علی شوریدند، گرد او را گرفتند و گفتند: مالک را بازگردان وگرنه چنان که عثمان را کشتیم تورا نیز خواهیم کشت و چندان اصرار کردند که علی کسی را نزد او فرستاد تا بازگردد.

مالک، به پیام آورنده گفت: می‌بینی که در آستانه پیروزی هستیم، و او پاسخ داد: دوست داری پیروز شوی و بازگردی و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را کشته یا اسیر ببینی ؟ مالک گفت: به خدا نه؛ و بازگشت. وقتی نزد آنان رسید گفت: ای مردم عراق !ای مردمی‌که به خواری تن داده اید، آنان هنگامی‌قرآن‌ها را برداشتند که دانستند شما پیروزید. لختی مرا مهلت دهید، آن گاه پیروزی را ببینید.ای پیشانی پینه بسته‌ها! می‌پنداشتم که این پینه‌ها برای خدا است. اکنون می‌بینم برای دنیا است.

آنان فریاد کشیدند و تازیانه‌ها برافراشتند و بر چهره مرکب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام زدند. علی علیه‌السلام فرمود: بس کنید[۶] جنگ متوقف شد؛ درحالی‌که بسیاری از صحابه و تابعان شهید شده بودند. افرادی مانند عمار یاسر که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره او فرمود:

«تو را فرقه تبهکار خواهد کشت.» [۷]

نوبت به برگزیدن داور رسید. روشن بود که داورِ شامیان عمروعاص است؛ در مقابل افراد به سرکردگی اشعث‌بن‌قیس منافق، بر انتخاب ابوموسی اشعری از جانب عراقیان پافشاری کردند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عبدالله بن عباس را به عنوان داور معرفی کرده بود، اما آنان نپذیرفتند. اگر ابوموسی را منافق ندانیم، در ساده لوحی‌اش تردیدی نداریم. همان‌گونه که ذکر شد، هنگامی‌که سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام عازم جنگ جمل بود و از ابوموسی کمک خواست، او به عنوان والی کوفه از مردم خواست در خانه حضور داشته باشد و به جنگ نپردازند و سرانجام با سخت گیری مالک اشتر، از دارالحکومه عزل شد؛ حال چنین کسی می‌خواهد مدافع و داور از جانب علی علیه‌السلام باشد! درنتیجه عمروعاص از طرف شامیان داور و ابوموسی اشعری از جانب سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام گماشته شدند.

آن دو باید با نگریستن در کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معلوم دارند عثمان به حق کشته شده است یا نه؛ که اگر سزاوار کشته شده بود، معاویه به حکومت علی علیه‌السلام گردن می‌نهد.

منازعه و گفت‌وگوها آغاز شد و آنان به بررسی کشته شدن عثمان بسنده نکردند، بلکه پا را فراتر گذاشتند. عمروعاص، با توجیهاتی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را لایق حکومت ندانست، و ابوموسی هم معاویه را قبول نکرد. هر دو توافق کردند تا خلیفه به وسیله شورایی تعیین شود. در زمان خلع معاویه و علی علیه‌السلام، عمروعاص حیله گری کرد و بعد از خلع امیرمؤمنان به وسیله ابوموسی، معاویه را به عنوان خلیفه، تعیین کرد.

واکنش دو سپاه

سپاه معاویه با خشنودی فرماندهانشان شاد بودند و از نتیجه استقبال کردند.

اما در میان عراقیان اختلاف نظر پیدا شد. عده‌ای سکوت پیش گرفتند و عده‌ای دیگر اعتراض کردند. قبیله «عنزه» ابراز مخالفت کردند و برای نخستین بار شعار «لَاحکمَ اِلّا لِلّهِ» را عنوان کردند. دو جوان، به نام‌های «معدان» و «جعد» با شمشیر کشیده بر ارتش معاویه حمله کردند و در نزدیک خیمه معاویه کشته شدند. وقتی پیمان نامه بر قبیله مراد عرضه شد؛ رئیس آنان، صالح بن شفیق، همان شعار جوانان «عنزه» را تکرار کردند و این شعر را خواندند:

مَا لِعَلّیِ فِی الدِّماءِ قَدْ حَکَمَ   لَوْ قاتَلَ اْلاَحزابِ یَوْماً ما ظَلَمَ

چه شد که علی درباره خون‌های ریخته شده تن به حکمیت داد؛ حال آن‌که اگر با احزاب(معاویه و همفکران او) می‌جنگید کار او درست بود.

اشعث، وقتی در برابر پرچم‌های قبیله‌بنی تمیم قرار گرفت و پیمان حکمیت را بر آنان خواند، شعار « لاحُکْم اِلّا لِلّهِ» از آن‌ها برخاست. عروه تمیمی‌به اشعث حمله کرد و او از اسب به زمین افتاد. اگر تعدادی به او کمک نکرده بودند به دست عروه کشته می‌شد. اشعث پس از یک بررسی و تفحص در میان سپاه عراق، به حضور امام علیه السلام رسید و به گونه‌ای وانمود کرد که اکثر حامیان ایشان بر پیمان حکمیت راضی هستند و جز یک یا دو گروه کسی با آن مخالفت ندارد، امّا زمانی نگذشت که شعار « لا حُکْم اِلّا لِلّه » از مکان‌های مختلف طنین‌انداز شد.

به گفته طبری، امیرمؤمنان‌علی علیه السلام در سخنانی خطاب به مردم گفت:

«کاری کردید که نیروی شما در هم ریخت و ناتوان شدید و خواری و ذلت برای شما آورد. شما برتر بودید و دشمن از شما ترسید. ضرب دست شما را دیدند و برخود لرزیدند. قرآن‌ها را بالا بردند و شما را به حکم آن خواندند. از این زمان به بعد، در هیچ کاری یک سخن نخواهید شد و احتیاط و دوراندیشی را رعایت نخواهید کرد.» [8]

نبرد تحمیلی

اصحاب نادان امام علیه السلام، درصدد تحمیل به خطا رفتن امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره قبول حکمیت بودند. امام این مرتبه با آنان مقاومت کرد و بر آن‌ها فریاد کشید: «وای بر شما، اکنون این سخن را می‌گویید؟ در این شرایط که راضی شده‌ایم و پیمان بسته‌ایم دوباره به جنگ بازگردیم؟ مگر خدا نمی‌گوید «بر پیمان‌ها وفا کنید» و باز می‌گوید: « به پیمان‌های الهی، آن گاه که پیمان بستید، وفا کنید و سوگندها را پس از استوار کردن مشکنید؛ درحالی‌که خدا را بر کار خود ضامن قرار داده اید؛ که خدا بر آن چه انجام می‌دهید آگاه است.» اما سخنان امام علیه السلام مورد عنایت قرار نگرفت و آن‌ها حکمیت را گمراهی شمردند و از امام علیه السلام بیزاری جستند.

مسئله حکمیت، قرآن و سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در رفع اختلافات میان دو گروه است، ولی عمروعاص در آن شرایط خاص حکمیت به معنای حاکمیت سفاهت (ابوموسی اشعری) و نیرنگ (عمروعاص) را ایجاد کرد.

اما در پیمان نامه‌ای که میان دو گروه منعقد گردید، تعهدات لازم الاجرا بود. امام علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«ما مردم را حاکم در دین خدا قرار ندادیم، بلکه قرآن را حاکم قرار دادیم. قرآن خطی است که در میان دو جلد قرار گرفته است، و با زبان سخن می‌گوید و گوینده‌ای لازم دارد، و گوینده آن از آن سخن می‌گویند. وقتی شامیان از ما خواستند که قرآن را حاکم قرار دهیم، ما کسانی نبودیم که از آن روگردان شویم، چراکه خدا در قرآن می‌فرماید: «اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر او بازگردانید.» مراجعه به خدا، بازگشت به قرآن و رجوع به پیامبر؛ بازگشت به سنّت آن رسول الهی است.

۱. *وقعة صفین*، نصربن‌مزاحم منقری، ۱۴۰؛ *امالی*، شیخ صدوق، ص ۱۹۹؛ *بحارالانوار*، ۴۱۹/۳۲؛ *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۶۹/۳؛ *قاموس الرجال*، شیخ محمدتقی الشتری، ۵۰۴/۱۰.

۲. *وقعة صفین*، ص ۱۴۲؛ *کشف الغمه*، ۲۶۶/۲؛ *الارشاد*، ۳۳۲/۱؛ *اختیار معرفة الرجال*، ۷۴/۱؛ *الحرائج و الجرائح*، ۱۸۳/۱ و ۹۱۹/۲؛ *مناقب*، شهر آشوب، ۲۴۷/۳؛ *ذوب النضار*، جعفربن‌محمدبن‌جعفربن‌هبه‌الله(ابن‌نماالحلی).

۳. *نهج البلاغه*، نامه ۱۷؛ *مناقب*، ابن‌شهر آشوب، ۳۶۱/۲؛ *شرح نهج البلاغه*، ۱۱۷/۱۵؛ *روائع نهج البلاغه*، ص ۱۱۳؛ *بحارالانوار*.

۴. *وقعة صفین*، ص ۱۵۶.

۵. *المعیار و الموازنه*، ابوجعفر اسکافی، ص ۱۶۲، به نقل از مرحوم سید جعفر شهیدی.

۶. *تاریخ طبری*، ۳۵/۴.

۷. تقتلک الفئه الباغیه- همان، ص ۲۷؛ *تاریخ یعقوبی*، ۱۸۸/۲؛ *اخبارالطوال*، ص ۱۴۷.

۸. همان، ۴.

فرجام نبرد

سرانجام، در چنین روزی نبرد صفین، که مدت فراوانی اندیشه امامؑ را به خود معطوف کرد، با تقدیم بیست تا بیست و پنج هزار شهید و نود هزار کشته از سپاه شام با حکم جهالت گونه، منافقی به نام ابوموسی اشعری و حیله گری کفر گونه عمروبن‌عاص به پایان رسید؛ دو لشگر از هم متفرق شدند و به سمت مناطق خود رفتند.[۱]

ره آورد شوم

سیاست شوم و ناجوانمردانه معاویه و مشاور سیاسی ایشان، عمروعاص، پیامدهای تلخی را به همراه داشت. عمروعاص، از زمانی که نقشه حکمیت قرآن را مطرح کرد، می‌دانست ظفرمندی سپاه شام ممکن است و در مقابل چه مشکلاتی برای خلیفه به حق رسول‌خداﷺ و یارانش به وقوع خواهد پیوست.

شوم‌ترین دست آورد، داستان حکمیت عمروعاص و ابوموسی اشعری دو دستگی در میان ارتش امیرمؤمنان‌علیؑ بود.

گروهی، مسئله تحکیم را پذیرفتند و عده‌ای دیگر آن را کفر و گناه پنداشتند و بر امام علیؑ لازم دانستند که از قبول حکمیت توبه کند و در غیر این صورت از اطاعت و فرمانبری آن حضرت خارج می‌شوند و با او دشمنی خواهند کرد.

مخالفان

مخالفین همان کسانی بودند، که چند روز قبل طرفدار حکمیت قرآن بودند و شعار « لَا حُکمَ اِلّا لِلّهِ » می‌گفتند. آن‌ها در آن عصر امام علیؑ را مجبور به قبول حکمیّت کردند و اکنون امام را تحت فشار می‌گذاشتند تا پیمان نامه حکمیّت را زیر پا بگذارد.

چند روزی از جنگ صفین نگذشته بود. هنوز زخم‌های رزمندگان ترمیم نشده بود، که گروهی به نام خوارج سر بلند کردند.

آنان، کسانی بودند که در جنگ جمل و صفین در میان سپاه امیرمؤمنان‌علیؑ با دشمن می‌جنگیدند.

نبرد شوم نهروان، سومین جنگ داخلی بود که به امامؑ تحمیل شد. این گروه‌های سه گانه در تاریخ اسلام به نام‌های «ناکثین» (پیمان شکنان)؛ «قاسطین» (ستمگران و متجاوزان از حق)؛ و «مارقین» (گمراهان و از دین بیرون رفتگان) معروف اند. پیشینه‌ی نام‌گذاری این سه گروه به عصر پیامبر خداﷺ باز می‌گردد.

رسول‌خداﷺ به خانه ام سلمه آمد و امیرمؤمنان‌علیؑ بعد از او وارد شد. پیامبر خداﷺ خطاب به ام سلمه کرد و گفت: «*یا اُمَّ سَلَمَه، هذَا واللهِ قاتِلُ النّاکثینَ وَ القاسِطینَ وَ المارِقینَ مِن بَعدی.*» یعنی: ای ام سلمه، این(علی) نبردکننده با ناکثین و قاسطین و مارقین، بعد از من، است.[۲]

عناصر مؤثر

خاستگاه خوارج و مارقین به عصر رسول‌خداﷺ برمی‌گردد. پیامبر خداﷺ بعد از پیروزی در جنگ حنین، غنیمت‌های جنگی را، بنا بر مصالحی، تقسیم کرد و برای تألیف قلوب مشرکان تازه مسلمان، که سالیان طولانی با اسلام در حال جنگ بودند، به آنان سهم بیشتری مرحمت فرمود. در این شرایط، حرقوص‌بن‌زهیر زبان به اعتراض گشود. و با جسارت خطاب به پیامبر نمود و گفت: عدالت نشان بده! رسول‌خداﷺ فرمود: « وای بر تو، اگر عدالت نزد من نباشد در کجا خواهد بود؟ عده‌ای خواستند او را بکشند، ولی رسول‌خداﷺ نپذیرفت و فرمود: « او را رها کنید که پیروانی خواهد داشت که در امر دین بیش از حد کنجکاوی خواهند کرد و چون تیری ازچلّه کمان از دین بیرون خواهند رفت.[۱]

حرقوص، معروف به ذوالخویصره، از رؤسای خوارج نهروان بود و در حدود چهار دهه از ظهور اسلام، همیشه به عنوان مخالف حکومت‌ها افرادی را به همراه خود داشت.

زمانی‌که امیرمؤمنان‌علیؑ می‌خواست ابوموسی اشعری را برای داوری اعزام کند، ناگهان حرقوص، به همراه زرعةبن‌نوع طایی بر امامؑ وارد شدند. حرقوص با خطاب تندی گفت: از خطایی که مرتکب شدی توبه کن و از پذیرش حَکَمین بازگرد و ما را به نبرد با دشمن اعزام کن تا با او بجنگیم و به جوار الهی نائل شویم.

امام علیؑ فرمود: به هنگام طرح مسئله حکمین من این مطلب را گوشزد کردم، امّا شما با من مخالفت کردید. اکنون که تعهد و میثاق داریم از ما درخواست بازگشت می‌کنید؟

خداوند می‌فرماید: وَ اُوفُوا بِعَهدِ اللهِ... « به پیمان الهی، آن گاه که پیمان بستید، وفادار باشید. سوگندهای خود را بعد از استوار ساختن آن‌ها مشکنید، درحالی‌که خدا را بر این سوگندها ضامن قرار داده اید، که خدا از آنچه می‌کنید آگاه است.[۴]

حرقوص گفت: این گناهی است که باید از آن توبه نمایید.

امام علیؑ به وی گوشزد فرمود که: گناهی در کار نبود، بلکه نوعی

سستی در اندیشه و عمل بود که از ناحیه شما بر ما تحمیل شد و من همان زمان شما را متوجه آن کردم و از آن منصرف داشتم.

زرعة بن نوح طائی[۵] نیز که درکنار حرقوص بود گفت: اگر از حکمیت دست برنداری، برای خدا و کسب رضای او با تو می‌جنگیم!

علی علیه‌السلام فرمود: بیچاره‌ی بدبخت! جسد تو را در میدان نبرد مشاهده می‌کنم که باد بر آن خاک می‌ریزد؛ وزرعه گفت: دوست دارم چنین باشم.

علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود که: شیطان، شما دو تن را گمراه و منحرف کرده است.[۶]

کلمات دور از ادب حرقوص با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و قبل از آن با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشانگر، دوری او ازایمان و اسلام است.وی از منظر عالمان و مفسران اسلامی، جزو منافقان بوده است.[۷]

۱. این نبرد صد و ده روز به طول انجامید و با نود حمله همراه بود. تعداد کشتگان صد و ده هزار نفر بود که بیست هزار نفر از سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و نود هزار نفر از سپاه معاویه بودند. التنبیه و الاشراف، علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی المسعودی، ص ۲۵۶(و یا ۷۰ هزار نفر که ۲۵ هزار نفر از سپاه امام علیه‌السلام و ۴۵ هزار نفر از سپاه معاویه).

۲. *البدایة و النهایة*، ۳۳۹/۷؛ *تاریخ دمشق*، علی‌بن‌الحسن‌بن‌هبه الله‌بن‌عبدالله الشافعی، ۴۷۱/۴۲؛ *شرح الاخبار*، القاضی النعمان المغربی، ۲۰۱/۲، *احتجاج*، طبرسی، ۲۸۹/۱؛ *الفضائل*، شادان‌بن‌جبرئیل القمی، ص ۱۱۷؛ *بحارالانوار*، ۳۰۴/۳۲؛ *کتاب الاربعین*، شیخ الماحوزی، ص ۱۲۲؛ *المناقب*، خوارزمی، ص ۸۷ و ۱۹۰؛ *کشف الغمه*، ۹۰/۱؛ *ینابیع الموده*، ۱۹۸/۲؛ و ده‌ها مدرک دیگر که از قول رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده است.

۳. *سیرة النبویة ابن‌هشام*، ۹۳۳/۴، در منابع متعدد دیگر نیز این روایت به شکل متواتر وارد شده است.

۴. نحل، آیه ۹۱.

۵. بعضی نام او را زرعه‌بن‌البزرج الطائی گفته اند.

۶. *تاریخ ابن‌خلدون*، ۶۳۷/۲؛ *انساب الاشراف*، ۳۵۵/۲؛ *تاریخ طبری*، ۷۲/۵.

۷. *مجمع البیان*، ۴۰/۳۰.

زندگی و شخصیت حرقوص‌بن‌زهیر در یک نگاه	
نام	حرقوص
کنیه	ذَوالخُوَیصَرَه
القاب و اوصاف	به روایتی ذوالیدیة یا ذوالثدیة و ذوالخویصره
پدر	زهیر
قبیله و عشیره	بنی تمیم
کارهای مهم	– فرمانده سپاه عمر در حمله به اهواز – سر دسته شورشیان برعلیه عثمان – از فرقه مارقین
نکته‌ها	۱. از معترضین به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در وقت تقسیم غنائم جنگ صفین ۲. نسبت دادن اعوجاج و کج فهمی‌او درباره دین خدا از جانب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳. مفسران نزول آیه۵۸، سوره توبه را در شأن حرقوص می‌دانند، و او را از منافقین برشمرده اند.
تاریخ هلاکت	سال ۳۷ هجری قمری
محل هلاکت / محل دفن	نهروان
مجمع البیان، ۳/۴۰؛ صحیح بخاری	

مرد دوم خوارج

یکی از افراد مؤثر در خوارج ذُوالثَّدْیَه است. او در میان دانشمندانِ رجالی به نافع مشهور است. شهرستانی ذُوالخُوَیصِرَه را اولین خارجی و ذوالثدیه را آخرین آنان می‌داند.[۱]

از آن جا که، شیوه اعتراض حرقوص و ذوالثدیه به پیامبر خداﷺ در جنگ حنین یکسان بود، بعضی به اشتباه آن دو را یکی پنداشته‌اند. ولی ذوالثدیه، در کلام رسول‌خداﷺ به گونه‌ای توصیف شده است که نشانگر فردی است غیر از حرقوص. در روایات مربوط به «مارقین» آمده است که پیامبر خداﷺ فرمود: گروهی، همچون پرتاب تیر از چلّه کمان، از دین خارج می‌شوند و دیگر به آن باز نمی‌گردند. نشانه این گروه آن است که در میان آنان مرد سیاه چهره‌ای است که دست او ناقص است و در انتهای آن گوشتی بسان پستان زن، که حالت کشش و ارتجاعی دارد، آویزان است.[۲]

امیرمؤمنان‌علیؑ پس از فراغت از جنگ نهروان دستور داد که جسد ذوالثدیه را در میان کشتگان پیدا کنند و با بررسی دست ناقص، از هویت وی مطمئن شوند. وقتی جسد او را آوردند، دست او را به همان شرایطی مشاهده نمودند که رسول‌خداﷺ توصیف کرده بود.[۳]

مبارزه علنی

حکمیتی که خوارج به آن ایراد می‌گرفتند عبارت بود از: «بر نیزه کردن قرآن‌ها» و تحت فشار قرار دادن امام علیؑ و حتی تهدید به کشتن او از جانب آن‌ها برای تصویب عهدنامه حکمیت. امّا پس از گذشت زمان کوتاهی، از اعتقاد سست خود برگشتند و آن را گناهی نابخشودنی پنداشتند. آن‌ها این بار از امام علیؑ خواستند که به گناه قبول حکمیت اقرار کند و از آن توبه نموده و آن را زیر پا گذارد.

اما امیرمؤمنان علیؑ، امام معصوم است و به گرد گناه و عمل نامشروع نمی‌گردد. او پس از قبول حکمیت به کوفه بازگشت. ولی خوارج لجوج برای رسیدن به مقاصد شوم خود اقدام به فعالیت‌های گوناگونی ورزیدند.

ریشه کنی فساد

امام علیؑ در برخورد با خوارج، انعطاف‌پذیری ملایمت و نرمش زیادی نشان داد و در سخنان آن حضرت، با ایشان به جز خیرخواهی چیز دیگری دیده نمی‌شد. امیرمؤمنانؑ در مقابل بی ادبی و فحاشی آنان نرمی‌نشان می‌داد. او می‌خواست تا در صورت ممکن، وحدت مؤمنان شکسته نشود.

امام علیؑ به دنبال آن بود تا به مردم بفهماند دیدگاه عمروعاص و ابوموسی مخالف پیمان بوده و بر طبق یکی ازبندهای پیمان نامه که آمده است: «اگر دو حَکَم (عمروعاص و ابوموسی اشعری) بر خلاف قرآن و سنت پیامبر خداﷺ داوری کردند امامؑ در موضع نخست خود باقی خواهد ماند. » امیرمؤمنان‌علیؑ برای روشنگری مردم در این خصوص، که از سرگرفتن نبرد با معاویه برخلاف پیمان صفین نیست، بلکه بر طبق آن باید نبرد تجدید گردد تا دشمن نابود شود مباحث زیادی فرمود؛ آن حضرت در یکی از این رهنمودهای خویش چنین گفت: «شرط ما با آنان این بود که به عدل و داد داوری کنند و به حق عمل نمایند و هر دو نفر شرط ما را، پیش از داوری ظالمانه خود پذیرفته بودند. اکنون با راه حق مخالفت ورزیده و حکم به باطل داده‌اند. حجّت با ما است و باید برای خاموش کردن فتنه جهاد را از سر بگیریم.[۴]» اما خوارج با اقدام از طریق جنگی مقطعی، نبرد با معاویه را به عقب انداختند.

مراحل برخورد خوارج و امیرمؤمنان علیؑ	
خوارج	امیرمؤمنان‌علیؑ
انجام ملاقات‌هایی با امام برای نقض پیمان حکمیت	ابزار مخالفت خود در ابتدا با حکمیت و قبول تحمیلی آن از سوی مردم (به ویژه خوارج)
حاضر شدن در نماز جماعت امامؑ	سخنرانی و بازگو کردن همه اشکالات خوارج
برخوردهای زشت و زننده در مسجد با امامؑ	فرستادن افرادی برای ارشاد و هدایت آنان
تکفیر امامؑ و تمام کسانی که پیمان حکمیت را قبول کردند.	آرام کردن آنان و قطع نکردن سهم آن‌ها از بیت المال
ترور شخصیت‌ها و ایجاد نا امنی در عراق	تعقیب خوارج که قاتل عبدالله‌بن‌خباب و همسر باردارش بودند.
قیام مسلحانه و رودررویی با حکومت امام علیؑ	مقابله با قیام مسلحانه خوارج و قطع ریشه فساد

عوامل نبرد امام علی علیه‌السلام با خوارج

۱. رسیدن گزارش گردهمایی خوارج و تصمیم گیری آنان برای رفتن به نهروان و پیوستن خوارج بصره به آنان.

۲. رأی دادگاه دومة‌الجَندَل، که با وقاحت امام علی علیه‌السلام را از منصب عزل و معاویه را جایگزین او کرده بود. بدین ترتیب امام علیه‌السلام مردم را برای جهاد علیه شامیان آماده ساخت.

۳. خوارج، که از امیرمؤمنان علیه‌السلام فاصله گرفته بودند، برای نبرد با معاویه فراخوانده شدند، امّا جواب منفی دادند.

۴. کشته شدن عبدالله‌بن‌خبّاب و همسر باردارش توسط خوارج و قتل سه زن دیگر از جمله: ام سنان صحابیّه به وسیله این جنایتکاران، مردان سپاه امام علیه‌السلام را از حمله خوارج به شهر کوفه ترساند.بنابراین، تصمیم گرفتند ابتدا خوارج را سرکوب کنند و پس از آن به جنگ معاویه اقدام نمایند.

امام علی علیه‌السلام تصمیم به خنثی سازی فتنه کرد. او به سوی «حروراء» یا «نهروان» حرکت کرد. به هنگام حرکت، یکی از یاران او که در علم نجوم سرآمد بود به امام توصیه کرد در این ساعت روز، حرکت نکنند وگرنه آسیب شدیدی به او می‌رسد. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به کلمات او توجه نکرد و فرمود: «از نجوم به عنوان راهنما در تاریکی‌های بیابان و دریا باید استفاده کرد.» در این سفر امام علی علیه‌السلام به پیروزی دست یافت. امام علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام از مدائن گذشت و در نهروان فرود آمد، و به آنان ابلاغ نمود که قاتلان عبدالله و خانواده او را تحویل دهند؛ اما آنان توجه نکردند.

بعد از هشدار امام علیه‌السلام آن‌ها در جواب گفتند: همه ما در مسأله حکمیت کافر شده‌ایم، ما توبه کردیم، تو نیز بر کفر خود گواهی بده و از آن توبه کن؛ که فقط در این صورت ما با تو همگامیم و در غیر این صورت، ما را رها کن و اگر قصد نبرد داری ما آماده پیکار هستیم.

امام علی علیه‌السلام فرمود: «آیا پس ازایمان و جهاد در رکاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر کفر خود شهادت دهم؟ آیا تن دادن به تحکیم سبب می‌شود که شما شمشیرهای خود را بر شانه نهاده و آن‌ها را بر فرق مردم فرود آورید و خون مردم را بریزید؟این است خسران آشکار.»

امام علیه‌السلام بعد از مأیوس شدن از مذاکره با آنان به آماده‌سازی سپاه خود پرداخت. رزمندگان اسلام از سمت راست و چپ و امام علیه‌السلام از قلب سپاه به دشمن حمله کردند. چیزی نگذشت که اجساد خوارج به زمین افتاد. در این حمله همه خوارج کشته شدند و فقط نه نفر زنده ماندند و از منطقه جنگی فرار کردند.

امام علی علیه‌السلام بعد از شکست آن‌ها از سپاه خود تقدیر به عمل آورد و دستور داد تا از همین نقطه، رهسپار صفین شوند و ریشه فساد را نابود کنند.

امّا آنان در پاسخ امام علیه‌السلام گفتند: بازوان ما خسته شده و شمشیرهای ما شکسته و تیرها پایان یافته است. مناسب است که به کوفه بازگردیم و تجدید قوا کنیم.

اسرار سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را وادار کرد تا همراه آنان به کوفه و پادگان نُخیله بازگردد. سپاهیان امام علیه‌السلام بعد از ساعاتی از نخیله به خانه‌های خود رفتند.

۱. *الملل و النحل*، محمدبن‌عبدالکریم‌بن‌ابی بکر احمد الشهرستانی، ۱۱۶/۱.
۲. مروج *الذهب*، ابوالحسن علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی المسعودی، ۴۰۶/۲؛ *تاریخ طبری*، ۸۸/۵ .
۳. *الکامل*، علی‌بن‌ابی الکرم(ابن‌اثیر)، ۳۴۸/۳.
۴. نهج *البلاغه* عبده، خطبه ۱۷۲.



مسیر نبرد نهروان
نهروان
مدائن

فتنه گری‌های معاویه

جاسوسان معاویه مانند عمارة‌بن‌عُقبه، برادر ولیدبن‌عُقبه فاسق، به وسیله نامه‌ای، معاویه را از جریان جنگ نهروان و نافرمانی سپاه امام علیه السلام از آن حضرت خبرداد. معاویه از ولید حاضر و عماره غایب قدردانی کرد.[1] بعد از این خبر و خبرهایی از این قبیل معاویه زمینه را برای ایجاد ناامنی آماده دید. او با اعزام گروه‌هایی به مناطق عراق، حجاز و یمن به قتل و غارت مردم پرداخت. معاویه با این حملات به جنگ روانی مبادرت ورزید، و با ناامن کردن مناطق اسلامی، سپاهیان را از حمله به شام مانع شد.

معاویه، با این حملات تلاش می‌نمود ثابت کند که حکومت مرکزی توان برقراری امنیت را از دست داده و قادر نیست از مرزهای خود حراست کند. حمله ضحاک‌بن‌قیس به عراق و بسربن‌ارطاة به حجاز و یمن از این نوع حملات به حساب می‌آمد. معاویه با فراست جنگ نامنظم را ادامه داد. سفیان‌بن‌عوف به عراق و شهر انبار حمله کرد و مردم را غارت نمود و بدون کشته و زخمی‌به شام بازگشت. معاویه به این سه نفر بسنده نکرد. نعمان‌بن‌بشیر انصاری را اجبار کرد به «عین التمر» در غرب فرات هجوم ببرد، [2] و به یزیدبن‌شجره رهاوی مأموریت داد که به سوی مکه برود و اموال مردم آن جا را غارت کند. [3]

سرانجام، این توطئه‌ها به نتیجه رسید و خوف شدیدی بر دل مردم عراق افکند. این شرایط مردم، باعث آزردگی خاطر امام علیه السلام و یاران باوفایش گردید.

در سال ۳۶، و بعد از جنگ جمل، امیرمؤمنان‌علی علیه السلام، محمدبن‌ابی بکر را به عنوان والی مصر برگزید. گروهی از مصریان در مقابل محمد اعلام بی طرفی کردند، و بعد از مدت‌کوتاهی، قدرت یافتند مانند اهل شام مردم را به انتقام جویی خون عثمان تحریک کنند. تعدادی با آن‌ها هم سخن شدند و سرانجام سرزمین مصر به اغتشاش کشیده شد و استاندار جوان نتوانست، آرامش را به مصر بازگرداند.

امیرمؤمنان‌علی علیه السلام مالک اشتر نخعی را، که والی نصیبین بود، به مصر فرستاد. معاویه به وسیله یکی از دهقانان متنفذ سرزمین «قلزم» مالک اشتر را مسموم کرد و به درجه‌ی والای شهادت رساند.

خنده و گریه

شهادت مالک، مایه شادمانی مردم بی خبر از حقایق شام شد، زیرا آنان از زمان نبرد صفین، کینه مالک را به دل داشتند. اما وقتی خبر شهادت وی به امام علیه السلام رسید آن حضرت با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «عَلی مِثلِکَ فَلیَبکینَ البَوالی یا مالِکُ اَینَ مِثلِ مالِک»، یعنی ای مالک برای تو زنان نوحه‌گر، باید گریه کنند، مانند او کجا پیدا می‌شود؟ امیرمؤمنان‌علی علیه السلام بر فراز منبر رفت و در سخنانی گفت: ما با این‌که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را آماده کرده بودیم که بر هر مصیبتی صبر کنیم، با این حال، می‌گویم که مصیبت مالک از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است. [4]

معاویه‌بن‌ابی سفیان، بعد از مشورت با بزرگان شام، عمروعاص را همراه با سپاهی به سوی مصر اعزام نمود و او بعد از کشتار مردم، محمدبن‌ابی بکر را نیز به شهادت رساند. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به عبدالله‌بن‌عباس این گونه از محمد یاد می‌کند: «مصر به دست دشمن گشوده شد و محمدبن‌ابی بکر، که خدایش رحمت کند، به شهادت رسید. این مصیبت را برای خدا تحمل می‌کنم و پاداش آن را از او مسئلت می‌دارم. مصیبت فرزندی مهربان و کارگزاری پر تلاش، شمشیری برنده و قدرتی بازدارنده.» [5]

در نامه‌ی دیگر آن حضرت می‌فرماید: « او مورد علاقه من بود و من او را در دامن خود پرورش داده بودم.» [6]

این حوادث، یکی پس از دیگری در حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش می‌آمد. مردم عراق، در مقابل فرامین حضرت بی‌توجه بودند. امام علی علیه السلام، در مورد شهادت محمد بن ابی بکر در نامه‌اش به ابن‌عباس این گونه از یاران سست‌ایمان خویش یاد می‌کند: « من مردم را به پیوستن به او [محمدبن‌ابی بکر] تشویق کردم و به آنان فرمان دادم که پیش از هر رخدادی به فرمان او برسند. من همگان را آشکار و پنهان، برای حرکت به سوی او فراخواندم. گروهی با اکراه، هماهنگی خود را اعلام کردند و گروهی دیگر خود را به بیماری زدند و گروه سوم دست از یاری او برداشتند. از خدا می‌خواهم که هر چه زودتر مرا از دست این مردم نجات بخشد.» [7]

۱. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۱۴/۲_۱۱۵.
۲. *الغارات*، ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی، ۴۴۵/۲.
۳. همان، ۵۰۴/۲.
۴. *الغارات*، ۲۶۴/۱، شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید.
۵. *نهج البلاغه*، نامه ۳۵.
۶. همان، نامه ۶۵.
۷. همان، نامه ۳۵.

آخرین سخنرانی

جعده مخزومی سکویی، سنگی برای آن حضرت نصب کرد و امام علی عليه‌السلام بر آن قرار گرفت، درحالی‌که پیراهنی از پشم بر تن داشت و بند شمشیر و نعلین او از لیف خرما بود. آن حضرت در سخنانی فرمود: «...برادران ما، که خون آنان در صفین ریخته شد، زیانی نکردند زیرا چنین روزی را ندیدند تا جام‌های غصه را سربکشند و از آب گل آلود این نهر زندگانی‌بنوشند. به خدا سوگند که آنان به لقای پروردگار متعال نایل شدند و خدا نیز، پاداش آنان را کامل کرد و در دیار امن خود آنان را مستقر ساخت.

کجا رفتند برادران من، که در راه حق گام برداشتند و در آن راه جان سپردند؟ کجاست عمار ؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ کجایند همانند آنان و برادران ایشان که بر عزم و نیت خود استوار بودند؟»

نوفل می‌گوید: در این لحظه، امام با دست بر محاسن خود کشید و گریست و سپس فرمود: دریغا، دریغ، برادرانی که قرآن را خواندند و آن را استوار کردند و در فرائض آن اندیشیدند و آن‌ها را به پا داشتند، سنت‌ها را زنده کردند و بدعت‌ها را میراندند، به جهاد با دشمن دعوت شدند و دعوت را پاسخ گفتند. به رهبر خود اعتماد و از او پیروی کردند.»

آن‌گاه با صدای بلند فریاد زد: «بندگان خدا، بر شما باد جهاد و پیکار. من امروز اردو می‌زنم و هر کس که خواهان رفتن به میدان جهاد است آماده خروج شود.» [۱]

با سخنان شورانگیز امیرمؤمنان، علی‌بن‌ابی طالب عليه‌السلام، قریب به چهل هزار نفر برای جهاد در راه خدا و جنگ با دشمن در میدان صفین آماده شدند. امام عليه‌السلام برای فرزندش حسین عليه‌السلام و قیس بن سعد و ابو ایوب انصاری پرچم‌هایی بست و هر یک را در رأس ده هزار نفر آماده حرکت کرد و برای افراد دیگر، نیز پرچم‌هایی فراهم نمود و فرماندهی گروه‌های کوچک تر را به عهده آنان نهاد.

رستگاری الهی

سپاه امام علی عليه‌السلام، در اردوگاه نخیله آماده حرکت شده بود. در مکه گروهی از خوارج،که مردم آنان را به پارسایی و عبادت می‌شناختند، گرد آمده بودند و بر کشته‌های خود می‌گریستند. آنان به این نتیجه رسیده بودند که فتنه‌ها از سه نفر، پدید آمده است: علی، عمروعاص، معاویه. تا این سه نفر در قید حیات هستند، کار مسلمانان راست نخواهد شد. سه نفر از آن گروه کشتن این سه را به عهده گرفتند: عبدالرحمان، پسر ملجم از قبیله‌بنی مراد، کشتن علی؛ بُرَک پسر عبدالله از قبیله‌بنی تمیم، کشتن معاویه؛ و عمروبن‌بکر ازبنی تمیم، کشتن عمروعاص را به عهده گرفتند، و تصمیم گرفتند شب نوزدهم ماه رمضان _ یا یازدهم یا سیزدهم و یا هفدهم ماه مبارک رمضان _انگیزه خود را عملی کنند. زیرا در این شب، این سه ن از.... استقبال می‌کنند. مأمور کشتن عمروعاص،شخص دیگری را که آن شب به جای او نماز می‌خواند کشت و آن‌که بر معاویه ضربت زد، شمشیرش به ران او رسید و زخمی‌شد. او بعدها مداوا گشت. اما پسر ملجم مرادی، نیت شوم خویش را عملی کرد.

آگاهی از توطئه

آیا می‌توان باور کرد که، قاتل عمروعاص بدون شناخت به مصر رفته است؟ چگونه شخصی که راه طولانی مکه تا مصر را حرکت می‌کند در ابتدا شخص موردنظر خود را شناسایی نمی‌کند و به اشتباه، جانشین او را به قتل می‌رساند.

قاتل معاویه، چگونه ضربه‌اش خطا رفت؟ نقش اشعث در این توطئه سه جانبه چه بود؟ این‌ها پرسش‌هایی است که باید با تأمل و درنگ موشکافی شود. منابع، آشنایی ابن‌ملجم با اشعث‌بن‌قیس را یادآور شده‌اند. ابن‌ابی الدنیا، که اولین مقتل نویس امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام است، می‌نویسد: «از بسیاری شنیدم که ابن‌ملجم شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد، به او گفت: صبح آشکار شده است.» [۲]

و همو می‌نویسد: بامداد آن روز، که پسر ملجم مرادی، علی عليه‌السلام را مصدوم نمود، اشعث، پسر خود را به خانه علی فرستاد تا ببیند در چه حالی است. او رفت و بازگشت و گفت: چشم‌هایش به سر فرو رفته. اشعث گفت: به خدا، چشمان کسی است که به مغز او آسیب رسیده است. [۳]

بر این اساس، می‌توان این احتمال را داد که اگر با این نشانه، قصدآنان را دنبال کنیم، به اشعث در کوفه و از آن جا به دمشق می‌رسیم. امام علی‌بن‌ابی طالب عليه‌السلام در شب‌های قبل از ضربت خوردنش هر شب، افطار را در میان افراد خانواده خویش تقسیم کرده بود. شبی، نزد فرزندش حسن عليه‌السلام، شبی دیگر در منزل حسین عليه‌السلام و شبی، نزد زینب و عبدالله‌بن‌جعفر روزه‌اش را افطار می‌کرد. او بیش از دو یا سه لقمه نمی‌خورد. پرسیدند: چرا به این خوراک اندک بسنده می کنی؟ فرمود: «اندکی مانده است که قضای الهی برسد، می‌خواهم با شکم خالی باشم.» [۴]

در شب نوزدهم، فرزند ملجم، شمشیر خود را برداشت و به سوی مسجد حرکت نمود و میان خفتگان افتاد. علی عليه‌السلام اذان گفت و داخل مسجد شد وخفتگان را بیدار کرد؛ سپس به محراب رفت و نماز را آغاز کرد. به رکوع و سپس به سجده رفت و چون از سجده نخست سربرداشت، ابن‌ملجم او را ضربت زد و ضربت او برجای ضربتی که عمروبن‌عبدود در جنگ خندق به او زده بود، فرود آمد. ابن‌ملجم گریخت و علی در محراب افتاد. و مردم بانگ برآوردند که امیرمؤمنان عليه‌السلام کشته شد. [۵]

بلاذری می‌نویسد: زمانی که پسر ملجم مرادی به علی ضربت وارد کرد، او گفت: «فُزْتُ وَ رَبِّ الکَعْبَه» «به خدای کعبه رستگار شدم. » و آخرین سخن او این آیه بود: وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثقالَ ذَرَّةً خَیراً یَرَه.... [۶]

امام علی عليه‌السلام را از مسجد به خانه بردند. دیری نپایید که قاتل را دستگیر کردند و او را نزد امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام آوردند.

امام عليه‌السلام پرسید:« پسر ملجمی؟» گفت:« آری.»

فرمود: حسن! او را سیر کن و محکم ببند. اگر مُردم، او را نزد من بفرست و اگر زنده ماندم، یا می‌بخشم، یا قصاص می‌کنم. [۷]

در کتاب ارزشمند نهج البلاغه آمده است: امام علیه‌السلام در واپسین لحظه‌های زندگی، فرزندان خود را خواست و به آن‌ها چنین وصیت کرد: «شما را سفارش می‌کنم به ترسیدن از خدا و از این‌که دنیا را نخواهید؛ هر چند دنیا به سوی شما آید؛ و دریغ مخورید بر چیزی از آن‌که به دست تان نیاید؛ و حق را بگویید و برای پاداش آن جهان، کار کنید و با ستمکار در پیکار باشید، و ستمدیده را یار. شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من به او می‌رسد، سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها و آشتی با یکدیگر؛ که من از جدّ شما شنیدم، می‌گفت: مصالحه نمودن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه‌های فراوان. خدا را ! خدا را ! در باره یتیمان. آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید و نزد خود، ضایع مگذارید. و خدا را ! خدا را ! همسایگان را بپایید که سفارش شده پیامبر شمایند. پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود: چندان که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود؛ و خدا را ! خدا را ! در باره قرآن، مبادا دیگری در رفتار به حکم آن بر شما پیشی گیرد. خدا را ! خدا را ! در باره نماز، که ستون دین شما است؛ و خدا را ! خدا را ! در حق خانه پروردگارتان، آن را خالی مگذارید، چندان که در این جهان ماندگارید؛ که اگر حرمت آن را نگاه ندارید، به عذاب خدا گرفتارید؛ و خدا را ! خدا را ! در باره جهاد در راه خدا به مال و به جان و زبان خویش. برشما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبادا از هم پراکنده شوید و پیوند هم را بگسلانید. امر به معروف و نهی از منکر را وا مگذارید؛ چندان که بدترین شما، حکمرانی شما را بر عهده گیرند، آن‌گاه دعا کنید و از شما نپذیرند. پسران عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته اید [و دست‌ها را بدان آلوده] و گویید امیرمؤمنان علیه‌السلام را کشته‌اند. بدانید جز کشنده من، نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید، اگر من از این ضربت ابن ملجم به سعادت و رستگاری نایل شدم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اندام او را قطع نکنید، که من از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود: بپرهیزید از بریدن اندام مرده؛ هر چند سگ دیوانه باشد. [۸]

به این ترتیب، عدل مجسم به آرزوی خود دست یافت و در بیست و یکم رمضان، همان سال، جان به جان آفرین تسلیم نمود.

یاقوت حموی، که در ابتدا از دشمنان علی علیه‌السلام بود، بعد از آگاهی و بیداری خویش می‌نویسد: «خیرهای او بسیار و فضیلت‌های او آشکار است. اگر بخواهیم همه آن را گرد آوریم و از گزیده آن کتاب پردازیم، از مجموعه «*معجم الادباء*» بیشتر خواهد شد. [۹]

جنگ‌های داخلی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

جنگ، واژه‌ای فارسی و کهن و به معنای، هرگونه نبرد و ستیز (ذهنی، لفظی، بدنی) افراد با خود یا با دیگران، به ویژه به معنای درگیری خشن میان گروه‌ها و اقوام و ملت‌ها و کشورها به انگیزه‌های مختلف است. همین معنای، اصطلاحی واژه جنگ است که در میان مردم متداول است.

از دیدگاه فلسفی تاریخی، جنگ واقعیتی است آمیخته با شر، که از جمله لوازم زندگی اجتماعی به شمار می‌رود. رفتارهای خصمانه در طول تاریخ، به ویژه در میان گروه‌ها و دولت‌های رقیب و همجوار، به شیوه‌های گوناگون بروز کرده و از منظر اهداف و انگیزه‌ها، گاه فتنه جویانه و گاه عدالت طلبانه بوده‌اند. [۱۰]

از دیدگاه ابن خلدون، جنگ امری طبیعی و برگرفته از سرشت انسان است و بدین جهت، در طول تاریخ، همواره انسان‌ها با جنگ دست به گریبان بوده‌اند. از نظر ایشان، اساسی‌ترین علت و انگیزه جنگ، ابراز خشم و انتقام جویی است. [۱۱]

۱. همان، خطبه ۱۷۷.
۲. *مقتل الامام امیرالمومنین علی‌بن‌ابی طالب* علیه‌السلام، ص ۳۶.
۳. همان، ص ۳۷؛ *الطبقات الکبری*، ابن‌سعد، ۳.
۴. *کنزالعمال*، ۱۹۰/۱۳.
۵. *کتاب الفتوح*، ۱۳۹/۴ ۱۴۰.
۶. *انساب الاشراف*، ص، ۴۹۹.
۷. *کتاب الفتوح*، ۱۴۰/۴.
۸. *نهج البلاغه*، نامه ۴۷.
۹. *علی از زبان علی*، سید جعفر شهیدی، ص ۱۷۲.
۱۰. *کتاب‌العبر‌مقدمه‌ابن‌خلدون*(تاریخ‌ابن‌خلدون)، ابوزیدعبدالرحمان‌بن‌محمدبن‌خلدون، ۲۸۵/۱.
۱۱. همان.

جنگ از دیدگاه اسلام

برای ژرفایی و درک عمیق دیدگاه اسلام درباره جنگ، بررسی موضوع جنگ پیش از اسلام در میان عرب جاهلی و نیز ادوار مختلف پس از آن ضروری است. اعراب، در دوران جاهلی به اقتضای زندگی قبیله‌ای و شرایط جغرافیایی محیط زیست شان، گونه‌ای عصیانگری داشتند و همواره از اطاعت از حکومت یا سیاستی خاص نافرمانی می‌کردند. آنان برای ریاست به رقابت و معارضه حتی، با خویشاوندان خود می‌پرداختند.[۲] انتقام جویی از جمله فضائل کهن اعراب و موجب فخر آن‌ها و خون خواهی، قانون برتر صحرا به شمار می‌رفت.

شریعت مقدس اسلام، توسل به اجبار را نپذیرفت، و تنها جنگ در راه خدا یا جهاد را مجاز اعلام کرد. در قرآن و حدیث، مسلمانان به دوستی و مدارا با یکدیگر و حتی ترک مخاصمه با غیرمسلمانان ترغیب شده‌اند.[۳]

رسول‌خداﷺ برای زدودن روح انتقام جویی و جنگ طلبی از خلق و خوی اعراب، به عنوان نخستین مسلمانان، تلاش‌های وافری داشته است؛ از جمله در سراسر دوران حضور در مکه به جنگ و درگیری رضایت نداد و به دستور الهی در برابر آزار و اذیت مشرکان، یاران خود را به خویشتنداری و خودداری از جنگ توصیه کرد؛ و این فرمانی بود که از جانب خداوند نازل شده بود.[۴]

پس از هجرت، که مشرکان اذیت مسلمان را فراوان انجام می‌دادند، خدا به مسلمانان اجازه جهاد داد تا از حقوق مشروع خویش دفاع کنند و از انواع جنگ، فقط جنگ در راه خدا مشروع اعلام شد. به عبارت دیگر جنگ با انگیزه‌های خداپسندانه، مانند دفاع از مظلومان، سرکوب فتنه ظالمان و دفاع از سرزمین اسلامی، نه برای رسیدن به اهدافی چون کشورگشایی، انتقام، ستم و برتری جویی.[۵]

از منظر دین اسلام، اصل بر مصالحه و سازش است و توسل به زور و جنگ حالتی اضطراری به شمار می‌رود.[۶] بعضی از مستشرقان، با تفکیک حوادث دوران مکه از مدینه معتقدند که جنگ گریزیِ پیامبر خداﷺ، در دوران مکه، ناشی از ضعف‌بنیه نظامی‌او بوده است وبی توجه به ماهیت رسالت آن حضرت خواسته‌اند از وی چهره‌ای جنگ طلب بسازند و چنین وانمود کنند که اسلام با اجبار و شمشیر گسترش یافته است.[۷]

این نکته قابل توجه است، که به دلالت وحی،حفظایمان مردم برای پیامبر خداﷺ اهمیت داشت، وی همیشه نگران بود که آنان به خُلق و خوی جاهلی باز گردند.[۸] در آیاتی که در آن‌ها جنگ در شرایط ویژه‌ای برای مؤمنان جایز شمرده شده، مراد جنگ دفاعی است و تصمیم پیامبر خداﷺ به جنگ نیز، در شرایط اضطراری صورت گرفته است.[۹] شأن نزول این آیات نیز، بر همین نکته دلالت دارد.[۱۰] این قبیل آیات به مشرکانی مربوط می‌شود که پیمان خود را با پیامبر خداﷺ نقض کردند. در تمام جنگ‌های زمان رسول‌خداﷺ، همواره آغازگر جنگ و فتنه مشرکان و کفار بودند.

جنگ داخلی

در زمان حکومت امیرمؤمنان‌علی‌﷣، جنگ‌های داخلی مسلمانان به دلیل، بازگشت شماری از مسلمانان به برخی ارزش‌های ناپسند دوران جاهلی بود، که در زمان خلفای پیشین، به ویژه عثمان، زمینه آن فراهم شده بود.

انگیزه‌ی اصلی جنگ افروزان از معارضه با آن حضرت، فزون‌طلبی بدون مبنا و نافرمانی در برابر سیره عدالت خواهانه‌ی ایشان بود؛ چنان که حضرت علی﷣ خود تعبیر قرآنی «اهل بغی» را در مورد آنان به کار برده است. با این وجود، آن حضرت، از ابتدا با معارضان خود، وارد جنگ نشد، بلکه نخست کوشید به شیوۀ گفت‌وگو با آن‌ها، به ویژه با خوارج، از جنگ پیش گیری کند، امّا وقتی از این روش نتیجه نگرفت، مجبور شد به این جنگ‌ها تن دهد.[۱]

جنگ جمل

جنگ جمل، نخستین جنگ داخلی در حوزه اسلامی‌بود که میان امیرمؤمنان‌علی علیه السلام و پیمان شکنان (ناکثین) در سال ۳۶ هجری رخ داد.

امام علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام در ذیحجه سال ۳۵ به دلیل اصرار و اتفاق نظر مردم مدینه، از مهاجران و انصار، و به رغم میل باطنی خود، زمام خلافت را به دست گرفت. تمام مسلمانان، جز عده اندکی که گرایش عثمانی داشتند، با حضرت بیعت کردند. برخی از مخالفان به شام و مکه گریختند. طلحه‌بن‌عبیدالله و زبیربن‌عوام، دو تن از سرشناسان صحابه، که خود از نامزدهای تصدی حکومت بودند[۱۱]، به حضرت علی علیه السلام دست بیعت دادند. گفته شده است که طلحه، اولین بیعت کننده بود. چهار ماه پس از به خلافت رسیدن امیرمؤمنان‌علی علیه السلام، طلحه و زبیر که دریافتند با خلافت آن حضرت، مردم از ایشان فاصله گرفتند و دیگر مکانی در مدینه ندارند، از امام، اجازه خواستند که برای عمره به مکه بروند. امام علیه السلام گفت: شاید قصد شام یا عراق دارید، و آنان پاسخ دادند که فقط انگیزه عمره دارند و سوگند یاد کردند که فتنه و فسادی برنخواهند انگیخت و بیعت خود را نخواهند شکست. امام علی علیه السلام اجازه داد و آنان با شتاب به مکه رفتند. با این وصف، امیرمؤمنان‌علی علیه السلام فرمود که آنان به عمره نمی‌روند، بلکه قصد نیرنگ دارند. [۱۲]

طلحه و زبیر برای پیشبرد مقاصد خود از عایشه، که پیش از قتل عثمان، برای عمره به مکه رفته بود، درخواست کردند که به خونخواهی عثمان و انتقام از کشندگان وی، که اکنون پیرامون علی را گرفته اند، با آنان همراه شود. پس از مدتی، سرانجام عایشه خواست آنان را پذیرفت. [۱۳]

اگرچه طلحه و زبیر، به ادعای خونخواهی عثمان از اطاعت امام نافرمانی کردند و از جمع مسلمانان خارج شدند، اما به فرموده امیرمؤمنان‌علی علیه السلام آنان خود قاتلان عثمان بودند. [۱۴] آنان خود، به این مسئله اعتراف داشتند،امّا ادعا می‌کردند که توبه نموده‌اند و برای جبران گناه خویش می‌خواهند انتقام خون عثمان را، که به ستم کشته شده است، بگیرند و کار خلافت مسلمانان را به شورایی مانند شورای عمر واگذارند و میان آنان صلح ایجاد کنند. آن دو، از عایشه نیز خواستند که این مباحث را به مردم اعلام کند.[۱۵]

طلحه و زبیر برای توجیه پیمان‌شکنی خود مدعی شدند که از ترس و با اکراه بیعت کرده اند،بنابراین تعهدی در فرمانبرداری از امیرمؤمنان‌علی علیه السلام ندارند.

امیرمؤمنان‌علی علیه السلام در سخنانی فرمود: زبیر تصور می‌کند با دستش بیعت کرده است، نه با دلش؛ بر این اساس، به بیعت اقرار و به خروج از آن ادعا می‌کند و باید برای ادعای خود دلیلی محکم ارائه نماید.[۱۶]

عایشه خود، از مخالفان مهم عثمان بود. او در زمان قتل عثمان، در مکه به سر می‌برد و به گمان آن‌که پس از قتل عثمان طلحه به خلافت رسیده است عازم مدینه شد، اما هنگامی‌که در میان راه شنید که مردم با علی علیه السلام بیعت کرده اند، به مکه بازگشت و از این‌که مردم را بر ضد عثمان شورانده بود اظهار پشیمانی کرد و اعلام داشت که عثمان مظلوم کشته شده است و مردم را به خونخواهی ایشان و مخالفت با امیرمؤمنان‌علی علیه السلام و مبارزه با قاتلان فرا خواند و در پاسخ این اعتراض، که تو مردم را به کشتن عثمان(در تعبیر عایشه: نَعْثَل) تشویق می‌کردی، گفت که عثمان توبه کرد و سپس او را کشتند. [۱۷]

عبدالله بن عامر حَضْرَمی، کارگزار عثمان در مکه، نخستین کسی بود که دعوت عایشه را اجابت کرد و سپس امویانی که پس از قتل عثمان، به مکه گریخته بودند (همچون سعیدبن‌عاص، مروان‌بن‌حَکَم، عبدالرحمان‌بن‌عتاب، مغیرة‌بن‌شعبه و ولیدبن‌عقبه) با وی همراه شدند. مغیره، مردم را به خونخواهی عثمان فرا می‌خواند. عبدالله‌بن‌عامربن‌کُرَیز و یعلی‌بن‌امیه نیز با اموال و شترهای فراوان (ششصد شتر و ششصد هزار درهم یا دینار) از یمن به آنان ملحق شدند و همه نزد عایشه گرد آمدند. آنان به پیشنهاد عبدالله‌بن‌عامر(برخلاف نظر عایشه که می‌گفت: به سوی مدینه بروند) توافق کردند که به سوی بصره حرکت کنند، زیرا توان مقابله با مردم مدینه را نداشتند. افزون بر آن، مردم بصره طرفدار طلحه و زبیر بودند و عبدالله‌بن‌عامر نیز در آن جا یارانی داشت.

آنان به همراه سه هزار نفر، (که نهصد نفر آن‌ها از مدینه و مکه بودند) لشگری مجهز تشکیل دادند و به سوی بصره حرکت کردند.[۱۸]

۱. *نهج البلاغه* عبده، خطبه ۱۸؛ کلمه قصار، ۳۶۹ و ۳۷۱ و ۳۷۲.
۲. همان، ۱۷۴/۱؛ *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، جواد علی، ۳۹۹/۵ _۴۰۴ و ۴۱۷ ۴۱۸ و ۴۲۲ _۴۲۳.
۳. اعراف: ۱۹۹؛ ممتحنه: ۸؛ کافرون: ۶؛ مزمل: ۱۰؛*اصول کافی*، کلینی، ۱۰۷/۲؛ *وسائل الشیعه*، شیخ حر عاملی، ۱۹۹/۱۵؛ ۱۹۱/۱۶.
۴. حجر: آیه ۸۵، ۹۳_۹۴.
۵. حج: آیه ۳۹_۴۰؛ بقره: آیه ۱۹۰؛ نساء: آیه ۷۴، ۷۶.
۶. *صحیح بخاری* ۹/۴؛ معنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، محمدبن‌احمد خطیب شربینی، (بیروت، دارالفکر) ۲۱۰/۴.
۷. *تاریخ الشعوب الاسلامیه*، کارال برو کلمان، ترجمه‌بنیه امین فارس و منیر بعلبکی، (بیروت، ۱۹۴۸) ۸۰/۱.
۸. *اصول کافی*، کلینی، ۲۷۷/۲؛ *المصنف*، عبدالرزاق‌بن‌همام صنعانی، ۴۶۴/۷.
۹. حج: آیه۳۹ ۴۱؛ انفال: آیه ۱۵ ۱۶، ۶۵ ۶۶؛ توبه: آیه ۵.
۱۰. *تفسیرتبیان*، شیخ طوسی، ۹۰/۵ ۹۲ و ۱۷۳، ۷/ ۳۲۰ ۳۲۱؛ *مجمع البیان*، طبرسی، ۴۹۰/۴ ۴۹۱؛ *تفسیر قرطبی*، ۳۸۰/۷ ۳۸۲، ۶۸/۱۲ ۶۹.
۱۱. *نهج البلاغه* عبده، خطبه ۱۴۸.
۱۲. *انساب الاشراف*، بلاذری، تاریخ طبری، الجمل و النصرة لسیر العیرة فی حرب البصرة، شیخ مفید، ۱۶۶، ۲۲۶.
۱۳. *اخبار الطوال*، دینوری، ۱۴۴؛ *انساب الاشراف*، ۲، *تاریخ طبری*، *کتاب الفتوح*، ابن‌اعثم کوفی، ۴۵۲/۲.
۱۴. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۷۴؛ تاریخ طبری.
۱۵. *الامامة و السیاسة*، ابن‌قتیبه، ۶۵/۱، ۶۸؛*انساب الاشراف*، ۲.
۱۶. *نهج البلاغه*، خطبه ۸.
۱۷. *الامامة و السیاسة*، ۵۲/۱؛ *انساب الاشراف*، *تاریخ طبری*، الجمل، شیخ مفید، ص۲۲۷-۲۲۸.
۱۸. *الغارات*، ابراهیم‌بن‌محمد الثقفی، ۳۷۳/۲.

نقش معاویه

معاویه، که حکومت شام را در اختیار داشت و ادعای خونخواهی از عثمان را داشت، نامه‌ای به زبیر نوشت و به دروغ از او خواست که به شام برود تا وی و مردم آن جا با او به عنوان خلیفه، بیعت کنند. [۱]

همسران رسول‌خدا ﷺ

در اندیشه صحابه پیامبرخدا ﷺ، خروج عایشه، مخالفتی آشکار با آیه ۳۲ سوره احزاب بود که به صراحت از زنان رسول‌خدا ﷺ، می‌خواهد که در خانه‌های خویش بمانند.[۲] در میان همسران رسول‌خدا ﷺ، حفصه دختر عمربن‌خطاب درصدد بود از نظر عایشه پیروی و با او همراهی کند، اما برادرش، عبدالله‌بن‌عمر، نگذاشت. ام سلمه، مردم را به تقوای الهی و پیروی از امیرمؤمنان‌علی عليه السلام فراخواند. او در نامه‌ای به عایشه یادآوری کرد که ایشان تندروترین افراد برضد عثمان بوده است، و سخنان پیامبر خدا ﷺ را درباره ولایت و خلافت امیرمؤمنان‌علی عليه السلام به او گوشزد نمود، اما عایشه پاسخ داد: من به انگیزه اصلاح میان مسلمانان قیام کرده‌ام و می‌خواهم گناه خود را در برخورد با عثمان جبران کنم.[۳] در نتیجه عایشه به توصیه ام سلمه پاسخ منفی داد.

در پی این مکاتبه، ام سلمه در نامه‌ای به امیرمؤمنان‌علی عليه السلام اقدام مخالفان را گزارش کرد و پسر خود عمربن‌ابی سلمه را نیز به یاری امام عليه السلام فرستاد. [۴]

امام عليه السلام برای جنگ با معاویه و یارانش، آماده لشگرکشی به شام بود که خبر مخالفت مردم مکه به مدینه رسید و حضرت، ضمن سخنانی، اعلام کرد که اگر به همین اندازه(مخالفت و اعتراض) بسنده کنند با آنان برخورد نخواهد کرد و چون خبر انتشار یافت که مخالفان قصد دارند به بصره بروند، برای مقابله با آنان آماده شد و فرمود اگر این گونه عمل کنند، نظام مسلمانان از هم خواهد گسست؛ و افزود ماندن آنان در میان ما، به رغم مخالفت و ناسازگاری، موجب رنج و ناراحتی نبود. [۵]

عایشه بر شتری به نام «عسکر» سوار شد که یعلی بن امیه آن را هشتاد دینار (و به قولی دویست دینار) خریده و در اختیار وی گذارده بود؛ بدین جهت جنگ یاد شده، جمل(شتر نر) نام گرفت.

با انصافان

مغیرةبن‌شعبه ثقفی و سعیدبن‌عاص، که یک منزل از مکه دور شده بودند، درباره ادامه مسیر با هم مشورت کردند. مغیره از فرصت‌طلبی، تصمیم به بازگشت گرفت و به ثقفیان گفت که بازگردند. سعیدبن‌عاص نیز به مروان‌بن‌حکم اموی، که داماد عثمان و از مدعیان خونخواهی عثمان بود، گفت کسانی که خون بر ذمه‌ی آنان دارید بر پشت شتران اند، آنان را به قتل رسانید، به خانه‌های خود بازگردید و خود را به کشتن ندهید؛ و خود به مکه بازگشت. [۶]

۱. *انساب الاشراف*، ۲۵۷/۲ (چاپ زکار، ۵۳/۳).
۲. *کتاب الفتوح*، ۴۶۷/۲.
۳. *اختصاص*، شیخ مفید، ص ۱۱۶؛ *المعیار و الموازنه*، ابوجعفر الاسکافی، ۲۷؛ *کتاب الفتوح*، ۴۵۴/۲؛ *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۱۷/۶.
۴. *کتاب الفتوح*، ۴۵۶/۲؛ *المعیار و الموازنة*، ص ۳۰ و ۳۰۵.
۵. *تاریخ طبری*، ۴۷۱/۳.
۶. همان، ص ۴۸۷ : مروان قاتل طلحه است. او بعد از عقب نشینی سپاه جمل پای طلحه را از پشت زخمی کرد و او در اثر خونریزی کشته شد.

جنگ جمل

مسیر لشکر امام علی﵇

مسیر لشکر دشمن

مسیر حرکت سپاه امام علی از مدینه به بصره

مسیر لشکر دشمن در جنگ جمل

حیره
ابله
خریبه
رُحیل
زَباله
شَجیّ
حَفَر بنی العَنبر
حوئب
ماویه
ثعلبیه
زرود
ذات عُشَر
یَنسوعه
فَید
نباج
سمیرا
حَنادر
حاجر
قَطَن
رامه
نقره
عسیله
مغیثه ماوان
امره
طَرَف
ضَریّه
رَبَذه
سلیله
مدینه
عُمَق
فَلجه
دَفینه
مَرّان
وجره
مکه

پارس سگ‌ها

در استراحت گاهی میان راه مکه به بصره، کنار آبی به نام «حوئب»، سگ‌ها پارس کردند. وقتی عایشه، صدای آن‌ها را شنید و دانست که آن جا به «حوئب» معروف است، به یاد سخنی از رسول‌خداﷺ افتاد و خواست که او را بازگردانند.

رسول‌خداﷺ به زنان خویش فرموده بود که مبادا یکی از شما همو باشد که سگ‌های حوئب بر وی پارس می‌کنند.[1] در این میان، عبدالله بن زبیر (و به نقلی، طلحه و زبیر) با انکار حوئب بودن این مکان، پنجاه تن از بنی عامر را نزد عایشه آورد و آنان به راستگویی عبدالله بن زبیر شهادت دادند و سوگند خوردند.[2]

شورشیان به بیرون بصره رسیدند. عایشه، عبدالله‌بن‌عامر را مخفیانه با نامه‌ای به نزد سران بصره فرستاد. عایشه به همراه طلحه و زبیر مردم شهر را به خونخواهی عثمان تحریک کردند.

امامؑ به وسیله شخصی، به عثمان‌بن‌حنیف والی بصره دستور داد، تا شورشیان را به راه حق فراخواند و اگر نپذیرفتند، تا رسیدن او، در برابر آنان مقاومت کند.[3]

رهنمودهای عثمان‌بن‌حنیف و نمایندگانش در شورشیان تأثیرگذار نبوده است. حکیم‌بن‌جبله، سردار سواران عثمان‌بن‌حنیف، با سوارانش به جنگ با یاران عایشه رفت و روز بعد از آن، از طلوع آفتاب تا ظهر، میان یاران عثمان‌بن‌حنیف و عایشه در جایی به نام «دارالرزق» (مدینة الرزق/قریة الارزاق) در زابوقه (مکانی در نزدیکی بصره) جنگ دشواری آغاز گردید و بسیاری از صحابی عثمان‌بن‌حنیف(دست کم پانصد نفر از قبیله عبدالقیس) کشته شدند، اما سرانجام، دو گروه سازش و مصالحه کردند.[4] طرفین موافقت کردند از جنگ خودداری نمایند تا امیرمؤمنان‌علیؑ بیاید.

دو روز بعد، طلحه و زبیر از خوف آن‌که امیرمؤمنان‌علیؑ بر آن‌ها چیره گردد، پیمان را شکستند و به دنبال آن، عثمان‌بن‌حنیف در حال خواندن نماز عشا در مسجد دستگیر شد.[5]

ابتدا عایشه فرمان داد وی را بکشند، اما بعد از مدتی منصرف شد و دستور داد او را حبس کنند. چهل تازیانه به وی زدند و به دستور طلحه یا مجاشع‌بن‌مسعود موی سر و صورت و ابروان و پلک‌هایش را کندند و او را در حبس نگه داشتند.[6]

آنگاه عبدالله بن زبیر به همراه گروهی به دارالاماره حمله کرد و بعد از کشتن چهل نفر(یا به قولی هفتاد نفر) از نگهبانان آنجا، تمام اموال بیت المال را غارت کردند.[7]

تعدادی از مردم با طلحه و زبیر به عنوان امیر و نه خلیفه، بیعت کردند. آن دو درباره‌ی امامت جماعت، اختلاف پیدا کردند و مقرر گردید یک روز طلحه با مردم نماز بخواند و روز دیگر، زبیر امام جماعت شود. شورشیان بعد از کشتن حکیم بن جبله و سیصد نفر از یارانش به مردم شام و مصر و کوفه نامه فرستادند که قاتلان عثمان را نابود کنند و تکلیف خویش را انجام داده‌اند و آنان نیز باید چنین کنند.

عایشه نیز در نامه‌ای خطاب به مردم کوفه، در توجیه اقدامات شورشیان، نوشت: اگر کسانی را به انتقام کشته‌ایم معذور بوده‌ایم. ما ۲۶ روز صبر کردیم و مردم بصره را به اجرای حدود خدا و جلوگیری از خونریزی دعوت کردیم، اما آنان خیانت کردند و خداوند قاتلان عثمان را یک جا گرد آورد و آنان را قصاص کرد. پس از قاتلان عثمان چشم نپوشید.[8]

امیرمؤمنان‌علیؑ هم بعد از اطلاع از حرکت شورشیان به سمت بصره، سپاه خود را به سوی بصره حرکت داده بود. آن حضرت، هاشم بن‌عتبه را به همراه نامه‌ای به کوفه فرستاد و در آن به ابوموسی اشعری فرماندار آن‌جا ابلاغ کرد که مردم را برای پیوستن به سپاه بسیج کند.

ابوموسی مردم را از یاری کردن امامؑ بازداشت و گفت شرایط موجود که رُخ داده است فتنه شمرده می‌شود و حتی‌هاشم‌بن‌عتبه

معروف به مرقال را زندانی کرد. در پی آن، امام علیه السلام عبدالله‌بن‌عباس و محمدبن‌ابی بکر را به کوفه فرستاد، اما حرکت آنان کارساز نبود. امام علیه السلام امام مجتبی علیه السلام و عماربن‌یاسر را به کوفه گسیل داشت تا قَرَظه‌بن‌کَعب انصاری را جایگزین ابوموسی قرار دهند و مردم را برای جنگ با شورشیان آماده سازند.[۹]

در آن شرایط، سپاه از ربذه به ذی قار رفت.[۱۰] در آن جا عثمان‌بن‌حنیف از بصره نزد امام علیه السلام آمد. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام وقتی او را با آن وضع دید از وی دلجویی کرد و فرمود: خدا به تو پاداش و نیکی دهد.[۱۱]

در کوفه، حسن‌بن‌علی علیه السلام و عمار و دیگر یاران امام علیه السلام توانستند مردم را با سخنان خود برای دفاع از شورشیان بصره آماده سازند. حدود نه هزار نفر از کوفیان همراه امام حسن علیه السلام به ذی قار آمدند و به سپاه امیرمؤمنان علیه السلام پیوستند.

نزدیک به دو هزار نفر از قبیله‌بنی عبدالقیس بصره نیز نزد امام علیه السلام آمدند. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام با دوازده هزار نفر به طرف بصره حرکت کرد.

۱. *مروج الذهب*، مسعودی، ۳۵۷/۲، ۳۵۸. در بیش از سی منبع روایت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله این گونه نقل شده است که: «ای عایشه ! روزی بیاید که سگان حوئب بر تو پارس کنند و تو با علی جنگ می‌کنی و در حق او ظلم می‌نمایی؛ و یا با کمی‌تغییر در تعابیر، ولی دارای مضمون واحد است. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، عبدالحسین احمد امینی نجفی، ۱۸۹/۳.
۲. *انساب الاشراف*؛ ۲۲۴/۲، *امتاع الاسماع*، تقی الدین احمدبن‌علی المقریزی، ۲۳۲/۱۳.
۳. *المعیار و الموازنة فی فضائل امیرالمومنین علی‌بن‌ابی طالب* علیه السلام، ص ۶۰.
۴. *تاریخ طبری*، ۴۷۰-۴؛ *الجمل*، شیخ مفید، ص ۱۵۱؛ *اعیان الشیعه*، سیدمحسن الامین، ۲۱۴/۶.
۵. *انساب الاشراف*، ۲۲۶/۲(چاپ زکار، ۳۶/۳).
۶. *تاریخ طبری*، ۴۸۵/۳.
۷. *نهج البلاغه*، عبده، خطبه ۲۱۸/۱۷۲.
۸. همان، ۴۸۹/۳.
۹. همان، ۵۱۲/۳؛ *انساب الاشراف*، ۲۶۴/۲.
۱۰. همان، ۵۰۲/۳.
۱۱. *الجمل*، شیخ مفید، ص ۲۱۲.

فهرست سپاهیان امام در جنگ جمل

	نام قبایل	فرمانده	تعداد
۱	طَیّ	عدی‌بن‌حاتم طایی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۲	حِمْیَر؛ هَمْدان	سعیدبن‌قیس همدانی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۳	مِذْحَج؛ اشعری‌ها	زیادبن‌النصر الحارثی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۴	قیس عیلان؛ عبدالقیس	سعدبن‌مسعود ثقفی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۵	کنده؛ حضرموت؛قضاعه؛ مهره	حجربن‌عدی کندی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۶	آزاد؛ بجیله؛ خثعم؛ انصار	مخنف‌بن‌سلیم اَزدی	حدود ۱۷۰۰ نفر
۷	قریش؛ کنانه؛ اسد؛ تمیم؛ ضبه رباب؛ مزینه	معقل‌بن‌قیس ریاحی	حدود ۱۷۰۰ نفر

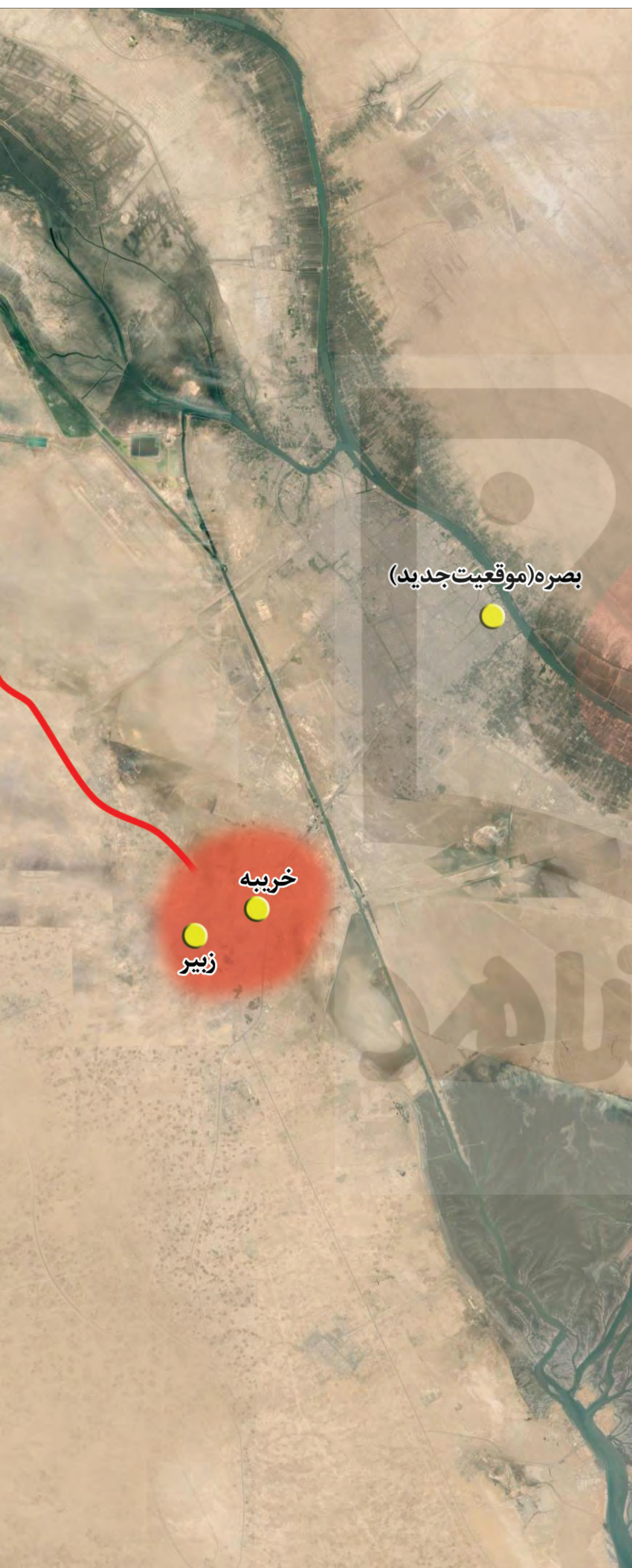

بصره

موقعیت دارالرزق

دارالرزق
(خریبه)
زبیر



▲ دارالرزق و مسجد جامع



ورود امام علیه‌السلام به بصره

هنگامی که امام علی علیه‌السلام وارد بصره شدند، از سمت طف داخل شد و در جایی مشهور به «زاویه» چند روز اقامت کرد. سپس به مسیر خود ادامه داد. طلحه و زبیر و عایشه، به همراه دیگر شورشیان، از فُرضه(بندر) حرکت کردند. عایشه به مسجدی به نام حُدان در محله قبیله اَزد، که میدان جنگ در حوالی آن بود، نقل مکان کرد.[۱]

در ابتدا امام علیه‌السلام با اعزام افرادی کوشش نمود، شورشیان را متقاعد کند تا از جنگ منصرف شوند ولی بعد از سه روز، جنگ آغاز شد.

روز جنگ نیز، امام علی علیه‌السلام از صبح تا ظهر، اصحاب جمل را دعوت به بازگشت به سوی خویش کرد.[۲]

به دنبال نافرجام بودن مکاتبات و گفت‌وگو و اصرار شورشیان بر بیعت شکنی و مخالفت و جنگ، امام علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و اتمام حجت کرد و لشگریان خود را آرایش داد و فرماندهی هر قسمت را برگمارد.

سپاه جمل نیز آماده شدند، عایشه بر شتری که آن را با زره پوشانده بودند سوار شد و پیشاپیش سپاه قرار گرفت.[۳]

امام علیه‌السلام از نزدیک با طلحه و زبیر مذاکرات حضوری داشت و به زبیر، که قبول نصیحت و موعظه می کرد، حدیثی از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را یادآور شد. زبیر گفت: اگر این روایت را به یاد داشتم، به این راه پا نمی‌گذاشتم؛ او تصمیم به ترک میدان جنگ گرفت ولی به تحریک پسرش عبدالله، به میدان جنگ بازگشت.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پیش از آغاز نبرد، قرآنی به یکی از یارانش داد تا شورشیان را به پیروی از فرمان‌های آن فراخواند و آنان را از تفرقه برحذر دارد و به وحدت دعوت کند، اما آنان او را به شهادت رساندند، و نیز تعدادی از یاران آن امام علیه‌السلام را با تیراندازی به شهادت رساندند.

امام علیه‌السلام فرمود: اکنون جنگ به مصلحت است و هنگام نبرد است. روز پنج شنبه نیمه جمادی الثانی سال ۳۶ قمری، یا دهم جمادی الثانی ۳۶ قمری و یا دهم جمادی الاولی جنگ جمل در «خُرَیبَه» از نواحی بصره آغاز شد.

۱. *تاریخ طبری*، ۵۱۳/۳.
۲. *اخبار الطوال*، ص ۱۴۷.
۳. همان، ص ۱۴۹.

مسیر امام

از طف به سمت بصره

مسیر کربلا به بصره

زاویه

شهیدان جنگ جمل

در تعداد شهدای جنگ جمل اختلاف زیادی وجود دارد، اما اسامی تعدادی از آن‌ها در تاریخ ذکر شده است.

شمار شهدای جنگ جمل: پنج هزار نفر، تاریخ طبری ۵۳۹/۴؛ العقدالفریه، ۳۲۴/۳؛ الکامل فی التاریخ، ۸۲/۳۴۶ مروج الذهب؛ ۳۶۰/۲؛ البدایة و النهایة، ۲۴۵/۷. در تعداد شهدای جمل، هیچ اختلافی وجود ندارد.

تعداد کشتگان دشمن: بیست هزار نفر،العقد الفرید، ۳۲۴/۳؛ ۱۳ هزار نفر،مروج الذهب، ۳۶۰/۲؛ ده هزار نفر، تاریخ طبری، ۵۳۹/۴؛ پنج هزار نفر، تاریخ طبری، ۵۳۹/۴؛ الکامل فی التاریخ، ۳۴۶/۲؛ البدایة و النهایة، ۲۴۵/۷.

در سخنان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام خطاب به عایشه و سپاه دشمن آمده است: *وَ قَد والله عَلمتُ انهاَ الراکبه الجَمل لا تحل عقدةً*.... مورداً *یقتل ثلثهم*، یهرب *ثلثهم* و یرجع *ثلثهم* (الارشاد، ۲۴۶/۱)؛ از آن جا که تعداد سپاه دشمن سی هزار نفر بوده است، ۱/۳ آن‌ها، که ده هزار نفر می‌شود، کشته شده‌اند، بنابراین، قول سوم تایید می‌شود.

تعداد ۷۰ مرد مؤمن از سبابیجه که نگهبانی بیت المال کوفه را به عهده داشتند نیز در بصره به شهادت رسیدند. حکیم‌بن‌جبله العبدی از افراد شاخص آن‌ها بود.

شهدای جنگ جمل	
تعداد شهدا	تعداد تلفات دشمن
۱۰۰۰ نفر	۸۰۰۰ نفر
۵۰۰۰ نفر	۱۳۰۰۰ نفر
۱۰۰۰ نفر(کمی‌کمتر یا بیشتر)	۱۳۰۰۰ نفر
۵۰۰ نفر	۲۰۰۰۰نفر
۱۰۰۰ پیاده نظام و ۷۰ سواره نظام	۲۰۰۰۰ نفر
۱۷۰۰نفر	۹۰۰۰نفر
۴۰۰۰یا ۵۰۰۰ نفر	۱۳۰۰۰ نفر
۱۰۷۰ نفر	۱۶۷۹۰ نفر
۱۰۰۰ نفر	۲۰۰۰۰ یا ۱۷۰۰۰ نفر
۳۰۰۰ نفر	۷۰۰۰ نفر
۹۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر، حبیب السیر، ۵۲۵/۱	–
حدود ۱۰۰۰ نفر	۸۰۰۰ نفر
حدود ۱۰۰۰ نفر	۷۰۰۰ یا ۸۰۰۰ نفر
الانباء، قاضی قضاعی، ص ۱۹۱؛ مروج الذهب، مسعودی، ۳۶۰/۲؛ التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۵؛ العقدالفرید، ۳۰۰/۴؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ۱۶۲/۳؛ کتاب الفتوح؛ بحارالانوار، ۲۱۱/۳۲؛ حبیب السیر، ۵۲۵/۱؛ حبیب السیر، به نقل از روضة الصفا ۵۲۵/۱؛ مآثرالانافه فی معالم الخلافه، ۱۰۲/۱؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ۲۷۷/۲	

برآورد تلفات مختلف دشمن	
قبیله	تعداد تلفات
اَزْد	۴۰۰
ضُبه	۲۰۰۰
بنی ناجیه	۴۰۰
بنی بکربن‌وائل	۸۰۰
بنی حنظله	۹۰۰
بنی عدی و موالیان شان	۹۰۰

شهدای قبل از جنگ جمل

۱/۲ شهید گمنام (حامل قرآن)

در روز پنجشنبه، دهم جمادی الاول سال ۳۶ هجری، امیرمؤمنان علی‌ؑ در برابر سپاهیان خود قرار گرفت و گفت: شتاب مکنید تا برای آخرین مرحله بر این گروه اتمام حجت کنیم. آن‌گاه قرآنی را به دست ابن عباس داد و گفت: « با این قرآن به سوی سران ناکثین برو و آنان را به این قرآن دعوت کن و به طلحه و زبیر بگو که مگر با من بیعت نکردند؟ چرا آن بیعت را شکستند؟ و بگو این کتاب خدا، میان ما و شما داور باشد.

ابن‌عباس، ابتدا به حضور زبیر رفت و سخن امامؑ را به او ابلاغ نمود. وی در پاسخ پیام امامؑ گفت: بیعت من اختیاری نبود و نیازی به حاکمیت قرآن ندارم.

سپس ابن‌عباس، به سوی طلحه رفت و اعلام کرد: امیرمؤمنان می‌گوید چرا بیعت را شکستی؟ او گفت: من خواهان انتقام خون عثمان هستم. ابن‌عباس گفت: برای انتقام خون او فرزندش «ابان» از همه شایسته‌تر است. طلحه گفت: او فردی ناتوان است و ما از او کارآمد و توانمندتر هستیم. در نهایت ابن‌عباس به سوی عایشه رفت و او را در میان کجاوه‌ای دید که بر پشت شتری قرار گرفته بود و زمام شتر را قاضی بصره، «کعب‌بن‌سور»، در دست داشت و افرادی از قبیله ازد و ضبه پیرامون او را احاطه کرده بودند. وقتی چشم عایشه به عبدالله ابن‌عباس افتاد، گفت: برای چه آمده‌ای؟ برو به علی بگو که میان ما و او جز شمشیر چیز دیگری نیست.

ابن‌عباس به سوی امامؑ آمد و جریان را بازگو کرد. امامؑ در مرحله‌ای دیگر، خواست، که اتمام حجت را با تمامی‌سپاه جمل داشته باشد تا عذری برای عمل زشت شان نداشته باشند. در این شرایط خطاب به سپاه خود کرد و فرمود: کیست از شما که قرآن را به سوی این گروه ببرد و آنان را به آن دعوت کند و اگر دست او را قطع کردند آن را به دست دیگرش بگیرد و اگر هر دو دست ایشان را قطع نمودند آن را به دندان بگیرد؟

جوانی که لباس سفید بر تن داشت و از کوفه بود برخاست و گفت: من، ای امیرمؤمنان. امامؑ به جواب او توجه چندانی نکرد و دوباره تقاضای خود را اعلام کرد. غیر از آن جوان، کسی به امامؑ پاسخ نگفت. امامؑ قرآن را به همان جوان داد و گفت: قرآن را بر این گروه عرضه کن و بگو این کتاب، از آغاز تا پایان، میان ما و شما حاکم و داور باشد.

جوان، همراه با قرآن به سوی دشمن رفت. آنان هر دو دست او را قطع کردند و او درحالی‌که از لباسش خون جاری بود کتاب خدا را به دندان گرفت تا لحظه‌ای که به رحمت الهی پیوست.[۱]

وقوع این جریان و نتیجه آن به شهادت این جوان گمنام، نبرد را قطعی کرد و دشمنی ناکثین را آشکار نمود. با این وصف، امامؑ متانت و شکیبایی نشان داد و پیش از حمله به سپاه خود فرمود:

«من می‌دانم که طلحه و زبیر تا خون نریزند دست از کار خود برنمی‌دارند، ولی شما آغاز به نبرد نکنید تا آنان آغازگر جنگ باشند. اگر کسی از آنان فرار کرد او را تعقیب نکنید. افراد مصدوم شده این نبرد را نکشید و لباس دشمن را از تن وی در نیاورید.»[۲]

۱. *تاریخ طبری*، ۲۱/۳ ۲۲.

۲. *انساب الاشراف*، ۲۶۲/۲، (چاپ زکار، ۵۶/۳)؛ *اخبارالطوال*، ص ۱۵۱؛ *تاریخ طبری*، ۴۹۲/۴؛ *الکامل*، ابن‌اثیر، ۲۵۴/۳. طبری نام او را مسلم‌بن‌عبدالله آورده است؛ ۵۳۵/۳. عبدالله‌بن‌سلمه می‌گوید: بعد از خاتمه جنگ جمل مادر آن جوان را دیدم که بر بالین کشته او ایستاده و گریه می‌کند و با خود اشعاری را می‌خواند. *ارشاد القلوب*، ۲۱۰/۲.

۲/۲ ابن‌عبدالله بن بدیل

ابـن عبـدالله بـن بدیل بن ورقـاء بن عبدالعُـزّی بن مـازن بن عدی بـن عمـرو بن ربیعـه حارثـه الخزاعـی از اولیـن شـهدای جنگ جمل اسـت. عبـدالله از بزرگان قبیله خزاعه و نیـز از صحابیان پیامبر خدا ﷺ بـود. در حالی‌که، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام مشـغول ارایه دسـتورات جنگی بـه سـپاهیان خود بـود، ناگهـان، رگبار تیر از طرف دشـمن لشـگرگاه امـام علیه‌السلام را فـرا گرفـت و بـر اثـر آن چنـد نفـر از یـاران آن حضرت به شـهادت رسـیدند. از جملـه آنـان، فرزنـد عبدالله‌بن‌بدیـل بـود کـه به دلیـل اصابـت تیـر به درجه شـهادت نائل گشـت.

عبدالله، جسد فرزندش را نزد امام علیه‌السلام آورد و گفت: آیا ضرورت دارد دوباره شکیبایی و بردباری از خود نشان دهیم، تا دشمن ما را یکی پس از دیگری بکشد؟ به خدا سوگند، اگر هدف اتمام حجت باشد؛ تو حجت را بر آنان تمام کردی. بعد از سخنان عبدالله، امام علیه‌السلام جنگ با دشمن را آغاز نمود.[۱]

۳/۲ ثمامة‌بن‌المثنی

ثمامه، فرزند مثنی‌بن حارثه بن سلمة بن ضمضم بن سعد بن مره بن ذهل بن شیبان الربعی الشیبانی. شیبان از نسب ربیعة بن نزار می‌باشند و ثمامه و پدرش مثنی، از فرع‌بنی هند می‌باشند[۲]. تعداد زیادی از صحابه از قبیله‌بنی شیبان بوده‌اند. سردمدار این تیره، قبیله بزرگ بکربن‌وائل است.[۳]

پدر ثمامه، از صحابی رسول‌خدا ﷺ به شمار می‌رود. او در سال نهم هجری قمری، مسلمان شد. ثمامه و نیاکان او از بزرگان، قبیله خود به شمار می‌رفتند. مثنی در میان قوم خود، دارای شرافت خاصی بوده و مردم این احترام و تکریم را برای فرزندانش نیز قائل بودند.[۴] مثنی از فرماندهان شجاع فتوحات اسلامی‌است. بعد از فوت مثنی، در سال چهاردهم هجری ریاست قبیله به ثمامة رسید. [۵]

ثمامه، از اصحاب باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است. ایشان از کسانی است که همراه آن امام هُمام، در جنگ جمل شرکت کرد و به درجه‌ی رفیع شهادت نائل شد.

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به والی کوفه نوشت،[۶] از شهادت ثمامة‌بن‌مثنی و چند نفر از یاران ارجمندش نام می‌برد و این گونه می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحیم. ازبنده خدا، علی امیرمؤمنان علیه‌السلام، اما بعد، ما در نیمه جمادی الاخره(سال ۳۶ قمری) در بصره با گروهی از بصریان مواجه شدیم و جمعی از ما و تعداد زیادی از آنان کشته شدند. بعضی از افراد ما که به شهادت رسیدند، عبارتند از: ثمامة‌بن‌مثنی، هندبن‌عمرو، علیابن‌هیثم، سیحان و برادرش زید، دو فرزند صوحان و محدوج.» [۷]

۴/۲ حارث‌بن‌حسان

حارث بن حسان بن خوط الذهلی، از قبیله بنی ذهل بن عجل بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر الفرات‌بن حیان‌بن عبدالعزی بن حیة بن حبیب بن‌ربیعة بن سعد بن عجل بن لجیم بن صعب بن‌علی بن بکرین وائل است.[۸] حارث از صحابی رسول‌خدا ﷺ بوده است. وی از بزرگان زمان خود بود. طبری می‌گوید: پرچم قبیله بزرگ بکربن وائل، در کوفه و جنگ جمل به دست طایفه‌بنی ذهل بود، و پس از کشته شدن هر کدام، به دست دیگری می‌افتاد. در جنگ جمل، پرچم ابتدا به دست حسان پدر حارث بود. پس از شهادت او، عمویش حذیفه‌بن‌محدوج پرچم را به دست گرفت و پس از او، عمویش عبدالاسودبن‌بشربن‌خوط آن را گرفت. سپس، عبد هندبن‌بشربن‌حسان خوط، پرچم را گرفت. او نیز در میدان مبارزه به شهادت رسید. پس از آن‌ها، حارث‌بن‌حسان‌بن‌خوط پرچم را برداشت. ابوالعرفا به او گفت: این پرچم را نزد خود و طایفه خویش حفظ کن و آن را از دست مده. حارث پیش آمد و گفت: ای قبیله بکربن‌وائل بدانید و آگاه باشید که هیچ کس در نزد رسول‌خدا ﷺ منزلتی همچون منزلت علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام را نداشت، بنابراین او را یاری کنید. سپس، به مبارزه پرداخت و بعد از نبرد بی امان به درجه رفیع شهادت دست یافت. پسرش عُمیس پرچم را به دست گرفت و بعد از شهادت فرزند حارث، پسر عموی او زُهیربن‌عمروبن‌خوط آن را برداشت، و هنگامی‌که او نیز به شهادت رسید، خاندان بکربن‌وائل وارد کارزار شدند و پرچم زهیر را، خصفةبن‌قیس‌بن‌مره‌بن‌شراحیل‌بن‌عوف‌بن‌زهیربن‌شعثم‌بن‌عامر برداشت. پرچمی‌که در واقع، پرچم امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود، با وجود آن‌که، خصفه از ناحیه چانه و بینی جراحت زیادی پیدا کرده بود، اما پرچمِ قبیله خود را تا آخر جنگ، به اهتزاز درآورد. [۹]

در این جنگ، حارث به همراه پدر و فرزند و پنج برادرش به شهادت رسیدند. یکی از برادرانش، به نام بُشربن‌حسان‌بن‌خوط در حال جنگ این رجز را می‌خواند:

انا ابن‌حسان‌بن‌خوط و ابی
رسول بکر کلّها الی النّبی [۱۰]

من، پسر حسان‌بن‌خوط هستم و پدرم، نماینده تمامی‌خاندان بکر نزد پیامبر خدا ﷺ بود.

از خاندان بنی ذهل، سی و پنج مرد به شهادت رسیدند. [۱۱]

۵/۲ حارث‌بن‌زهیر

حارث، فرزند زهیربن‌عبدالشارق ازدی[۱۲]، از قبیله بنی دُئل اَزْد است. از قبیل اَزْد در میان، سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و سپاه جمل وجود داشت.

حارث، در میان ازدیان دارای مقام و جایگاه بلند مرتبه‌ای بود.[۱۳] او در کوفه ساکن بود. و از شجاعان و جنگجویان مقاوم سپاه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام به شمار می رفت. اغلب مردم طایفه ازد، که در بصره ساکن بودند جزو سپاه جمل بودند و یکی از بزرگان آنان، عمروبن‌اشرف[۱۴] ازدی بود.

آنان، اطراف شتر عایشه را گرفته بودند و با شجاعت تمام از آن پاسداری می‌دادند. در منابع تاریخی گزارش شده است که سیزده نفر از قبیله ازد در همین ارتباط کشته شدند. حارث‌بن‌زهیر، نزدیک عموزاده خود عمروبن‌اشرف شد. مهار شتر عایشه به دست عمرو بود و هرکس به آن نزدیک می‌شد، او را به شهادت می‌رساند. طبری، از جندب‌بن‌عبدالله ازدی نقل می‌کند: عمروبن‌اشرف مهار شتر را به دست گرفته بود و هیچ کس قدرت نزدیک شدن به آن را نداشت. حارث‌بن‌زهیر ازدی، به شتر نزدیک شد، درحالی‌که این رجز را می‌خواند:

یا اُمَّنا یا خیرَ اُمٍّ نَعلَمُ

اما تَرینَ کَمْ شُجاعٍ یُکلَمُ

و تُختَلی هامَتُهُ و المِعصَمُ

ای مادر ما،ای بهترین مادری که می‌شناسیم، آیا نمی‌بینی که چه دلاورانی مجروح می‌شوند! و اعضای بدن آنان بر زمین می‌افتد. سپس حارث به عمرو حمله کرد و آن قدر شمشیر زدند تا آن‌که هر دو روی زمین افتادند و جان دادند.

جندب می‌گوید: بعدها به مدینه آمدم و نزد عایشه رفتم. او از من پرسید تو کیستی؟ پاسخ دادم: مردی از کوفه ام. او گفت: روز جنگ جمل حضور داشتی؟ گفتم: بله. گفت: با سپاه ما بودی یا علیه ما ؟ گفتم بر علیه شما. گفت: آیا آن شخص را که رجز یا امنا یا خیر ام نعلم... را می‌خواند می‌شناسی؟ گفتم: بله، او پسرعمویم بود. عایشه گریه کرد و از حضور در این جنگ، اظهار ندامت و پشیمانی نمود.[۱۵]

۶/۲ حذیفه‌بن‌محدوج

حذیفه، فرزند محدوج‌بن‌بشربن‌خوط ذهلی[۱۶] از قبیله بکربن‌وائل و طائفه‌بنی ذُهَل بود. او در جنگ جمل همراه پدر و برادران و اقوام خویش در سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام حضور داشت. خاندان او از اشراف و بزرگان شهر کوفه بودند. پدرش محدوج، از جانب علی علیه‌السلام، پرچمدار قبایل بکر، تغلب و ربیعه در جنگ جمل بود.[۱۷]

فرزندان و برادرزاده‌های محدوج بعد از به شهادت رسیدن او، هریک پرچم او را به دست گرفتند. حذیفه بعد از به شهادت رسیدن برادرش حسین پرچم را به دست گرفت و به گونه‌ای پیکار نمود تا خود نیز به فیض شهادت رسید.[۱۸]

---

۱. *الطبقات الکبری*، ابن‌سعد، ع ۲۹۴. در بعضی از منابع آوردن جثه برادر عبدالله‌بن‌بدیل مطرح شده است. *مروج الذهب*، ترجمه، ۷۱۸/۱.

۲. *کتاب النسب*، ابی عبیدالقاسم‌بن‌سلام، ص ۳۴۶ ۳۴۸.

۳. *اللباب فی تهذیب الانساب*، عزالدین ابن‌الاثیر الجزری، ۲۱۹/۲.

۴. *تاریخ بغداد*، خطیب بغدادی، ۱۸۰/۵.

۵. *مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقها الاقطار*، محمدبن‌حیان‌بن‌احمد التمیمی‌البستی. ص ۶۴.

۶. *تاریخ طبری*، ۵۴۵/۳ در *کتاب الجمل*، ص۲۱۲ ۲۱۳ نامه به امّهانی خواهرش می‌باشد.

۷. *تاریخ طبری*، همان.

۸. *طبقات خلیفه*، خلیفه‌بن‌خیاط العصفری، ص ۲۲۴.

۹. *جمهرة انساب العرب*، ابن‌حزم، ابومحمد علی‌بن‌احمدبن‌سعید، ص ۳۱۶.

۱۰. *الطبقات الکبری*، ۳۱۵/۱؛ *تاریخ دمشق*، ابن‌عساکر، ۳۰۶/۱۰؛ *الوافی بالوفیات*، صلاح الدین خلیل‌بن‌ابیک الصفدی، ۲۷۷/۱۱؛ *سبل الهدی و الرشاد*، محمدبن‌یوسف الصالحی الشامی، ۲۸۱/۶.

۱۱. *تاریخ طبری*، ۵۳۰/۳.

۱۲. به نقل *جمهرة انساب العرب*، ص۳۷۸، او حارث‌بن‌عبدالشارق‌بن‌لغظ‌بن‌مفته‌بن‌ع امربن کثیربن‌الدول‌بن سعد مناه ازدی بود، بعضی او را حارث‌بن‌زهیربن‌عبدالشارق آورده‌اند؛ *الاصابه*، ابن‌حجر، ۱۳۴/۲.

۱۳. *الاصابه*، ابن‌حجر، ۱۳۴/۲.

۱۴. ابن‌حمیری بن‌ذهل بن‌زیدبن‌کعب بن‌عتیک بن‌اسدبن‌الحارث بن‌عتیک‌بن الازد اسدی، ۱۱۱/۵.

۱۵. *تاریخ طبری*: ۵۲۹/۳

۱۶. از خاندان حارث‌بن‌حسان‌بن‌خوط است.

۱۷. *اخبارالطوال*، ص ۱۴۶.

۱۸. *الاصابه*، ۵۷/۲.

۷/۲ زهیربن‌عمرو

زهیر، فرزند عمرو بن خوط در جنگ جمل، به همراه خاندانش امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام را یاری کردند. ایشان، یکی از هفت شهید خانواده بنی خوط بود. زهیر از جمله کسانی است که پرچم قبیله بکربن‌وائل را در جنگ جمل به دست گرفت.

وی، پس از جنگی سخت و طاقت‌فرسا با دشمن، به درجه رفیع شهادت دست یافت. [۱]

۸/۲ زیدبن‌صوحان

زید، فرزند صوحان‌بن‌حجر برادر صعصعه و سیحان‌بن‌صوحان است. کنیه زید ابوسلمان(ابومسلم، ابوعاشته) و از قبیله بزرگ عبدالقیس (و به همین خاطر نسبش عبدی) است. زید به سلمان فارسی علاقه وافری داشت و به دلیل تعامل و پیوند خاصی که میان آن‌ها بود، را ابوسلمان نیز خوانده‌اند. قبیله عبدالقیس، در بلاغت و شاعری مشهور بوده‌اند و زید، صعصعه و سیحانی از سخنوران نامدار این قبیله بودند.

این سه برادر، به عنوان نماینده قبیله خود در سال نهم، خدمت رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و بعد از آن به آیین اسلام گرویدند.

صاحب طبقات می‌نویسد: زیدبن‌صوحان، نزد عثمان‌بن‌عفوان آمد و گفت: ای امیرمؤمنان ! امت تو کج رفتند، زیرا تو کج رفتی. معتدل باش تا امت تو، به اعتدال گرایش یابند و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد. در منابع تاریخی، زید به عنوان عنصر شجاعت و مردانگی معروف است. دست چپ او در نبرد «جلولاء» (که در سال شانزدهم رخ داد) و یا جنگ نهاوند(در سال ۲۲ قمری) قطع شد. نام او در فتوحاتی که سلمان فرماندهی آن را بر عهده داشت دیده می‌شود. نامبرده به فرمان سلمان، امامت جماعت سپاه را به عهده داشت. [۲]

زید و اهل بیت پیامبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله

زید، از بزرگان قبیله عبدالقیس، در کوفه به شمار می‌رفت. وی به همراه قبیله خود، در سال ۳۶ قمری، امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام را همراهی کرد. و در نبرد جمل، پرچمدار قبیله‌اش شد. نامبرده در پاسخ شخصی که او را از شرکت در سپاه امام‌علیه‌السلام نهی می‌کرد و از مرگ می‌ترساند گفت: این مرگ از زندگی بهتر است، مرگ را برمی‌گزینم. [۳]

عایشه، پس از آمدنش به بصره، نامه‌ای به زید نوشت و ضمن تمجید و تعظیم وی از او خواست، تا علی را همراهی نکند و دیگران را از تشریک مساعی او مانع شوند. زید، در پاسخ او نوشت: تو را به کاری فرمان داده‌اند و ما را به کاری. تو مأمور هستی در خانه خویش بمانی و ما را فرمان داده‌اند با اینان بجنگیم تا فتنه‌ای نماند. اما تو از آن چه بدان فرمانت دادند سرتافتی و ما را در نوشته ات از آنچه بدان مأمور شده‌ایم بازمی‌داری. والسلام. [۴]

زید، در جنگ جمل حضور یافت و پس از حمله‌های فراوان در اثر ضربات متعدد به بدنش، به زمین افتاد. علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام به بالین او آمد و از وی دلجویی کرد. زید، پس از ستودن امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام گفت: به خدا سوگند، من از نادانی در کنار تو نجنگیدم، از ام سلمه همسر پیامبر خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم، که می‌گفت: رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که من مولای اویم این علی مولای او است. بار خدایا، دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن باش با کسی که با او دشمن است و یاور کسی باش که او را یاری کند و خوار کن آن‌که او را خوار کند. به خدا سوگند، نمی‌پسندم که شما را خوار کنم، زیرا پروردگار متعال مرا خوار خواهد نمود. [۵]

زید ،دانشمندی باتقوا

ابوالهذیل نقل می‌کند: عمربن‌خطاب، زیدبن‌صوحان را فراخواند و خود رکاب زید را گرفت و او را بر آن سوار کرد، سپس، خطاب به مردم نمود و گفت: با زید و یارانش این گونه باشید. [۶]

روزی سلمان به او گفت: ای زید ! وظیفه شما چه خواهد بود آن گاه که قرآن و سلطان با هم بجنگند؟ پاسخ داد: با قرآن خواهم بود. سلمان گفت: در این شرایط، نیکو مردی خواهی بود.

صعصعة بن صوحان، در سخنوری معروف بود. او به درخواست ابن عباس برادرش زید بن صوحان را این گونه ستود: به خدا سوگند او در مردانگی و برادری شریف، و در ارجمندی والا بود. در کردار ستوده و قلبی سلیم داشت. در هنگام عمل، نستوه و مصمم بود. در معاشرت بسیار خونگرم و در صبح و شام و پاسی از شب دل و زبانش، به یاد خدا مشغول بود. گرسنگی و سیری در نزدش یکسان بود و در دنیا، بر کسی پیشی نمی‌گرفت. بسیار کم حرف و خاموش بود. به وقت سخن گفتن آن چنان باصلابت و استوار بود که زشت سیرتان بدرفتار از او گریخته و آزادگان نیک کردار با او مودّت و مهربانی می‌داشتند. [۷]

زید و نقل حدیث

ابن سعد، او را از موثقین می‌داند، اما احادیث اندکی، از او نقل شده است.

از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، سلمان فارسی، عمربن‌خطاب و ابی‌بن‌کعب حدیث نقل کرده است. [۸]

او در کنار برادرش سیحان در نبرد جمل به شهادت رسید و بنا بر وصیتش، با تن و لباس خون آلود و با مصحف خود دفن گردید. سیحان بن صوحان را نیز با او، در یک قبر دفن کردند. [۹]

۹/۲ الطَبیخ

نام او، عامر فرزند معبدبن‌کیشم از قبیله‌بنی غنی‌بن‌اعصر است. نسب او به سعدبن‌قیس عیلان باز می‌گردد. عامر یکی از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که در جنگ جمل به شهادت رسید. [۱۰]

دلیل نامگذاری وی به طبیخ این است که نامبرده در جنگ قادسیه در تعقیب مردی ایرانی به بیشه زاری وارد شد و نیروهای ایرانی صبر کردند تا مرد ایرانی، از دست او خلاص شود. سپس، بیشه زار را آتش زدند و او در حالی از بیشه زار خارج شد که آتش به لباسش رسیده بود؛ به همین جهت، او را طبیخ، یعنی پخته، نامیدند.

۱۰/۲ عبدالله‌بن‌رقبه

عبدالله فرزند رقبة بن مغیره، از قبیله عبدالقیس بود. وی در جنگ جمل، در طرف چپ سپاه امام علیه‌السلام می‌جنگید. برادرزاده(یابرادر) وی همان مصقلةبن رقبه است که خطبه خوان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. پس از شهادت زید بن صوحان و سیحان‌بن‌صوحان، وی پرچم را به دست گرفت و با مقاومت کامل جنگید تا در همین نبرد، به فیض شهادت نایل آمد.[۱۱]

۱۱/۲ عبدالله سُلَیم

عبدالله فرزند سلیم‌بن‌حارث‌بن‌عوف، از قبیله اَزْد و طائفه ذُهل بود. وی برادر مخنف‌بن‌سلیم است. عبدالله به همراه پدر و برادرانش در جمع بنی ذُهل از اصحاب باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند.[۱۲] مخنف‌بن‌سلیم، در جنگ جمل، پرچمدار قبیله ازد از کوفه بود. در جنگ، ضربه‌ای به او زدند و از اسب افتاد. پرچم او را برادرش صقعب(یا صعب[۱۳]) از او گرفت و در نبردی سخت به شهادت رسید. سپس عبدالله، پرچم را به دست گرفت و بعد از جنگی با صلابت او، نیز به شهادت رسید. [۱۴]

۱. *تاریخ طبری*، ۵۳۰/۳.
۲. *الطبقات الکبری*، ۱۲۳/۶.
۳. *اسدالغابه*، ۲۳۴/۲؛ *تاریخ مدینه دمشق*، ابن‌عساکر، ۱۱۱/۲۵.
۴. *العقد الفرید*، ۲۹۶/۴، (چاپ دار احیاء الثراث العربی) *الجمل*، ضامن‌بن‌شدقم المدنی، ص ۳۰؛ *جواهر المطالب فی مناقب الامام علی* علیه‌السلام، ابوالبرکات محمدبن‌احمد الدمشقی الباعونی الشافعی، ص ۱۱؛ *شرح احقاق الحق*، سیدمرعشی، ۴۴۹/۳۲.
۵. *اختیار معرفه الرجال*، شیخ طوسی، ۲۸۴/۱.
۶. الطبقات الکبری، ۱۲۴/۶؛ *سیراعلام النبلاء* ۵۲۷/۳.
۷. مروج الذهب، مسعودی، ۵۴/۳.
۸. *التفاوت*، ابن‌حیان، ۲۴۸/۴ ۲۴۹؛ *طبقات خلیفه*، خلیفه‌بن‌خیاط العصفری، ص ۲۴۳؛ *الاستیعاب*، ابن‌عبدالبر، ۵۵۵/۲؛ *طبقات الکبری*، ۱۲۶/۶؛ *رجال الطوسی*، شیخ طوسی، ص ۶۴.
۹. پیشین.
۱۰. *انساب الاشراف*، ۲۵۰/۱۳.
۱۱. *تاریخ طبری*، ۵۲۵/۳؛ *الفتنة و وقعة الجمل*، سیف‌بن‌عمر الغیبی، ص ۱۶۱؛ *تاج العروس*، سیدمحمد مرتضی الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، ۳۲/۲.
۱۲. وقفه صفین، نصربن‌مزاحم منقری، ص ۸؛ *شرح ابن‌ابی الحدید*، ۱۰۶/۳؛ *بحارالانوار*، ۳۵۵/۳۲.
۱۳. *انساب الاشراف*، ۲۴۱/۲.
۱۴. *تاریخ طبری*، ۳/ ۵۲۹؛ *انساب الاشراف*، همان؛ *امتاع الاسماع*، ۲۴۷/۱۳؛ *مکاتیب الرسول*، احمدی المیانجی، ۲۴۸/۳.

۱۲/۲ عبدهندبن‌بِشر

عبد هند فرزند بشربن‌حسان‌بن‌خوط، از قبیله بزرگ بکربن وائل و طائفه بنی ذهل است. وی، یکی از افراد فامیل حوط، از سروران خاندان بکربن‌وائل در کوفه بود. آنان در رکاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام سعی و تلاش وافر خود را ارزانی داشتند. هفت نفر، از خانواده حسان در یاری آن حضرت، در جنگ جمل به شهادت رسیدند.

تمام آنان، پرچمدار قبیله بکر بن وائل بودند. هریک از آنان که پرچم را به دست می‌گرفت، به‌گونه‌ای با شمشیر می‌جنگید و پیش می‌رفت تا به شهادت می‌رسید.

فرصت، به عبدالاسود بن بشر رسید. هنگامی‌که به درجه‌ی رفیع شهادت نایل گشت، برادرش عبد هند، پرچم را به دست گرفت و ابتدا با نیزه خود و سپس با شمیشرش فراوان به ناکثین کوبید تا درنتیجه خود نیز به درجه‌ی عظیم شهادت رسید.[۱]

۱۳/۲ ابوعبیدةبن‌راشد

ابوعبیده فرزند راشد بن سلمی، از قبیله بزرگ ربیعه ساکن در کوفه بود. افراد قبیله ربیعه درکوفه، همواره پشتیبان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بودند. امام علیه‌السلام در منزل ذی قار درباره آنان فرمود: تمام اهل ربیعه برای ما شایسته و نیکو هستند، و این شعر را خواند:

یا لهف نفسی علی ربیعه

ربیعه السامعة المطیعه[۲]

در فراق یارانم از قبیله ربیعه چقدر اندوه و حسرت بر جانم نشسته؛ همانا که فرمان‌بردار و مطیع امر بودند.

طبری، نقل می‌کند: قوم ربیعه، در جنگ جمل در سمت چپ سپاه امام علیه‌السلام با دشمن می‌جنگیدند و پرچم، به دست فرزندان صوحان بود و هرکدام پس از شهادت یکدیگر، آن را به دست می‌گرفتند. پس از شهادت عبدالله‌بن‌رقبة، ابوعبیدة بن‌راشد پرچم را برداشت. او در شرایط جنگ با سپاه عایشه، این عبارات را می‌خواند: خداوندا! ما را از گمراهی به نور هدایت و راهنمایی کردی و از نادانی نجات دادی؛ای خدا، تو ما را با فتنه‌ها آزمودی، در حالی که، قبل از آن در شک و تردید بودیم. او با مقاومت وصف‌ناپذیری جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد.[۳]

۱۴/۲ عثمان‌بن‌خَلَف خزاعی

عثمان، فرزند خلف‌بن‌اسعدبن‌عامربن‌بیاضه، از قبیله خزاعه است.[۴]

او بـرادر عبدالله‌بن‌خلـف خزاعی اسـت و مـادر ایشـان جُنیبه، دختر ابـی طلحـه عبدری، اسـت. عبدالله (بـرادر عثمان‌بن‌خلـف) در دار بصره دفتـردار عمربن‌خطـاب بـود و تا زمان کشـته شـدن عثمان بـه این کار مشـغول بـود. وی در جنگ جمل طلحه و زبیر را یـاری داد. بعد از آن‌که امیرمؤمنان‌علـی علیه‌السلام، وارد شـهر بصـره شـد، بـه بزرگ‌تریـن خانه بصره کـه ازآنِ عبـدالله بود وارد شـد. عایشـه، مروان‌بن‌حکـم، عبدالله‌بن‌زبیر و عبدالله‌بن‌عامـر نیـز در آن جا مسـتقر و پنهان شـده بودند.

عبدالله‌بن‌خلف، بعد از جسارت به امام علیه‌السلام، به آن حضرت، حمله ور شد و امام علی علیه‌السلام ضربهٔ او را دفع کرد و با ضربه‌ای نامبرده را به هلاکت رساند. صفیه، دختر عمه عبدالله و همسر او رو به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام کرد و بعد از ناسزاگویی گفت: ای کشنده بستگان و دوستان، همان طور که ما و فرزندان ما را یتیم کردی خدا فرزندانت را یتیم کند.[۵]

امام علی علیه‌السلام، در پاسخ بدگویی او فرمود: تو را سرزنش نمی‌کنم. پدربزرگ تو (ابی طلحه عبدی) را در جنگ بدر به هلاکت رساندم و عموی شما (طلحه‌بن‌ابی طلحه عبدی) در جنگ احد و شوهرت در این جا به دست من کشته شدند.

اگر من(بی جهت) قاتل دوستان و خویشان خود بودم، پناه گرفتگان این خانه را (که عبدالله بن زبیر مروان بن حکم و عبدالله بن عامر بودند) می‌کشتم.[۶]

امـا عثمـان بن خلف، برخـلاف بـرادرش در جنگ جمـل، به یاری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمد. او با دشـمن، سرسـختانه سـتیز کرد تا به درجه‌ی شـهادت رسید.[۷]

۱۵/۲ عِلباابن الهیثم سَدوسی

علبـا، فرزنـد هیثم بـن جریر از قبیله بنی‌ثعلبة بن سَـدوس اسـت. وی از بـزرگان کوفـه و نخسـتین کسـی اسـت کـه در کوفـه بـه ندای نماینـده امیرمؤمنان‌علـی علیه‌السلام پاسـخ مثبـت داد و مردم را بـه یاری آن حضـرت دعوت کـرد.[۸]

علبا، مردی دلاور و شجاع بود و در سخنوری، کارآمد بود. وی زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده بود(و از محترمین شمرده می‌شد.)

در زمان خلافت عمربن‌خطاب، در تمام جنگ‌ها و فتوحات اسلامی حضور یافته بود. علبا در بصره حاضر شد و در رکاب امیرالمومنین علی علیه‌السلام جنگید.

عمروبن‌یثربی، برادر عُمَیرةبن‌یثربی(قاضی عمربن‌خطاب در بصره)، از مخالفان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند. عمرو مردی حماسی و نیرومند بود و فرماندهی تیم الرباب از قبیله ضَبّه را به عهده داشت.[۹] آل ضّبه اطراف شتر عایشه را گرفته بودند و از آن حفاظت می‌کردند. وقتی عمرو، مهار شتر به دستش رسید، شتر را به فضای باز آورد و آن را به فرزندش سپرد و به میدان جنگ آمد. هندجَمَلی به او حمله کرد. عمرو او را به شهادت رساند؛ سپس سیحان و زیدبن‌صوحان با او درگیر شدند و هردو، توسط عمرو به شهادت رسیدند. صعصعةبن‌صوحان، به او حمله کرد، عمرو او را هم مجروح کرد. علبابن‌هیثم، به عمرو حمله ور شد و ایشان نیز توسط، عمروبن‌یثربی به شهادت رسید.

در این شرایط عمار یاسر، که در سن نودسالگی در قید حیات بود، با بدنی ضعیف و شمشیری کوتاه برای جنگ با او به میدان آمد. وی که عبارت «اناللهِ و انا الیهِ راجِعون» را با خود زمزمه می‌کرد؛ همین که مقابل عمرو قرار گرفت، چنان ضربه‌ای بر سر عمرو زد که نقش بر زمین شد. عمار در همان شرایط، پای او را گرفت و با تعجیل و سرعت بر روی خاک به حضور امام علیه‌السلام آورد و حضرت، فرمان داد او را گردن زدند.[۱۰]

۱۶/۲ عمروبن‌حارث

عمرو،فرزندحارث‌بن‌زهیربن‌ابی‌شدادبن‌ربیعةبن‌هلال‌بن‌اهیب‌بن‌فبیه، از قبیله بنی ضَبّه بود. او از صحابی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از مهاجرین به حبشه بود.[۱۱] عمرو در جنگ بدر نیز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را همراهی نمود.[۱۲]

نامبرده، در جنگ جمل نیز شرکت کرد و بعد از نبردی دلاورانه به فیض شهادت نایل آمد.[۱۳]

---

۱. *تاریخ طبری*، ۵۳۷/۳.

۲. همان، ۴۹۶؛ *الفتنه و وقعة الجمل*، سیف‌بن‌عمر الضبی، ص ۱۳۸؛ *الکامل فی التاریخ*، ابن‌اثیر، ۲۲۶/۳؛ *احادیث ام المؤمنین عایشه*، علامه مرتضی عسگری، ۱۹۸/۱.

۳. *کتاب الفتوح*، ۴۷۴/۲؛ *الفتنه و وقعة الجمل*، ص ۱۶۱؛ *اعیان الشیعه*، ۳۸۱/۲.

۴. *اسدالغابه*، ۱۵۱/۳.

۵. *الاختصاص*، مفید، ص ۱۴۹؛ *الکامل*، ابن‌اثیر، ۲۵۶/۳. مروج الذهب، ۴۰۸/۲.

۶. *کتاب الفتوح*، ابن‌اعثم کوفی، ۴۸۳/۲.

۷. *اسدالغابه*، ۱۵۱/۳؛ *کتاب الفتوح*، همان؛ *الجمل*، ص ۳۹۱.

۸. *جمهرة انساب العرب*، علی‌بن‌احمدبن‌سعیدبن‌حزم الاندلسی، ص ۳۱۸.

۹. *الاخبار الطوال*، ص ۱۴۷.

۱۰. *تاریخ طبری*، ۵۳۱/۴؛ *الکامل*، ابن‌اثیر، ۲۴۸/۳.

۱۱. *انساب الاشراف*، ۲۲۶/۱؛ *جمهرة النساب العرب*، ص ۱۷۶.

۱۲. همان.

۱۳. *اسد الغابه* از او با عنوان عمروبن‌ابی عمرو القرشی یاد کرده است و از واقدی نقل می‌کند که او از شهدای جمل است. (*اسد الغابه*، ۲۵۶/۴. بعضی از رجالیون او را از ثقات دانسته‌اند و فوت او را در سال ۳۶، همزمان با جنگ جمل گفته‌اند. (*الثقات*، ابن‌حبان، ۲۷۰/۳).

۱۷/۲ هندبن‌عمرو الجملی

هند، فرزند عمرو بن جندلة بن‌کعب بن ربیعة بن‌جمل بن‌کنانة بن ناجیة بن یحابر، از خاندان جمل و قبیله مراد بود.[۱] شیخ طوسی نام او را در شمار اصحاب و راویان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام گزارش نموده است.[۲] در فتوحات جزء فرماندهان بود و مدتی، حاکم جزیره عراق و دیگر اماکن فتح شده بوده است.[۳] هند، در کوفه زندگی می‌کرد. بعد از کشته شدن عثمان، با فرماندهی هزار نفر از اهل کوفه، در مکانی به نام «ذی قار» به سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام پیوست و در نبرد جمل شرکت کرد.[۴]

نامبرده در این جنگ، در شرایط قصدِ قطع پای شتر عایشه را داشت توسط عمروبن‌یثربی به شهادت رسید.

در عظمت و شخصیت هند جملی، همین کافی است که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به خواهرش «ام‌هانی» نوشت، خرسندی، پیروزی خود را بر طلحه و زبیر یادآور شد و در آن نامه، از شهدای بزرگ و معروف سپاه خود از جمله: هند جملی، زیدبن‌صوحان و برادرش سیحان و علباین‌هیثم یاد کرد و برای آنان طلب رحمت و غفران الهی کرد.[۵]

۱۸/۲ سیحان‌بن‌صوحان

سیحان، فرزند صوحان‌بن‌حجربن‌حارث، از قبیله بنی عبدالقیس و طائفه بنی ذهل‌بن‌عجل بود.[۶] وی از یاران معروف امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است که از او روایت نقل کرده است.[۷]

نقش سیحان در نبرد جمل

سیحان، از جمله افرادی بود که در برابر نافرمانی، ابوموسی اشعری از فرمان امام علیه‌السلام ایستادگی کرد؛ وی به کوفیان گفت: ای مردم کوفه، برای اداره مملکت و امور مسلمانان، ناچار از وجود رئیس و رهبری است. البته رهبری که بتواند ظلم ستمکاران را دفع و حق مظلومان را بستاند و امت را همگرا و منسجم نماید. اینک، والی و امام شما، امیرمؤمنان می‌خواهد تا به او ملحق شوید تا با کمک شما، تکلیف خود را با این دو(طلحه و زبیر)، که پرچم مخالفت برافراشته اند، روشن کند. علی علیه‌السلام برترین فرد امت و فقیه‌ترین افراد در دین خداست؛ بر این اساس، هر کس دعوت او را اجابت نماید و به سمت بصره حرکت کند، ما نیز او را همراهی خواهیم کرد.

پس از او عمار، یاسر برخاست و سخنانی ایراد فرمود. بعد از عمار، امام حسن علیه‌السلام نیز مباحثی درخصوص لزوم حرکت مردم، برای یاری امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بیان کرد. عده‌ای از سران و بزرگان کوفه، مثل حجربن‌عدی، هندبن‌عمرو و دیگران به ترتیب برخاستند و حمایت خود را از حرکت به سوی بصره و در رکابِ آن حضرت بودن اعلام کردند.

سرانجام، تعدادی از مردم کوفه بسیج شدند و یک لشگر دوازده هزار نفری سازمان یافت و عازم بصره گردید. این نیروها، در ذی قار و بصره به امام علیه‌السلام پیوستند.[۸]

شهادت سیحان

سیحان، به اتفاق دو برادرش (زید و صعصعه) در رکاب امیرمؤمنان علیه‌السلام حضور پیدا کردند.

امام علیه‌السلام، وقتی دید نیروهای دشمن با اجتماع در اطراف شتر عایشه از آن برای تحریک دیگران استفاده می‌کنند و این کار، موجب طولانی شدن درگیری و کشته شدن افراد زیادی از هر دو سپاه می‌شود، گروهی از یارانش را برگزید و دستور داد، شتر عایشه را از پا درآورند. این کار موجب، سرکوب منشأ فتنه می‌شد و این غائله ختم می‌گردید. در این جمع، سیحان و برادرانش زید وصعصعه شرکت داشتند. زید و سیحان در این مأموریت به دست عمروبن‌یثربی به شهادت رسیدند و صعصعه زخمی‌شد.[۹]

جنازه سیحان و برادر ایشان زید را، در یک قبر قرار دادند.[۱۰]



۱۹/۲ الصقعب بن سُلَیم

الصقعب، فرزند سُلیم‌بن حارث‌بن عوف‌بن‌ثعلبة بن‌عامر بن‌ذهل از طائفه‌بنی ذهل و قبیله ازد بود.

الصقعب، برادر مُخنف‌بن‌سُلَیم، صحابی رسول‌خدا، است. مخنف در جنگ جمل به عنوان بزرگ قبیله ازد، پرچم طائفه خود را در دست داشت. نامبرده در اثر ضربه شمشیری که بر سرش اصابت کرد پرچم از دستش افتاد، اما در همان فرصت برادرش صقعب پرچم را به دست گرفت. او دلاورانه جنگید تا به فیض شهادت دست یافت. بعد از او، برادر دیگرش عبدالله‌بن‌سلیم، پرچم را به دست گرفت.[۱۱]

۲۰/۲ عُمَیس بن حارث

عمیس، فرزند حارث بن حسان بن خوط، از بزرگان قبیله بزرگ بکر بن وائل در کوفه بودند. خانواده عمیس، در جنگ جمل ریاست قوم خود را به عهده داشتند و همواره پرچم طایفه در دست ایشان بود. از خانواده عمیس، هفت پرچمدار به شهادت رسیدند که یکی از آن‌ها عمیس‌بن‌حارث بود. وی با شهادت و رشادت وصف ناپذیری با دشمن جنگید تا با شهادت خویش این جهان را وداع گفت.[۱۲]

۱. *جمهرة النساب العرب*، ص ۴۰۶.

۲. رجال، شیخ طوسی، ص ۸۵. ابن‌حیان او را از ثقات اهل سنت می‌داند. *الثقات*، ابن‌حبان، ۵۱۲/۵.

۳. *انساب الاشراف*، ۳۳۱/۳.

۴. *تاریخ طبری*، ۴۸۷/۴ ۴۸۸.

۵. *الجمل*، شیخ مفید، ص ۲۱۲.

۶. *جمهرة النساب العرب*، ص ۲۹۷.

۷. رجال، شیخ طوسی، ص ۶۶.

۸. *الغارات*، ابراهیم‌بن‌یوسف ثقفی، ۹۲۳/۱؛ *تاریخ طبری*، ۵۰۰/۳ ۵۰۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ابن‌اثیر، ۲۲۹/۳ و ۲۳۰.

۹. *تاریخ طبری*، ۵۳۰/۴؛ *امتاع الاسماع*، ۲۴۶/۱۳.

۱۰. *الطبقات الکبری*، ۱۲۵/۶.

۱۱. *انساب الاشراف*، ۲۴۱/۲؛ *تاریخ طبری*، ۵۲۱/۴، *الاستیعاب*، ۱۴۶۷/۴.

۱۲. *الاصابه*، ۵۷/۲؛ *جمهرة النساب العرب*، ص ۳۱۶؛ *الفصول امهمة فی تألیف الامه*، سیدعبدالحسین شرف الدین الموسوی، ص ۱۹۳.

۲۱/۲ محمدبن عَدّی

محمد، فرزند عدی بن حاتم بن عبدالله بن‌سعد بن الحشرج بن امری القیس بن عَدّی بن اخزم بن ربیعة بن جَرْوَل بن ثُعَل بن عمرو بن الغوث بن طِیء الطایی است.

جد محمد، حاتم طایی مشهور است. حاتم کسی است که بسیار بخشنده بود و به جود و سخا معروف. پدر محمد، عَدّی‌بن‌حاتم است که دارای فرزندان بسیاری بوده است. او توسط رسول‌خدا از آئین مسیحیت به دین اسلام گروید. پیامبر خدا، به عَدّی احترام می‌گذاشت. عَدّی بعد از پدرش حاتم بزرگ قبیله طَیّء بود. او بر اسلام ثابت قدم ماند و مردم قبیله خود را مسلمان کرد. آن‌ها از مؤمنان به اسلام بودند و همراه رئیس قبیله خود، در فتوحات و جنگ‌های اسلام حاضر شدند.[۱]

عَدّی، ساکن کوفه شد و فرزندانش نیز پیرامون او بودند. آنان به اهل بیت پیامبر خدا ارادت و عنایت داشتند و در محضر آن‌ها بودند.

عَدّی فردی سخاوتمند، سریع الانتقال(و حاضرجواب) بود. وی به همراه فرزندانش در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان از سرداران سپاه امیرمؤمنان‌علی بود.[۲] برخی از فرزندان او در این جنگ‌ها به شهادت رسیدند و عَدّی، یک چشم خود را در جنگ جمل از دست داد.[۳]

ابن‌عساکر می‌گوید: روزی عَدّی‌بن‌حاتم طایی، برای ورود بر معاویه اجازه خواست درحالی‌که عبدالله‌بن‌زبیر نزد معاویه بود. عبدالله‌بن‌زبیر به معاویه گفت: ای امیرمؤمنان، شنیده‌ام این مردِ یک چشم، فردی حاضر جواب است، او را مسخره کن.

معاویه گفت: من هرگز چنین نمی‌کنم، اما تو اگر تصمیم داری، او اکنون نزد تو حاضر است. بعد از ورود عَدّی، پسر زبیر گفت: در حادثه چشمت کور شد ابا طریف؟ عَدّی گفت: در همان حادثه‌ای که پدر تو کشته شد و مصیبت تو آشکار شد و علی بر پشت تو زد؛ درحالی‌که شکست خورده بودی.

معاویه، از حاضرجوابی او خندید و به او عرضه داشت: ای اباطریف فرزندانت طریف و طُرفه و مُطَرَّف چه شدند؟ عَدّی گفت: شهید شدند. معاویه گفت: علی‌بن‌ابی طالب در حق تو انصاف به خرج نداده که پسران تو کشته شوند و پسران او برایش بمانند! عَدّی جواب داد: اگر درست بخواهیم مقایسه کنیم، من انصاف را در حق او رعایت نکرده ام، زیرا او شهید شده و من هنوز زنده ام.[۴]

طریف و محمد، دوپسر عَدّی‌بن‌حاتم، در جنگ جمل به درجه‌ی رفیع شهادت رسیدند.[۵]

۲۲/۲ قاسم‌بن‌مسلم

قاسم، فرزند مسلم از قبیله عبدالقیس کوفه بود. از وی در کتب تاریخی سخنی ذکر نشده است. طبری او را از شهدای جنگ جمل و یکی از پرچمداران قبیله عبدالقیس می‌داند.[۶]

۲۳/۲ مخنف‌بن‌سُلَیم

مخنف، فرزند سلیم‌بن‌حارث‌بن‌عوف‌بن‌ثعلبه ازدی غامدی،[۷] یکی از اصحاب خاص امیرمؤمنان‌علی است. نامبرده از بزرگان قبیله ازد، در کوفه بود و در میان اهل سنت و شیعیان فردی مورد اطمینان است.[۸]

مخنف، از کسانی است که خدمت پیامبر خدا رسیده و از آن حضرت روایت نقل کرده است. ابومخنف، لوط‌بن‌یحیی‌بن‌سعیدبن‌مخنف، مقتل نویس نامدار از فرزندان مخنف است.

در باب وفات او اختلاف زیادی وجود دارد. بدین جهت، بعضی از مورخین دربارهٔ تاریخ و شیوه‌ی فوت او سکوت کرده‌اند.[۹] ابومخنف از نیای خود مخنف این گونه گزارش می‌کند: در سال ششم هجری قمری، زمانی که رسول‌خدا ابوظبیان ازدی را به اسلام دعوت کرد مخنف بن سلیم مسلمان شد. به همین دلیل، توانست از پیامبر خدا روایت نقل کند،[۱۰] و نامش در شمار صحابی آن حضرت قرار گرفت.[۱۱] در مدارک تاریخی، تنها آگاهی موجود از زندگی مخنف‌بن‌سلیم پیش از خلافت امیرمؤمنان‌علی شرکت او در فتح عراق است.[۱۲]

در جنگ جمل، شرکت کرد. او به همراه قوم ازد، از کوفه بیرون آمد و در محل «ذی قار» به سپاه امیرمؤمنان‌علی پیوست. در این جنگ، پرچم ازدیان و برخی قبایل دیگر(بجیله، خثعم و خُزاعه) را با خود حمل می‌کرد.[۱۳]

در میان جنگ، ضربه شمشیری بر سر او اصابت کرد و او را به زمین افکند. بلافاصله برادرش صقعب(یا صعب) پرچم را به دست گرفت و بعد از پیکاری بی امان، با دشمن به شهادت رسید. عبدالله، برادر دیگر آن‌ها پرچم را به اهتزاز درآورد. او دلاورانه جنگید تا به شهادت رسید. بعد از او پرچم به دست علاءبن‌عروه افتاد و پیروزی حاصل شد.[۱۴] برخی از تاریخ‌نویسان این ضربه خوردن مخنف را منتهی به شهادتش دانسته‌اند و او را از جمله شهدای جنگ جمل می‌دانند.[۱۵] وی، بعد از جنگ جمل به فرمانروایی اصفهان و همدان گماشته شد.[۱۶] امام در آستانه جنگ صفین، در نامه‌ای که نصربن‌مزاحم متن آن را آورده، نامبرده را نزد خود فراخواند و او نیز در جنگ صفین حاضر شد.[۱۷] مخنف، ساکن کوفه بود و گورستانی در همان جا، به او منسوب بوده است.[۱۸]

به گزارش ابن‌حجر عسقلانی، وی در سال ۶۴هجری قمری در جنبش توابین به رهبری سلیمان‌بن‌صُرَد خزاعی به شهادت رسید.[۱۹]

معروف‌ترین فرزند او عبدالرحمن است، که در نبرد صفین حضور داشت. در برخی حوادث دیگر، نیز پس از جنگ صفین شرکت جست. وی با نهضت مختار مخالف بود و در سال ۷۵ هجری قمری در جنگ با خوارج به شهادت رسید.[۲۰]

فرزند دیگر مخنف، به نام محمد هم در جنگ صفین حضور داشت.[۲۱] پسر دیگر مخنف، عبدالله نام دارد که در سال ۷۵ هجری قمری رحلت نموده است.

حبیب، فرزند دیگر مخنف، از پدرش احادیثی نقل کرده است.[۲۲]

در مورد فرزند دیگر او سعید، که پدربزرگ ابومخنف تاریخ نویس معروف است، هیچ گونه اطلاعی وجود ندارد.

مخنف و جندب

در زمان حاکمیت ولید بن عُقبه بر کوفه، وقتی جندب ساحر را گردن زد، ولید دستور داد جندب را بکشند. مخنف از نفوذ خود بهره گرفت و مانع حمله جندب شد. ولید جندب را زندانی کرد و درباره او به عثمان، خلیفه وقت، نامه‌ای نیز نگاشت. عثمان در پاسخ ولید نوشت: مخنف‌بن‌سلیم وجندب‌بن‌زهیر بر بی گناهی جندب‌بن‌کعب نزد من گواهی دادند و من آن دو را صادق می‌دانم؛ او را آزاد کن و مانعی برای گواهان قرار مده.[۲۳]

سمت‌های مخنف در خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام:

۱. پرچمدار قبیله ازد، در جنگ جمل؛

۲. فرماندار اصفهان، ری و همدان؛

۳. فرمانده یک هفتم کوفه(سبع) شامل قبایل: ازد، بجیله، خثعم و انصار؛

۴. کارگزار جمع آوری زکات و صدقات قبیله بزرگ بکربن‌وائل و منطقه وسیع فرات.[۲۴]

۱. *الاخبار الطول*، ص۱۱۴.
۲. همان ص ۱۴۶.
۳. همان، ص ۱۵۰.
۴. *تاریخ مدینه دمشق*، ابن‌عساکر، ۹۵/۴۰، *اعیان الشیعه*، ۱۴۴/۸؛ *صلح الحسن* علیه‌السلام عبدالحسین، شرف الدین المعالی، ص ۳۵۵.
۵. *اسدالغابه*، ۳۹۴/۳؛ *الجمل*، شیخ مفید، ص ۱۹۶.
۶. *تاریخ طبری*، ۵۲۹/۳.
۷. *الاستیعاب*، ۱۴۶۷/۴.
۸. *تهذیب التهذیب*، احمدبن‌علی‌بن‌حجرالعسقلانی، ۷۱/۱۰؛ *قاموس الرجال*، شیخ محمدتقی التستری، ۱۹/۱۰.
۹. *الطبقات الکبری*، ۳۵/۶؛ *التاریخ الکبیر*، اسماعیل‌بن‌ابراهیم الجعفی النجاری، ۵۲/۸.
۱۰. همان، ۲۸۰/۱.
۱۱. *المعجم الکبیر*، سلیمان‌بن‌احمد البرانی، ۳۱۰/۲۰ـ۳۱۱؛ *اسدالغابه*، ۳۳۹/۴.
۱۲. *اخبار الطوال*، ص ۱۱۴.
۱۳. همان، ۱۴۶.
۱۴. *تاریخ طبری*، ۵۲۹/۳.
۱۵. همان. در جایی دیگر طبری می‌گوید: بعد از جنگ جمل مخنف‌بن‌سلیم در صفین حاضر شد، و بعد از آن امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام او را حاکم حکومت ری، همدان و اصفهان قرار داد. تاریخ طبری، ۱۹/۴.
۱۶. وقعة صفین، ابن‌مزاحم، ص ۱۱.
۱۷. همان، ص ۱۰۴ـ ۱۰۵.
۱۸. *تاریخ طبری*، ۵۰۰/۵.
۱۹. *تهذیب التهذیب*، احمدبن‌علی‌بن‌حجر العسقلانی، ۷۰/۱۰ـ۷۱.
۲۰. *تاریخ طبری*، ۴۹۶/۴ و ۵۱۸، ۴۷/۵.
۲۱. همان، ۵۶۷/۳.
۲۲. *مسند احمد*، احمدبن‌حنبل، ۷۶/۵؛ *مجمع الزوائد*؛ علی‌بن‌ابی بکر الهیثمی، ۱۸/۴.
۲۳. *تهذیب الکمال*، ابی الحجاج یوسف المزی، ۱۴۴/۵ ۱۴۷.
۲۴. *انساب الاشراف*، بلاذری؛ *تاریخ طبری*، *اسدالغابه*، *تنقیح المقال*، مامقانی، وقعة صفین.

نامه امام عليه‌السلام به مخنف

امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام، قبل از نبرد صفین، در نامه‌ای از مخنف بن سُلیم خواست به کوفه بیاید و در جنگ بر ضد معاویه حضور یابد. نامبرده، شبیه این نامه را برای دیگر فرمانداران خود نیز نگاشت:

«درود بر تو. من به اتفاق تو سپاس می‌گویم خداوند یگانه‌ای را معبود به حقی جز او نیست.

جنگ با کسانی که از حق روگردانند و در انحراف و گمراهی می‌باشند، بر فریضه شناسان واجب است؛ و خداوند آنان را خرسند می‌کند، و خدا هم از آن‌ها خشنود خواهد شد، و هر آن کس که عصیان کند، خشم او را برمی‌انگیزد. ما به جنگ آنانی همت می‌کنیم که در میان‌بندگان خدا، به کتاب خدا عمل نمی‌کنند و غنایم و بیت المال را به خود اختصاص می‌دهند و حدود الهی را کنار می‌گذارند. آنان حق را می‌میرانند؛ تباهی را در زمین آشکار می‌کنند، و تبهکاران را به جای مؤمنان به دوستی می‌گیرند. هر گاه دوستی از دوستان خدا را مشاهده می‌کنند، که برای خدا کارهای خلاف آن‌ها را بزرگ می‌شمارد، او را دشمن می‌دارند و ناکامش می‌سازند؛ اما، هرگاه با ستم کاری مواجه می‌شوند که اعمال ستمکارانه آن‌ها را تایید می‌کند، او را دوست داشته و جزو نزدیکان خود قرار داده و به او نیکی می‌کنند.

بنابراین، آن‌ها بر ظلم تأکید می‌ورزند و برکارهای خلاف متحد شده‌اند و از قدیم آن چه انجام می‌دادند، همه گناه بوده و آنان جزو ستم کاران بودند.

(ای مخنف)، هرگاه نامه من به دست تو رسید، یکی از دوستان مورد اعتماد خویش را جایگزین خود کن و به سوی ما بیا. امید است که با این دشمن بی پروا مواجه شویم، تا امر به معروف و نهی از منکر شود و با افراد طرفدار حق بوده و از باطل گرایان دوری نمایی.

ما و تو هیچ گاه از پاداش(بزرگ) جهاد، بی نیاز نیستیم و خدا ما را از هر کس دیگر بی نیاز می‌کند. او بهترین وکیل و سرپرست است[۱]»

امیرمؤمنان عليه‌السلام در این نامه، صفات بارز معاویه و بنی امیه را عنوان کرده است و علت جنگ با آن‌ها را امر به معروف ونهی از منکر برشمرده است.

مخنف، حارث‌بن‌ابی حارث‌بن‌رافع را بر اصفهان و سعیدبن‌وهب را بر همدان گمارد. سپس خود نزد امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام در کوفه رفت و در جنگ جمل شرکت کرد.[۲]

امام عليه‌السلام، مخنف را فرمانده سبع(یک هفتم) نیروهای کوفه، یعنی قبایل ازد، بجیله، خثعم و انصار و خزاعه گماشت.[۳]

کارگزار زکات

مخنف‌بن‌سلیم ازدی، مدتی از جانب امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام به عنوان کارگزار جمع آوری زکات برگزیده شد. امام علی عليه‌السلام، در دستورالعملی به ایشان توصیه‌هایی کرد و شیوه برخورد او با مردم را بیان نمود. قاضی نعمان المغربی (متوفی: ۳۶۳ ق.) در کتاب «دعائم الاسلام» قسمتی از این منشور را نقل کرده است. فرازی از آن را نیز سید رضی در نامه (۲۶ نهج البلاغه) تحت عنوان «من عهد له عليه‌السلام *الی بعض عماله و قد بعثه علی الصدقه*» مطرح کرده است. در ابتدا امام عليه‌السلام می‌فرماید:«تو را فرمان می‌دهم به دوری از گناه و ترس از خدا در کارهایی که پنهان و مخفی است. در آن جا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه، و احدی غیر از او نیست.» و نیز به او فرمان داد: « عملی را آشکارا از اطاعت‌های خدا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می‌دهد.» و باید بداند «آن کس که پنهان و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالفت نداشته باشد امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است. با چهره عبوس مردم را زیارت نکن؛ به آنان بهتان نزن؛ و چون رئیس مأموران خود هستید به آن‌ها با نگاه برتری جویی منگر و به آنان بی اعتنایی نکن؛ زیرا آنان برادران دینی تو هستند، و یاران در گرفتن حقوق الهی.

ای مخنف‌بن‌سلیم، بدان برای تو در این زکات(که می‌گیری) نصیب مشخص و حق ثابتی است. شریکانی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری. همان گونه، که ما حق تو را می‌دهیم، شما نیز باید نسبت به حقوق آن‌ها وفادار باشی. اگر چنین نکنی، از مردمی‌خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری.[۴]

« بدا ! به حال آن‌که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و آن‌ها که از حقوق خویش محروم مانده‌اند و بدهکاران و ورشکستگان و درراه ماندگان از وی، شاکی باشند. کسی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند و خویشتن را از آن پاک و منزه نسازد، درهای ذلت و رسوایی دنیوی را بر خود گشوده و در قیامت خوار و ذلیل خواهد بود. بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به مردم است و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان دینی مسلمانان است.[۵]»

در فرازی دیگر از این نامه، امیرمؤمنان علیه السلام به مخنف، که برای جمع آوری زکات قبیله بزرگ بکربن‌وائل که در نواحی جنوب و جنوب غربی عراق مستقر بودند اعزام می‌نمود، می‌فرماید: «هرکس از پیروان ما، از مردم جزیره و آن چه بین کوفه و شام است، ادعا کند زکات خود را به کارگزاران شام داده است و حال آن که، او در حوزه ما است، از این کار منع می‌شود، به دلیل اینکه نیروهای سواره و پیاده ما از او حمایت کرده اند(و امنیت او را برقرار نموده اند) برای او دادن زکات(به کارگزاران شام) جایز نیست؛ گرچه گمان می‌کند به حق عمل کرده است و حق این چنین است.زیرا برای او جایز نیست که در سرزمین ما باشد و زکات مالش را به دشمن ما بدهد.[۶]»

در این نامه، سبب دادن زکات(و مالیات)، ایجاد امنیت و دادن تسهیلات زندگی به مردم ذکر شده است.

معاویه، گاهی مأموران خود را برای جمع آوری مالیات به بعضی از مناطق می‌فرستاد. از جمله کسانی که اسامی آنان به عنوان مأمور معاویه در کتاب‌های تاریخ نقل شده است، زهیربن‌مکحول عامری است.

او به شهر سماوه فرستاده شد تا مالیات آن جا و مناطق پیرامون آن را جمع کند. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام به صرف اطلاع از این خبر، جعفربن عبدالله اشجعی، عروةبن عشبه(یا عمروبن‌مالک عشبه) و جُلاس بن عمیر را، که از طائفه کلب بودند، به سوی قبیله کلب و بکربن‌وائل فرستاد و با زهیربن‌مکحول درگیر شدند. جعفربن‌عبدالله در این درگیری شهید شد و بقیه گریختند. عروةبن‌عشبه به کمک زهیر، در سلامت و امنیت بود و به کوفه آمد. امام علیه السلام تا او را مشاهده نمود، فرمود: فرار کردی! عروه نیز بعدها به معاویه پیوست.

جلاس‌بن‌عمیر، فرار کرد و در معاوضهٔ لباس گران قیمت خود با لباس مندرس چوپانی مأموران دشمن را، که به دنبال او بودند منحرف کرد و خود را به کوفه رساند.[۷] امیرمؤمنان‌علی علیه السلام، خانه عمروبن‌مالک عشبه را که بعد از فرارش به معاویه پیوسته بود ویران کرد.[۸]

۱. وقعة صفین، ص ۱۰۴؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۸۳/۳؛ *بحارالانوار*، ۳۹۹/۳۲.
۲. وقعة صفین، ص ۱۰۵.
۳. همان، ص ۱۱۷.
۴. *دعائم الاسلام*، القاضی نعمان المغربی، ۲۵۲/۱.
۵. *نهج البلاغه*، نامه ۲۶؛ *دعائم الاسلام*، ۲۵۲/۱؛ *بحارالانوار*، ۸۵/۹۳؛ مستدرک *الوسائل*، حاجی میرزایی نوری، ۷۰/۷.
۶. به غیر از *نهج البلاغه*، منابع سابق نیز این نامه را ذکر کرده‌اند.
۷. *انساب الاشراف*، ۴۶۵/۲؛ *الغارات*، ۴۶۲/۲؛ الکامل، ابن‌اثیر، ۳۸۰/۳.
۸. همان منابع.

۲۴/۲ مسلم مجاشعی

مسلم، از دوستداران امیرمؤمنان‌ علیه‌السلام و خاندان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. نامبرده به واسطه حذیفه و دیگران از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث نقل کرده است.[۱]

مسلم بعد از آن‌که خدمت حذیفة الیمانی رسید، با مقام و جایگاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام آشنا شد و به او محبت و ارادت کامل پیدا کرد.[۲] حذیفةبن‌یمان، از طرف عثمان‌بن‌عفوان والی مدائن بود. بعد از عثمان از جانب امام علی علیه‌السلام در مدائن باقی ماند و مسلم در آنجا با او آشنا شد و نور هدایت را به وسیله حذیفه پیدا کرد.[۳]

شهادت مسلم

همان‌گونه که پیش‌تر مطرح شد، مسلم، از اولین شهدای جنگ جمل به شمار رفت. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دربارهٔ او فرمود: «خداوند قلب این جوانمرد را سرشار از نور و ایمان به خدا نموده است.» مسلم که به فرمان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام برای اتمام حجت با اصحاب جمل به وسیله قرآن به سوی آن‌ها رفت، بعد از قطع شدن دو دستش تیرباران شد و به شهادت رسید. بعد از شهادت مسلم تمیمی مجاشعی، امام علیه‌السلام فرمود: «خدایا، مسلم این مردم را به کتاب خدا فراخواند اما آنان او را تیرباران کردند. پس از آن، حضرت دستور حمله به دشمن را صادر نمود.

۲۵/۲ هندبن‌ابی‌هاله

هند، فرزند ابی‌هاله‌بن‌زرارة بن حبیب‌بن سلامة‌بن عدی‌بن‌جروة بن اسید بن عمروبن تمیم است. پدر هند، از قبیله اعرابی و بنی تمیم بود.[۴] در بیشتر کتاب‌های تاریخی، مادر هند را خدیجه ام المؤمنین گزارش نموده‌اند، اما ابن‌شهر آشوب از بلاذری، ابوالقاسم کوفی، سیدمرتضی و دیگران نقل می‌کند که، حضرت خدیجه در زمان ازدواج با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باکره بوده است.[۵]

افزون بر آن، نقل شده است که تمام اشراف قریش برای خواستگاری خدیجه اقدام کردند، اما او نپذیرفت. و زمانی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به شوهری خود پذیرفت، بانوان قریش، صدای شان را به اعتراض بلند کردند که: ای خدیجه چرا خواستگاری بزرگان قبیله قریش را رد نمودی ولی به صرف خواستگاری محمد، یتیم ابوطالب(کسی که فقیر است و مالی ندارد) جواب مثبت دادی؟! با این گزارش چگونه می‌توان پذیرفت که بانوی اول قریش با ابوهاله از قبیله بادیه نشین‌بنی تمیم ازدواج کند؟!

بعضی از پژوهشگران احتمال قوی می‌دهند، که هند فرزند مردی ازبنی تمیم باشد، که این مرد با وجود هند با هاله خواهر حضرت خدیجه[۶] ازدواج می‌کند، و نتیجه این وصلت دو دختر به نام‌های زینب و رقیه بوده است. بعد از فوت مرد تمیمی، هند به قبیله پدرش می‌رود و رقیه و زینب نزد هاله می‌مانند. از آن به بعد، هاله در خانه خواهرش خدیجه زندگی می‌کند و بعد از مدتی فوت می‌نماید و فرزندانش در آن خانه رشد و نمو خواهند داشت و شوهرمی‌کنند.[۷]

خانه نباش(جد پدری هندبن‌ابی‌هاله) در زمان جاهلیت، دارای جایگاهی بلند بوده است. در میان مردم این مثل مشهور بوده که: به خدا قسم، تو حتی از آل نباشی هم با عزت تری.[۸]

هندبن‌ابی‌هاله سخنوری توانا بود که در کلامش روانی و گویایی خاصی به چشم می‌خورد.[۹]

برخی او را به اشتباه، هندبن عمروالجملی معرفی نموده‌اند. هند بن ابی‌هاله، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک کرده بود. در منابع فریقین نام او را به عنوان گزارشگر سخنان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یاد کرده‌اند.[۱۰]

عاقبت هند

ابن‌عبدالبر از قول زبیر نقل می‌کند که هندبن‌ابی‌هاله در بصره به دلیل عارضه‌ی طاعون، دار فانی را وداع گفته است. همچنین می‌نویسد که: شاید فرزند او هندبن‌هندبن‌ابی‌هاله نیز در اثر طاعون فوت کرده باشد.[۱۱]

تعداد زیادی از مورخین، هندبن‌ابی‌هاله را از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و از شهدای جنگ جمل معرفی کرده‌اند.[۱۲]

قول دیگر، آن است که هندبن‌ابی‌هاله در بصره به بیماری طاعون رحلت کرده باشد و فرزندش هندبن‌هندبن‌ابی‌هاله در قیام مختار کشته شده باشد.[۱۳]

۲۶/۲ وُهَیب بن عمرو

وهیب، فرزند عمرو بن خوط بن مسعر بن‌عقود بن مالک بن الاعور بن هذل بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر آشیبانی از طائفه بنی شیبان و قبیله بزرگ بکربن‌وائل بود.[۱۴] خاندانش در میان قوم خود، منزلت و مقام بلندمرتبه‌ای داشتند.

وهیب و خاندانش از دوستان و ارادتمندان اهل بیت پیامبر خدا ﷺ بودند. نامبرده به همراه حسان‌بن‌خوط و دیگر خاندانش در جنگ جمل و در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام حاضر شدند. آنان پرچمدار طائفه خود بودند. ابتدا پرچم در دست حسین بن محدوج بود؛ بعد از شهادت او برادرش حذیفه پرچم را تحویل گرفت؛ تا آن‌که او نیز به شهادت رسید. سپس عمویش اسود بن بشر، آن را به دست گرفت و بعد از شهادت اسود، برادرزاده او عنبس‌بن‌حارث پرچم را برداشت تا به فیض شهادت رسید. در نتیجه وهیب، پرچم قوم خود را از زمین برداشت و بعد از نبردی دلاورانه به افتخار شهادت دست یافت. وی هفتمین پرچمدار شهید از خانواده حسان‌بن‌خوط‌بن‌مسعر است.[۱۵]

۲۷/۲ محمدبن ابی حذیفه، شهید راه ولایت

محمد، فرزند ابی حذیفة بن‌عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف است. مادر او سهله دختر سهیل‌بن‌عمرو العامری بود. والدین وی از نخستین مسلمانان شمرده می‌شوند. آن دو در اثر فشار قریش و به دستور رسول‌خدا ﷺ از مکه به حبشه هجرت کردند. محمد در آن جا به دنیا آمد. او پسر دایی معاویة بن ابی سفیان است. پدرش ابن‌حذیفه از صحابی بزرگ رسول‌خدا ﷺ بود که در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها حضور داشت.

ابن‌حذیفه، در جنگ یمامه به شهادت رسید[۱۶] و سرپرستی فرزندش محمد را عثمان‌بن‌عفوان به عهده گرفت.[۱۷] ابن‌حذیفه و همسرش سهله از عالمان زمان خود محسوب می‌شدند، و آنان از پیامبر خدا ﷺ حدیث نقل کرده‌اند.[۱۸] محمد، از حق طلبان زمان خود بود. ایشان از دوستداران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و اهل بیت رسول‌خدا ﷺ به شمار می‌رفت. وی آسیب‌های کاری خلیفه وقت، (عثمان‌بن‌عفان) را به او گوشزد می‌کرد. محمد از عثمان درخواست کرد او را به مصر اعزام کند. پیش از آن‌که به بررسی اتفاقات مصر در زمان محمدبن‌ابی حذیفه بپردازیم، شایسته است اشاره‌ای به موقعیت جغرافیایی و سیاسی مصر بیفکنیم.

مصر در تمام دوران تاریخی خود، جایگاه ویژه‌ای در میان سرزمین‌های دیگر داشته است. برخی این امتیازات را به عوامل جغرافیایی و آب و هوایی این سرزمین مربوط می‌دانند.

---

۱. *ارشاد القلوب*، ص ۳۲۳؛ *مناقب*، خوارزمی، ص ۱۱۲ طبع تبریز؛ *ملحقات احقاق الحق*، ۱۰۵/۸ و ۶۵۴.
۲. *بحارالانوار*، ۱۹/۸ و ۲۵ و ۲۶ و ۴۳۰، ۸۹/۲۸ و ۱۱۱، ۱۷۴/۳۲.
۳. *ارشاد القلوب*، ص ۳۲۱.
۴. *تاریخ طبری*، ۱۶۱/۳. ابن‌ماکولا و دیگران او را هندبن‌هندبن‌ابی‌هاله‌بن‌النباش معرفی کرده اند، اکمال الکمال، الحافظ ابن‌ماکولا.
۵. *مناقب ال ابی طالب*، ابن‌شهر آشوب، ۱۳۸/۱.
۶. *نسب قریش*، مصعب الزبیری، ۷۲/۱؛ *الجوهرة فی نسب النبی و اصحابة العشرة*، البری، ابوبکربن‌ابی الدنیا، ۱۶/۱.
۷. برای اطلاع بیشتر رک: *الصحیح من سیرة النبی الاعظم*، سیدجعفر مرتضی عاملی، ۲۰۷/۲ و ۲۱۳.
۸. *اکمال الکمال*، ۵۲۳/۱.
۹. *تهذیب التهذیب*، ۶۴/۱۱.
۱۰. *الامالی*، شیخ طوسی، ص ۴۶۳؛ *المعجم الکبیر*، ابوالقاسم سلیمان‌بن‌احمد الطیرانی، ۱۵۵/۲۲.
۱۱. *الاستیعاب*، ۱۵۴۵/۴.
۱۲. همان؛ *اسدالغابه*، ۷۱/۵؛ *تهذیب التهذیب*، ابن‌حجر العسقلانی، ۶۳/۱۱؛ *امتاع الاسماع*، ۲۹۶/۶؛ *قاموس الرجال*، ۵۸۰/۱۰.
۱۳. *الاستیعاب*، همان، *اسدالغابه*، ۷۳/۵؛ *تاریخ الذهبی*، ۵۳۶/۳، ۲۶۵/۵؛ *الوفا بالوفیات*، ۲۳۳/۲۷.
۱۴. *الاصابه*، ۵۷/۲.
۱۵. *تاریخ طبری*، ۵۳۰/۳.
۱۶. *الاصابه*، ۷۴/۷.
۱۷. *اسدالغابه*، ۳۱۵/۴.
۱۸. همان، ۴۱۳/۵.



نمایی از آرامگاه محمدبن ابی حذیفه



▲ آرامگاه محمدبن ابی حذیفه_ در روستای عالقین(حدود ۴۰ کیلومتری جنوب دمشق)

تمدن مصر

باید دانست که ویژگی‌های جغرافیایی این سرزمین، آثار خاصی بر فرهنگ و مسائل سیاسی مصریان داشته است. به جهت رسوبات رود نیل و بالا آمدن آب، خاک دو طرف این رود بسیار حاصلخیز است. به همین جهت، این کشور، نیازمند تلاش و کوشش جمعی برای کنترل این آب‌ها و حفظ آن در زمانی که آب نیل پایین می‌رود و لایروبی زمین‌هایی که هنگام طغیان آن پر از گل و لای می‌شوند، است.بنابراین، مصر به رغم وجود نیل پربرکت، سرزمینی نیست که انسان در آن زندگی راحت طلبانه‌ای، همراه با ثمرات فراوان طبیعی و بدون زحمت داشته باشد. نیاز به این تلاش جمعی، موجب ایجاد نظام اجتماعی ثابت و محکمی‌شده که خود باعث به وجود آمدن تمدن عظیمی‌بوده است.

براین اساس، عجیب نیست، که مصر در کنار سرزمین بین النهرین و وادی سند از نخستین مناطقی بوده که مدنیّت در آن‌ها ظهور یافته است.

تسخیر مصر

ناهمواری‌های جغرافیایی در مصر، آثار خاصی داشته است. مصری‌ها به خاطر زندگی در سرزمینی واقع در یک وادی طولانی که صحراهای پهناور آن را از دیگر نقاط عالم جدا می‌کرد، ملتی تقریباً منزوی بوده‌اند. به همین دلیل، طبیعی است که تا حدودی ملتی درون گرا و قومیت محور باشند. این صفاتی است که می‌توان در بسیاری از افسانه‌ها و عادات مصریان نیز مشاهده نمود.[۱]

مصر در زمان ظهور اسلام

مصر، در عهد کمبوجیه، توسط ایرانیان فتح شد و مدت‌ها، در عهد هخامنشیان، مستعمره ایران بود. بعد از مدتی اسکندر آن را فتح کرد، تا این‌که در زمان خسرو پرویز(۶۱۵م.) دوباره به تصرف ایرانیان درآمد. با شکست خسرو پرویز از هِرقْل، باردیگر از تصرف ایران خارج شد و پس از چندی، در سال ۲۴ قمری، به دست مسلمانان فتح شد. اولین حاکم مصر، بعد از فتح آن در زمان عمربن‌خطاب، عمروعاص بود که در اواخر خلافت خلیفه دوم از کار عزل شد و عبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی سرح، که کارگزار قسمتی از مصر بود، ابتدا فرمانده سپاه نظامی‌مصر شد و در زمان عثمان، به طور رسمی به عنوان استاندار مصر برگزیده شد.

عبدالله‌بن سعد

عبدالله، پیش از فتح مکه مسلمان شد و پس از هجرت به مدینه به جهت باسواد بودنش در شمار کاتبان وحی شد. وی در آیات قرآن، تصرفاتی انجام می‌داد و به نصایح نعمیا از جانب رسول‌خداﷺ بی توجهی می‌کرد. او به روش خود ادامه داد تا آن‌که آیه‌ای در مورد ایشان نازل شد و از خیانت او پرده برداشت.[۲] با افشای این توطئه ناگزیر شد، ارتداد نهاد خود را آشکار کند و با گریز از مدینه به مکه و اطلاعاتی را از جامعه اسلامی‌به مشرکان منتقل کند. از جمله افشای نام مسلمانانی که در مکه در حالت تقیه به سر می‌بردند که منجر به این شد که تحت شکنجه مشرکان قرار بگیرند. غلام یهودی از جمله این افراد بود، که با شنیدن سوره یوسف از زبان پیامبر خداﷺ مسلمان شده بود. اما به دلیل، جو خفقان و هول انگیز مکه، تقیه می‌کرد و اسلام خود را کتمان می‌داشت. مشرکان بعد از خبررسانی عبدالله‌بن‌سعد او را مورد شکنجه قرار دادند و با اظهار کفر ظاهری از او دست برداشتند. بعد از فتح مکه، غلام، جریان توطئه عبدالله را به رسول‌خداﷺ اطلاع داد. پیامبر خداﷺ او را خرید و آزاد کرد و زنی از خانواده‌های ارجمند برای او گرفت.[۳]

رسول‌خداﷺ در روز فتح مکه دستور داد، هر کس در خانه خود را ببندد و یا به کعبه پناه برد و یا سلاح بر زمین نهد و یا به خانه ابوسفیان برود، در امان است؛ شش مرد و چهار زن را مهدورالدم دانست و اعلام کرد اینان، اگرچه به پرده کعبه آویزان شوند، باید کشته شده و خون آنان ارزشی ندارد. که از جمله آنان عبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی سرح، بود.[۴]

در این میان عثمان، که برادر رضاعی و(شیری) عبدالله بود، وی را پنهان کرد و بعد برای شفاعتش به حضور پیامبر خداﷺ شرفیاب شد. بعد از اصرار عثمان و سکوت رسول‌خداﷺ، شفاعتش پذیرفته شد. بعد از آن، رسول‌خداﷺ به اصحاب خود فرمود: علت سکوت من آن بود که شخصی حرکت کند و عبدالله را گردن بزند. یاران عرض کردند: چرا به ما اشاره نکردید؟ پیامبر خداﷺ فرمود: «سزاوار نیست پیامبر با چشم اشاره کند.»[۵]

هنگامی‌که عثمان به خلافت رسید، عبدالله را در سال بیست و پنج قمری به استانداری مصر برگزید و پس از فتح آفریقا به دست عبدالله، خمس غنایم جنگ اول را به او بخشید. وی تا سال ۳۴ قمری، امیر و حاکم مصر بود تا این‌که محمدبن‌ابی حُذیفه او را از مصر اخراج کرد.

۱. *اطلس تاریخ اسلام*، مؤسسه اطلس تاریخ شیعه، مباحث مصر.
۲. وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِبا (چه کسی ظالم‌تر است از شخصی که به خدا دروغ ببندد.) سوره انعام: ۹۳.
۳. *مغازی*، واقدی، ۸۶۵/۲.
۴. همان، ۸۲۵/۲.
۵. همان، ۸۵۶/۲؛ *تفسیر القرطبی*، محمدبن‌احمد الانصاری القرطبی، ۳۰۳/۱۵.

مصر

به هنگام ظهور اسلام

(اواخر سده ششم و اوایل سده هفتم میلادی)

دریای مدیترانه

دمشق

بُصری

غَزّه

بیت المقدس

تامیات [دمیاط]

اسکندریه

دلتا

فَرما

دمنهور

رافیا [رَفَح]

عَریش

سُفلی

بلبیس

قُلزُم

پترا

مصر

ممفیس

سینا

ایله

فَیّوم

وُسطی

مصر

مدین

تبوک

بَهنسا

رود نیل

اُشمونین

حجاز

سوت (لیکوپولیس)

ابیدوس

دندره

قُصیر

طیبه

عُلیا

دریای سرخ

ادفو

اسنا

مصر

آسوان

ابوسمبل

نوبه

اعتراض

نخستین اعتراض‌ها به عثمان، (خلیفه سوم)، در سال ۳۱ قمری بوده است. محمدبن‌ابی بکر و محمدبن‌ابی حذیفه در هنگام جنگ صواری[۱] به رفتار و عملکرد عبدالله با مردم آفریقا معترض شدند. آن دو به ارایه کاستی‌های عثمان و بدعت‌های وی پرداختند و گفتند: تو با عمر و ابوبکر نیز مخالفت کرده‌ای و افرادی مانند عبداللهبن‌سعد را به کار گمارده‌ای، همان که رسول‌خدا ریختن خونش را مباح دانسته بود. همان شخص که آیه کفر، درباره وی نازل گردید.[۲] نامبرده کسی است که به اذیت یاران پیامبر خدا پرداخت.ای عثمان، تو افرادی مانند سعیدبن‌عاص و عبداللهبن‌عامر را به امارت و فرمانروایی گمارده ای.[۳]

عبدالله آن‌ها را تهدید کرد.[۴] او بعد از بازگشت از جنگ صواری، به مصر در نامه‌ای به عثمان از محمدبن‌ابی بکر و محمدبن‌ابی حذیفه به عنوان دو اخلال‌گر یاد کرد.

عثمان، در پاسخ عبدالله نوشت: فرزند ابوبکر را به خاطر پدرش و عایشه بخشیدم. اما محمدبن‌ابی حذیفه، فرزند من و فرزند برادرم است. من او را تربیت کرده ام و او از قریش است.

عبداللهبن‌عثمان نوشت: این جوجه دارای بال است و به زودی پرواز خواهد کرد. عثمان، هدیه‌ای شامل سی هزار درهم به همراه لباس و شتر برای محمد فرستاد. محمد بعد از دریافت هدیه عثمان، آن‌ها را به مسجد برد و به مردم گفت: ای مسلمانان! نمی‌بینید که چگونه عثمان می‌خواهد در دین من خدعه و نیرنگ کند؟ به من رشوه داده است.[۵] این اعتراض مقام و جایگاه محمد را تثبیت کرد. عثمان در نامه‌ای به محمد نوشت: تو احساس مرا ارج ننهادی، در صورتی که کمترین کار تو باید شکر احسان باشد.[۶]

انگیزه محمدبن‌ابی حذیفه

هدیه‌ی عثمان، محمد را از اعتراض به عثمان بازنداشت. افرادی که پذیرش حق طلبی محمدبن‌ابی حذیفه برای آنان دشوار است دلیل اعتراض وی را با مطالب بی اساس توجیه نموده اند،[۷] اما حقیقت آن است که محمدبن‌ابی حذیفه و محمدبن‌ابی بکر به دنبال اجرای عدالت در جامعه اسلامی بودند و عامل اصلی بی عدالتی را ناکارآمدی حاکمان و فسق کارگزاران آن زمان می‌دانستند.

قیام مردم مصر

در سال ۳۴ قمری، اعتراضات علیه خلیفه زمان اوج گرفت. مردم کوفه، والی خود سعیدبن‌عاص را از شهر خارج نمودند. اعتراض مصریان، که از جنگ صواری شروع شده بود، به بالاترین مرتبه رسیده بود. یک بار گروهی از مردم، از والی مصر(عبداللهبن‌سعد) به عثمان شکایت کردند. عثمان در نامه‌ای عبدالله را تهدید کرد و وی را از ارتکاب کارهای خلاف نهی کرد.

امّا عبداللهبن‌سعد، نه تنها به مضمون نامه خلیفه عمل نکرد، بلکه شاکیان و معترضان را به گونه‌ای کتک زد که برخی از آن‌ها کشته شدند. این امر و کارهایی شبیه آن، موجب اعتراض بیشتر مردم مصر شد. مجدداً حدود هفتصد نفر به مدینه رفتند و از عملکرد عبداللهبن‌سعد نسبت به بی توجهی عثمان اعتراض کردند. پس از پاره‌ای مذاکرات، مقرر شد والی مصر عزل و محمدبن‌ابی بکر جایگزین او شود. بعد از این تصمیم خلیفه، مردم مصر روانه دیار خود شدند. در نیمه راه به غلام عثمان مواجه شدند. وی نامه‌ای به همراه داشت که در آن دستور محرمانه‌ای برای عبداللهبن‌سعد نوشته شده بود. عثمان در آن نامه، به عبدالله دستور داده بود تا به تنبیه اعتراض کننده‌ها بپردازد. معترضان مصری بعد از اطلاع از این نامه به مدینه برگشتند و دیگر بار به اعتراض پرداختند که در نتیجه به قتل عثمان منجر شد![۸]

محمدبن‌ابی حذیفه، در این قائله شرکت نداشت ودر مصر حضور داشت، اما محمدبن‌ابی بکر، همراه مردم مصر به مدینه آمد.[۹]

عبداللهبن‌سعد، در این میان به عسقلان رفته بود و تا هنگام مرگ عثمان در آن جا ماند.[۱۰]

طرفداران عثمان، پس از قتل وی، در محلی به نام «خِربِتا» جمع شدند و با امیرمؤمنان علی بیعت نکردند. آنان به رهبری مسلمة بن مخلد تصمیم به خونخواهی عثمان گرفتند. آنان در منطقه‌ای به نام صعید در مصر افراد متعددی را جمع کردند و شخصی به نام معاویةبن‌حدیج را به عنوان رهبر خود برگزیدند و خونخواهی عثمان را شعار خود قرار داده و با خلافت امیرمؤمنان علی مخالفت کردند.

عاقبت محمدبن ابی حذیفه

در این که محمدبن ابی حذیفه از شهیدان اسلام است، تردیدی وجود ندارد.

براساس منابع شیعه، نامبرده در زندان به شهادت رسیده و براساس منابع اهل سنت، او بعد از فرار از زندان معاویه به دست افراد او به شهادت رسیده است. اما در زمان شهادت و چگونگی آن اقوال مختلفی وجود دارد، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. واقدی نقل می‌کند، ابن‌ابی حذیفه در سال ۳۶ قمری به شهادت رسیده است، بدین‌گونه که معاویه عمروعاص را به مصر فرستاد. او و اصحابش در منطقه‌ای به نام «عین شمس» مستقر شدند. آنان محمد بن ابی حذیفه را که به همراه هزار نفر در «عریش» به قصری پناه برده بودند، دستگیر کردند.[۱۱]

۲. نقل نصربن‌مزاحم با نظر واقدی متفاوت است. وی در این باره می‌نویسد: هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از بصره به کوفه آمد، جریربن‌عبدالله را از حکومت همدان برداشت. ایشان به کوفه آمد و در همان شهر اقامت گزید. وقتی آن حضرت خواست، فرستاده‌ای به نزد معاویه بفرستد، جریر داوطلب شد و گفت مرا نزد معاویه بفرست، زیرا او سخن مرا می‌پذیرد و هنوز با من دوستی دارد؛ من او و مردم شام را به قبول ولایت و اطاعت از تو فرا می‌خوانم. آن‌ها از سخن من روگردان نخواهند شد.

مالک اشتر، به آن حضرت عرض کرد: او را نفرست... به خدا قسم که دل او با آنان است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: مهلتش بدهید تا ببینم او چه خواهد کرد. بعد از تلاش جریر، برای بیعت گرفتن از معاویه و مردم شام، سرانجام هیچ نتیجه‌ای نگرفت و معاویه با سرگرم کردن او از عمروعاص کمک خواست. عمروعاص، که متوجه نیاز معاویه به خود شد، از گوشه‌گیری بیرون آمد و نزد معاویه رسید. معاویه گفت: ای ابوعبدالله! امشب سه خبر به ما رسید که چاره‌ی آن را نمی‌دانم. اول آن‌که محمدبن‌ابی حذیفه درِ زندان را شکسته و خود و همراهانش فرار کرده اند، درحالی‌که او از آفت‌های دین است؛ دوم این‌که قیصر روم نیرو آماده کرده که بر من غلبه کند، و در پایان آن‌که علی در کوفه آماده حرکت به جانب من شده است.

عمروعاص گفت: این‌ها هیچ کدام مهم نیست. اما نسبت به فرزند حذیفه، مانعی ندارد که گروهی اعزام نمایید تا او را دستگیر کنند یا بکشند. حتی اگر به او دست نیافتند، ضرری متوجه تو نمی‌شود. اما قیصر روم، برای او هدایایی از کنیزکان زیباروی و ظرف‌های طلا و نقره بفرست و از او ترک مخاصمه را بخواه. اما نسبت به علی،ای معاویه بدان که عرب هیچ گاه تو را و او را مساوی نمی‌داند.

او در جنگ نصیبی دارد که دیگران ندارند. او صاحب خلافت است، مگر این‌که با او به دلیل ظلم درگیر شوید. عمرو، بعد از این‌که شب را نزد معاویه ماند و معاویه مصر را به عنوان طعمه همکاری او قرار داد به امضای قراردادی در این خصوص با معاویه پرداخت. معاویه دوباره درباره این سه موضوع از او نظر خواست. عمرو گفت: نظر همان است که گفتم: از این رو معاویه، مالک‌بن‌هبیره کِندی را در تعقیب محمدبن‌ابی حذیفه فرستاد و وی نیز محمد را به قتل رساند.[۱۲]

۳. سومین دیدگاه آن است که محمدبن‌ابی حذیفه، در مصر مستقر بود. بعد از شهادت محمدبن‌ابی بکر، او همراه با تعدادی از یاران خود به عمروعاص حمله کرد. عمرو در آغاز به وی امان داد؛ سپس با نیرنگ او را دستگیر کرد و به نزد معاویه فرستاد. او هم پس از مدتی از زندان فرار کرد.[۱۳]

۴. بلاذری از قول عده‌ای از مورّخین نقل می‌کند که: وی تا هنگام شهادت حُجربن‌عدی در زندان بود و بعد از فرار از زندان به شهادت رسیده است.[۱۴]

به نظر می‌رسد، محمدبن‌ابی حذیفه پس از انتخاب قیس‌بن‌سعد به عنوان حاکم مصر، به قصد دیدن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مصر را به سوی مدینه ترک کرد. معاویه که متوجه این حرکت شده بود، مأمورانش را در کمین گذاشت و بعد از دستگیری او را به زندان انداخت. پس از مدتی محمد توانست از زندان فرار کند و به دست شخصی یَمَنی به شهادت رسید.[۱۵]

۱. جنگی که در سال ۳۴ (ویا ۳۱) قمری در آفریقا به وقوع پیوست و به جهت کثرت دکل‌های کشتی‌های دو طرف به جنگ(وغزوه) ذی الصواری معروف شد.
۲. انعام: ۹۳.
۳. عثمان، عبدالله‌بن‌عامر را به کابل، از استان سیستان وخراسان بزرگ فرستاد و به سعیدبن‌عاص حکومت کوفه را سپرد.
۴. *الکامل فی التاریخ*، ابن‌اثیر، ۱۱۸/۳.
۵. همان، ۱۳۵/۳.
۶. همان، ۲۶۵/۳؛ *انساب الاشراف*، بلاذری، ۳۸-۸؛ *احادیث ام المؤمنین عایشه*، سیدمرتضی عسگری، ۱۴۴/۱.
۷. رک: *الکامل فی التاریخ*، جلد ۳.
۸. *تاریخ الخلفاء*، جلال الدین السیوطی، ص ۱۵۶ ۱۶۱؛ *تاریخ مدینه*، *ابن‌شبة النمیری*، ۱۱۵۹/۴؛ *مختصر تاریخ دمشق*، ابن‌منظور، ۲۲۴/۵.
۹. در تاریخ یعقوبی نام محمدبن‌ابی حذیفه هم در میان معترضین به چشم می‌خورد. *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۵/۲.
۱۰. *الاستیعاب*، ابی عبدالبر، ۹۱۹/۳؛ *الغارات*، ۷۵۰/۲؛ *اسدالغابه*، ۱۷۴/۳؛ *احادیث ام المؤمنین عایشه*، سید مرتضی عسگری، ۱۴۵/۱.
۱۱. *تاریخ طبری*، ۵۴۸/۳.
۱۲. *وقعة صفین*، ۳۷ و ۴۴، *انساب الاشراف*، ۴۰۷/۲.
۱۳. *انساب الاشراف*، همان.
۱۴. همان، ۴۰۷/۲ ۴۰۸.
۱۵. همان، ۴۰۸/۲.

حق گویی محمد بن ابی حذیفه

روزی معاویه، دستور داد محمد را از زندان نزد او آوردند. به او گفت: آیا وقت آن نرسیده از گمراهی(که حمایت از علی‌بن‌ابی طالب است) دست برداری و به سوی ما بازگردی؟ آیا نمی‌دانی که عثمان مظلوم کشته شد و عایشه، طلحه و زبیر به خونخواهی وی برخاسته اند؟ آیا نمی‌دانی این علی بود که مردم را علیه عثمان شوراند و ما امروز درصدد خونخواهی عثمان هستیم؟

محمد گفت: تو می‌دانی که من خویشاوند نزدیک تو هستم و تو را از دیگران بهتر می‌شناسم.

قسم به خدایی که جز او معبودی نیست، کسی را نمی‌شناسم که بیش از تو در خون عثمان، و تحریک مردم، علیه وی شرکت داشته باشد. وقتی که عثمان تو و امثال تو را به کار گمارد، مهاجر و انصار، خواهان عزل تو شدند، اما عثمان نپذیرفت و در نتیجه، مردم آن گونه که شنیدی با عثمان رفتار کردند.

به خدا قسم، در آغاز و پایان، در قتل عثمان کسی شریک نبود جز طلحه،زبیر و عایشه. شریکان آنان،عبدالرحمان‌بن‌عوف،عبدالله‌بن‌مسعود، عمار و تمام انصار بودند.

زیرا عبدالرحمان در شورای خلافت به نفع عثمان رأی داد با این‌که صلاحیت نداشت و به خاطر اذیت و آزار عبدالله‌بن‌مسعود و عمار و ابوذر و انصار، مردم به عثمان گمان منفی پیدا کردند. بنابراین، اعمال گذشته عثمان و اطرافیانش این وضعیت را ایجاد کرد.

ای معاویه ! به خدا قسم، شهادت می‌دهم که تو را چه در جاهلیت و در اسلام می‌شناسم. خُلق و خوی تو یکسان است و اسلام در تو هیچ اثری نداشته است.ای معاویه ! تو مرا به خاطر دوستی با علی سرزنش و نکوهش می کنی!

همراهان علی، روزه داران و عابدان مهاجر و انصارند، اما همراهان تو فرزندان منافق و بخشیده شدگان در فتح مکه‌اند. تو نسبت به دین آنان خدعه کردی و آنان به خاطر دنیایت خود را به نیرنگ انداختند.

ای معاویه ! تو خود، به آنچه انجام می‌دهی آگاهی و آنچه دیگران انجام داده اند، به خودشان مخفی نیست؛ زیرا با اطاعت از تو موجب سخط و عذاب الهی گردیدند. به خدا قسم، پیوسته علی علیه‌السلام را به خاطر خدا، دوست داشته ام و تو را، تا زمانی که زنده هستم، به جهت، خدا و رسولش دشمن می‌دارم.

معاویه گفت: تو هنوز در گمراهی به سر می‌بری. او دستور داد محمد را به زندان برگرداندند. محمد در زندان این آیه را می‌خواند: «*رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه*.[۱]» (پروردگارا زندان برای من بهتر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.)[۲]



مزار محمدبن ابی حذیفه

جنگ صفین

از برجسته‌ترین ابعاد شخصیت ملکوتی و معنوی امیرمؤمنان علی علیه السلام، که او را میان بزرگان عالم متمایز می‌سازد، تعهدپذیری او به ارزش‌های پایدار الهی در همه عرصه‌ها و خواستن‌ها و نخواستن‌ها است. وی، هرگزایمان خود را قربانی مصلحت طلبی‌های دنیوی نکرد. هیچ گاه خشنودی مردم را بر رضایت خداوند مقدم نکرد. این ویژگی سبب شد، که گروهی چنان شیفته و شیدای او گردند که به راحتی، جان خود را در اطاعت امر او فدا کنند، و در مقابل، عده‌ای آن گونه دشمنی از خود نشان دادند که در این راه ناجوانمردانه تهمت‌ها زدند و لعن به او را عبادت می‌پنداشتند. ربیع‌بن‌خُثَیم این‌گونه می‌فرماید: «*ما رَأَیتُ رَجُلاً مَن یُحِبُّهُ اَشَدُّ حُبّاً مِن عَلِیٍّ وَلا مَن یُبغِضُهُ اَشَدُّ بُغضاً مِن عَلِیٍّ*[۳]» کسی چون علی نبود که دوستدارانش چنین به او محبت ورزند و دشمنانش آن چنان سخت با او دشمنی کنند.

در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شمار بسیاری از مشرکان و سردمداران کفر، به دست امیرمؤمنان علی علیه السلام کشته شدند؛ به همین دلیل، افراد زیاد و قبایل مختلفی کینه او را به دل گرفتند که این کینه‌ها حتی پس از مسلمان بودن آنان، نیز برجای ماند. شاید، به همین دلیل بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در هر فرصتی از فضایل آن حضرت و آثار سودمند محبت او سخن می‌گفت. با این وجود، کینه‌ها آن چنان عمیق بود که نه تنها تأکیدات اثر نداشت، بلکه بر حسد آنان نیز افزود.

گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در زمان خود پیش بینی می‌کرد، که زمانی نه چندان دور مسلمانان دو گروه می‌شوند. گروهی بر اساس تعصبات جاهلی خود و کینه‌های بدر و اُحد عمل خواهند کرد؛ و گروهی دیگر دست از نادانی‌ها و اختلاف‌های گروهی و قبیله‌ای برخواهند داشت و بر محور حق، و اسلام راستین عمل خواهند کرد.

به هر جهت، در همان عصر به گفته محدثان شیعه و سُنّی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علی علیه السلام را مدار و محورحق و حقانیت در دنیا معرفی کرد وفرمود: «*عَلِیٌّ مَعَ الحَق وَ الحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ، اَللّهُمَّ اَدِرِ الحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ حَیثُما دار*[۴]» و در روایتی دیگر نیز فرمود: «*عَلِیٌّ قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النّار*[۵]» آن حضرت در بیان ملاک دوری از راه و منش خود، که همان اسلام ناب بود، فرمود: «*مَن فارَقَ عَلیّاً فَقَد فارَقَنی، وَ مَن فارَقَنی فَقَد فارَقَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ*[۶]» و در مورد حقّانیت اصحاب و پیروان امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «*هذا وَ شیعَتُهُ هُمُ الفائِزونَ*[۷]»

همچنین، در تفسیر «خَیرُالبَریَّه» (بهترین مردم)، که در سوره بیّنه آیه ۷ آمده است، خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «*اَنتَ یا عَلِیُّ وَ شَیعَتُکَ*[۸]» «ای علی، تو و پیروانت، همان خیرالبریه اید.»

۲۵سال پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و خانه نشینی امیرمؤمنان، مردم با آن حضرت بیعت کردند و او را به حکومت جامعه برگزیدند. در مقابل جاه طلبان و دنیاپرستان ندای مخالفت سردادند. آن‌ها در ایجاد این بحران، از عده‌ای مردم نادان و بی خبر از حقایق سوءاستفاده کردند و سه جنگ داخلی بزرگ را سامان دادند.

---

۱. یوسف: آیه ۳۳.

۲. *اختیار معرفة الرجال*، شیخ طوسی، ۲۸۷/۱ـ ۲۸۸.

۳. *شواهد التنزیل*، ج۱، ص۱۳۷.

۴. «علی همراه حق است و حق نیز همراه اوست. خداوندا حق همراه وی قرار ده.» این روایت از احادیث متواتر است و در منابع متعدد آورده شده است. *امالی*، شیخ صدوق، ص ۱۵۰؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ۶۰/۲؛ *المعیار و الموازنه*، ابوجعفر الاسکافی، ص ۳۵؛ *تفسیر الکبیر*، فخر رازی، ۲۰۵/۱؛ *المستصفی*، ابی حامد، محمدبن‌محمدبن‌محمد الغزالی، ص ۱۷۰؛ *المحصول*، فخر رازی، ۱۳۴/۶؛ *البدایة و النهایة*، ابن‌کثیر، ۳۹۸/۷.

۵. «علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم است.» *امالی* شیخ صدوق، ص۱۵۰؛ مناقب، خوارزمی، ص ۲۹۴؛ *النهایة فی غریب الحدیث*، ابن‌اثیر، ۶۱/۴.

۶. «کسی که از علی علیه السلام دست بردارد، همانا از من دور شده است، و آن کسی که از من دور شود، از خدا دست کشیده است.» *غایة المرام*، سیدهاشم البحرانی، ۷۴/۲.

۷. در قرآن سوره حشر، آیه ۲۰ می‌فرماید: اصحاب الجنة هم الفائزون، یعنی: ساکنان بهشت رستگارند.

پیامبر خدا می‌فرماید: این (علی و) پیروانش همان رستگاران (بهشت) هستند. *دعائم الاسلام*، قاضی النعمان المغربی، ۷۵/۱؛ *امالی*، شیخ الصدوق، ص ۶۶ و۱۵۰و۴۴۰؛ *الخصال*، شیخ الصدوق، ص۴۹۶؛ *روضه الواعظ*، محمدبن القتال النیشابوری، ص۲۹۶؛ *الایضاح*، فضل‌بن‌شاذان اَزْدی، ص۱۲۲؛ *مناقب الامام امیر المؤمنین*، محمدبن‌سلیمان الکوفی، ۲۸۴/۲ و ۲۸۷ و ۵۹۶؛ شرح الاخبار، ۱۰۸/۱ و ۳۶۸ و ۳۷۷/۲ و ۴۵۴/۳ و ۴۶۸؛ *الارشاد*، شیخ مفید، ۴۱/۱؛ *امالی*، شیخ الطوسی، ص۵۵۱؛ تفسیر *مجمع البیان*، الفضل‌بن‌الحسن الطبرسی، ۱۰۳/۶؛ *شواهد التنزیل*، ۴۶۷/۲، *الدرا المنثور*، جلال الدین السیوطی، ۳۷۹/۶؛ *فتح القدیر*، محمدبن‌علی‌بن‌محمد الشوکانی، ۴۷۷/۵.

۸. *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، ابن‌جریر طبری، ۲۵/۳۰.

قاسطین

مردم زمان امیرمؤمنان‌علی، خواهان اجرای عدالت علوی و احکام اسلامی‌بودند، که در طول ۲۵ سال، انحراف و تبعیض‌ها در میان آ ن‌ها به یک فرهنگ تبدیل شده بود و برای آنان مبارزه با آن، بسیار سخت می‌نمود، ولی امام وظیفه داشت با آن‌ها مبارزه کند و بهای سنگین آن را نیز بپردازد.

به همین دلیل، ابتدا با افرادی که با در اختیار داشتن بیت المال، به غارت و افزون طلبی خود مشغول بودند برخورد کرد. آنان نه فقط مجبور به ترک جایگاه خود شدند، بلکه باید درباره گذشته خود نیز، حساب پس می‌دادند.

آن حضرت، در اولین خطبه خود، که پس از بیعت مردم بیان شده است، فرمودند: آنچه می‌گویم ذِمّه ام در گرو آن است، و خود ضامن آنم، کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب منفی آن عبرت گیرد، تقوا او را، از فرو رفتن در آن گونه بدبختی‌ها نجات می‌دهد!

«آگاه باشید، که روزگار بار دیگر، شما را در بوتهٔ آزمایش قرار می‌دهد؛ مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت. به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، با هم منازعه و اختلاف خواهید داشت و چون دانه که در غربال ریزند یا دیگ افزار که در دیگ ریزند، روی هم خواهید ریخت؛ تا آن‌که در زیر است زبَر شود و آن‌که بر زبر است، به زیر شود؛ و آنان که واپس مانده اند، پیش برانند، و آنان که پیش افتاده اند، واپس مانند.[1]

آن حضرت در زمانی که بخشش‌های عثمان را به بیت المال بازمی‌گرداند نیز فرمود: به خدا سوگند! اگرآنچه از عطایای عثمان، و آنچه بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده، بیابم به صاحبش بازمی‌گردانم، گرچه زنانی را به آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشد؛ زیرا عدالت گشایش می‌آورد، و آن کس که عدالت بر او گران باشد، تحمل ظلم و ستم بر او گران تر خواهد بود. [2]

افزون بر این، از عزل حاکمان و عاملان ناشایست خبر داد، و برای کسانی که او را در این باره نصیحت می‌کردند، این آیه را خواند: « وَ ما کُنتُ مُتَّخِذَ المُضِلّینَ عَضُدا »(و هرگز گمراهان را یاور نخواهم گرفت.)

همچنین اعلام کرد: « لا اَدا هُنَّ فِی دِینی وَ لا اَعْطِی الدِّینَةَ فِی اَمْرِی[3]» (هرگز در دین خود سستی و سازش نمی‌کنم و در کار خدا خواری نمی‌پذیرم.)

این اظهارات و برخوردهای امام سبب شد، که افزون خواهان و جاه طلبان، امید به سازش نداشته و تفکر براندازی وجود آنان نباشد.

نخست کسانی چون طلحه و زبیر، بیعت خود را با امام شکستند. آنان با سوءاستفاده از موقعیت عایشه، به تدارک نیرو برای جنگ با امام پرداختند و جنگ جمل را تشکیل دادند.

این گروه در تاریخ اسلام، به ناکثین(تبه کار گنه پیشه) شهرت یافتند. از سوی دیگر، معاویه که به حکم امام از حکومت شام(اردن، سوریه، لبنان و فلسطین) عزل شده بود، به بهانه خونخواهی عثمان و با تحریک مردم شام، جنگ صفین را مطرح کرد. این گروه نیز به قاسطین(ستمگر) مشهور شدند.

در جریان جنگ صفین، گروهی نادان و مقدس مآب با تحریک معاویه، مسئله حکمیت را پیش آوردند و بعد از آن با حکمیت مخالفت کردند و با امام به ستیز پرداختند و نام مارقین_از دین بیرون رفتگان_ را به خود اختصاص دادند.

رسول‌خدا، با سه گروه (ناکثین و قاسطین و مارقین) جنگ امام را پیش‌بینی کرده و بر اساس روایات متعدد و معتبر، این حوادث را پیشاپیش به امیرمؤمنان‌علی خبر داده بود و حقانیت آن حضرت را در این فتنه‌ها یادآور شده و مسلمانان را از مخالفت و دشمنی با او برحذر داشته بود. این روایات در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده است که می‌توان آن‌ها را به پنج دسته تقسیم کرد:

۱. روایاتی که پیامبر خدا، مسلمانان را از جنگ و ستیز با امیرمؤمنان‌علی برحذر داشته و دشمنی و جنگ با او را دشمنی با خدا ورسول‌خدا خوانده بود. از جمله حضرت فرمود: *یا عَلیُّ حَرُبَک حربی و سِلُمَک سلمی*.(ای علی، جنگ تو همان جنگ من و صلح تو مانند صلح من است.) [4]

۲. روایاتی که پیامبر خدا، از وقوع فتنه‌ها و ظهور انحرافات در میان امت خود خبر داده است و امیرمؤمنان‌علی را بر مقابله با آن‌ها مامور کرده است. مانند روایتی که، جابربن‌عبدالله انصاری نقل می‌کند: در حجة الوداع_آخرین حج رسول‌خدا_در منا، نزدیک‌ترین شخص به پیامبر خدا بودم که فرمود: شما را چنین نیابم که پس از من به عقب بازگشته و کافر شده اید و بعضی از شما، گردن بعضی را می‌زند. به خدا سوگند، اگر چنین کنید مرا در لشگری خواهید دید که با شما می‌جنگد. سپس به پشت سر خود برگشت و گفت: علی را، علی را، علی را دیدم

که جبرائیل به او اشاره کرد. به دنبال آن، آیه‌ی نازل شد: «*فَاِمّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَاِنّا مِنهُمْ مُنتَقِمُونَ.*[5]» (اگر تو را ازمیان آنان ببریم، حتماً از آنان انتقام می‌کشیم.)

در روایتی، رسول‌خدا ﷺ از وقوع فتنه‌ها خبر داد. امیرمؤمنان‌علی ؑ از او پرسید: یا رسول الله ﷺ در آن هنگام با آنان به جرم ارتداد مقابله کنم، یا به جرم فتنه؟ پیامبر خدا ﷺ فرمود: فتنه.[6]

۳. روایاتی که پیامبر خدا ﷺ دشمنان و خروج کنندگان بر امیرمؤمنان علی ؑ را گروه ستمگر(فئه باغیه) معرفی کرده و بر حقانیت آن حضرت در جنگ با آن‌ها صحه گذاشته است. رسول‌خدا در این باره فرمود: «*یا علیّ ستقاتلک الفئة الباغیه وانت علی الحق، فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منّی.*[7]» ای علی، به زودی گروه ستمگر با تو می‌جنگد؛ درحالی‌که تو برحق هستی. هر کس، در آن روز تو را یاری نکند، با من نیست.)

۴. گروه چهارم، راویانی هستند که پیامبر خدا ﷺ، از جنگ امیرمؤمنان‌علی ؑ برای تأویل قرآن خبر داده‌اند. همان‌گونه‌که خود (پیامبر) برای نزول قرآن جنگید: «*اَنَّهُ قالَ لِعَلِیٍ ؑ: تُقاتِلُ یا عَلَی عَلَی التَّأْویلِ القُرآنِ کَما قاتَلْتُ عَلی تَنزیلِهِ.*[8]» (ای علی، تو برای تأویل(نابه جای) قرآن جنگ خواهی کرد؛ آن سان که من برای تنزیل آن جنگیدم)

منظور رسول‌خدا ﷺ از این خبر آن بود که وی برای پایداری اسلام و اثبات حقانیت قرآن، با مشرکان جنگید، و امیرمؤمنان‌علی ؑ نیز باید برای زدودن انحرافات از اسلام و برنگرداندن(تأویل) معنای قرآن با مسلمانان نادان و کج فهم بجنگد.

۵. روایاتی که رسول‌خدا ﷺ، به صراحت از سه گروه نام می‌برد که در آینده با امیرمؤمنان‌علی ؑ خواهند جنگید و آن حضرت را مأمور دفع فتنه آن‌ها می‌کند. آن سه گروه عبارتند از: ناکثین، قاسطین و مارقین.

روزی پیامبر خدا ﷺ، به منزل همسرش ام سلمه آمد و در همان زمان امیرمؤمنان‌علی ؑ نیز وارد شد.

رسول‌خدا ﷺ به ام سلمه فرمود: «ای ام سلمه، به خدا سوگند که این شخص، کشنده قاسطین، ناکثین و مارقین است[9].» این مضمون به عناوین مختلف و با اسناد فراوان در کتب شیعه و سنی نقل شده است که در برخی از این منابع، جزییات بیشتری از این جنگ‌ها نیز گزارش شده است.[10]

۱. *نهج البلاغه*، خطبه۱۶.
۲. همان، خطبه ۱۵.
۳. *الکامل فی التاریخ*، ابن‌اثیر، ۱۹۷/۳؛ *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه*، سید علی خان المدنی، ص ۱۰۷؛ *الفصول المهمة فی معرفه الائمه*، ابن‌الصباغ، علی بن محمد بن‌احمد المالکی المکی، ۳۵۸/۱ و ۱۱۸۸/۲.
۴. *امالی*، شیخ صدوق، ص ۶۵۶؛ *کفایة الاثر*، الحزاز القمی، ص ۱۸۶؛ *شرح الاخبار*، قاضی النعمان المغربی، ۳۰۶/۱ و ۳۹۷/۲؛ *ینابیع المودة اذوی القربی*، القندوزی، ۱۷۲/۱. ابن‌مسلم: روایت با همین مضمون در تعابیر دیگری وارد شده است، *بشارة المصطفی*، محمدبن‌علی الطبری، ص ۲۷۸، *الغارات*، ۶۲/۱؛ عمدةعیون *صحاح الاخبار*، ابن‌بطریق، ص ۲۱۴، *اعیان الشیعه*، ۳۲۹/۱.
۵. زخرف: آیه ۴۱.
۶. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۵۶؛ *کنزالعمال*، المتقی الهندی، ۱۹۶/۱۶.
۷. *سبل الهدی و الرشاد*، شمس الدین محمدبن‌یوسف‌بن‌علی صالحی شامی، ۲۹۶/۱۱ *المراجعات*، سیدشرف الدین العاملی، ص ۲۵۲؛ *کنزالعمال*، ۶۱۳/۱۱؛ *تاریخ* مدینة دمشق، ابن‌عساکر، ۴۷۳/۴۲.
۸. الجمل، شیخ مفید، ص ۳۵؛ غایة المرام، ۸۴/۲، مسند احمدبن‌حنبل، ۳۳/۳ و ۸۲؛ اسدالغابه، ۳۲/۴؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۱۸۰، مستدرک، الحاکم النیشابوری، ۱۲۳/۳؛ السنن الکبری، احمدبن‌شعیب النسائی، ۱۵۴/۵؛ کنزالعمال، ۶۱۳/۱۱؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ۶۴۲/۳؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۲۴۳/۶ و ۳۳۸/۷ و ۳۹۸
۹. شرح الاخبار، القاضی النعمان المغربی، ۳۳۸/۱ و ۵۴۴/۲؛ الفضائل، شاذان‌بن‌جبرئیل القمی، ص ۱۶۲؛ کنزالعمال، ۱۱۰/۱۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ۴۶۹/۴۲؛ تاریخ الاسلام، الذهبی، ۱۱۹/۱۱ بشارة المصطفی، محمدبن‌علی الطبری، ص ۱۳۸.
۱۰. ذخائر العقبی، محب الدین طبری ص۱۱۰؛ شرح الاخبار، ۵۲۲/۲، بحارالانوار، ۳۳۷/۳۷، المناقب، خوارزمی، ص ۱۹۴، کشف الغمه، ۱۲۴/۱؛ فضائل امیرالمؤمنین، ابن‌عقدة الکوفی، ص ۱۶۸؛ غایة المرام، ۶۶/۱ و ۱۶۱/۲ و ۱۷۳/۶؛ شرح احقاق الحق، السیدالمرعشی، ۲۴۸/۴ و ۵۸۵/۱۵ و ۴۴۵/۱۶ و ۲۳۸/۲۲ و ۵۵۴/۳۲.

قاسطین چه کسانی هستند؟

قاسطین از واژه‌های اضداد است. در زبان عربی، واژه‌هایی وجود دارد که در دو معنای متضاد استفاده شده است، مانند کلمه «نفق» که به معنای شکاف است، اما «انفاق» به معنای پر کردن شکاف است؛ یا «تحکیم» به معنای حکمیت است ولی «محکمه» به گروهی است که تحکیم را قبول ندارند معنا شده است.

در این جا، نیز «قسط» به معنای عدل است، ولی قاسط کسی است که ستمگر و مخالف عدل است.[۱]

قرآن کریم، از ستمگران و مخالفان قسط و عدل، به قاسطین یاد کرده و به آنان وعده جهنم داده است: « و اَمّا القاسِطونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً.» [۲] (ستمگران هیزم جهنمند.)

بنابراین، گروهی از دشمنان حکومت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که با ستمگری و اجبار و اکراه در برابر حکومت عادلانه آن حضرت ایستادند و به قصد دست اندازی حکومت با او جنگیدند، مصداق بارز قاسطین به شمار می‌آیند.

امام علی علیه‌السلام، در برخی از اظهارات خود، اصحاب معاویه یا همان قاسطین را با صراحت معرفی کرده است. در جریان جنگ صفین، که معاویه و یارانش این جنگ را تشکیل دادند.حدود هفتاد هزار نفر از سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام زخمی‌و یا به شهادت رسیدند. از پیامدهای ناگوار این جنگ، برای جهان اسلام، پیدایش گروه خوارج و شهادت امام علیه‌السلام و در نتیجه به حکومت رسیدن معاویه بود.

چنان‌که ارایه شد، قاسطین، همان دشمنان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند که در رکاب معاویه، با حکومت آن حضرت مخالفت کردند؛ در این جنگ، افراد شاخص حزب قاسطین را تشکیل می‌دادند. آن‌ها از گردانندگان اصلی این حرکت بودند.

۱. الصحاح اللغة، اسماعیل‌بن‌حماد الجوهری. ذیل لغت قسط، لسان العرب، محمد بن مکرم ابن‌منظور الافریقی المصری. ذیل لغت قسط.
۲. سوره جن : ۱۵.

سران قاسطین		
	نام	توضیحات
۱	معاویةبن‌ابوسفیان	او رهبر قاسطین بود. در سال هشتم هجری در سن ۲۸ سالگی و در جریان فتح مکه، با اکراه و اجبار، مسلمان شد. عمربن‌خطاب او را والی شام کرد. حدود بیست سال در آن جا حکومت کرد. پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام با حضرت مخالفت کرد و در دو جنگ جمل و نهروان غیرمستقیم نقش داشت. عامل اساسی جنگ صفین او بود. قاتل بسیاری از یاران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. پدرش از سران مشرکین و مادر ایشان هند، قاتل حمزه، عموی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. پیامبر خدا معاویه را مورد لعن خود قرار داده است.
۲	عمروبن‌عاص	او قبل از بعثت پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مادری روسپی متولد شد. مادرش او را به پنج نفر نسبت می‌داد و سرانجام وی را به عاص‌بن‌وائل محلق کرد. عمرو و پدرش عاص همواره به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بد می‌گفتند. عمرو در صلح حدیبیه مسلمان شد. از زمان عمربن‌خطاب تا زمان عثمان والی مصر بود. وی مشاور معاویه بود و در جنگ صفین نقش به سزایی داشت. عمرو در سال ۴۳ هجری در مصر هلاک شد.
۳	عبیدالله‌بن‌عمر	او کسی است که وقتی ابولؤلؤ عمر را کشت و فرار کرد به تلافی قتل پدر، سه نفر از جمله دختر کوچک ابولؤلؤ را کشت. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام حکم به قصاص او کرد،اما عثمان او را بخشید. عبیدالله از بیم امام علیه‌السلام به کوفه گریخت. وی در حالی که فرمانده سوار نظام معاویه در جنگ صفین بود کشته شد.
۴	عبدالله‌بن‌عمروبن‌عاص	او با وجود آن که به حقانیت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام واقف بود، به دلیل دنیا پرستی و جاه طلبی همراه پدرش عمروبن‌عاص در کنار معاویه بود. در جنگ صفین، فرمانده جناح راست بود. پس از هلاکت پدرش، از طرف معاویه والی مصر شد
۵	مروان‌بن‌حکم	دوسال پس از هجرت متولد شد. در عهد عثمان کاتب بود و در زمان معاویه حاکم مدینه شد. وی در خطبه‌های نماز جمعه به امیرمؤمنان دشنام می‌داد. روزی امام حسن علیه‌السلام به او گفت: خداوند پدر تو را قبل از این که به دنیا بیایی به وسیله پیامبرش مورد لعن قرار داد. مروان پس از کناره گیری معاویه‌بن‌یزیدبن‌معاویه، مدعی خلافت شد وبنی امیه با او بیعت کردند. با وجود آن که سن او اجازه نمی‌داد که از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نقل کند، ولی بخاری در کتابش از او روایت آورده است. بعضی از علمای اهل سنت به این عمل بخاری اعتراض کرده اند.
۶	معاویةبن‌حدیج	او از دشمنان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و یکی از سران سپاه معاویه بود که در جنگ صفین شرکت کرد. او به دستور عمروعاص، محمدبن‌ابی بکر را به شهادت رساند. وی در زمان یزید حاکم مصر شد.
۷	ضحاک‌بن‌قیس	ضحاک در سال چهارم هجری به دنیا آمد و در فتح دمشق شرکت داشت. وی از سران سپاه معاویه در جنگ صفین بود. او به دستور معاویه به شهرهای عراق وقلمرو حکومت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام یورش برد و امام علیه‌السلام بوسیله حجربن‌عدی او را سرکوب کرد. ضحاک پس از صلح تحمیلی امام حسن علیه‌السلام والی کوفه شد
۸	عبدالرحمان‌بن‌خالدبن‌ولید	او نیز مانند پدرش از دشمنان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی از طرف عثمان، والی حمص از بلاد شام بود. در جریان جنگ صفین پرچم شام در دست او بود و این در حالی بود که برادرش مهاجر از یاران امام علیه‌السلام بود. عبدالرحمن در سال ۴۶ با زهری که معاویه به او داد کشته شد.
۹	بُسربن‌ارطاة	او از فرماندهان سپاه معاویه بود که در جریان جنگ صفین با شخص امام علیه‌السلام روبه رو شد و از ترس جان مانند عمروعاص کشف عورت کرد و از هلاکت نجات یافت. بُسر با حمله به مدینه و یمن به قلمرو حکومت امام علیه‌السلام یورش برد و به نوامیس مسلمانان بی حرمتی نمود و تعداد زیادی را کشت ویا بی خانمان کرد. او در پایان عمر دیوانه شد
۱۰	ابوالاعور سلمی	ابوالاعور نیز از سران معاویه در جنگ صفین بود. وقتی مالک اشتر او را به مبارزه تن به تن طلبید، از مقابل او فرار کرد. هم او بود که آب را به روی سپاه امام علیه‌السلام بست.
۱۱	حبیب‌بن‌مسلمه	حبیب از دشمنان سرسخت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و یکی از فرماندهان سپاه معاویه در صفین بود. او قاصد معاویه برای تحویل گرفتن قاتلان عثمان از امام علیه‌السلام بود که با برخورد قاطع آن حضرت روبه رو شد.
۱۲	شرحبیل‌بن‌سمط کندی	او از طرفداران معاویه بود که در تحریک مردم شام نقش مؤثری ایفا کرد. شرحبیل ساکن حمص بود و از مسلمانان زاهدمسلک به حساب می‌آمد. معاویه از ساده لوحی وی استفاده کرد و در همراه کردن مردم بی اطلاع از حقایق وی را وسیله قرار داد. شرحبیل بعدها از طرف معاویه والی شهر حمص شد.

در آستانه جنگ صفین

پس از پیوستن عمروعاص، به معاویه و نافرجام بودن مأموریت جریر ـ نماینده امام ـ در شام و بازگشت او به کوفه، برای امام راهی جز جنگ باقی نماند. بدین ترتیب، هر دو طرف خود را آماده نبرد کردند. معاویه پیش از شروع جنگ، اقداماتی را به عمل آورد تا خود را در بهترین وضع قرار دهد. او بعد از به شهادت رساندن محمدبن‌ابی حذیفه، که در مصر علیه معاویه شورش کرده بود، هدایایی برای پادشاه روم فرستاد و با او صلح کرد، و به او قول داد که صد هزار دینار به وی بپردازد.[۱] اقدام دیگر معاویه، نوشتن نامه‌هایی برای برخی از شخصیت‌های بانفوذ و نیز خطاب به مردم مکه و مدینه بود. با وجود مخالفت عمروعاص در این مورد، نامه‌ها برای افراد و مردم شهرها فرستاده شد.

به دنبال فرستادن نامه‌ها، معاویه افراد شاخص و تأثیرگذار مناطق مختلف را فراخواند. او به وسیله آن‌ها به ایجاد تضعیف امام در میان مردم و ایجاد جنگ روانی پرداخت. ابومسلم خولانی(عبدالله‌بن‌ثوب) یکی از این افراد بود. نامبرده از یمن بود و در شهر «حِمص» شام زندگی می‌کرد. وی به عبادت و زهد معروف بود و در میان مردم جایگاه بلندی پیدا کرده بود. ابومسلم در آستانه جنگ صفین با گروهی از قاریان قرآن شام نزد معاویه آمد و به او گفت: چرا قصد جنگ با علی را داری، در صورتی که تو از نظر مصاحبت و همراهی با رسول‌خدا و هجرت و قرابت و سبقت در اسلام همانند او نیستی؟

معاویه گفت: من با علی نمی‌جنگم، تا مانند او ادعای مصاحبت و هجرت و قرابت و سابقه در اسلام باشم، اما، آیا شما نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شد؟

گفت: آری. معاویه گفت: علی قاتلان او را در اختیار ما بگذارد تا آن‌ها را بکشیم، در این صورت جنگی، میان ما و او وجود ندارد.

آنان، فریب سخنان معاویه را خوردند و گفتند: نامه‌ای به علی‌بنویس که یکی از ما آن را نزد او ببرد. ابومسلم خولانی، نامه را به محضر امام تسلیم نمود. امیرمؤمنان‌علی خواسته او را مبنی بر تحویل قاتلین عثمان به مردم ارجاع داد. و روز بعد، شمار زیادی از مردم لباس جنگ پوشیده بودند و شعار می‌دادند ما کشندگان عثمان هستیم. ابومسلم از کوفه به شام بازگشت، درحالی‌که با خود می‌گفت: اکنون جنگ مناسب است.[۲] ابومسلم خولانی، در فریب مردم و تجمع آن‌ها برای حمله به سپاه امام نقش اساسی داشت.

یکی دیگر، از کسانی که معاویه در جنگ روانی بر ضد امام از آن بهره برداری کرد، آمدن عبیدالله‌بن‌عمر(پسر کوچک تر عمربن‌خطاب) به شام بود. معاویه به او احترام زیادی گذاشت و از وی خواست تا به منبر برود و علی را دشنام گوید و شهادت بدهد که او قاتل عثمان است. عبیدالله، به رغم دشمنی با امیرمؤمنان‌علی، حاضر نشد به امام علی دشنام دهد و شهادت بدهد که آن حضرت، قاتل عثمان است. معاویه به او ابلاغ کرد یا ترسیده‌ای و یا به ما خیانت کرده ای. او به معاویه پیغام داد که دوست نداشتم بر ضد مردی که عثمان را نکشته شهادت بدهم. معاویه، ابتدا او را عزل کرد، ولی عبیدالله برای جلب رضایت معاویه اشعاری سرود و در آن گواهی داد، که قاتلان عثمان پیرامون علی قرار گرفته‌اند و عثمان مظلومانه و بی گناه کشته شده است.

بعد از آن معاویه، به او احترام گذاشت و وی را از نزدیکان خود شمرد.[۳]

۱. وقعة صفین، ص ۴۴؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۷۰/۲؛ *الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافة الراشده*؛ محمد حمیدالله ص ۵۴۴.
۲. وقعة صفین، ص ۸۶.
۳. همان، ص ۸۲ ۸۵.

	گیرنده	علت نامه	توضیحات
	نامه های معاویه به افراد و مجامع		
۱	مردم مدینه	جلب نظر و همراهی با شامیان	در این نامه که به امضای معاویه و عمروعاص بود آمده است: مردم بدانند ما به دنبال قاتلان عثمان هستیم و اگر تحویل داده شوند و خلافت به شورا گذاشته شود به علی کاری نداریم. عبدالله‌بن‌عمر به نمایندگی مردم مدینه جواب داد: شما دو نفر به خطا می‌روید. برای شما در میان ما دوست و یاوری نیست.
۲	عبدالله‌بن‌عمر	جلب رضایت فرزند عُمر	معاویه به عبدالله نوشت: هیچ کس از قریش از نظر من شایسته تر از تو نبود که مردم بعد از عثمان گرد او جمع شوند.... من امارت را برای تو می‌خواهم؛ و اگر خواستی میان مسلمانان به شور گذاشته شود. عبدالله جواب داد: تو مرا به طمع می‌اندازی، تا علی را رها کنم و تابع تو شوم... من در ایمان و هجرت داشتن موقعیت نزد پیامبر خدا ﷺ و سرکوبی مشرکان به مقام علی نمی‌رسم.... پس خودت را از ما بی نیاز بدان.
۳	سعدبن‌ابی وقاص	همراه کردن او با معاویه	سعد از اعضای شورای شش نفره منتخب عمربن‌خطاب بود. معاویه به او نوشت: شایسته ترین مردم برای کمک به عثمان اهل شورای اند؛... تو آنچه را دیگران درباره عثمان کردند انجام ده و با علی مخالفت کن. سعد در پاسخ دعوت معاویه را رد کرد و به او نوشت: اگر ما چیزی داشتیم علی هم داشت، ولی او چیزی داشت که در ما نبود... اما طلحه و زبیر، اگر در خانه‌های خود می‌نشستند برای آن‌ها بهتر بود. خدا ام المومنین عایشه را در برابر آن چه کرد، بیامرزد.
۴	محمدبن‌سلمه	جذب محمد به سوی خود	معاویه ابتدا از محمد انتقاد کرد، اما بعد از آن او را پهلوان و جوانمرد انصار و ذخیره مهاجران معرفی کرد. محمد در پاسخ نامه معاویه قاطعانه او را هواپرست و جاه طلب در نامه اش معاویه را و خوارکننده عثمان معرفی نمود.

خدعه معاویه

یکی دیگر از کارهای معاویه، در ایجاد جنگ روانی و تضعیف امام علیه‌السلام ترور شخصیت قیس‌بن‌سعد، عامل امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در مصر، بود. قیس، یکی از هوشمندان عرب، و از صحابیان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پرچمدار انصار درجنگ با مشرکان بود.[۱] امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام او را والی مصر کرد. او با حُسن تدبیری که داشت بر اوضاع مصر، تسلط پیدا کرد. معاویه با فراست نامه‌ای، به قیس‌بن‌سعد نوشت و خواست که به او ملحق شود و در خونخواهی عثمان شرکت کند. نامه‌هایی میان این دو رد و بدل شد و درنتیجه قیس، در نامه تندی به معاویه نوشت: « مایه شگفتی است که تو در من طمع کردی و مرا فریب می‌دهی! آیا می‌خواهی از اطاعت کسی که شایسته‌ترین مردم، به خلافت و گویاترین آنان به حق و هدایت یافته‌ترین آنان در راه و نزدیک‌ترین آنان به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، بیرون شوم و به اطاعت تو درآیم؟ اطاعت کسی که دورترین مردم، از خلافت و زورگوترین و گمراه‌ترین آنان و دورترین مردم از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پسر گمراهان و طاغوتی از طاغوت‌های شیطانی است....؟»

زمانی که معاویه، نامه قیس را خواند از او ناامید شد. با این وجود، به این قانع شد که میان او و امام علیه‌السلام اختلاف ایجاد کند. براین اساس، به مردم شام گفت: به قیس دشنام ندهید، او تابع ما است و مخفیانه به من نامه نوشته است. معاویه نامه ساختگی خود را مبنی بر خون خواهی عثمان از جانب قیس برای مردم خواند. این خبر را به اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دادند. آنان به قیس بدگمان شدند و به حضرت پیشنهاد کردند که قیس را عزل کند. امام علیه‌السلام فرمود: من این خبر را باور نمی‌کنم. اصرار یاران آن حضرت موجب شد تا محمدبن‌ابی بکر را به مصر اعزام کند. بعد از آن رخدادهای تلخی به وقوع پیوست که در متون تاریخی گزارش شده است.[۲]

عوامل نفوذی

از جمله اقدامات معاویه، در جنگ روانی علیه امیرمؤمنان، گسیل داشتن عوامل نفوذی در میان یاران آن حضرت بود. آن‌ها مأموریت داشتند که نیز تحرکات امام علیه‌السلام را گزارش کنند و هم در شرایط لازم به جبهه امام صدمه زنند.

نمونه آن رخدادی است که در آستانه‌ی جنگ صفین، صورت گرفت. هنگام حرکت سپاه امام علیه‌السلام به سوی منطقه صفین، امام در سخنانی فرمودند: « به سوی دشمنان خدا و سنت‌ها و قرآن و باقی‌مانده احزاب و قاتلان مهاجرین و انصار حرکت کنید.» شخصی به نام اربد، که از قبیله‌بنی قزاره بود، برخاست و عرضه داشت: تو می‌خواهی ما را به سوی شام حرکت دهی تا با برادران دینی خود بجنگیم؛ همان‌گونه که در بصره با دیگر برادران دینی مان جنگیدیم؟ به خدا سوگند، که چنین نخواهیم کرد. او به اشاره مالک اشتر دستگیر شد، ولی مردم با هجوم خود او را کشتند. وقتی خبر مرگ او به امام علیه‌السلام رسید، ناراحت شد و فرمود: نباید او را می‌کشتید. چون معلوم نشد که قاتل او کیست، امام علیه‌السلام دیه او را از بیت المال پرداخت کرد.[۳]

همچنین، دو نفر دیگر به نام‌های عبدالله عبسی و حنظله تمیمی، نیز خدمت امام علیه‌السلام آمدند و از او خواستند که به سوی معاویه حرکت نکند و از جنگ با او بپرهیزد. امام علیه‌السلام در پاسخ آن‌ها گفت: من سخن کسانی را می‌شنوم که نمی‌خواهند کارهای واجب و خوبی‌ها را بشناسند و بدی‌ها و منکرات را انکار کنند. در این هنگام، معقل ریاحی گفت: این دو برای خیرخواهی نزد تو نیامده اند، بلکه قصد فریب تو را دارند. آن‌ها از دشمنان تو هستند. یکی دیگر از یاران امام گفت: حنظله با معاویه مکاتبه دارد، بگذار او را بازداشت کنیم. غیر از عبدالله و حنظله دو نفر دیگر به نام‌های عیاشی و قائد، که از قبیله عبس بودند، نیز از عوامل معاویه شناخته شدند.[۴]

حرکت سپاه امام علی علیه‌السلام به صفین

با وجود آن‌که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام تصمیم اساسی برای جنگ با معاویه گرفته بود، در این باره با یاران خود مشورت کرد و فرمود: «شما دارای اندیشه‌های روشن و صاحبان حلم و حق گویان و درست کردارانید. ما اراده کردیم که به سوی دشمن شما حرکت کنیم، نظر خود را در این باره بگویید.»[۵]

چند نفر از یاران امام علیه‌السلام به نمایندگی از دیگران سخن گفتند. آنان دفع فتنه معاویه، و شتاب در جنگ را از امام علیه‌السلام خواستار شدند و اطاعت محض سپاه را به ایشان اعلام کردند.[۶] برخی از یاران امام علیه‌السلام مانند حجربن‌عَدی و عمروبن‌حُمق از شدت خشم، اهل شام را لعنت می‌کردند و از آنان بیزاری می‌جستند. وقتی این خبر به آن حضرت رسید، آن‌ها را خواست و از دشنام دادن منع کرد. آنان گفتند: ای امیرمؤمنان، آیا ما بر حق نیستیم؟

ـ آری.

ـ پس چرا ما را از دشنام دادن به آنان منع می‌کنی؟

ـ من دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید؛ اگر اعمال آنان را بازگو کنید و حال آنان را یادآور شوید، مناسب‌تر است. به جای آن‌که دشنام دهید، بگویید: خدایا خون ما و آنان را حفظ کن و میان ما و آنان را اصلاح نما و آنان را از گمراهی برهان، تا کسی که حق را نمی‌شناسد بشناسد و کسی که به سوی گمراهی و دشمنی می‌رود از آن دست بردارد.[۷]

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام قبل از حرکت به سوی نبرد صفین، نامه‌هایی برای برخی از عاملان خود در شهرهای مختلف نوشت و از آنان خواست که درآمدهای اضافی را برای امام بفرستند. آن حضرت نیز، نامه‌هایی به عمرو عاص و معاویه نوشت و آنان را به راه حق دعوت کرد، ولی آن‌ها پاسخ منفی دادند.[۸]

امام علی علیه‌السلام، سپاه خود را فراخواند و برای آنان سخن گفت و بعد از معرفی معاویه و سپاهش به عنوان «فئه باقیه»(گروه ستمگر، که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن‌ها خبر داده بود) فرمود: شیطان آن‌ها را فرمان می‌دهد و با امروز و فردا کردن خود آنان را نیرو می‌دهد و مغرور می‌گرداند....[۹]

پس از پایان رهنمودهای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام برای مردم سخنانی ایراد کردند.[۱۰] بعد از این سخنرانی، امام علیه‌السلام سپاه عظیم اسلام را که در محلی به نام نخیله[۱۱] جمع شده بودند ساماندهی کردو برای قبیله‌های مختلف فرماندهانی گماشت.

یکی از معیارهای شناخت هر گروه، بررسی بزرگان و سردمداران آن است. برای تشخیص حقانیت یکی از دو سپاه شرکت کننده در جنگ صفین، نگاه ژرف و عمیق در زندگی رهبران و فرماندهان هر دو گروه ضروری است.

۱. *اسدالغابه*، ابن‌اثیر، ۲۱۵/۴.
۲. *الکامل فی التاریخ*، ابن‌اثیر، ۲۷۱/۳؛ *خلاصة عبقات الانوار*، سیدحامد النقوی، ۲۶۶/۳.
۳. *اخبار الطوال*، ابوحنیفه، دینوری، ص ۱۶۴؛ *کتاب الفتوح*، احمدبن‌اعثم الکوفی، ۴۹۹/۲؛ وقعة صفین، ص ۹۴.
۴. وقعة صفین، ص ۹۶.
۵. همان، ص ۹۲، *اعیان الشیعه*، سیدمحسن الامین، ۴۷۳/۱.
۶. همان، ص ۹۴ و ۱۰۰ـ۱۰۲، *اخبار الطوال*، دینوری، ص ۱۶۴.
۷. *اخبارالطوال*، ص ۱۶۵؛ وقعة صفین، ۱۰۳.
۸. وقعة صفین، ۱۱۴.
۹. همان، ص ۱۱۳.
۱۰. همان، ص ۱۱۴.
۱۱. نُخَیله، محلی در نزدیکی کوفه به سمت شام است. معجم البلدان، ۲۲۸/۵.

نامه های امیرمؤمنان به افراد و مجامع			
	گیرنده	علت نامه	توضیحات
۱	مخنف‌بن‌سلیم	فرمان حضور او ومسلمانان همدان و اصفهان در جنگ صفین	امام علیه‌السلام دلیل حضور مخنف را در جنگ صفین امر به معروف و نهی از منکر دانست. او حارث‌بن‌ابی حارث را در اصفهان و سعیدبن‌وهب را در همدان جانشین خود قرار داد و با جمعی به خدمت امام علیه‌السلام آمد.
۲	عبدالله‌بن‌عباس	درباره اختلاف مردم بصره با ابن‌عباس والی بصره	امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در ابتدا وضعیت اجتماعی بصره را برای ابن‌عباس بازگو کرد(که آن‌ها در حالت ترس و امیدند) سپس فرمود: با عدل و انصاف امیدواران را تشویق کن، و آن را که هراسی به دل دارد، ترسش را برطرف کن. به قبیله ربیعه که منشا مخالفت است احسان کن.
۳	عبدالله ابن‌عباس	دستور ارسال مازاد بیت المال بصره به کوفه	امام علی علیه‌السلام در این نامه به ابن‌عباس دستور داد تا بعد از تقسیم بیت المال بین نیروهای خود، باقی مانده را برای تأمین نفرات کوفه بفرستد.
۴	عبداله‌بن‌عباس	توصیه‌های فردی و اخلاقی	امام علیه‌السلام در این نامه، حکومت را در صورتی که بر مبنای منطق و روش درست باشد، وسیله تقرب به خدا و توشه آخرت برای حاکم می‌داند. و همچنین فرمود: ای ابن‌عباس اندیشه ات متوجه عالم پس از مرگ باشد، نه دنیا.
۵	عبدالله‌بن‌عباس و مردم بصره	فراخواندن مسلمانان بصره به همراه ابن‌عباس برای شرکت در جهاد و جنگ صفین	امام علیه‌السلام دستور داد تا ابن‌عباس مردم را به جهاد تشویق کند. او به فرمان امام علیه‌السلام مردم را به کوفه آورد و همراه سپاهیان به صفین رفتند.
۶	اسودبن‌قطنه(قطبنه)	توصیه به حاکمیت براساس خلوص و رفتار صحیح با مردم و ترس از نفرین مردم به جهت بی انصافی	اسود کارگزار حُلوان(سرپل ذهاب) و فرمانده نیروهای نظامی آن جا بود.
۷	عبدالله‌بن‌عباس (عبدالله‌بن‌عامر)	نصیحت درباره حکومت و ولایت بصره	این نامه به اشتباه به عبدالله‌بن‌عامر نسبت داده شده است، ولی در اصل برای عبدالله‌بن‌عباس است. چون در حکومت امیرمؤمنان هیچگاه عبدالله‌بن‌عامر والی نبوده است. او از یاران معاویه بود.
۸	فرماندهان سپاه امام علیه‌السلام	حق امیرمؤمنان بر فرماندهان و حق آن‌ها بر امام علیه‌السلام	امام علیه‌السلام در این نامه همه فرماندهان خود را مورد خطاب قرار داد. او دوری از غرور و در نظرداشتن حقوق زیردستان را به آن‌ها گوشزد کرد.
۹	مسئول خراج و جمع آوری مالیات	توصیه به دقت و انصاف در گردآوری مالیات	در این نامه به ترس از عذاب الهی، دلسوزی برای مردم، سهل بودن وظائف شرعی و ارج گذاری بسیار خداوند در مقابل کارهای مؤمن و احترام به مردم توصیه شده است.
۱۰	شریح‌بن‌هانی و زیادبن‌نضر	رفع دعوای شریح و زیاد با یکدیگر	به دنبال دو نامه گله آمیز زیاد و شریح از یکدیگر، که به امام علیه‌السلام نوشته بودند، آن حضرت هر دو را به آرامش و همیاری یکدیگر توصیه کرد و، در صورت عدم تحمل یکدیگر، هریک را به انجام وظیفه‌ای که به عهده داشت دستور داد.
۱۱	فرماندهان سپاه امام علیه‌السلام	حفظ مال و محصولات کشاورزی در بین مسیر صفین و خوش رفتاری با سپاهیان	در این نامه به فرماندهان و سپاهیان دستور اکید داده شده است که در اموال اهل ذمه تصرف نشود. مواظبت در مورد بی خردان در میان سپاه اسلام از جانب فرماندهان دستور دیگر امام علیه‌السلام است. در آخر نامه به خوش رفتاری به زیردستان و سربازان توصیه شده است.
۱۲	سربازان سپاه	بیان وظائف و تکالیف سربازان اسلام	امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام تبعیت سربازان از فرماندهان را واجب شرعی دانسته است، و فرمانبرداری آنان را مشروط به حق مداری فرماندهان کرده است.
۱۳	معاویةبن‌ابی سفیان	نفی همه جانبه دلائل ولایت معاویه و ربط آن به انتخاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرمان خداوند	امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در این نامه معاویه را به یاد مرگ می‌اندازد. تذکر انتصاب ولی امر مسلمین از جانب خداوند متعال به وسیله پیامبرش از نکات مهم این نوشته است.
۱۴	عمروبن‌عاص	تعریف دنیا و مضّرات دنیاپرستی و برحذر داشتن عمرو از همراهی معاویه	دلسوزی امام علیه‌السلام نسبت به عمرو در این نامه به خوبی مشهود است. امام علی علیه‌السلام عمروعاص را به پندگرفتن از سابقین و مردگان از دنیا که برای بدست آوردن دنیا تلاش کردند و آن را برای دیگران به جا گذاشتند توصیه می‌کند. ولی او خبیث تر از آن بود که به نصایح امام علیه‌السلام گوش فرا دهد.



قبیله های حاضر در سپاه امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام)

	نام قبیله	فرمانده	تعداد سربازان	توضیحات
۱	قبایل مختلف	زیادبن‌نضر	۸۰۰۰ نفر	آنان به عنوان پیش رزمان به سوی شام حرکت کردند.
۲	قبایل مختلف	شریح‌بن‌هانی	۴۰۰۰ نفر	آنان یک هنگ کمکی برای طلایه داران به حساب می‌آمدند و فرماندهی مجموع ۱۲۰۰۰ نفری پیش رزمان به دست زیاد بود.
۳	بکربن‌وائل	خالدبن‌معمر سدوس	نامعلوم	مجموع این پنج قبیله از بصره به سوی کوفه آمدند
۴	عبدالقیس	عمروبن‌مرجوم عبدی		
۵	ازد	صبرةبن‌شیمان ازدی		
۶	تمیم، ضبه و رباب	احنف‌بن‌قیس		
۷	اهل عالیه	شریک‌بن‌اعور		
۸	کنده، ربیعه	اشعث‌بن‌قیس	نامعلوم	اشعث فرماندهی اهل یمن را به عهده داشت که سمت راست سپاه را تشکیل می‌دادند.
۹	بنی همدان	مالک اشتر	۸۰۰ نفر	اینان گروهی از هَمْدانیان حاضر در صفین بودند.
۱۰	مضر	نامعلوم	نامعلوم	افراد قبیله مضر در قلب سپاه مستقر بودند.

مسیر سپاه امام علیه السلام

سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه السلام از نخیله به راه افتاد و تا رسیدن به صفین، از شهرها و آبادی‌های بسیاری عبور کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

دیرابوموسی: دیرابوموسی در دو فرسخی کوفه بود. امام علی علیه السلام نماز عصر را در آن جا خواند. بعد از نماز، خداوند را به عظمت یاد کرد و خشنود به قضای او و عمل به طاعت او و بازگشت به سوی او را خواستار شد.[۱]

شاطی نرس: سپاه برای نماز مغرب در منزل شاطی نرس پیاده شد. آن شب، سپاه امام علی علیه السلام در آن جا استراحت کردند و بعد از نماز صبح به راه خود ادامه دادند.[۲]

قُبّه قَبین: امام علیه السلام با دیدن نخل‌های انبوه، آن جا این آیه‌ی را تلاوت فرمود: «*وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضید*» (و نخل‌هایی بلند که دارای خوشه‌های روی هم پیچیده است.) آن‌گاه با مرکب خود از نهر گذشت و در کناری، به استراحت پرداخت.

بابل: سپاه امام علیه السلام در ادامه راه به بابل رسید. امام علیه السلام فرمود: بابل سرزمینی است که در موارد فراوانی، بلاهای آسمانی آن جا را کوبیده است؛ توقف نکنید تا نماز عصر را بیرون از آن مکان بخوانیم. زمانی که از پل «صراه» عبور کردند، نماز خود را خواندند.[۳]

دیرکعب: مکانی بود در نزدیکی‌های «ساباط» که سپاه امام علیه السلام از آنجا گذشت.

ساباط: سپاه امام علیه السلام شب در ساباط سکنی گزیدند. روستائیان برای سپاه غذا و آذوقه آوردند. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام خطاب به آنان فرمود: «این کار را نکنید که ما بر شما چنین حقی نداریم.»[۴]

در این مکان، امام علیه السلام ریاست دو قبیله کِنده و ربیعه را، که با اشعث بن‌قیس بود، از او گرفت و به حسان‌بن‌مخدوج داد. اشعث و دوستانش ناراحت شدند. معاویه بعد از اطلاع از این جابه جایی فرمان داد، شعرهای تحریک کننده‌ای بسرایند و آن را میان قبایل یمن(کِنده و ربیعه) بخوانند تا به گوش اشعث برسد و موجب دشمنی او با امام علیه السلام شود.[۵]

کربلا: امیرمؤمنان‌علی علیه السلام در سرزمین کربلا فرود آمد و با مردم نماز خواند. بعد از نماز مقداری از خاک آن مکان را در دست گرفت و بوئید. سپس گفت: خوشا به حال توای تربت! از تو گروهی محشور می‌شوند که بدون حساب به بهشت می‌روند.[۶]

بَهُرَسی[۷]: زمانی که سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه السلام به این محل رسیدند و آثار شاهان ساسانی(کسری) را دیدند، حربن‌سهم یکی از یاران امام علیه السلام، شعرابن‌یعفر تمیمی‌را خواند:

جَرَتِ الرِّیاحُ عَلی مَکانَ دِیارِهِمْ
فَکَاَنَّما کانُوا عَلَی میعاد

یعنی بادها بر محل خانه‌های آنان وزید؛ گویا آنان بر وعده گاه خود مستقر بودند.

امام علیه السلام به او گفت: چرا نگفتی: «کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونْ... وَ ما کانُوا مُنْظَرین[۸]» چه باغ‌ها و چشمه سارانی که بر جای نهادند و کشت‌زارها و جایگاهی نیکو ونعمتی که از آن برخوردار بودند. این چنین مردم دیگر را وارثان آنان قرار دادیم، و آسمان و زمین بر آنان گریه نکرد و مهلت نیافتند. امام علیه السلام افزود: اینان شکر نعمت را به جای نیاوردند و به سبب گناه، دنیای آنان نیز از آنان گرفته شد. از کفران نعمت بپرهیزید تا مصیبت به شما فرود نیاید.

در این مکان امام علیه السلام، عدی‌بن‌حاتم طائی را به نمایندگی از خود برای جمع آوری نیرو در آن جا مستقر کرد و خود سپاه را حرکت داد. عدی پس از سه روز با هشتصد نفر از مردم آن جا به امام علیه السلام ملحق شد. سپس فرزند عدی چهارصد نفر دیگر را با خود آورد.[۹]

انبار: منزل بعدی شهر انبار بود. وقتی سپاه امام به این سرزمین رسید، مردم از امام علیه السلام استقبال کردند و به محض رسیدن به آن حضرت، از مرکب‌های خود پیاده شدند و در برابر او خضوع و احترام کردند. امام علیه السلام فرمود: این چهارپایان که آورده اید برای چیست؟ و منظورتان از این کاری که می‌کنید، چیست؟ گفتند: این‌ها تحفه‌هایی برای شما است و ما برای تو و مسلمانان غذایی فراهم کرده‌ایم و برای چارپایان شما علوفه بسیاری مهیا نموده‌ایم.

امام علیه السلام گفت: به خدا سوگند، این تعظیم شما به حال امیران سودی ندارد و شما خود را به زحمت افکنده‌اید. تلاش‌ها را تکرار نکنید و آن چهارپایانی را که آورده اید اگر از مالیات خود حساب کنید از شما قبول می‌کنیم. اما طعامی‌که آماده کرده اید، ما دوست نداریم که چیزی از اموال شما را بخوریم، مگر این‌که بهای آن را بپردازیم. پس از گفت

گوهایی، امام علیه السلام ادامه داد: ما به شما نیازی نداریم. آن‌گاه آن‌ها را ترک کرد و به راه خود ادامه داد[۱۰]. بعد از آن سپاه با مشکل نبود آب آشامیدنی مواجه شد. امام علیه السلام دستور داد در کنار دیری محلی را کنند، اما به سنگ بزرگی رسیدند که نتوانستند آن را کنار بزنند. امام علیه السلام آن را کنار زد و آبی زلال و فراوان جوشیدن گرفت و همه از آن نوشیدند.[۱۱]

هیت[۱۲]: سپاهیان امام علیه السلام به شهر هیت رسیدند و در محلی به نام اقطار ساکن شدند. امام علیه السلام به کمک اصحاب خویش مسجدی در آن جا تأسیس کردند که هنوز آثار آن موجود است.

الجزیره: سپاهیان در ادامه مسیر به محل الجزیره رسیدند و قبایل بنی تغلب و نحر بن قاسط در آن جا از امام علیه السلام استقبال کردند.[۱۳]

رقّه: منزل بعدی سرزمین بزرگ رقّه بود. مردم آن‌جا عثمانی مذهب بودند و به معاویه تمایل داشتند. بدین جهت، در خانه‌های خود را بر روی سپاه امام علیه السلام بستند و بیرون در نشستند[۱۴]. امام علیه السلام از همین مکان نامه‌ای به معاویه نوشت و او را به جنگ نکردن سفارش کرد. معاویه در پاسخ فقط یک بیت شعر با این مضمون فرستاد: « میان ما و شما جز جنگ چیز دیگری نخواهد بود.» [۱۵]

رقه شهر مرزی، میان عراق و شام بود. سپاه امام علیه السلام مجبور بود از رودخانه فرات بگذرد، به همین دلیل فرمان داد، مردم رقه، پلی روی آن بزنند. آن‌ها از این کار خودداری کردند و قایق‌های خود را نیز در اختیار سپاهیان امام علیه السلام قرار ندادند، تا با پیوستن به یکدیگر پلی زده شود. امیرمؤمنان‌علی علیه السلام، خواست از پل منبج، که کمی‌دورتر بود، استفاده کند، ولی مالک اشتر، صدا زد: ای مردم ! به خدا قسم اگر پل نسازید تا از آن عبور کنیم شمشیر خود را برهنه خواهم کرد. مردم رقه، به یکدیگر گفتند که آنچه مالک می‌گوید عمل خواهد کرد. به همین دلیل پیغام دادند که ما برای شما پل می‌سازیم. سپاه امام علیه السلام، از پل موقتی که مردم رقه ساختند گذشتند. آخرین نفری که از روی پل عبور کرد، مالک اشتر بود.[۱۶] با عبور از آب، سپاه امام علیه السلام وارد قلمرو شام شد. پس از مسافتی، پیش قراولان دو سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه السلام و معاویه با هم درگیر شدند. پس از کشته و زخمی‌شدن چند نفر، ابوالاعور، که فرمانده طلایه داران لشکر معاویه بود، عقب نشینی کرد و نزد معاویه رفت.

۱. وقعة صفین، ص ۱۳۴.
۲. همان.
۳. همان؛ *اخبار الطوال*، ص ۱۶۶.
۴. *الفتوح*، ۵۷۴/۲؛ وقعة صفین، ص۱۳۹.
۵. وقعة صفین، همان.
۶. همان، ص ۱۴۰.
۷. به گفته معجم *البلدان*، نزدیک مدائن قرار داشته است. حمزه گفته است: بهرسیر یکی از مدائن هفت گانه است و معرب آن ده اردشیر است که در غرب رودخانه دجله قرار دارد. معجم *البلدان*، یاقوت الحموی، ۵۱۵/۱.
۸. سوره دخان: ۲۵ ۲۹.
۹. وقعة صفین، ص ۱۴۳.
۱۰. همان، ص ۱۴۴؛ *کتاب الفتوح*، ۵۷۵/۲.
۱۱. همان، ص ۱۴۵؛ *الارشاد*، ۳۳۵/۱.
۱۲. از نواحی بغداد و شمال انبار است، معجم *البلدان*، ۴۲۱/۵.
۱۳. وقعة صفین، همان.
۱۴. همان، ص ۱۵۱؛ *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۶/۲.
۱۵. لیس ینی و بین قیس عتا / غیر طعن الکلی و قترب الرقاب. وقعة صفین، ص ۱۵۱. *امالی*، شیخ طوسی، ص ۱۸۵؛ *بحارالانوار*، ۴۳۰/۳۲.
۱۶. *تاریخ طبری*، ۷۲/۳؛ *کتاب الفتوح*، ۵۸۶/۲.



مسیرمسلمانان
در جنگ صفین
مسیر رفت
مسیر بازگشت
جزیـــــره
عانات
حدیثه
هیت
انبار
رمادی
بغداد
مدائن
بابل
کربلا
حله
عـراق
کوفه
نجف

حلب
مسکنه
(بالس)
صفین
رقه
حوس
مراط
دیرالزور
بصیره
(قرقیسیا)
میادین
(رحبه)
بوالکمال
شام

موقعیت منطقه کربلا

نسبت به کوفه

کربلا

کوفه



▲ مسجدجامع شهر رقه



▲ برج و باروی شهر رقه


رقه
عکیرشی

محل تقریبی جنگ صفین

بالس

دریاچه اسد

قلعه جعبر

جزیره الثوره

ابوهریره

الثوره

آغاز نبرد

سپاه امام(ع) به حرکت خود ادامه داد، تا به سرزمین صفین رسید. صفین سرزمینی است، که در امتداد ساحل غربی رود طولانی فرات قرار دارد.

پیش از رسیدن سپاه امام علی(ع) به منطقه صفین، ابوالاعور با سربازانش کنار آب صفّین موضع گرفته بود. معاویه هم به آن جا رسید. آنان تصمیم گرفته بودند از دسترسی سپاه امام(ع) به آب آشامیدنی جلوگیری کنند.

پس از رسیدن امام(ع) به صفین خبر بستن آب به او رسید. صعصعه بن‌صوحان را نزد معاویه فرستاد و از او خواست که مانع آب نشود و اگر می‌خواهد به این بهانه جنگ شروع شود ما حرفی نداریم. معاویه در این باره مشورت کرد. ولیدبن‌عتبه گفت: همان گونه که عثمان را تشنه گذاشتند، باید آب برای آنان بسته بماند. عمروعاص گفت: راه آب را به آنان باز کن، زیرا آنان تن به تشنگی نخواهند داد.

معاویه به صعصعه گفت: به زودی نظرم را خواهم گفت.[1] صعصعه خبر را به امام(ع) رساند.

سپاه معاویه، از این‌که بر آب مسلط شده بودند خرسند بود. معاویه خطاب به نیروهایش عرضه داشت: ای اهل شام، این نخستین پیروزی شما است. به آن‌ها آب نخواهم داد تا کشته شوند. مرد عابدی از میان جمع برخاست و گفت: ای معاویه، اکنون که زودتر از آنان به فرات رسیده‌ای آنان را از آب منع می‌کنی؟ ولی به خدا سوگند اگر آنان زودتر رسیده بودند، شما را سیراب می‌کردند... به خدا، این نخستین ستم است.

معاویه از او خشمگین شد. آن مرد همان شب، به سپاه امام(ع) پیوست.[2] فشار بی آبی سپاه امام(ع) را در برگرفته بود. عده‌ای نزد امام(ع) آمدند و از او اجازه جنگ خواستند. امیرمؤمنان(ع) در میان سپاه، سخنرانی هیجان انگیزی کرد و فرمود: « آنان شما را به جنگ وادار کردند. اکنون، یا با خواری در مکان خود قرار بگیرید و یا شمشیرها را از خون‌ها سیراب کنید تا سیراب شوید.

زمانی مرگ در زندگی شما است، که شکست خورده(و خوار) باشید. و زندگی در مرگ شما است درحالی‌که پیروز(وسربلند) باشید.»

پس از این سخنرانی، دوازده هزار نفر از سپاه امام(ع)، به فرماندهی مالک اشتر و اشعث‌بن‌قیس، در یک هجوم برق آسا فرات را از دست سپاه معاویه گرفتند.[3]

امام(ع) از انتقام جویی بعضی از افراد سپاهش جلوگیری کرد و آب را برای سپاه معاویه بازگذارد.[4]

پس از این درگیری، پیام‌هایی میان امیرمؤمنان(ع) و معاویه ردّ و بدل شد. امام(ع) می‌کوشید کار به صلح بیانجامد، ولی سودی نداشت و این وضعیت چندین ماه به طول انجامید.[5]

در ماه ذی‌الحجه درگیری‌های پراکنده‌ای صورت گرفت، که با آمدن ماه محرم دو طرف از جنگ باز ایستادند و بار دیگر میان آن‌ها نامه‌ها و پیام‌هایی ردّ و بدل شد.

بعد از سپری شدن ماه محرم، امام(ع) به ساماندهی سپاه خود پرداخت و پرچم را به هاشم‌بن‌عتبه سپرد و یمنی‌ها را در سمت راست سپاه، و قبیله‌هایی از ربیعه را در سمت چپ و کسانی از قبیله مضر را در قلب سپاه قرار داد. همچنین، فرماندهی بخشی از سپاه را نیز به اشعث‌بن‌قیس و عبدالله‌بن‌عباس و سلیمان‌بن‌صرد و حارث‌بن‌مره واگذار کرد. سپاه امام(ع) پرچم داشت.[6]

در شمار سپاهیان امام(ع) در این جنگ، میان مورخان اختلاف است. بدین ترتیب، در روزهای اول ماه صفر سال ۳۷ قمری نبرد میان دو سپاه به صورت رسمی‌آغاز شد و هر روز، فرماندهانی از دو طرف با افراد خود به میدان می‌رفتند و با یکدیگر به ستیز و نبرد می‌پرداختند.

۱. وقعة صفین، ص ۱۶۲؛ *تاریخ طبری*، ۵۶۸/۳؛ *اخبار الطوال*، ص ۱۶۸.
۲. وقعة صفین، ص ۱۶۴. معری از دوستان عمروعاص بود و آن‌ها مانند دو برادر بودند. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۳۲۰/۳.
۳. وقعة صفین، ص ۱۶۷.
۴. *تاریخ یعقوبی*، ۱۸۷/۲؛ *الامامه و السیاسه*، ابن‌قتیبه، ۹۴/۱ و ۱۲۵؛ *تاریخ مدینة* دمشق، ابن‌عساکر، ۱۳۶/۹؛ *تهذیب الکمال*، المزی، ۲۹۱/۳.
۵. وقعة صفین، ص ۱۹۰.
۶. همان، ص ۲۰۵؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۶/۴.

آمار سپاه امام علیه‌السلام		
	نام	تعداد
۱	صحابی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله	۲۸۰۰ نفر ــ ۸۷ یا ۷۰ و یا ۸۰ صحابی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند(۷۰ انصاری و ۱۷ مهاجر)
۲	انصار(مدینه)	۸۰۰ نفر
۳	شرکت کنندگان در بیت رضوان	۹۰۰ (یا ۷۰۰ نفر)
۴	صحابی دیگر	حدود ۱۰۰۰ نفر
۵	پرچمدار	۲۶ نفر
	تعداد کل	۹۰ هزار نفر(تا ۱۲۰ هزار نفرنیز گفته اند.)

فهرست فرماندهان لشگر معاویه			
	نام	مسئولیت	توضیحات
۱	ابن‌ذی الکلاع الحمیری	فرمانده جناح راست	او از فرماندهان فعّال و پرکار لشکر معاویه بود. بعضی او را ذی الکلاع حمیری معرفی نموده اند.
۲	حبیب‌بن‌مسلمةالقهری	فرمانده جناح چپ لشگر	حبیب از والیان عثمان در آذربایجان بود و از طرف معاویه والی ارمنستان شد. او همان است که به معاویه خبر داد اگر ابوذر در شام بماند مردم را به قیام می‌کشاند. او از فرماندهان فعّال معاویه بود. حبیب از دشمنان سرسخت اهل بیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که در ارمنستان مرد.
۳	عمروبن‌عاص	فرمانده سوار نظام لشگر معاویه	عمرو در سال هشتم قمری مسلمان شد. مادر او نابغه نام داشت و چهار نفر مدّعی پدری او بودند و نابغه از میان آن‌ها عاص را انتخاب کرد. عمرو از افراد زیرک و مکار صدر اسلام به حساب می‌آید. وی از دشمنان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و اهل بیت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از مشاوران وفرماندهان بزرگ معاویةبن‌ابی سفیان بود.
۴	ضحاک‌بن‌قیس	فرمانده پیاده نظام سپاه معاویه	بعد از هجرت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا آمد. در زمان معاویه رئیس شهربانیِ او بود و بعد از زیادبن‌ابیه والی کوفه شد. بعد از مرگ معاویه بر او نماز خواند. ضحاک در مرج راهط کشته شد.
۵	عبیدالله‌بن‌عمربن‌خطاب	فرمانده قسمتی از سواره نظام شام	عبیداله فرزند خلیفه دوم، بعد از کشته شدن پدرش به دست ابولولؤ، هرمزان ایرانی را به قتل رساند و از ترس قصاص به دست امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به معاویه پناه برد. وی در جنگ صفین کشته شد.
۶	عبدالرحمن‌بن‌خالدبن‌ولید	پرچمدار سپاه معاویه	خالد از شجاعان قریش و نیز دشمن سرسخت اهل بیت و رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. در عهد عثمان والی حِمص بود. عبدالرحمن در صفین پرچمدار معاویه بود، ولی برادرش مهاجر در جنگ جمل و صفّین از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بوده است. به جهت گرایش مردم شام به عبدالرحمن، معاویه از ترس خلیفه شدنش او را با سم کشت.

الاستیعاب، ۱۱۸۴/۳؛ اسدالغابه، ۱۱۵/۴، ۱۱۸، وقعة صفین ص ۲۱۳؛ سیراعلام النبلاء ۱۵/۳ و ۵۸؛ الامامه و السیاسه، ابن‌قتیبه دینوری، ۱۲۲/۱؛ تاریخ طبری، ۲۳۹/۴ الکامل فی التاریخ، ۲۲۶/۲؛ بحارالانوار، ۳۶۰/۴۵؛ تاریخ طبری، ۷/۴؛ الکامل فی التاریخ ۲۹۴/۳،وقعة صفین، ص ۲۱۳؛ بحارالانوار، ۴۱۵/۲۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی الحدید، ۵۵/۳ و ۲۳/۴؛ احکام القرآن، حصاص، ۱۸۹/۳؛ وقعة صفّین، ص ۴۳۰؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۲؛ انساب الاشراف، ۱۱۸/۵؛ تاریخ طبری، ۵۷۴/۴؛ البدایة و النهایة، ۲۵۸/۷ و ۲۸۴.

فهرست فرماندهان سپاه امام علیه‌السلام			
	نام	مسئولیت	توضیحات
۱	مالک اشتر (مالک‌بن‌حارث‌اشتر نخعی)	فرمانده سواره نظام کوفه	رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را جزء مؤمنان معرفی نموده است. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در وصف او فرمود: خداوند مالک را رحمت کند، او برای من چنان بود که من برای رسول‌خدا بودم.
۲	سهل‌بن‌حنیف‌بن‌واهب الانصاری	فرمانده سواره نظام بصره	وی از صحابی بزرگ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و در جنگ بدر و تمام جنگ‌های آن حضرت شرکت کرده بود. او از کسانی است که در شرایط بد جنگ احد فرار نکرد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: او از نقبای ۱۲گانه است. سهل از زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ولایت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام معتقد بود.
۳	عمار یاسربن‌عامر	فرمانده پیاده نظام کوفه	عمار یکی از بزرگ ترین یاران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در تمام جنگ‌های آن حضرت شرکت کرد. به گفته عمربن‌خطاب عمار از نجبای یاران پیامبر خدا به حساب می‌آید. پدر و مادرش اولین شهدای اسلام بودند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: عمار را گروه بی دادگر و ستم پیشه به قتل می‌رسانند. او در جنگ صفین به دست معاویةبن‌ابی سفیان به شهادت رسید.
۴	مسعربن‌فدکی التمیمی	فرمانده قاریان بصره	مسعر از متعصبین بود و بعد از جنگ صفین جزء رهبران خوارج بصره شد.
۵	عبدالله‌بن‌بدیل و عماریاسر	فرمانده قاریان کوفه	در تاریخ طبری فرماندهی قاریان کوفه به عمار یاسر و عبدالله‌بن‌بدیل نسبت داده شده است.
۶	هاشم‌بن‌عتبه	پرچمدار صفین	هاشم از فرماندهان شجاع اسلام است. او از شجاعان سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. او فرزند مالک‌بن‌اهیب بود.
۷	اشعث‌بن‌قیس	فرمانده سمت راست سپاه	اشعث از بزرگان و فرماندهان قبایل کنده یمن بود. وی از منافقان معروف است. اشعث با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام سر ناسازگاری داشت و در حکمیت، و نیز شهادت امیرمؤمنان، نقش مؤثری داشت.
۸	عبدالله‌بن‌عباس	فرمانده جناح چپ سپاه	عبدالله از کارگزاران امام علیه‌السلام بود و در کنار آن حضرت با دشمنان اهل بیت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جنگید. اما عاقبت بیت المال بصره را به سرقت برد و به شهر مکه رفت. خلفای‌بنی عباس از نسل او هستند. عبدالله در سال ۶۸ و در طائف مرد.
۹	سلیمان‌بن‌صرد خزاعی	فرمانده پیاده نظام جناح راست	سلیمان از یاران شجاع امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی در تمام جنگ‌های امام علیه‌السلام شرکت کرد. او در سال ۶۵ قمری در راه انتقام خون امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید.
۱۰	حارث‌بن‌مرة عبدی	فرمانده پیاده نظام جناح چپ	وی در جنگ جمل و صفین شرکت کرد و به دست خوارج شهید گشت. حارث از فرماندهان رشید و شجاع اسلام بوده است.

انساب الاشراف ۵۴۵/۵؛ نهج البلاغه شرح ابن‌ابی الحدید، ۱۰۹۸/۱۵ اسدالغابه، ۳۵۷/۱؛ الاحتجاج، شیخ طبرسی، ۲۸۰/۱؛ بحارالانوار، ۴۱۷/۲۹؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۱، الاصابه، اهل حجر عسقلانی، ۲۳۴/۶. انساب الاشراف، ۲۷۱/۲؛ الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ۱۷۳/۳؛ الاستیعاب، ۱۰۳۳/۳؛ تاریخ یعقوبی، ۹/۲؛ سیر اعلام النبلاء ۱۴۲۱؛ وقعه صفین ص ۳۲۱؛کشف الغمه، ۲۶۰/۱، امامیطوسی ۱۴۲/۱؛ تاریخ طبری، ۱۱/۵؛جمهره انساب العرب، ص ۲۱۷؛خصال شیخ صدوق ص ۴۶۵؛ الاستیعاب، ۲۶۶۲ ۶۶۳ وقعه صفین، ص ۹۳؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ۲۷/۴؛کتاب صفین، ۲۷۹/۲. تاریخ خلیفه خیاط، ص ۱۴۳؛کتاب الفتوح، ۱۲۰/۳؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ۱۸/۲.

شهدای صفین

تعداد کشتگان و شهدای سپاه امام علیه السلام در جنگ صفین را تا ۲۵۰۰۰ نفر ذکر کرده اند، اما اسامی بازمانده ازآنان در کتاب‌های تاریخ بسیار محدود است. در این کتاب، تلاش می‌شود تمام این اسامی ماندگار ذکر شوند.

۲۸/۲ اُبّی بن قیس

اُبّی، فرزند قیس‌بن‌عبدالله[۱] نخعی، از قبیله مِذْحَج بود. وی از بزرگان کوفه بوده است و همچون برادرش علقمه‌بن‌قیس از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه السلام بود.[۲]

ابی و برادرش در دو جنگ جمل و صفین به حمایت از امام علیه السلام شرکت کردند.

زهد و تقوای اُبّی

ابی‌بن‌قیس، درایمان و تقوای الهی و دوری از زخارف دنیوی مانند برادرش علقمه در میان مردم شهرت داشت. او به گونه‌ای نماز می‌خواند که به «ابوالصلاة» شهرت یافت.[۳]

محمدبن‌سعد می‌گوید: منصور نقل کرد که از ابراهیم پرسیدم: آیا علقمه در صفین حضور داشت؟ گفت: آری، شمشیرش به خون آغشته بود و برادرش، ابی‌بن‌قیس نیز، در همین نبرد به شهادت رسید.[۴]

ابیّ‌بن‌قیس، در نبرد صفّین با اعتقادی راسخ جنگید، تا در نتیجه به فیض شهادت نایل آمد. علقمه، که در این جنگ پایش قطع شد، نقل می‌کند: بعد از جنگ صفین من دوست داشتم، برادرم قیس و دیگر دوستان شهیدم را در خواب ببینم؛ به فضل الهی به آرزویم رسیدم. شبی برادرم اُبی را در خواب دیدم و از او پرسیدم: وضع شما کشته شدگان صفین و عاقبت امرتان چگونه بود؟ او گفت: ما در پیشگاه خداوند، با این قوم دشمن(معاویه و سپاهیانش) مواجه شدیم، با هم استدلال کردیم و استدلال ما بر آنان پیروز شد. من از دیدن این خواب، بسیار مسرور شدم و از روزی که به تکلیف رسیدم تاکنون، هرگز این گونه شادمان و خرسند نشدم که از این ماجرای خواب خوشحال شده ام.[۵]

۲۹/۲ الاحمر

احمر، نام شخصی است که به احتمال فراوان از خاندان جُذام بوده است. نصربن‌مزاحم در کتاب خود نام او را در میان شهدای جنگ صفین آورده است.[۶] شاید او به این لقب شهرت داشته و به همین جهت، اسم کاملش را ذکر نکرده است. مرحوم سیدمحسن امین، به پیروی از نصربن‌مزاحم، احمر را یکی از شهیدان جنگ صفین دانسته و اضافه بر مباحث مربوط به نصر چیزی نیاورده است.[۷]

۱. ابی‌بن‌قیس بن‌عبدالله‌بن‌مالک بن‌علقمه بن‌سلامان بن‌کهل‌بن‌بکر بن‌عوف‌بن‌النخع بن‌مذحج، *کتاب النسب*، ص ۳۱۸؛ جمهرة *الانساب العرب*، ص ۲۱۶؛

۲. رجال، شیخ طوسی، ص۵۷؛ *اختیار معرفه الرجال*، شیخ طوسی، ۳۱۷/۱.

۳. *الطبقات الکبری*، ابن‌سعد، ۸۸/۶؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۰۷/۳؛ *المراجعات*، سیدشرف الدین، ص ۱۵۵؛ *قاموس الرجال*، ۳۳۵/۶.

۴. *الطبقات الکبری*، ۸۷/۶، شرح *الاخبار*، ۱۱/۲.

۵. وقعة صفین، ص ۲۸۷؛ *تاریخ طبری*، ۲۳/۴؛ بحارالانوار، ۴۷۷/۳۲.

۶. همان.

۷. *اعیان الشیعه*، ۲۲۱/۳.

۳۰/۲ اویس قرنی

اویس، فرزند عامر از قبیله مِذْحَج است. او در یمن متولد شد.[۱] جدّ اعلای او، قَرَن، یکی از نوادگان مراد است و خاندان بنی مراد، سافه‌ای از قبیله بزرگ مِذْحَج به شمار می‌روند. اویس مردی با هیبت بود و قامتی متوسط، شانه‌هایی پهن، صورتی بزرگ و گندم گون، و محاسنی پرپشت داشت و سر خود را می‌تراشید.

پیشه اویس، شبانی و نگهداری از شترهای قبیله خود بود. او از تابعین (و کسانی که یاران پیامبر خداﷺ را دیده‌اند) بود. اویس، در عهد پیامبر خداﷺ در یمن زندگی می‌کرد، ولی هرگز موفق به دیدار آن حضرت نشد. براساس روایاتی، نه چندان موثق، اویس همراه هیئتی، از یمن به مدینه آمد. براساس نشانه‌هایی که رسول‌خداﷺ از اویس گفته بود، عمربن‌خطاب او را شناخت.[۲] پس از این سفر، اویس کوفه را برای ادامه‌ی زندگی برگزید.[۳]

اویس، از رسول‌خداﷺ و امیرمؤمنان و عمربن‌خطاب روایت نقل کرده است؛ و نیز راویان کوفی از او روایت نقل کرده‌اند. اویس از شیعیان و اصحاب راستین و با اخلاص امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام می‌باشد.[۴] نامبرده نمونه زهد و پارسایی در میان یاران رسول‌خداﷺ و امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام است. نزد صوفیه دارای مقام ارجمندی است؛ همچنان که نام اویس در میان زاهدان هشت گانه(زهاد ثمانیه) ثبت شده است. از اویس جملات حکمت آمیز و بیشتر تأکید بر بی اعتباری دنیا و نزدیک بودن مرگ نقل شده است.[۵]

روایت منسوب به رسول‌خداﷺ که: «رایحه رحمان(بهشت) از جانب یمن به مشام من می‌رسد،» اشاره به اویس قَرَنی است.

عبادت اویس

ابو نعیم نقل می‌کند: اویس لباس تنش را صدقه می‌داد و تا جمعه بعد برهنه ایام زندگی را سپری می‌نمود. او به هنگام غروب، مازاد طعام و لباسش را انفاق می‌کرد. سپس چنین می‌گفت: خدایا ! مرا در قبال آن‌که از گرسنگی و برهنگی بمیرد، مؤاخذه نکن.

او در عبادت به گونه‌ای بود که هر گاه شب فرا می‌رسید عرضه می‌داشت: امشب شب رکوع است، سپس تا صبح رکوع می‌کرد و گاهی می‌گفت: امشب شب سجده است، سپس تا صبح سجده می‌کرد. وی در راه‌بندگی خداوند به مرتبه بلند و مقامی ارجمند رسیده بود که به مقام استجابت دعا دست یافته و لقب «عابد» به او داده بودند.

از جمله خواسته‌هایش این بود که خداوند توفیق شهادت را نصیب او گرداند. خداوند متعال، دعای او را در جنگ صفّین مستجاب کرد.

نویسنده کتاب «مستدرک» از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌لیلی روایت کرده است: در نبرد صفّین، مردی از سپاه شام و اصحاب معاویه خطاب به یاران امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام چنین گفت: آیا اویس قرنی در میان شما است؟ عبدالرحمن می‌گوید: گفتیم: آری. از او چه می‌خواهی؟ گفت: از پیامبر خداﷺ شنیدم می‌گفت: اویس قرنی از بهترین‌ها است. او از میان سپاه معاویه به یاران امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام پیوست.[۶]

در مکان و زمان رحلت اویس، اختلاف است، اما بیشتر مورخان شهادت او را در سال ۳۷ هجری قمری در جنگ صفین ذکر کرده‌اند. امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام بر پیکر خونین اویس، نماز خواند و او را با دست مبارکش به خاک سپرد.

مقبرهٔ او در صفین(نزدیک رقّه) زیارتگاه خاص و عام است.[۷]

بیعت اویس

مرحوم مفید، در کتاب بزرگ «ارشاد» می‌نویسد: بعد از آگاهی اویس از حرکت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به سوی بصره، او از کوفه خارج شد. قبل از رسیدن اویس به سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، امام علیه‌السلام در محل «ذی قار» برای اخذ بیعت از سربازانش نشسته بود و در انتظار پیوستن خاندان و طوایف و عشایر مناطق مجاور بود که فرمود: «به زودی از جانب کوفه هزار نفر به ما ملحق خواهند شد، نه یک نفر کمتر و نه یک نفر بیشتر و با من، تا جان بیعت خواهند کرد.» ابن‌عباس می‌گوید: من از قاطعیت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام ترسیدم که نکند تعداد افراد کمتر و یا بیشتر شود.

افرادی از کوفه رسیدند که تعدادشان ۹۹۹ نفر بود. آنان با امام علیه‌السلام بیعت کردند. اضطراب و نگرانی من شدت گرفت و با خود گفتم: «انّا لله و انّا الیه راجعون»، ناگهان متوجه شدم، شخصی از آن طرف اردوگاه به سمت ما در حرکت است؛ وقتی نزدیک شد، دیدم مردی است پیاده که قبای پشمی‌بر تن و شمشیر و سپر و دیگر ادوات جنگی خود را همراه دارد. ایشان به محض ورود، به اردوگاه خدمت امام رسید و گفت: یا علی، دستت را بازکن تا با تو بیعت کنم. امام علیه‌السلام پرسید: «درباره‌ی چه امری با من بیعت می‌کنی؟» عرض کرد: با تو بیعت می‌نمایم که سخنان و رهنمودهای شما را گوش کنم و فرمانت را گردن نهم و در رکاب تو، آن قدر مبارزه نمایم که یا شما به پیروزی برسید و یا من به شهادت نایل شوم.

امام علی علیه‌السلام از او خواست تا خود را معرفی کند.

ـ من اویسم.

ـ آیا تو اویس قرنی هستی؟

ـ آری.

ـ الله اکبر! حبیبم. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من خبر داد، که مردی از امتش به نام «اویس قرنی» را ملاقات خواهم کرد و این مرد جزو حزب خدا و رسول او است و مرگ او، شهادت در مسیر الهی خواهد بود، و شفاعت او در روز قیامت قبول خواهد شد.»

ابن‌عباس ادامه می‌دهد: با آمدن اویس، خرسند و خوشحال شدم و از پریشانی بیرون آمدم.[۸]

آری، او در عهد و پیمان خود باقی ماند، و در جنگ صفین بعد از رشادت‌ها و شجاعت بسیار، در میان پیاده نظام به شهادت رسید.[۹]

۱. در نام و نسب او اختلاف است. بعضی او را عمروبن‌جزّی مالک بن‌عمرو بن‌مسعده (یا سعدبن‌عصوان بن‌قرن بن‌رومان(بن‌ناجیه‌بن) مراد می‌دانند. لقب مرادی و قرنی بوده و کینه اش اباعمرو است. النسب، ابن‌سلام، ص ۳۲۴؛ *الاصابه*، ۳۵۹/۱.

۲. *الطبقات الکبری*، ۱۶۱/۶؛ *سیراعلام النبلاء*، ۲۰/۴.

۳. *مسند احمد*، احمدبن‌حنبل، ۳۸/۱.

۴. *الاختصاص*، شیخ مفید، ص ۷.

۵. *الطبقات الکبری*، ۱۶۴/۶ ۱۶۵؛ *مسند احمد*، همان.

۶. مستدرک حاکم، الحاکم النیشابوری، ۴۰۲/۳، شرح *الاخبار*، ۴/۲؛ *اختیار معرفه الرجال*، ۳۱۵/۱.

۷. شیخ طوسی این روایت را در کتاب کشتی با عبارت «ماة رجل» آورده است. *اختیار معرفة الرجال*، شیخ طوسی، ۳۱۵/۱.

۸. *الارشاد*، مفید، ۳۱۵/۱، اختیار معرف الرجال، همانة.

۹. وقعة صفین، ص ۳۲۴؛ *الارشاد*، ۳۱۶/۱؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۹/۸.



آرامگاه اویس قرنی



▲ مقبره اویس قرنی

۳۱/۲ بشیربن‌عمرو

بشیر، فرزند عمرو بن محصن، از قبیله بنی نجار مدینه است.[۱] نامبرده برادر ابی عبیده انصاری صحابه بزرگ رسول‌خداﷺ و شهید در سریه بئرمعونه می‌باشد. همسر او هند، دختر مقوم‌بن‌عبدالمطلب بن‌هاشم، عموی پیامبر خداﷺ بود. از وی فرزندی نجیب و عالم به نام «عبدالرحمان» به دنیا آمد و با تربیت والدینش پرورش یافت.[۲]

بشیر، از یاران بزرگ امیرمؤمنان علی﵇ به حساب می‌آمد. او یکی از اصحاب بزرگ رسول‌خداﷺ بود و از کسانی است که در عقبه مکه مسلمان شد. در جنگ بدر و احد شرکت داشت و با شجاعت با مشرکان مکه جنگید. بشیر بعد از بیعت با امیرمؤمنان‌علی﵇، در جنگ جمل حضور داشت.

ابوموسی، از اصبغ نقل می‌کند: امیرمؤمنان‌علی﵇ در محله «رَحْبَه» کوفه، میان مردم، ولایت و امامت بعد از پیامبر خداﷺ را مطرح کرد و از آنان خواست، کسانی که از رسول‌خداﷺ روایت ولایت امر او را شنیده‌اند شهادت دهند. از میان جمعیت حاضر بیش از ده نفر بلند شدند، که بشیربن‌عمرو هم در میان آنان مشاهده می‌شد. بشیر و دیگران شهادت دادند که ما از پیامبر خداﷺ شنیدیم که می‌فرمود: «*الا ان الله عزوجل ولیی و انا ولی المومنین، الا من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه، و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه.*» (آگاه باشید، خداوند ولی من است و من ولی مؤمنان. بدانید و آگاه باشید، هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.خداوندا! دوست بدار آن کس را که علی را دوست دارد و دشمن باش با دشمن او و یاری کن، یاور او را.)

جزری، از محمدبن‌حنفیه نقل می‌کند: در یکی از روزهای جنگ صفّین، بشیربن‌عمرو را دیدم با زبان روزه درحالی‌که عطش داشت به سوی یاران معاویه، تیراندازی می‌کرد. سپس از قول رسول‌خداﷺ نقل کرد: «*مَنْ رَمِیب سَهْمٍ فِی سَبِیلِ اللهِ فَبَلَغَ اَوْ قَصَّرَ کانَ ذلکَ اَلسُّهْمُ لَهُ نُوراً یَومَ القِیامَه.*[۳]» (کسی که در جنگ با دشمن برای خدا تیراندازی کند(چه به هدف اصابت کند و یا به هدف نخورد) آن تیر در روز قیامت برای او به مانند نوری روشنایی می‌دهد.)

قبل از جنگ صفّین، امیرمؤمنان‌علی﵇، بشیربن‌عمرو و سعیدبن قیس همدانی و شبث‌بن‌ربعی تمیمی‌را صدا کرد؛ سپس به آنان دستور داد تا به سوی معاویه بروند و او را نصیحت کنند و به خداوند و وحدت میان مسلمانان فراخوانند. آنان، نزد معاویه رفتند. ابتدا ابوعمره بشیربن‌عمرو، بعد از ستایش خدا گفت: ای معاویه، مسلماً دنیا از دست(تو و ما) خواهد رفت؛ بی تردید، خداوند بزرگ تو را به سبب اعمالت پاداش خواهد داد و به دلیل آن چه پیش فرستاده‌ای از تو حساب رسی می‌کند. من تو را به همان خدا، قسم می‌دهم مبادا وحدت و همبستگی این امت را به تفرقه و نزاع تبدیل کنی و خون‌های آنان را بریزی. در این جا معاویه، کلام او را قطع کرد و گفت: آیا این توصیه‌ها را به رفیقت (علی﵇) هم کرده ای؟ بشیر گفت: سبحان الله ! شکی ندارم که رفیق من، مثل تو نیست. ایشان بر عمل به حق از تمام عالم، راسخ تر و استوارتر است. او نزدیک‌ترین افراد به رسول‌خداﷺ است و از جهت دین مداری و تعهدپذیری به اسلام، برترین افراد است. معاویه گفت: حال چه می‌گویی حرفت را بزن.

بشیر ادامه داد: ای معاویه تو را به تقوای الهی و پذیرش پسرعمویت (امیرمؤمنان‌علی﵇) دعوت می‌کنم، زیرا او در حفظ دین و عاقبت به خیری شما، مطمئن‌ترین افراد است. معاویه گفت: تو می‌گویی این گونه عمل کنم و خون عثمان به هدر رود و انتقام او گرفته نشود؟ هرگز، به خدا قسم، نظر علی را قبول نخواهم کرد. آن‌گاه سعیدبن‌قیس، خواست سخن بگوید، ولی شبث‌بن‌ربعی بر او پیشی گرفت.

او بعد از ستایش خداوند گفت: ای معاویه: آنچه تو به دنبال آن هستی بر من معلوم شد.

این مطلب بر ما روشن است، که تو با مسئله خون خواهی عثمان مردم را فریب می‌دهی و آن‌ها را پیرامون خود جمع می‌کنی. تو می‌گویی (ای مردم) پیشوای شمامظلومانه کشته شد، بشتابید تا انتقام خون او را بگیریم ! ولی بدان از این فریبکاری، نادانان و اراذل و اوباش تبعیت می‌کنند و به دنبالت راه می‌افتند. اما ما(و تو) می‌دانیم که تو عمداً در یاری عثمان کوتاهی کردی و زمان را به از دست دادی تا به هدف خود(که حکومت بر کل سرزمین اسلامی‌است) نایل شوید.

ای معاویه! بدان، چه بسیار افرادی که آرمانی را با کوشش و تلاش ادامه می‌دهند، اما خداوند، غیر آن چیز را به آنان می‌دهد. چه بسا کسی اهدافی دارد و به آن دست می‌یابد و یا محروم می‌گردد.(پس همه چیز به دست خدا است.)

ای معاویه، به خدا قسم، در هیچ یک از این اهداف تو خیری نیست. قسم به خدا، اگر در این افکاری که داری به آرمان خویش دست پیدا نکنید، در میان عرب، بد وضعیتی پیدا خواهی کرد و اگر هم به آرزویت نایل شوی در آخرت سزاوار آتش جهنم خواهی بود.

ای معاویه، این روش را کنار بگذار و در امر(حکومت و سرپرستی بر مسلمین) با کسی که شایسته آن است جنگ مکن.[۴]

معاویه، که پاسخی نداشت، شبث‌بن‌ربعی را نفرین کرد و او را به فحش‌های زشت دشنام داد. او شبث را به بی مغزی و خشونت طلبی متهم کرد. او گفت: از نزد ما بروید. میان ما و شما شمشیر حکومت خواهد کرد.[۵]

در غروب یکی از روزهای درگیری صفّین، بشیر درحالی‌که روزه دار بود، بعد از نبردی بی امان به فیض شهادت نایل آمد. امیرمؤمنان‌علی﵇ در مصیبت از دست دادن بشیر، تأسف و ناراحتی از خود نشان داد و محزون شد[۶]

۳۲/۲ بکر بن الصُقیر

بکر، فرزند قیصربن‌حارث[۷] از قبیله کنانه بود. او و برادرش قیس‌بن صقیر از اصحاب باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند. هر دو برادر در جنگ صفّین به درجه شهادت نایل آمدند.

۳۳/۲ ثابت‌بن‌عبید

ثابت، فرزند عبید منسوب به بُنانه است، که برخی آن را نام قبیله‌بنی سعدبن‌لوی‌بن‌غالب و برخی نام مادر یا دایه فرزندان سعد دانسته‌اند و برخی نیز گفته‌اند که نام محله‌ای در بصره بوده که قبیله‌بنانه در آن جا ساکن بوده است.[۸]

شیخ طوسی، ثابت را از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام معرفی کرده است. وی از ثابت با کنیه ابوفضاله نام برده است.[۹] عبیدبن‌سلیم بن ضبع بن‌عامربن‌مجدعة بن‌جشم‌بن‌حارثة الانصاری الاوسی پدر ثابت است.[۱۰] وی از یاران با وفای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. عبید، در جنگ بدر و خیبر شرکت داشت و از سهم غنائم خیبر، اموال زیادی را مالک شد؛ به همین جهت به او «عبیدالسهام» می‌گفتند.[۱۱]

ثابت، جزء کسانی است که به ولایت و امامت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام شهادت داد. او در غدیر خم حاضر بود و بعدها گفته صریح رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره جانشینی علی علیه‌السلام را برای مردم اعلام کرد.[۱۲]

فرزندش فضاله، که خود از راویان حدیث است، نقل می‌کند: من با پدرم «ابوفضاله» به اقامت گاهی در ینبع(حدود ۱۵۰ کیلومتری غرب مدینه) به عیادت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام رفتیم. آن حضرت، در بستر بیماری بود. پدرم عرض کرد: چرا در این جا مانده ای؟ اگر مرگ شما فرا برسد تنها اعراب جهینه در تشییع جنازه حاضر خواهند شد، بهتر است به مدینه بیایید، تا اگر اتفاقی برای شما رُخ داد، اصحاب بر شما نماز بخوانند و تشییع نمایند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «ای ابوفضاله ! من از این عارضه و بیماری نمی‌میرم، زیرا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، با من عهد کرده که من نمی‌میرم تا در اثر ضربتی محاسنم از خون فرق سرم رنگین شود.»[۱۳]

ثابت‌بن‌عبید، بعد از رحلت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرفداران ولایت و امامت بود. او به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به عنوان امام و خلیفه بلافصل رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتقاد راسخ داشت. بعد از به دست گرفتن حکومت، امام علیه‌السلام را همراهی کرد و سرانجام در جنگ صفّین، بعد از تلاش و رشادت‌های بسیار، به مقام شامخ شهادت نایل آمد.[۱۴]

۳۴/۲ دُبَیَّة‌بن‌عَدّی

دُبَیّة، فرزند عدی‌بن زید بن‌عامر بن‌لوذان بن خطمة بن‌مالک بن‌الاوس الانصاری است.[۱۵] عدی‌بن‌زید، از صحابی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی شده است.[۱۶] از وی احادیثی در کتاب‌های حدیثی نقل شده است. دُبَیّة نیز از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. نام او در فهرست، شهدای جنگ صفین آمده است.

---

۱. ابوعمره انصاری ازبنی نجار است. در اسم او اختلاف وجود دارد بعضی او را عمروبن‌محصن گفته اند و بعضی دیگر ثعلبة‌بن‌عمروبن‌محصن و نیز بشیربن‌عمرو بن‌محصن‌بن‌عمروبن‌عتیک‌بن‌عمروبن‌مبذول آورده شده است بعضی دیگر هم نام او را رشیدبن‌مالک معرفی کرده اند. او برادر ابی عبیده انصاری، شهید در بئر معونه است. *الاصابه*، ۱۷۲۱/۴.

۲. وقعة صفین، ص ۱۸۵؛ *الطبقات الکبری*، ۸۳/۵.

۳. *اسدالغابه*، ۲۲۷/۵؛ *الاصابه*، ۲۴۰/۷؛ *قاموس الرجال*، ۴۴۹/۱۱.

۴. وقعة صفین، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. *اعیان الشیعه*، ۴۸۲/۱.

۵. همان، ص ۱۸۸.

۶. همان، ص ۳۵۹.

۷. حارث‌بن‌عبدالله‌بن‌احمزبن‌یعمر، ازبنی الشداح و از کنانه‌بن‌خزیمه‌بن‌مدرکه است.

۸. *اکمال الکمال*، ابن‌ماکولا، ۳۶۰/۱؛ *المعارف*، ابن‌قتیبه، ص ۶۹.

۹. *رجال شیخ طوسی*.

۱۰. *اسدالغابه*، ۴۳۷/۳.

۱۱. همان. *رجال الطوسی*، شیخ طوسی، ص ۵۹.

۱۲. *رجال شیخ طوسی*، همان، *قاموس الرجال*، شیخ محمد تقی التستری، ۴۶۴/۱۱.

۱۳. مسند احمد، ۱۰۲/۱؛ *الاماد و المثانی*، ابن‌ابی عاصم، ۱۴۵/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۷۲۹/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۳۹۸/۲؛ *الفصول المهمه فی تألیف الامه*، سید شرف الدین عاملی، ص ۱۹۱.

۱۴. همان منابع سابق

۱۵. *اکمال الکمال*، ابن‌ماکولا، ۳۹۲/۳؛

۱۶. *الاستیعاب*، ۱۰۶۰/۳.



نمایی از کوه رضوی و منطقه ینبع النخل



۳۵/۲ جُندب‌بن‌زُهَیر

جندب فرزند زُهیربن‌حارث‌بن‌کثیربن‌سبع‌بن‌مالک الأزْدی الغامه و از خاندان اَزْد و طایفه‌بنی ذبیان است.[۱] در این‌که او از صحابی رسول‌خدا ﷺ بوده یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی او را از اصحاب پیامبر خدا ﷺ می‌دانند، اما بیشتر از او به عنوان تابعی بزرگ یاد کرده‌اند.[۲]

مدت‌ها بود که جندب، به کوفه هجرت کرده بود و از افراد شناخته شده آن سرزمین به حساب می‌آمد. او جزو کوفیانی بود که به نمایندگی از مردم کوفه و حومه آن، بر عثمان‌بن‌عفوان وارد شدند تا از اعمال ناروای سعیدبن‌عاص، والی تعیین شده کوفه از سوی عثمان، شکایت کنند.[۳]

او و جندب الخیر بن‌عبدالله و جندب‌بن‌کعب و جندب‌بن‌عفیف به «جنادبَه الأزْد» مشهور بودند.[۴]

جندب بن زهیر، از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است. وی در ابتدای حکومت امیرمؤمنان علیه‌السلام، آن حضرت را همراهی کرد. او در جنگ جمل حضور داشت و فرمانده پیاده نظام قبیله بزرگ ازد بود.[۵]

بنابر گزارشی، عبدالرحمان‌بن‌عتاب به دست جندب‌بن‌زهیر، کشته شد.[۶]

جندب می‌گوید: در جنگ جمل، مصعب‌بن‌زبیر مرا دید. او نقابی آهنی بر چهره‌اش داشت؛ من نیزه‌ای به سویش پرتاب کردم، ولی به او نخورد. من از او عبور کردم و به سراغ عبدالرحمان رفتم و درحالی‌که رجزخوانی می‌کرد او را کشتم.[۷] جندب‌بن زهیر، در جنگ صفین شرکت داشت. او در این جنگ، از طرف امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به فرماندهی گروه اَزْد و یمنی‌ها انتخاب شد.[۸]

ابن‌حزم او را در جنگ صفین، فرمانده پیاده نظام معرفی کرده است.[۹]

هنگامی‌که ازدی‌های عراق، در مقابل ازدی‌های شام قرار گرفتند، مخنف‌بن‌سلیم برخاست و بعد از حمد و ستایش خداوند گفت: یکی از امور و آزمایش‌های بزرگ مواجه شدن دو گروه ما ازدیان است. ما با گروهی از قوم خود مواجه شده‌ایم و آنان نیز به همین شکل؛ به خدا قسم در این حادثه، تنها دستان و بازوان و بالاهای خود را قطع می‌کنیم، نه دستان بیگانه را. اگر با هم بجنگیم، عزت خود را بر باد داده‌ایم و آتش گرمی‌بخش و نورافشان طایفه خود را خاموش کرده‌ایم. اما اگر دست از جنگ با یکدیگر برداریم، در مقابل مولای خویش، ایستاده‌ایم و برای او خیرخواهی نکرده‌ایم و به اصحاب خود کمک نرسانده‌ایم. در این شرایط جندب‌بن‌زهیر گفت: به خدا قسم، حالا که اینها نیز قبیله ما هستند، اگر ما پدران ازدی‌های شام و یا فرزندان آنان بودیم که ما را زاییده بودند و بعد از گروه به حق ما خارج می‌شدند و علیه پیشوای و رهبر ما نیزه می‌انداختند، یا او را مسخره می‌کردند، و ستمگران و حاکمان باطل و ناحق را بر ضد امت و آئین و بیعت ما {با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام}، یاری می‌دادند، در هر شرایط نیز، از این راه و صحنه جنگ باز نمی‌گشتیم تا این یا آنان را به راه درست بکشانیم، و یا آن‌ها را از صحنه روزگار برداریم. جندب، پس از اتمام حرفش با ازدی‌های شام، درگیر شد و بعد از مبارزه‌ای طولانی و سخت، در نتیجه توسط فرمانده نیروهای ازدی شام به فیض شهادت نایل آمد.[۱۰]

ابن‌مزاحم می‌نویسد: «جندب‌بن‌زهیر با پرچم ازدیان مستقر در سپاه امام علیه‌السلام به راه افتاد. او با صدای بلند می‌گفت: به خدا قسم از جنگ دست برنمی‌دارم، تا این پرچم را با خون دشمن رنگین کنم[۱۱]» او با تمام توان جنگید به آرمان خود، که شهادت بود، دست یافت.

جندب، در جنگ صفین و در هنگام نبرد این اشعار را می‌خواند:

هذا عَلّی وَالهُدی حَقاً مَعَه
یا رَبِّ فَاحْفَظْه وَ لاتُضیعَه

این است علی و به راستی هدایت با اوست. بارالها او را حفظ کن و تباهش مدار.

فَانَّهُ یَخْشاکَ رَبّی فَارْفَعه
نَحْنُ نَصرناهُ عَلی مَنْ نازَعَه

پروردگارا او فقط از تو می‌ترسد، پس مقامش را بلند دار. ما در پیکاری که او می‌کند وی را یاری می‌دهیم.

صِهرِ النَّبی المُصطَفی قَد طاوَعه
اَوَّلُ مَن بایَعَهُ وَ تابَعه[۱۲]

او داماد پیامبر خدا ﷺ است که سر بر فرمان او نهاد و نخستین کسی است که با او بیعت و از وی پیروی کرد.

درخصوص جایگاه و شخصیت جندب‌بن‌زهیر، عبدالله‌بن‌زبیر این گونه گفته است: در جنگ جمل، مردی از اصحاب علی به سوی ما آمد و گفت: ای جوانان قریش، دعوت کردن ما برای شما کافی است؛ اگر از ما تبعیت نکنید، دو مرد را به جانب شما گسیل می‌داریم.

بی شک، آن دو در جنگ با شما، بسیار حریص و ادعای هستند. یکی جندب(بن‌زهیر) غامدی است. او را برای شما توصیف کنم: او مردی بلندقامت است و با نیزه‌های بلند، حمله می‌کند و کمرش را محکم بر زره بسته است.... {عبدالله‌بن‌زبیر ادامه داد} هنگام نبرد، ناگهان جندب‌بن‌زهیر، در مقابل من ظاهر شد و به سوی من آمد. من بر اساس ویژگی‌هایش(که از آن مرد شنیده بودم) او را شناختم.

او نیزه‌ای به جانب صورتم پرتاب کرد، اما بر صورتم، نقابی آهنی بود که نیزه بر آن لغزید. آن‌گاه به من گفت: ای دشمن، من تو را شناختم. اگر به خاطر خاله‌ات(عایشه) نبود به یقین تو را می‌کشتم...[۱۳]

زندگی و شخصیت عبدالرحمان بن عتاب	
نام	عبدالرحمان
کنیه	ابومحمد
نسب	عبدالرحمان بن‌عتاب بن‌اسید بن‌ابی العاص بن‌امیه بن‌عبدشمس
تاریخ ولادت	اواخر عمر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله
محل ولادت	مکه
القاب و اوصاف	یعصوب قریش، جوانمرد
پدر	عتاب
مادر	جویریّه دختر ابی جهل
بستگان مهم	ابی جهل (پدربزرگ عبدالرحمان)؛ عثمان‌بن‌عفوان
قبیله و عشیره	بنی امیّه
همسر یا همسران	هند دختر سهیل‌بن‌عمرو، دختر ابی اهاب‌بن‌عزیز
فرزندان	سعید، محمد، خالد
موقعیت و منصب	از بزرگان‌بنی امیه بود، در جنگ جمل، امام جماعت سپاه بوده است و از تأثیرگذاران سپاه عایشه محسوب می‌شد.فرمانده قریش و کنانه در جنگ جمل بود
کارهای مهم	او از طرفداران عثمان‌بن‌عفان بود و همراه زیدبن‌ثابت و مروان‌بن‌حکم خبر محاصره خانه عثمان را به عایشه در مکه رساندند و از او کمک خواستند اما عایشه کمک به آن‌ها را ردّ کرد. عبدالرحمان جزء ۷۰ نفری است که در جنگ جمل مهار شتر عایشه را در دست داشتند و از آن حفاظت می‌کردند. او فرمانده گروه قریش و قبیله کنانه بود.
نکته ها	عبدالرحمان در بین سپاه عایشه در جنگ جمل دارای مقام و منزلت بالایی بود و به عنوان امام جماعت برای آن‌ها نماز می‌خواند. عبدالرحمان از شجاعان مکه و قبیله‌بنی امیه بود. نام شمشیر او «ولول» بوده است. وی از سرداران و گردانندگان سپاه عایشه بوده است. پدر عبدالرحمن از طرف رسول‌خدا صلی الله علیه و آله حاکم مکه بوده است..
مدت عمر	۲۷ سال
تاریخ وفات	سال ۳۷ هجری قمری
اسدالغابه؛ الاصابه؛ تاریخ دمشق؛ لسان المیزان، ابن‌حجر؛ الانساب، سمعانی؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید؛ تاریخ الاسلام، الذهبی؛ امتاع الاسماع.	

۱. *الاصابه*، ۶۱۲/۱ و ۳۶۲/۱.
۲. *اسد الغابه*، ۳۰۳/۱.
۳. *الطبقات الکبری*، ۳۰/۵ ۳۵.
۴. *اسدالغابه*، ۳۶۲/۱؛ *انساب الاشراف*، ۴۱۴/۶؛ *الغارات*، ابراهیم‌بن‌محمدالثقفی، ۲۲۴/۱ و۴۶۹.
۵. *اخبارالطوال*، ص ۱۴۶.
۶. *الاصابه*، ۳۵/۵.
۷. نسب قریش، ص ۱۹۳، مصعب‌بن‌عبدالله‌بن‌مصعب الزبیریّ(ت ۲۳۶ ه) تصحیح و تعلیق. لیفی بروفنسال، دارالمعارف.
۸. وقعة صفین، ص ۲۰۵.
۹. *کتاب النسب*، ص ۲۹۶؛ جمهرة *النساب العرب*، ص ۳۷۸.
۱۰. وقعة صفین، ص۲۶۲، *تاریخ طبری*، ۴/ ۱۸ ۱۹.
۱۱. وقعة صفین، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
۱۲. وقعة صفّین، ص ۳۹۸؛ *کتاب الفتوح*، ۱۷۹/۳.
۱۳. مختصر *تاریخ دمشق*، ابن‌منظور، ۱۲۱/۶ و ۱۲۲.

۳٦/۲ حارث‌بن‌بشیر

حـارث فرزنـد بشـیر یـا بشـر همدانـی[۱]، از یـاران شـجاع و نسـتوه امیرمؤمنـان علـی‌علیه‌السلام بـود.[۲]

نامبرده در جنگ صفین، جزو یازده نفر فرماندهانی بود که با هشت‌صد نیروی رزمنده سلحشور قبیله بزرگ هَمْدان، در طرف راست سپاه امام علی‌علیه‌السلام به لشکر معاویه حمله کردند. آن‌ها یکی پس از دیگری، پرچم فرماندهی نیروهای‌بنی هَمْدان را حمل کردند تا به شهادت رسیدند. در این حمله‌ها، تعداد صد و هشتاد رزمنده و یازده فرمانده، که حارث هم در میان آنان بود، به شهادت دست یافتند.[۳]

۳۷/۲ حازم‌بن‌ابی حازم الاحمسی

حازم فرزند ابی حازم، از فرزندان احمس بن غوث بن انمار بن اراش است.[۴] نام ابی حازم پدر حازم[۵] عوف بن حارث است. او از اصحاب رسول خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و با انصار مدینه هم پیمان. وی تحت حمایت ابی رهم غفاری در مدینه زندگی می‌کرد.[۶]

ابوحازم، احادیث فراوانی را از پیامبر خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است. از جمله آن‌ها حدیث‌هایی در فضیلت امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام که رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به مناسبت‌های مختلف از امام‌علیه‌السلام به ستایش و نیکی یاد کرده است.[۷]

حازم‌بن‌ابی حازم و برادرش قیس از تابعین بوده‌اند. قیس از پدرش و دیگران روایات زیادی نقل کرده است. او عثمانی مذهب بوده و ارتباطش با ابوبکر و عمربن‌خطاب و عثمان‌بن‌عفان رابطه‌ای نیکو و حسنه بوده است. وی از عشره مُبشّره روایت نقل می‌کند.[۸]

"من قاتل او را کشتم و بر جنازه او ایستادم تا به محل جمع آوری شهدا منتقل شود و به جنازه بی حرمتی نشود. (در همین زمان) ابو زبیب‌بن‌عروه نیز به شهادت رسید. من قاتل او را هم به قتل رساندم و مواظب پیکر ابو زبیب بودم (تا لباس‌های او را از تنش بیرون نیاورند یا مثله نشود)، در همین شرایط سفیان‌بن‌عوف بر من عبور کرد و گفت: ای گروه اَزْد، آیا یزیدبن‌مغفل در میان شما است؟ گفتم: آری، من از او پاسداری می‌دهم. گفت: خدا تو را زنده نگه دارد، تو کیستی؟ گفتم: آری، من عبدالرحمان‌بن‌مخنفم. گفت: ای آزاد مرد شریف و گرانقدر خدا عمرت دهد. درود برتو عموزاده. آیا پیکر او را به من که عموی وی (سفیان‌بن‌عوف مُغفّل) هستم می‌دهی؟ گفتم: درود برتو، اما اینک، ما بر(کفن و دفن) او از تو سزاوارتریم (و این وظیفه ماست)، اما گذشته از این (که تکلیف ماست) به جان خودم، البته تو عمو و وارث اویی."[۹]

۳۸/۲ الحکم‌بن‌اَزهر

حکم فرزند اَزهربن‌مهدحمیَری، از بزرگان کوفه به شمار می‌رفت.[۱۰] او از اصحاب خاص امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام و از شجاعان جنگ صفّین بوده است. حَکَم در صحنه جنگ صفّین به مبارزه پرداخت. حجربن‌یزیدکِندی، که به حُجرالشر مشهور است، بعد از درگیری با حُجربن‌عَدی و فرارش به سوی لشکر معاویه مجدداً به میدان جنگ آمد و این بار با حَکَم‌بن‌اَزهر مبارزه کرد. حکم بعد از مبارزه‌ای بی امان به دست حُجرالشر به شهادت رسید. بعد از مدتی، رفاعةبن‌ظالم حمیری از میان یاران علی‌علیه‌السلام بیرون آمد و به حُجرالشر حمله کرد. او پسرعموی حکم‌بن‌اَزهر بود و در زمان حمله به حجر این رجز و شعار را می‌خواند:

انابن عمّ الحکم‌بن اَزهر

الماجد مقام حین یَذکر[۱۱]

من پسر عموی حکم‌بن‌اَزهر هستم، ان بزرگ زاده‌ای که چون نامی‌از وی برند تحسینش می‌کنند.

وی، چنان ضربه‌ای به حجرالشر زد که نقش بر زمین شد و در جا به هلاکت رسید. امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام که تازه از شهادت حکم‌بن‌اَزهر افسرده خاطر شده بود، با دیدن جسد حجرالشر گفت: « *اَلحَمدُ لِلّه اَلذی قَتَلَ الحُجراً بِالحُکم‌بن اَزَهر*[۱۲]» «سپاس خدای را که رفاعةبن‌ظالم به انتقام خون حکم‌بن‌اَزهر حجرالشر را به هلاکت رساند.»

۳۹/۲ حمزة بن عُتبه

حمزه فرزند عتبه بن ابی وقّاص[۱۳]، برادر هاشم‌بن‌عتبه معروف به مرتال است. حمزه از اصحاب باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. حمزة بن عتبه به همراهی گروهی، در مقابل او قرار گرفتند. آنها با یکدیگر به پیکار پرداختند.

نصربن‌مزاحم منقری، در این باره می‌گوید: حمزه در حال نیزه انداختن می‌گفت:

ماذا یرجّی من رئیس مَلّا لست بفرّار ولاَ زُمّیلا
فی قومه مستبد لا مدلا قد سئم الحیاة واستمل
و کل اغراض له تملا

چه انتظاری(جز جانبازی) از سردار دست از جان شسته‌ای می‌رود؟ من گریزان و ناتوان نیستم؛ سرداری که در میان قوم خود دیگری را به جای خویش گماشته و خود که راهنمای ایشان بوده اینک از طول زندگی به ستوه آمده و دل برگرفته است، و به تمام هدفها و نیت‌های خود رسیده است.

این نبرد، مقارن غروب آفتاب رُخ داده است بود. و نیز حمزه، در اشعار دیگری گفت:

دعانی عمروٌ لِلّقاءِ فکَم اُقِلَ وایُّ جواد لا یقال له هَنی
و ولی علی طرف یجول بشکة مقلصه احشاؤه لیس ینثنی
فلو درکته البیض تحت لوائه لغودر مجدولا تعاوره القنی
علیه تجیع من دماء تنوشه قشاعم شهب فی السباسب تجتنی

عمرو مرا برای دیدار خوانده است و من رد نمی‌کنم؛ و کدام کریمی‌است که او را فرا نخوانند؟ او سوار بر اسبی، باریک میان، غرق در اسلحه که به جولان درآید و منحرف نشود، آمده است. اگر نیزه در زیر پرچم وی به او اصابت کند به خاک در می‌غلتد و نیزه‌های کاری، او را از پای می‌افکند. به زیر ضربات تیغ‌های درخشان، چون شهاب و تیرهای دلدوز پیکرش غرق به خون می‌شود.

عمروعاص،(که در این جنگ عقب نشینی کرد)، نزد معاویه آمد. او به معاویه گفت: امروز به مردی برخوردم که سزاوار است او را چون خوشه‌های انگوری که در چرخ فشار دهند، و آبش را بگیرند زیر سُم ستوان لگدکوب کنند یا به گودال‌های پست دراندازند، وی ناشکیبا و کم حوصله و تندخشم است و چون زن داغدیده‌ای که زبان گرفته باشد پرگویی می‌کند و کین می‌توزد. اینک وی در برابر ماست؛ به خدا چون جزّار[۱۴] با تیغی تیز و برّان و شمشیری پهن ضربت می‌زند، هر اسب رام نشدنی را به گاه حمله برمی‌جهاند و به تک در می‌آورد.[۱۵]

عمروعاص، بعد از گزارش به معاویه دوباره به میدان جنگ آمد. وی با ضربه‌ای به شکم اسب حمزه، او را به زمین انداخت و مجروح کرد. حمزه سه روز بعد، به دلیل جراحات وارده به مقام شامخ شهادت رسید.[۱۶]

۱. شیخ طوسی نام پدر او را بشر آورده است و دیگر رجالیّون از او تبعیت نموده اند. *رجال الطوسی*، ص ۶۷ شماره ۶۱۰، در عنوان سفیان‌بن‌یزید.
۲. *رجال الطوسی*، همان.
۳. وقعة صفّین، ص ۲۵۲؛ *تاریخ الطبری*، ۱۴/۴.
۴. *الاستیعاب*، ۱۲۸۵/۳.
۵. ابوحازم عوف بن (حارث) خنیس بن هلال بن‌الحارث بن‌رزاح بن لکیب بن عمرو بن‌لوی بن‌رهم بن‌معاویه بن‌احمس بن‌غوث بن‌انمار بن اراش بن‌عمرو بن الغوث الاحمس. *الاستیعاب* ۱۶۲۶/۴.
۶. همان.
۷. *التمهید*، ابن‌عبدالبرّ، ۲۱۸/۲.
۸. *الاستیعاب*، ۱۲۸۵/۳.
۹. وقعة صفّین، همان؛ پیکار صفّین، پرویز اتابکی، ص۳۵۷.
۱۰. *اخبارالطوال*، ص ۱۷۵
۱۱. *اعیان الشیعه*، ۲۰۷/۶؛ وقعة صفّین، ص ۲۴۳-۲۴۴
۱۲. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۹۶/۵، *اعیان الشیعه*، ۴۸۶/۱و۵۷۳۶/۴و۲۰۷/۵.
۱۳. مالک‌بن‌اهیب‌بن‌عبدمناف‌بن‌زهرة القرشی، *الاستیعاب*، ۷۹۹/۲.
۱۴. قصابی که شتر را سر می‌برد.
۱۵. پیکار صفّین، مترجم: پرویز اتابکی، ص ۵۱۶-۵۱۷، تهران، شرکت انتشارات علمی‌و فرهنگی، سال ۱۳۷۵.
۱۶. *اعیان الشیعه*، ۲۴۸/۶.

۴۰/۲ خزیمة‌بن ثابت

خزیمه فرزند ثابت[۱] بن وفا، از صحابیان ارجمند رسول‌خدا ﷺ و از خاندان بنی‌خطمه، از قبیله بزرگ اوس، در مدینه بود. مادرش کبشه دختر اوس از طائفه‌بنی ساعده است. وی دارای دو برادر، به نام‌های دَحرَج و عبدالله و سه پسر، به نام‌های عُماره، عبدالله و عبدالرحمن بود و ابن‌سعد از عُماره به عنوان صحابی و راوی حدیث رسول‌خدا ﷺ نام برده است.[۲]

در میان اصحاب رسول‌خدا ﷺ خزیمه، تنها شخصیتی است که به لقب، «ذوالشهادتین» مشهور است. داستان مدال به این لقب بدین شرح است که:

پیامبر خدا ﷺ، از شخصی یک اسب خرید، اما هنگام پرداخت قیمت اسب آن شخص معامله را انکار کرد، تا اسب را به قیمت بیشتر به فرد دیگری بفروشد.

در این هنگام، خزیمه از راه رسید و گفت: من شهادت می‌دهم که اسب را به رسول‌خدا ﷺ فروخته ای. آن حضرت خطاب به خزیمه کرد و فرمود: چگونه شهادت می‌دهی درحالی که، هنگام معامله نبودی؟ گفت: پدر و مادرم فدای تو، ای رسول‌خدا ﷺ!، ما تو را درباره آنچه از جانب خدا و خبرهای آسمانی می‌آوری تصدیق و گواهی می‌دهیم، چگونه در مورد قیمت یک اسب تصدیق نکنیم؟ در این شرایط که رسول‌خدا ﷺ شهادت وی را به مثابه‌ی دو شهادت عنوان کرد و فرمود: خزیمه، کسی را که بر سود یا زیان او شهادت دهد، کافی است.[۳] بدین جهت به لقب «ذوالشهادتین» مفتخر و شهرت یافت.

تعدادی از تاریخ نویسان، حضور نامبرده را در جنگ بدر تأیید کرده اند، اما بیشتر آنان همراهی خزیمه، در تمامی جنگ‌های بعدی پیامبر خدا ﷺ را تصدیق کرده‌اند.[۴] وی، از بزرگان قبیله‌بنی خَطمه، ساکن در نزدیکی محله قبا در مدینه بود و در فتح مکه پرچم قبیله خود را به دست داشت.[۵]

خزیمه، از معترضان بر ابوبکر در پیشی گرفتن بر امیرمؤمنان‌علی ؑ در خلافت بود. شیخ صدوق از امام صادق ؑ نقل کرده است که: خزیمه (در سقیفه) برخاست و گفت: ای ابوبکر! آیا می‌دانی که رسول‌خدا ﷺ تنها شهادت مرا پذیرفت و گواه دیگری(نفر دوّمی) را نخواست؟ ابوبکر گفت: آری. خُزیمه گفت: پس بدان که از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خاندان من، میان حق و باطل را جدا کنند و آنان پیشوایانی هستند که باید از آنان پیروی شود.[۶]

خزیمه، مورد عنایت پیامبر خدا ﷺ بود و پس از رحلت آن بزرگوار، از اصحاب برگزیده امیرمؤمنان‌علی ؑ شد. هنگامی که، مردم با امیرمؤمنان علی ؑ بیعت کردند، خزیمه در ضمن اشعاری می‌گفت:

اذا نحن بایعنا علیا فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن

وجدناه اولی الناس بالناس انه اطب قریش بالکتاب و بالسنن

«وقتی که با علی بیعت کردیم، او ما را از همه فتنه‌هایی که از آن هراس داریم، حفظ می‌کند.

او را از همه مردم بر مردم سزاوارتر یافتیم که به کتاب خدا و سنت‌های رسول‌خدا ﷺ آشناتر است.»

خزیمه، براساس همین اعتقاد وایمانی راسخ که به امیرمؤمنان‌علی ؑ و خلافت و ولایت او داشت، در هر فرصت و شرایطی بر این عقیده پافشاری می‌کرد. روزی امام ؑ از دارالامارة کوفه خارج شد. در این هنگام، جمعی از افراد به پیشواز حضرت آمدند و سلام کردند. حضرت بعد از پاسخ سلام آن‌ها فرمود: « در میان شما، چه کسانی از اصحاب رسول‌خدا ﷺ وجود دارد؟»ـ سپس از آن‌ها درباره شنیدن حدیث غدیرخم، شهادت طلبید ـعده‌ای که در میان آنها خزیمة‌بن‌ثابت، ابوایوب انصاری، خالد بن زید، قیس بن سعد بن عباده، عبدالله بن بدیل بن ورقاء برخاستند و شهادت دادند که در روز غدیر، از زبان مبارک پیامبر خدا ﷺ شنیده‌اند که فرمود: *من کنت مولاه فهذا علی مولاه*[۷] «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.»

۱. خزیمة‌بن ثابت بن‌الفاکة بن‌ثعلبة بن‌ساعدة‌بن عاصر‌بن‌غیان بن‌عامر بن‌خطمة بن‌جشم بن‌مالک بن‌او، *الطبقات الکبری*، ۳۷۸/۴، *حلیفة‌بن‌خیاط العصغری*، ص ۱۵۱.

۲. همان، ۷۱/۵.

۳. *اصول کافی*، کلینی؛ ۴۰۱/۷، *الطبقات الکبری*، ۳۸۰/۴؛ *امتاع الاسباع*، ۱۹۵/۷.

۴. *الاستیعاب*، ۴۴۸/۲، *تهذیب الکمال* ۲۴۳/۸، *تقریب التتهذیب*، ابن‌حجر، ۲۶۸/۱و۱۲۱/۳، *عمدةالقاری*، العینی، ۱۰۴/۱۴.

۵. *الطبقات الکبری*، ۳۸۱/۴، *تاریخ مدینة دمشق*، ابن‌عساکر، ۳۵۷/۱۶، *اسدالغابه*، ۱۱۴/۲.

۶. *الخصال*، الشیخ الصدوق، ص ۴۶۴، *الیقین*، السیدبن طاووس، ص ۳۴۱، *بحارالانوار*؛ ۲۱۳/۲۸.

۷. *الاصابة*؛ *بحارالانوار*؛ ۲۱۳/۴۱، *الغدیر*، ۱۹۰/۱؛ *اختیار معرفةالرجال*، الشیخ الطوسی، ۲۴۶/۱؛ *نقد الرجال*، سید مصطفی‌بن‌الحسین الحسینی التفرشی، ۲۶۵/۱؛ *الدرجة الرفیعة فی طبقات الشیعة*، السید علی خان المدنی، ص ۴۵۳؛ *معجم الرجال الحدیث*، ۱۸۵/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۵۵۱/۳ و ۵۳۹/۴.

موقعیت دارالاماره کوفه



حضور در جنگ جمل و صفّین

خزیمه‌بن‌ثابت، در دو جنگ جمل و صِفّین حضور یافت.[۱] مسعودی از منذربن‌جارود نقل می‌کند: زمانی که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، وارد بصره شد در محلی به نام«زاویه» مستقر شد. من نزد او رفتم و هزار نفر از سواره نظام را در اطرافش دیدم. پیشاپیش آنان سوارکاری بود که عمامه بر سر و لباس سفید بر تن داشت. او شمشیری به کمر بسته بود و کمانی به شانه انداخته بود و درحالی‌که پرچم در دست داشت، بر اسبی سرخ، موی سوار بود. دیدن او مرا به تعجب واداشت، و پرسیدم: این شخصیت با عظمت کیست؟ گفتند: او خزیمةبن‌ثابت انصاری، صحابی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، معروف به «ذوالشهادتین» است.[۲]

شخصی می‌گوید: زمانی که من در نبرد صفّین بودم، مردی را دیدم که چهره خود را پوشانده بود و چهره‌اش را در نقاب پنهان کرده بود، به گونه‌ای که فقط سفیدی کناره‌های ریش او پیدا بود و با شدت هر چه تمام می‌جنگید. به وی گفتم: ای پیرمرد، آیا علیه مسلمانان پیکار می‌نمایی؟ او ناگهان چهره خود را باز کرد و به من گفت: آری، من خزیمةبن‌ثابت هستم و خود از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: «*قاتل مع علیٍ جمیع من یقاتله*[۳]» «هر کس به علی از در جنگ درآید، تو علیه او وارد جنگ شو و با او پیکار نما.»

شهادت در صفّین

در جنگ صفّین، از اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تعداد زیادی در میان سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام قرار داشتند. برخی از آن‌ها در جنگ یاد شده به شهادت رسیدند، که این بهترین دلیل، بر حقانیّت امام علیه‌السلام و بطلان حرکت معاویه بود. از جمله این افراد، خزیمةبن‌ثابت و عمار یاسر، دو یار بزرگ پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند.

ذهبی می‌نویسد: خزیمة بن ثابت، از یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از جنگ جویان غزوه بدر و احد و دیگر جنگ‌های زمان آن حضرت بود. او نیز از سرداران بزرگ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در صفّین بوده است و در همان جنگ به شهادت رسید.[۴] خزیمه‌ی پیوسته می‌گفت: خودم از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود:«*تقتل عماراً الفئة‌الباغیة*»؛ «عمار را گروه ستمگر خواهد کشت.» وقتی خبر شهادت عمار در جنگ صفّین منتشر شد، جدم خزیمه برخاست و شمشیرش را به آرامی‌از غلاف بیرون کشید و روانه میدان نبرد شد و به گونه‌ای به پیکار با دشمن ادامه داد تا این‌که خود او همچون عمار یاسر به دست گروه ستمگر به مقام رفیع شهادت رسید.[۵]

اندوه امام

فراق و شهادت خزیمه در جنگ صفّین، هیچ گاه از خاطر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیرون نرفت. نوف بلالی می‌گوید: بعد از جنگ صفّین امام علیه‌السلام به کوفه آمد. روزی بر سنگ‌هایی که جعدةبن‌هبیره روی هم گذاشته بود ایستاد و برای مردم سخنرانی کرد و بعد از حمد و ستایش خدا، مردم را به تقوا فراخواند؛ سپس درباره شخصیت بلندمرتبه‌ی امام مهدی علیه‌السلام بیاناتی را فرمود و سرانجام در غم از دست دادن اصحاب باوفا و همراهان فداکار خود همچون: عمار یاسر، ابن‌التیهان(مالک)، ذوالشهادتین(خزیمه‌بن‌ثابت) و دیگران اظهار تأسف کرد و با چشمانی گریان فرمود:

«*...ما ضَرَّ اِخوانَنا الّذینَ سُفِکَت دِماؤُهُم وَ هُم بِصِفّینَ اَن لا یَکُونُوا الیَومَ اَحیاءً؟... اَینَ اِخوانِیَ الّذینَ رَکِبُوا الطَّریقَ وَ مَضَوا عَلَی الحَقِّ؟ اَینَ عَمّارٌ؟ وَ اَینَ ابنُ التَّیِّهانِ؟ وَ اَینَ ذوالشَّهادَتَینِ؟ وَ اَینَ نُظَراؤُهُم مِن اِخوانِهِم الَّذینَ تَعاقَدُوا عَلَی المَنِیَّةِ، وَ اُبرِدَ بِرُؤُسِهِم اِلَی الفَجَرَةِ.*»

«برادران ما که خونشان در صفّین ریخته شد، زیان نکردند که امروز نیستند.... به خدا سوگند، خدا را ملاقات کردند و پاداش آنان را به کمال پرداخت، و از پس، آن‌که ترسان بودند در خانه امانشان ساکن ساخت. کجایند برادران من که راه حق را سپردند، و با حقیقت‌طلبی به سرای اخروی شتافتند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند؟»

سپس امام علیه‌السلام، دست به محاسن شریف خود کشید و مدتی طولانی گریست، بعد مطالبی در عظمت و مقام ارجمند این افراد فرمود و در فراقشان اشک ریخت.[۶]

مقام روایی خزیمه

خزیمه از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است و کسانی چون: عُماره فرزند او، عبدالله جَدَلی، عمروبن‌میمون اودی، ابراهیم‌بن‌سعدبن‌ابی وقّاص، جابربن‌عبدالله انصاری و عمارةبن‌عثمان‌بن‌حنیف از وی روایت کرده‌اند.[۷]

شیخ طوسی، او را از راویان حدیث و اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آورده و علّامه حلی رحمه‌الله وی را در شمار معتمدان و مرحوم مجلسی او را از صادقان در نقل روایت می‌داند. محقق مامقانی می‌گوید: اگر نبود جزو کلام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که وی را ذوالشهادتین نامید، در اثبات عدالتش کافی بود.[۸] و باید به کلام صاحب تنقیح المقال، تعریف... و تمجید مولای متقیان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در نهج البلاغه را افزود.[۹]

۴۱/۲ خَنثر بن عُبَیده

خنثر فرزند عبیدة‌بن‌خالدالمحاربی است. عده‌ای عبیده را از جمله صحابیان رسول‌خدا ﷺ می‌دانند. از او روایاتی نیز گزارش شده است.[۱۰]

خنثر بن عبیده از خاندان بنی محارب بود. طبری می‌نویسد: خنثر در جنگ صفّین به یاری امیرمؤمنان‌علی ؑ آمد. زمانی که جنگ بین دو گروه شدت پیدا کرد، مشاهده کرد گروهی از قبیله‌بنی محارب می‌خواهند بگریزند. خنثر به آنان گفت ای طائفه قیس، آیا اطاعت کردن از شیطان نزد شما ترجیح دارد بر اطاعت (خداوند) رحمن؟

آیا نمی‌دانید که در فرار، معصیت الهی قرار دارد و در شکیبایی و مقاومت کردن اطاعت الهی وجود دارد؟ آیا غضب و نارضایتی خداوند را بر رضوان الهی برمی‌گزینید؟ و معصیت او را به جای غفران و آمرزش انتخاب می‌کنید؟

خداوند را مورد عنایت داشته باشید؛ پروردگار متعال را در مورد توجه قرار دهید. ای‌بندگان خدا، آسودگی و آسایش، پس از مرگ تنها برای کسی است که در تمام عمر مراقب اعمال خود باشد، و به اطاعت خداوند رغبت داشته باشد. آن‌گاه چنین رجز خواند:

انا الّذی لا انثنی ولاَخِر — ولا اُولّی ابداً مِن الدُّبُر

ولا اَری من المعازیل الدُّبُر — لکن مع الوم المصالیت الصُّبُر

من همان کسی هستم که در جنگ، کمر خم نمی‌کنم و نمی‌گریزم، و هرگز به جنگ پشت نمی‌کنم؛ من از کسانی که احمقانه و عاجزانه از جنگ کناره گیری می‌کنند و به آن پشت می‌کنند نیستم، و از قوم دلیرمردان قاطع و مقاومان صبورم.[۱۱]

آنگاه به سپاه معاویه حمله کرد و با تلاش وافر جنگید تا به شهادت رسید. حمله‌های فراوان وی و یارانش موجب شد همان روز جنگ به نفع سپاه امیرمؤمنان‌علی ؑ به پایان برسد و افرادی از دشمن را به تعجب و تحسین از پایداری سپاهیان امام ؑ وادارد.[۱۲]

---

۱. *اسدالغابه*، ۱۱۴/۲

۲. *مروج الذهب*، ۳۵۹/۲؛ *شرح ابن ابی الحدید*، ۲۴۵/۱.

۳. *مختصر اخبار شعراءالشیعه*، محمدبن‌عمران‌بن‌موسی‌بن‌سعیدبن‌عبیدالله المرزبانی الخراسانی، ص ۴۰؛ *اعیان الشیعه*، ۳۱۹/۶.

۴. *سیراعلام النبلاء*، ، ۴۸۵/۲.

۵. *اسدالغابه*، ۱۱۴/۲؛ *الاصابة*، ۲۸۰/۲؛ وقعة صفّین، صفحه۳۶۳؛ *شرح الاخبار*، القاضی النعمان، ۴۰۹/۱.

۶. *نهج البلاغه*، خطبه۱۸۲.

۷. *تهذیب الکمال*، المزی، ۲۴۳/۸.

۸. *رجال طوسی*، ص ۳۸و۶۲؛ *خلاصة القوال*، ص ۱۳۹؛ *تنفیح المقال*، ۳۹۷/۱.

۹. *نهج البلاغه*، خطبه، ۱۸۲.

۱۰. *الاستیعاب*، ۱۰۲۱/۳؛ *خلاصة تهذیب الکمال*، صفی الدین احمدبن عبدالله الانصاری الیمنی؛ ص ۲۵۴، *اسدالغابه*، ۳۵۷/۳؛ *تهذیب الکمال*، ۲۰۲/۱۹.

۱۱. *کتاب الفتوح*، ۳۷/۳؛ *تاریخ طبری*، ۲۲/۴؛ وقعةصفّین، ص ۲۸۶.

۱۲. *کتاب الفتوح*، همان.

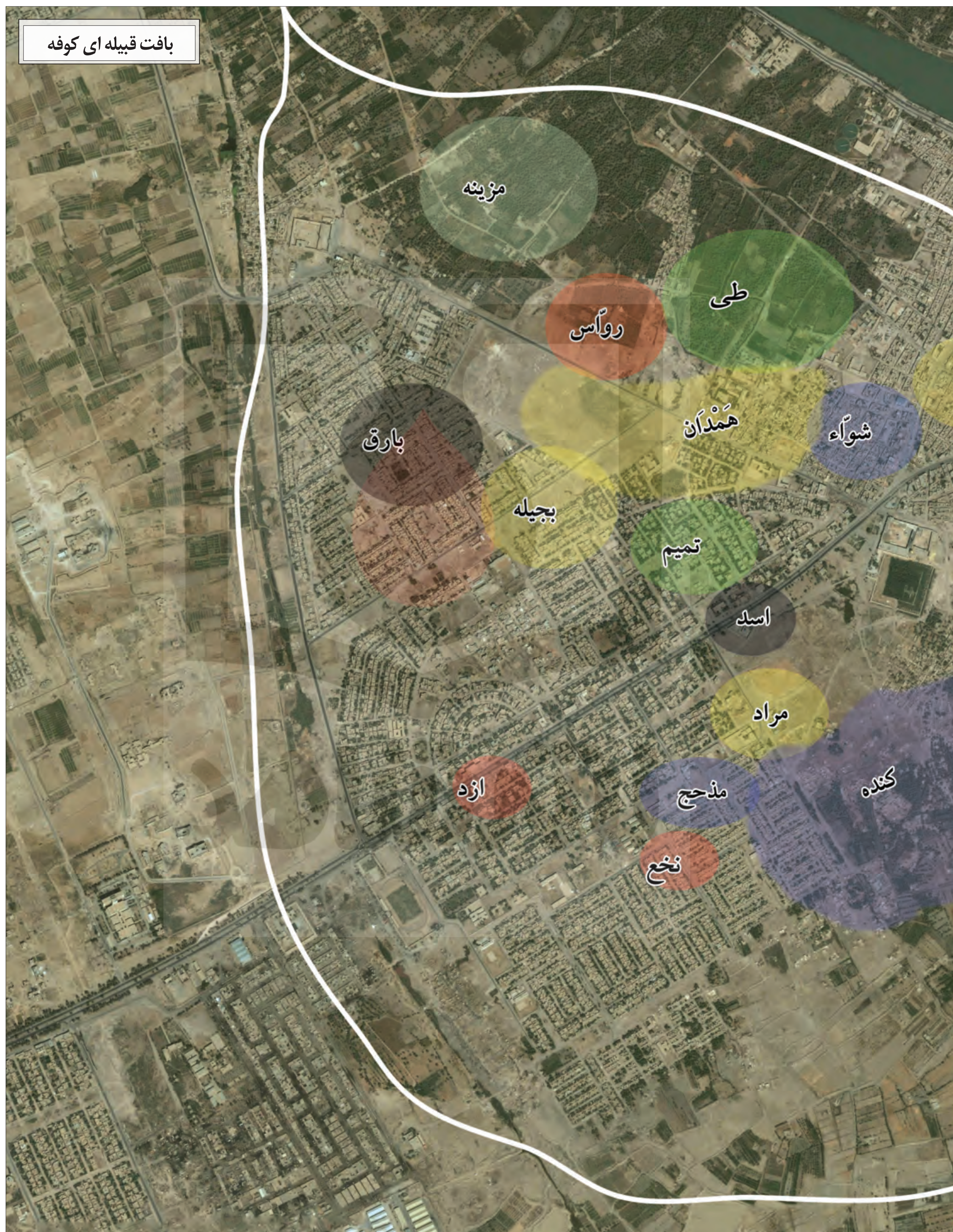


۴۲/۲ زَحربن‌نهشل

زحر فرزند نهشل تمیمی، از اصحاب امیرمؤمنان‌علی‌ علیه السلام در جنگ صفّین بود. در هنگامی‌که قوم او (بنی تمیم) در جنگ صفّین پا به فرار گذاشتند، وی آنان را جمع کرد. ابن‌قُتیبه دینوری می‌گوید: بنی تمیم در جناح راست امام قرار داشتند که اهل شام و سپاهیان معاویه به آن‌ها حمله کردند و آنان را پراکنده و مغلوب کردند. زحربن‌نهشل فریاد زد: ای بنی‌تمیم، به کجا می‌روید؟ آنان پاسخ دادند آیا نمی‌بینی در چه شرایطی افتاده‌ایم؟ زحر گفت: ای وای بر شما، فرار می‌کنید و برای خود عذر می‌آورید! اگر به خاطر دین و آیین الهی نمی‌جنگید به خاطر نسب و افتخارات قومی‌خود بجنگید و همراه من حمله کنید. سپس حمله کرد و یارانش وی را همراهی کردند. زحر، آن چنان نبرد کرد که تعجب همه را برانگیخت و پیشاپیش قوم خود حمله کرد تا بنی تمیم قدرت پیدا کرد. هر دو گروه حمله کردند که نیزه‌ها شکست و شمشیرها از کار افتاد؛ در پایان آنها با چنگ و دندان به پیکار ادامه دادند و به سوی یکدیگر سنگ ریزه و خاک می‌پاشیدند، تا همدیگر را از خود دور کنند. در همین حمله‌ها بود، زحربن‌نهشل جان به جان آفرین تسلیم کرد و به افتخار شهادت نایل آمد.[1]

در همین لحظه، امیرمؤمنان‌علی‌ علیه السلام در کنار قبیله ربیعه بر انبوهی از سپاه معاویه حمله می‌کرد و جنگ به گونه‌ای شدت گرفت که در موارد فراوانی شمشیر امام علیه السلام کج شد و او آن را راست و تیز کرد و دوباره به دشمن حمله کرد. قبیله ربیعه، در رکاب حضرت از هیچ کوششی فروگذار نبودند. خورشید در حال غروب کردن بود و امام علیه السلام به چادر معاویه نزدیک می‌شد. معاویه وحشت زده از عمروعاص کمک خواست و او پیشنهاد کرد که چادر را ترک کند و معاویه از چادرش فرار کرد. امیرمؤمنان‌علی‌ علیه السلام، در شرایطی که پیشاپیش قبیله ربیعه حرکت می‌کرد، به سراپرده معاویه رسیدند و آن را از جا کندند و مجدداً به مقر خویش بازگشتند. آن حضرت آن شب را در میان قبیله ربیعه ماند.[2]

۱. *اخبارالطوال*، ص ۱۸۲-۱۸۳.
۲. همان، ۱۸۳.


بافت قبیله ای کوفه
مزینه
طی
روّاس
هَمْدَان
شوّاء
بارق
بجیله
تمیم
اسد
مراد
کنده
ازد
مذحج
نخع

۴۳/۲ زُهَیربن‌عوف[۱]

زُهَیر فرزند عوف، مشهور به ابوزینب(یا زبیب) از خاندان بزرگ اَزد بود. نامبرده از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در جنگ صفّین بود. زُهیر یکی از کسانی است که بر شراب‌خواری ولیدبن‌عقبه(والی کوفه) نزد خلیفه سوّم، شهادت داد[۲] که این نشان از شجاعت، دینداری و روحیهٔ انقلابی او بوده است.

حارث‌بن‌حُصَیره[۳] می‌گوید: ابوزُبیب (زُهیربن‌عوف) بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: اگر ما بر گمراهی باشیم، وظیفهٔ تو از تمامی ما سنگین تر است! و گناه و مسئولیت شما، از همه ما عظیم تر خواهد بود. و اگر ما برحق باشیم به یقین تو از همه ما هدایت یافته تر هستی، و بهره تو از خیر و خوبی عظیم تر است. تو ما را امر کردی به مقابله و نبرد با اینان(شامیان). ما دیگر، دوستی و قرابت خود را با اینان قطع کردیم و دشمنی خود را به آنان اظهار کردیم. ما با این کار، چیزی(اجری) را طلب می‌کنیم که در نیت تو و ما وجود دارد. زهیر برای امام علیه‌السلام این‌گونه صحبت‌هایش را ادامه داد: آیا راه و روش ما حق نیست؟ و آیا راه و روش دشمن ما، نافرمانی و گناه کبیره نیست؟

۴۴/۲ سائب‌بن‌بِشر

سائب، فرزند بشربن‌عمروبن‌الحارث‌الکلبی[۴] است. او از نیاکان صاحب کتاب جمهرةالنسب[۵] است.

ابن‌حزم، نام او را جزو اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در جنگ صفّین آورده است، و نقل می‌کند ایشان در این جنگ به شهادت رسیده است.[۶]

ابن‌سعد می‌نویسد: بشر بن عمرو و سه فرزندش سائب، عبید و عبدالرحمن در جنگ جمل جزء یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند.[۷]

محمدبن‌سائب مشهور به ابونضر، از اولین مفسران و صاحب کتاب «آیات الاحکام» است که به کتاب احکام القرآن معروف است. به گفته علامه تهرانی، این کتاب، نخستین متن مکتوب در این موضوع است.[۸] وی از اصحاب و یاران امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است.[۹]

۴۵/۲ سهیل‌بن‌عمرو

سهیل فرزند عمروبن‌ابی عمرو انصاری از قبیله بنی النجار و از یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. او افتخار حضور در جنگ بدر را داشت.[۱۰]

سهیل و برادرش سهل، صاحب انبار خرما و جایگاه بستن شتران بودند و این همان مکانی بود که در ابتدای ورود رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه شتر آن حضرت در آن جا زانو زود و با ساختن مسجد بزرگ نبوی قداست پیدا کرد.[۱۱]

۱. (یا زهیربن‌الحارث‌بن‌عوف) بن‌الحارث بن کسر(کاسر) الحجر، *اسدالغابه*، ۲۰۵/۵.

۲. *جمهة انساب العرب*، ابومحمدعلی بن احمد بن سعید (ابن‌حزم)، صفحه۳۷۸، *طبقات خلیفه*، ۱۹۱، ۲۳۲، ۲۵۳.

۳. حارث‌بن‌حصیره ازدی ساکن کوفه بود. او از تابعین است. موسوعةالمصطفی و العقرة، حاج حسین الشاکری، ۸/، ۴۶۵ به نقل از رجال نجاشی.

۴. بشربن‌عمروبن‌الحارث‌بن‌عیدالعزی‌بن‌امروالقیس‌بن‌عامربن‌نعمان بن‌عامربن عبدود بن‌کنانقین عوف بن‌عذرةبن زیدلات‌بن رفیةبن‌ثوربن‌کلب است. طبقات الکبری.

۵. مقصود نسابه و مورخ معروف عرب، ابوامنذرهشام‌بن‌محمدبن‌سائب‌بن‌بشرکلبی است.

۶. *جمهرةانساب العرب*، ۴۵۹.

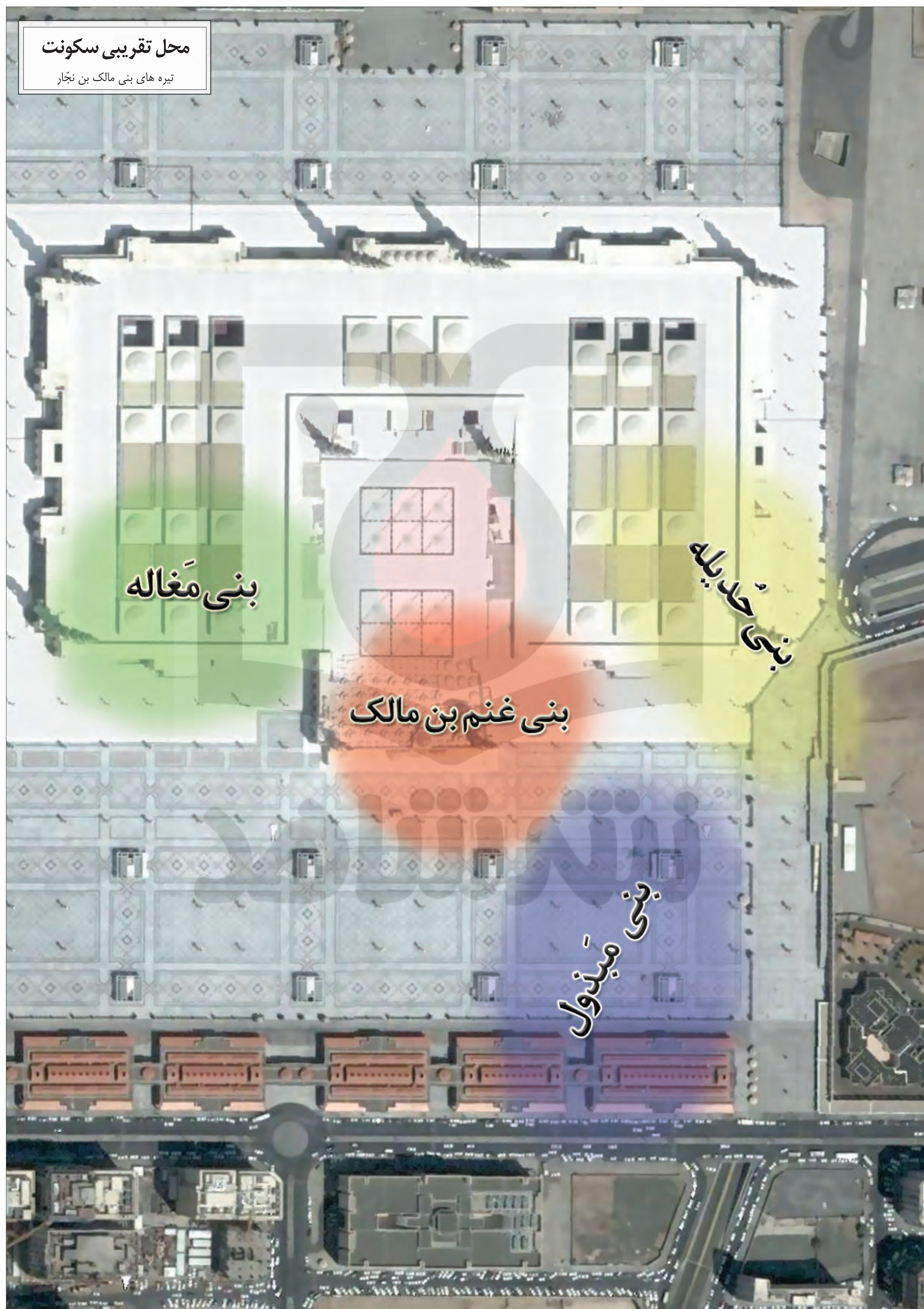
۷. *الطبقات الکبری*، ۳۱/۶

۸. *الذریعة*، حاج اقا بزرگ طهرانی، ۴۰/۱.

۹. *رجال الطوسی*، ص ۱۴۵و ۲۸۴، *نقد الرجال*؛ سید مصطفی بین الحسین الحسینی التفرشی، ۲۱۳/۴.

۱۰. *الاستیعاب*، ۶۶۹/۲.

۱۱. *اسدالغابه*، ۳۶۸/۲.


محل تقریبی سکونت
تیره های بنی مالک بن نجّار
بنی مَغاله
بنی غنم بن مالک
بنی حُدیله
بنی مَبذول

۴۶/۲ سعدبن حارث

سعد فرزند حارث بن صمه انصاری خزرجی، از قبیله بنی نجار است. پدرش حارث در جنگ‌ها رسول‌خدا را همراهی می‌کرد و در «بئرمعونه» به شهادت رسید. سعد بعد از کشته شدن عثمان عفان، در شمار یاران و شیعیان امیرمؤمنان‌علی قرار گرفت و در جنگ صفّین، شرکت کرد و بعد از نبردی سلحشورانه به درجه رفیع شهادت نایل آمد.[۱]

۱. همان، ۲۷۲/۲، *اعیان الشیعه*، ۲۲۱/۷.





موقعیت منطقه چاه معونه
و فاصله آن تا مدینه

مدینه

۴۷/۲ سعدبن حذیفه

سعد(یا سعید) فرزند حذیفه بن یمان بن جابر[۱] بود. پدرش حذیفه از صحابی گرانمایهٔ رسول‌خدا‌ﷺ و یار باوفای امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام است. سعد و صفوان، دو فرزندی که به وصیت پدرشان به امام‌علیه‌السلام پیوسته بودند، از جان فدایان آن بزرگوار بودند.[۲] کنیه وی ابوعبدالله و اسم پدرش حُسَیل‌بن‌جابر(یا حسل‌بن‌جابر) و لقب ایشان یَمان است. حذیفه هم پیمان بنی عبدالاشهل بود و علت نام گذاری حُسَیل به یمان آن است که در میان قومش خونریزی شد و او مجبور شد به مدینه فرار کند و به قبیله بنی عبدالاشهل، که در اصل یمنی بودند پناهنده شود، بنابراین، در میان قومش به «الیمان» یعنی پناهنده و هم پیمان یمنی‌ها معروف شد. او با گذشت زمان، با زنی به نام رباب دختر کعب، از همین قبیله، ازدواج کرد؛ بر این اساس، حذیفه از جانب پدر ومادر یمنی الاصل است. حُسَیل یمان در جوانی به اسلام گرایش پیدا کرد و درجنگ اُحُد به اشتباه از سوی مسلمانان به شهادت رسید، اما حذیفه، قاتلان پدرش را بخشید. حذیفه از جمله مسلمانانی بود که در هیچ شرایطی از اعتقادات اسلامی‌خود دست برنداشت. وی، در تمام غزوات و جنگ‌های پیامبر خدا‌ﷺ حضور داشت. در نبرد خندق، رسول‌خدا‌ﷺ حذیفه را برای کسب اطلاعات به سوی دشمن فرستاد و او خبر فرار کفار قریش را به آن حضرت گزارش کرد. او چهره‌های نفاق را خوب می‌شناخت و در میان یاران رسول‌خدا‌ﷺ به اصحاب سران بزرگوار مشهور بود.[۳]

حذیفه در فتوحات

حذیفه در نبرد نهاوند، حضور داشت. او بعد از مرگ نُعمان‌بن‌مُقِّرن پرچم مسلمانان را به دست گرفت و فتح همدان، ری؛ و دینور در سال ۲۲ هجری قمری به دست او انجام گرفت.[۴]

یکسان سازی قرائت قرآن

بعد از اینکه حذیفه از جنگ به مدینه بازگشت، برای نخستین مرحله به عثمان بن عفان پیشنهاد کرد که برای رفع اختلاف در قرائت قرآن تدبیری بیاندیشد؛ زیرا در مناطق مختلف اسلامی، قرآن را به قرائت‌های مختلف می‌خواندند. این امر با گذشت زمان، موجب مشکلات محتوایی می‌شد. بدین ترتیب عثمان، صحابه پیامبرخدا‌ﷺ را جمع کرد و دیدگاه حذیفه را به آن‌ها منتقل کرد. آنان تصمیم گرفتند قرآن را به صورت نسخه‌های واحد استنساخ کنند و به همه جا ارسال نمایند، و نسخه‌های مختلف قرآن را جمع آوری کرده و نابود سازند.[۵]

پیمان برادری

رسول‌خدا‌ﷺ میان عمار یاسر و حذیفه‌بن‌یمان، پیمان برادری خواند. با توجه به جایگاه بلند عمار در میان مسلمانان، این پیمان افتخاری برای حذیفه به شمار می‌رفت.

کارگزار مدائن

مدائن کلمه عربی است، جمع مدینه به معنای شهر است. مدائن نام مجموعه هفت شهر آباد ونزدیک به هم بود که مجموعه آنها به زبان سُریانی «ماحُوزه» و با لقب «مَلکا» نامگذاری شده بود (ما حُوزه ملکا یعنی شهرهای پادشاه.)

در اواخر دوره ساسانی، مدائن مشتمل بر هفت شهر بود، پنج شهر آن در کتاب‌های تاریخ شناخته شده است که عبارتند از:

۱. تیسفون، پایتخت ساسانیان در ساحل شرقی دجله؛
۲. وه اردشیر(به معنای شهر خوب اردشیر)، در ساحل غربی دجله.
۳. رومگان[۶]، در ساحل شرقی دجله؛
۴. درزنی دان در ساحل غربی دجله؛
۵. ولاش آباد[۷]، در ساحل غربی دجله؛

اگر محلهٔ اسپانبَر، واقع در ساحل غربی دجله (خرابه‌های طاق کسری که به نام ایوان مدائن نیز مشهور است و محله «ماحوزا» واقع در ساحل شرقی را، نیز دو شهر مستقل به محسوب می‌گردد، تعداد شهرهای مدائن کامل می‌شود.[۸]

۱. وی منسوب به قبیله عبسی از عبس‌بن‌تقیض‌بن‌ریث‌بن‌غطفان‌بن‌سعد بن‌قیس عیلان‌بن مضربن‌نزاربن‌محمد بن‌عدنان است. این قبیله از قبایل مشهور در کوفه بود. *الانساب*، السمعانی، ۱۴۰/۴؛ *اللباب فی تهذیب الانساب*، عزالدین ابن‌الاثیر الجزری، ۳۱۵/۲.
۲. *رجال الطوسی*، صفحه۶۷.
۳. *الاستیعاب*، ۳۳۴،۳۳۵/۱.
۴. همان.
۵. *الکامل فی التاریخ*، ۱۱۱/۳-۱۱۲.
۶. این شهر را رومیان و ارمنی‌ها انطاکیه خسرو نیز می‌خواندند.
۷. طاق کسری در این شهر قرار داشت.
۸. *لغت نامه دهخدا*، ذیل لغت مدائن؛ فرهنگ معین، ذیل لغت مداین.



▲ موقعیت طاق خسرو (کسری)



▲ طاق خسرو (کسری)_ نمایی از شمال شرق تیسفون

حذیفه و ایجاد شهرکوفه

مدائن، مرکز حکومت ساسانیان بود. این مکان، در زمان عمر بن خطاب (سال نوزدهم قمری) به دست مسلمانان فتح شد. مدت دو سال، این مکان مرکز سپاهیان اسلام بود و حاکم آن جا سعد وقّاص بود. حذیفةبن‌یمان که خود از سرداران بزرگ اسلامی به شمار می‌رفت در نامه‌ای خطاب به عمر نوشت، که سربازان در مدائن لاغر شده و رنگ چهره شان تغییر کرده است و نشاط ندارند. سعد، نامه‌ای در پاسخ نامه خلیفه، علت آن را بدی آب و هوا و ناسازگاری آن برای عرب دانست. به فرمان خلیفه تصمیم گرفته شد که مکان مناسبی برای سکونت سپاهیان انتخاب شود. بنابراین، سلمان فارسی در ساحل غربی دجله (منطقه انبار) به بررسی پرداخت و کوفه را که زمین آن شن و ریگزار بود انتخاب کرد. حذیفه نیز انتخاب او را تأیید کرد. براین اساس، در سال هفدهم قمری بنای کوفه گذاشته شد و مسلمانان در سال هفدهم قمری پایگاه نظامی‌خود را از مدائن به کوفه انتقال دادند.

حذیفه حاکم مدائن

تاریخ حکومت حذیفه، در مدائن معلوم نیست. او در مدائن ساده ایام حیات خویش را سپری می‌نمود و مانند سلمان فارسی (حاکم پیشین مدائن) زاهد واقعی بود.[1] امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام حذیفه را بر حکومت مدائن ابقا کرد.

حذیفه و اهل بیت علیهم‌السلام

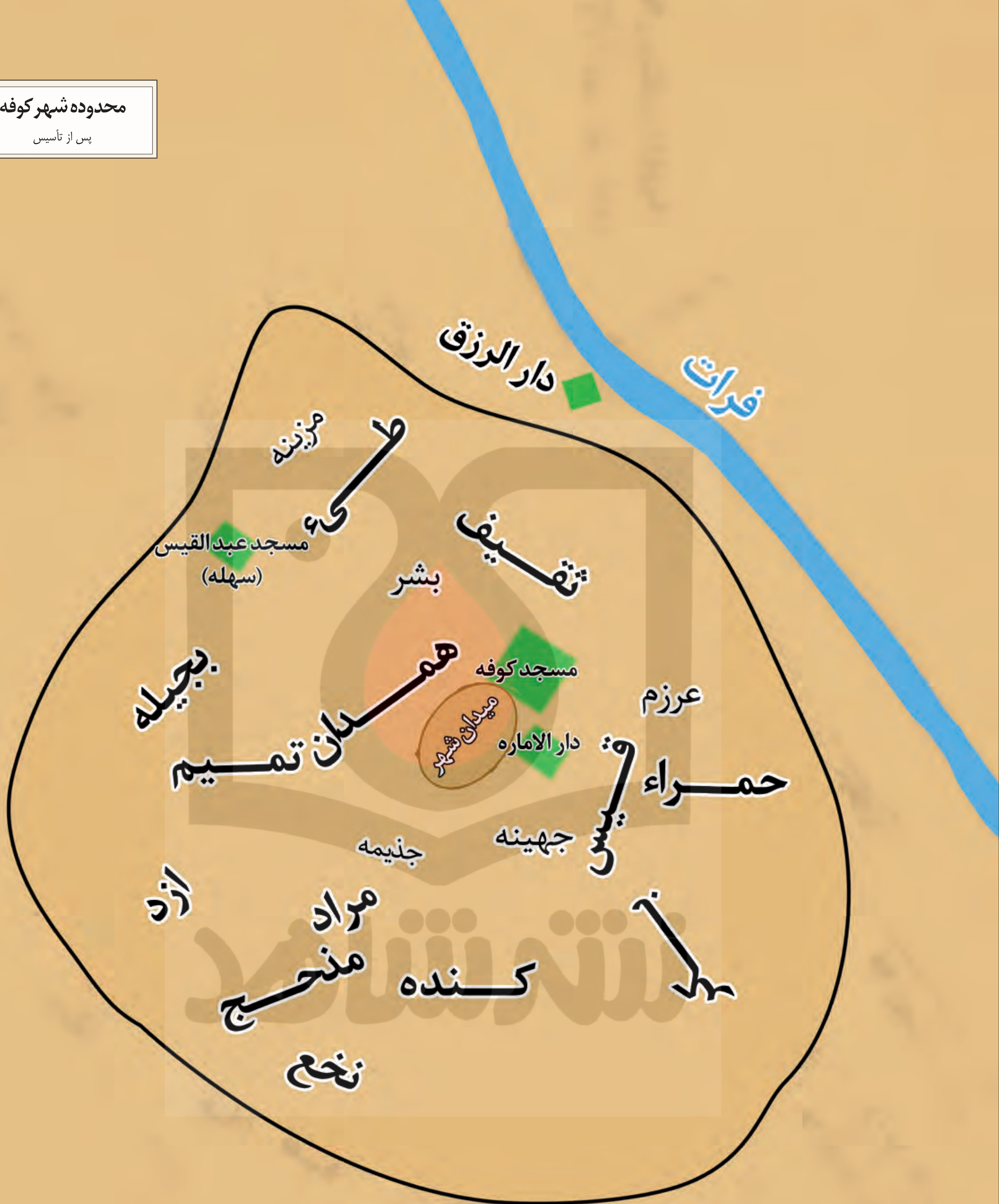
در سال ۳۶ هجری قمری، حذیفه‌بن‌یمانی به سبب بیماری ضعیف و ناتوان شده بود، اما آن گاه که خبر قتل عثمان و بیعت مردم با علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام به او رسید، خواست تا وی را میان مردم و افراد خود ببرند. او در مسجد جامع شهر مدائن، در سخنرانیش گفت: «ای مردم! همانا با علی علیه‌السلام بیعت کرده‌اند. بنابراین بر شما باد که به تقوای الهی عمل کنید و علی علیه‌السلام را یاری نمایید. قسم به خدا او از ابتدا تا آخر برحق بود و از بهترین افراد بعد از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا روز قیامت است. سپس دست راستش را بر دست چپش افکند و عرضه داشت: خدایا تو شاهد باش که من با علی بیعت کردم، و تو را سپاس می‌گویم، که تا امروز زنده ام گذاشتی. سپس، رو به فرزندانش(سعد و صفوان) کرد و گفت: با علی علیه‌السلام باشید که به زودی آن حضرت، جنگ‌های زیادی خواهد داشت و مردمانی در آن نبردها هلاک خواهند شد. سعی کنید همراه علی علیه‌السلام باشید. به خدا سوگند، او برحق و کسی که با او مخالفت کند بر باطل است.[2]

۱. *تاریخ الاسلام*، ذهبی(عهدالخلفاء) ۴۹۴/۳.

۲. مروج الذهب، مسعودی، ۳۸۳/۳؛ *الفصول المهمه فی معرفةالائمه* علیهم‌السلام ابن‌صباغ، ۳۹/۱/؛ *اعیان الشیعه*، ۵۹۱/۴، *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه*، سید علی خان المدنی، ص۲۸۷، *الروفی التقصیر فی معنی حدیث الغدیر*، فارس حسون کریم، صفحه۲۲۷؛ *کذبوا علی الشیعه*، سید محمود الرضی الرضوی، ص ۱۹۷.

محدوده شهر کوفه

پس از تأسیس




بغداد
مدائن
سلوکیه


موقعیت انبار و مدائن
انبار

نامه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام برای حذیفه‌بن‌یمان، دو نامه نوشت. در یکی دیدگاه خود را مبنی بر ابقای حذیفه بر حکومت مدائن عنوان کرد، و نامه دوم را خطاب به مردم مدائن نوشت.

بعد از رسیدن نامه‌ها، حذیفه مردم را جمع کرد و فرمان داد نامه حضرت برای مردم خوانده شود.

حذیفه بعد از قرائت نامه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، برای مردم بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت:...ای مردم، تنها ولی و سرپرست شما، خدا، رسولش و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است و او بهترین کسی است که ما پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شناسیم. او سزاوارترین شخص، نسبت به مردم است. حق حکومت با اوست. راستگوترین مردم و عادل‌ترین آن‌ها است. وی آگاه‌ترین شخص به هدایت‌گری مردم است و بهترین و نزدیک‌ترین واسطه ارتباط بین خدا و شماست. او از نزدیکان فامیل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

ای مردم! از اولین مسلمان و کسی که علمش از همه بیشتر است و شایسته‌ترین راه‌ها را در رهبری ایفا می‌کند اطاعت کنید. در ایمان سوابق ارزشمندی دارد و در یقین به دین، بیشترین اعمال شایسته را داراست. پیشتازترین افراد در جهاد و بالاترین جایگاه را نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد؛ و او علی را برادر و پسرعموی خود خواند. او پدر حسن و حسین و شوهر زهرای بتول، بهترین زن دو جهان است.

بنابراین، ای مردم حرکت کنید و با او بیعت نمایید، زیرا خشنودی خداوند در این بیعت است.

پس از درخواست حذیفه، تمامی مردم به نشانه بیعت با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به حذیفه جواب مثبت دادند.

پس از اتمام بیعت، محمدبن‌عمارةبن‌تیّهان، برادر ابوالهیثم‌بن‌التیّهان جوانی از مردم عجم و از دوستان انصاری رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حرکت کرد؛ او درحالی‌که شمشیر به دست داشت، در پایان جمعیت صدا زد: ای امیر! رحمت خدا بر تو باد! ما از تو شنیدیم که در آغاز سخنانت گفتی « تنها ولی و سرپرست شما،خدا، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است،» و این اشاره به کسانی بود که قبل از او از خلفا بودند؛ یعنی آن‌ها به عنوان امیران مؤمنان، مطرح نبودند، ما این گونه فهمیدیم! ای امیر، مسائل را بر ما پوشیده و پنهان مدار، تو از کسانی بودی که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشتی و ما غائب بودیم. ما از شما پیروی می‌کنیم، ما را آگاه سازید.

حذیفه گفت: ای مرد! اکنون سؤال کردی و این گونه به دنبال حقیقت هستی، گوش فراده و دقت کن. اما خلفای از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، که به نام امیرالمؤمنین خوانده می‌شدند از جانب مردم این نام را گرفتند. اما این‌که، به علی علیه‌السلام امیرالمؤمنین گفته شد، فرمان خداست که توسط جبرئیل به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ شده است. و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شاهد است که جبرائیل به علی علیه‌السلام با نام امیر المؤمنین سلام کرده است. و اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی را در زمان حیات آن حضرت به نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خواندند.

جوان گفت: برای ما خبر این قضیه را بازگو کن.

حذیفه گفت: قبل از نزول آیه حجاب، مردم هر وقت می‌خواستند، به حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفتند، تا این‌که آن حضرت، آن‌ها را در برخی شرایط از حضور نزد خود نهی کرد.

روزی من، با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کاری داشتم، نزد آن حضرت رفتم، تا در مکان خلوتی به گفتگو پردازم. زمانی که به خانه حضرت رسیدم مشاهده کردم پرده‌ای روی در افتاده است. آن را بالا زدم تا وارد منزل شوم، و این روش ما برای رفتن به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، ناگهان متوجه شدم که دِحیه کلبی نزد آن بزرگوار است، درحالی‌که پیامبر خوابیده و سرش در دامان دحیه بود.

من از همان‌جا برگشتم. در میان راه با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مواجه شدم، او به من گفت: « فرزند یمان، از کجا می‌آیی؟ گفتم: قصد دارم خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شوم؛ وکار خود را به (امام علیه‌السلام گفتم، و بدون آن‌که علت را بیان کنم، گفتم: نتوانستم داخل شوم. از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام کمک خواستم که آرمان مرا، نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مطرح کند. امام علی علیه‌السلام فرمود: همراه من برگرد. وقتی برگشتیم من در کنار در نشستم و علی پرده را بالا زد و وارد شد. من شنیدم که دحیهٔ پاسخ سلام او را چنین گفت: «و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و رحمة الله برکاته». بعد به آن حضرت گفت: بنشین و سر برادر و پسر عمویت را از دامان من بگیر، زیرا تو، سزاوارترین مردم نسبت به او هستی. امام علیه‌السلام نشست و سر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به دامان گرفت. دحیه از خانه خارج شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خواب بیدار شد و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به من گفت: ای حذیفه، داخل شوید. من وارد شدم و نشستم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به چهره امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نگاه کرد و لبخند زد و گفت: ای ابوالحسن! از دامان چه کسی سر مرا گرفتی؟ علی علیه‌السلام پاسخ داد: از دامان دِحیهٔ کلبی. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: او جبرائیل بود. وقتی که وارد شدی چه گفتی و او چه گفت؟

علی علیه‌السلام گفت: من سلام کردم و او به من گفت: «و علیک السلام یا امیرالمؤمنین و رحمة الله برکاته.» رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی! ملائک خدا و ساکنین آسمان‌ها به تو با نام امیرالمؤمنین سلام کردند، پیش

از این‌که، مردم زمین با این نام بر تو سلام کنند. و جبرائیل به فرمان خدا این عمل را انجام داد و خدا این را پیش از ورود تو، از طریق وحی، بر مردم واجب کرد. من نیز، به زودی آن را انجام خواهم داد و از مردم می‌خواهم که بر تو، با نام امیرالمؤمنین سلام کنند.»

حذیفه ادامه می‌دهد: روز بعد رسول‌خدا، مرا برای کاری به ناحیه‌ای از منطقه فدک فرستاد و من چند روز بعد برگشتم و دیدم که مردم در مجالس و محافل خود می‌گویند: رسول‌خدا به مردم فرمان داده است که به امیرمؤمنان‌علی با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند.

این لقب از طرف خدا به وسیله جبرئیل نازل شده است. گفتم: راست است، زیرا من شنیدم که جبرائیل بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرد. و قصه را برای آن‌ها تعریف کردم. عمربن‌خطّاب در مسجد خطاب به من گفت: آیا تو جبرائیل را دیده‌ای و از او چیزی شنیده ای؟ از خدا بترس، زیرا تو سخن بزرگی را ادعا می‌کنی و گویا حواس پرتی داری! من گفتم: آری من شنیدم و او را دیدم؛ برخلاف کسانی که از شنیدن آن ناراحت می‌شوند.

عمر گفت: ای ابوعبدالله(کنیه حذیفه) تو نکته اساسی را شنیده و دیده‌ای!

حذیفه ادامه داد: بعد از آن، بریده‌بن‌حصیب اسلمی گفت: ای فرزند یمان! به خدا قسم، رسول‌خدا مردم را فرمان داد تا به علی با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنند. گروهی از مردم اطاعت کردند و تعداد زیادی به این دستور عمل نکردند. من گفتم: ای بریده! آیا تو شاهد این قضیه در آن روز بودی؟ گفت: آری از اول تا آخر روز.

در ادامه این نقل، حذیفه خطاب به آن جوان مدائنی می‌گوید: این پاسخ چیزی بود که از من پرسیدی.

جوان گفت: خداوند افرادی را که این فضایل و مناقب را از رسول‌خدا در توصیف امیرمؤمنان‌علی شنیدند و خیانت کردند پاداش ندهد. [1]

فرزندان شهید

سعد و صفوان که به فرموده پدر خویش (حذیفه بن یمان) به امیرمؤمنان علی پیوستند، در جنگ صفّین شرکت کردند و بعد از جنگی بی امان با دشمنان رسول‌خدا و امیرمؤمنان‌علی به افتخار شهادت نایل آمدند. [2]

۱. *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه*، السید علی خان المدنی، ص۲۸۹؛ *نهج السعاده*، شیخ محمد باقرالمحمودی، ۲۳/۴-۲۴؛ *بحارالانوار*، ۸۸/۲۸-۹۴؛ *ارشادالقلوب* ۱۸۱/۲-۱۸۹، *معادن الحکمه*، ملا محسن فیض کاشانی، ۱۸۰/۱.

۲. *تنقیح المقال*؛ ۱۲/۲، *اعیان الشیعه*، ۲۲۱/۷.

۴۸/۲ ابوالسّفاح البَجَلی

درباره ابوالسفاح، اطلاع زیادی وجود ندارد. شیخ طوسی، او را در شمار یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و از شهدای جنگ صفّین می‌شمارد.[۱] ابوالسفاح منسوب به خاندان بجیله از قبایل یمنی بود. این قبیله در کوفه مستقر شدند.[۲] شیخ طوسی، ابوسفاح را اولین شهید جنگ صفّین می‌داند.[۳]

۴۹/۲ سفیان‌بن‌زید

سفیان فرزند زید(یا یزید) همدانی، از اصحاب باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود.[۴] وی از فرماندهان قبیله بزرگ همدان، در جنگ صفّین بود.[۵] فرماندهان قبیله همدان، در جنگ صفّین یازده نفر بودند. آنان یکی پس از دیگری، پرچم را به دست گرفتند و به شهادت رسیدند. در این میان، سفیان بعد از شهادت سمیربن‌شریح و پنج نفر از برادرانش، پرچم قبیله خود را برافراشت و در جناح راست سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام فرماندهی همدانیان را به عهده گرفت. ایشان پس از نبردی سلحشورانه، در رکاب امام خود به مقام شامخ شهادت رسید.

پس از سفیان، دو برادر وی به نام‌های (عبید و کرب)، مسئولیت او را به عهده گرفتند و آنها نیز به افتخار شهادت نایل آمدند.[۶]

۵۰/۲ شُرَحبیل‌بن‌شُرَیح

شُرَحبیل فرزند شریح هَمدانی، از بزرگان خاندان هَمدان در کوفه بود. او از اصحاب با وفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بوده است. شُرَحبیل به همراه پنج برادرش به نام‌های، کُرَیب، مرثد، هُبَیره، سُمَیر(شُتَیر) و یریم به ترتیب هر کدام پرچم قبیله خود را به دست گرفته و پس از تلاش فراوان، در راه ولایت و اعتلای دین اسلام، شهید شدند.[۷]

۵۱/۲ شُتَیربن‌شریح

شُتَیر(شَمر) فرزند شریح هَمدانی، یکی از فرماندهان بزرگ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جناح راست جنگ صفّین بود. ابن‌داوود می‌گوید: بعضی شتیر را ستیر نقل کرده‌اند و این غیر صحیح است.[۸]

۵۲/۲ ابوشَمِربن‌ابرهه

ابوشمر فرزند ابرهه‌بن‌الصباح حِمیری[۹] است. ابوشَمِر از گروه قاریان قرآن در میان لشگر معاویه بود. نامبرده در شام زندگی می‌کرد. وی بعد از اثبات حقانیت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در جنگ صفّین به همراه چند نفر از همفکرانش به سپاه امام علیه‌السلام پیوست. این مسئله در روحیهٔ سپاهیان معاویه تأثیر زیادی گذاشت و موجب منفعل شدن یاران او گردید.

عمروعاص، با معاویه صحبت کرد. او گفت: تو می‌خواهی به وسیله اهل شام به جنگ مردی بروی که نسبتش با محمد بسیار نزدیک است، و در اسلام آوردنش از همه پیشی گرفته است. هیچ‌کس مثل او نیست. افتخارات پیروزی و غلبه او در جنگ‌ها برای هیچ یک از اصحاب محمد وجود ندارد. وی به همراه کسانی به جنگ تو آمده است که از اصحاب پیامبرند. ایشان با کمک قهرمانان و قاریان قرآن و اشراف و مسلمانان قدیمی‌که دارای هیبت و بزرگی اند و حضور آنان در جنگ، ترس در دل مردم می‌اندازد، آمده است. پس از میان اهل شام، کسانی را برای فرماندهی جنگ بفرست که بسیار خشن و درشتخو و سخت کینه جو باشند.ای معاویه تو باید آن‌ها را به تلاش زیاد واداری، و با تطمیع آن‌ها به جنگ ترغیب کنی. اگر با تأخیر اقدام کنید و آن‌ها را آزاد بگذاری، بعد از مدتی از جنگ خسته می‌شوند و روحیه خود را از دست داده و شکست می‌خورند.

ای معاویه، هر چه را فراموش می‌کنی، این را به خاطر داشته باش که تو بر باطلی و در معرض رسوایی و ضعف و شکست هستی؛ بنابراین باید خیلی مواظب باشی و با تدبیر بسیار کار را ادامه بدهید.[۱۰]

ابوشمر، مردی دیندار و شجاع بود. او از سواره نظام در جنگ صفّین بود، ابوشمر در ابتدای جنگ، از یاران معاویه بود؛ اما در یکی از روزهای جنگ صفّین، به همراه گروهی از قاریان قرآن، از سپاه معاویه جدا شد و به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام پیوست. آن‌ها در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام با شامیان جنگیدند. ابوشمر، در یکی از روزهای سخت جنگ صفّین، بعد از ایستادگی مردانه به افتخار شهادت نائل آمد.[۱۱]

ابوشمربن‌ابرهه، مورد وثوق امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام قرار گرفت و حضرت او را یکی از شاهدان وصیت نامه خود در مورد صدقات معرفی کرد.[۱۲]

۵۳/۲ عافیه‌بن‌شدّاد

عافیه فرزند شدّاد، از قبیله‌بنی اودبن‌صعب‌بن‌سعدالعشیره یمنی بود. به گفته ابن‌حزم، عافیه از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود و در جنگ صفّین به شهادت رسید.[۱۳]

۵۴/۲ عائذبن سعید

عائذ فرزند سعید از صحابیان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود.[۱۴] او از قبیله بنی محارب بود.[۱۵] وی از یاران و شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در زمان خلفا در فتح قادسیه و جلولا حضور فعّال داشت. بعد از به حکومت رسیدن امام علیه السلام، در رکاب آن حضرت قرار گرفت. در دو جنگ (جمل و صفّین) پرچمدار و فرمانده گروه بنی‌محارب بود.

در کنار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله

عائذ در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به عنوان نماینده خاندانش به مدینه آمد، و به حضور آن پیامبر الهی رسید. همسر او ـ که ام البنین دختر شراحیل عبدیّه بود_ از عائذ نقل می‌کند که: ما خدمت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، مشاهده کردیم می‌گفت: ای رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به صورت من دست بکش و برای من دعا کن تا برکت فراوان شود. آن‌گاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد. پس از آن صورت عائذ نورانی و درخشان شد.[۱۶]

عائذ در زمان حاکمیّت مولای متقیان علی علیه السلام و در جنگ صفّین از فرماندهان حماسی و جنگنده بود. او تا روزهای آخر جنگ، سلحشورانه نبرد کرد و سرانجام به افتخار شهادت نائل آمد.

---

۱. *رجال الطوسی*؛ ۸۸، *خلاصه الاقوال*، ابی منصورالحسن بن‌یوسف‌بن‌المطهر احلی، صفحه۲۹۹؛ *رجال ابن‌داوود*، التقی الدین الحسن‌بن‌علی‌بن‌داوود الحلی، صفحه۲۱۸؛ *جامع الرواه*، محمد علی الاردبیلی، ۳۹۰/۲؛ *معجم الرجال الحدیث*، السید الخوئی ۱۸۹/۲۲، *قاموس الرجال*، الشیخ محمد تقی التستری، ۳۵۱/۱۱؛ *اعیان الشیعه*، ۳۵۷/۲.

۲. *الانساب*، السمانی، ۲۸۴/۱.

۳. *رجال الطوسی*، همان.

۴. *همان*، ص ۶۷.

۵. *تاریخ طبری*؛ ۱۴/۴.

۶. وقعة صفّین، ص ۲۵۲، تاریخ طبری، ۴/۱۴.

۷. پیشین.

۸. *رجال الطوسی*، همان.

۹. او ابن‌الصباح بن‌لهیعه بن‌مرثه بن‌ینکف بن‌ینوف بن‌شرجیل الحمد بن‌معدی کرب است. *تاریخ مدینه دمشق*، ابن‌عساکر، ۲۸۷/۶۶.

۱۰. وقعة صفّین، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۱. همان، *الاصابه*، ۱۷۵/۷.

۱۲. *تهذیب الاحکام*، ابی جعفرمحمدبن‌الحسن الطوسی، الشیخ الطوسی، ۱۴۸/۹، *الکافی*، محمدبن‌یعقوب الکلینی، ۴۹/۷-۵۱، *تاریخ‌المدینه*، ابوزیدعمربن‌شبه-الهمیری البصری، ۲۲۵/۱-۲۲۸.

۱۳. *جمهره انساب العرب*، ابومحمد علی‌بن‌احمدبن‌سعید؛ ابن‌حزم، ص۴۱۱، *الاشتقاق*، ابن‌درید محمدبن‌الحسن الازدی، ص ۴۱۴؛ منشورات مکتبه *المثنی بغداد العراق*، الطبعه الثانیه، ۱۳۹۹ه/۱۹۷۹م.

۱۴. *اسدالغابه*، ۹۷/۳.

۱۵. عائذبن‌سعید بن‌زید بن‌جندب بن‌جابر بن‌زید بن‌عبدالحارث بن‌بغیض الحبصری، اسدالله، ۹۷/۳-۹۸.

۱۶. *الاصابه*، ۵۵۲/۵؛ *المعجم الکبیر*، الطبرانی، ۲۲/۱۸.

موقعیت قادسیه

حیره




منطقه قادسیه

منطقه جلولاء



▲ جسرجلولاء ـ نمای شرقی

موقعیت منطقه جلولا



بغداد



۵۵/۲ عبدالرحمن بن حنبل

عبدالرحمان فرزند حنبل[۱] جُمحی، از صحابیان رسول‌خدا ﷺ بود.[۲] وی، در اصل از مهاجران یمنی بود، ولی در مکه متولد شده است. او از هم پیمانان قبیله‌بنی جمح بوده است و به همین جهت، به پسوند جمحی معرفی شده است.[۳] از نامبرده روایتی نقل نشده، ولی کلمات و اشعار ایشان دلیل محکمی‌بر عقاید صحیح و آگاهی او است.[۴]

عبدالرحمان، شاعری معروف و چیره دست بود. او اشعار متعددی در مدح و نکوهش اشخاص سروده است. یعقوبی نقل می‌کند: عثمان‌بن‌عفّان به جهت بذل و بخشش و سخاوتش، اموال زیادی را می‌بخشید و اقوام و نزدیکان خود را بر دیگران برتر می‌دانست،[۵] یکی از این بذل و بخشش‌ها، بعد از فتح قسمت‌هایی از آفریقا بود. عثمان یک پنجم غنائم این جنگ را گرفت و همه را به مروان‌بن‌حکم بخشید. در این میان عبدالرحمن‌بن‌حنبل، به زبان اعتراض این اشعار را خواند:

اَحلف بالله رب الانام   ماترک الله شیئا سدی
ولکن خلقتَ لنا فتنة   لکی نَبتلی بک او تَبتلی
فَانّ الامینین قَدبّینا   منار الطریق علیه الهُدی
فما اخذا درهما غیلة   و لا جعلا درهما فی هوی
و اعطیت مروان خُمس البِلاد   فهیهات سعیک ممن سعی[۶]

سوگند به خدا، که پروردگار هیچ چیز را بیهوده خلق نکرده است. ولی تو فتنه‌ای برای ما آفریدی تا ما به تو آزمایش شویم و تو نیز به ما. زیرا آن دو امین(دو خلیفه قبلی) ملاک را برای ما روشن کردند.

آن دو، نه درهمی‌به بیت المال خیانت کردند، و نه درهمی برای امیال نفسانی خود هزینه کردند.

اما تو یک پنجم سرزمین‌های فتح شده را به مروان بخشیدی، و چه بسیار تفاوت است بین شما و آن دو!

عثمان دستور داد، تا او را بعد از صد ضربه شلاق، به خیبر تبعید و در قلعه قموص زندانی کنند. عبدالرحمان از امیرمؤمنان‌علی ؑ کمک خواست و ایشان، نزد عثمان آمد و فضائل عبدالرحمان را به او یادآور شد و عثمان را متقاعد کرد تا وی را آزاد کند.[۷] عبدالرحمان، از مسلمانان دارای ایمان راسخ و ولایی بوده است. وی در روز سقیفه مردانه ایستاد و در حقانیت و خلافت امیرمؤمنان‌علی ؑ سخنرانی کرد و اشعاری در مدح و برتری امام ؑ بر دیگران قرائت کرد.[۸] بعد از کشته شدن عثمان، عبدالرحمان با امیرمؤمنان‌علی ؑ بیعت کرد و با اشعارش دیگران را نیز به بیعت با امام ؑ ترغیب کرد.

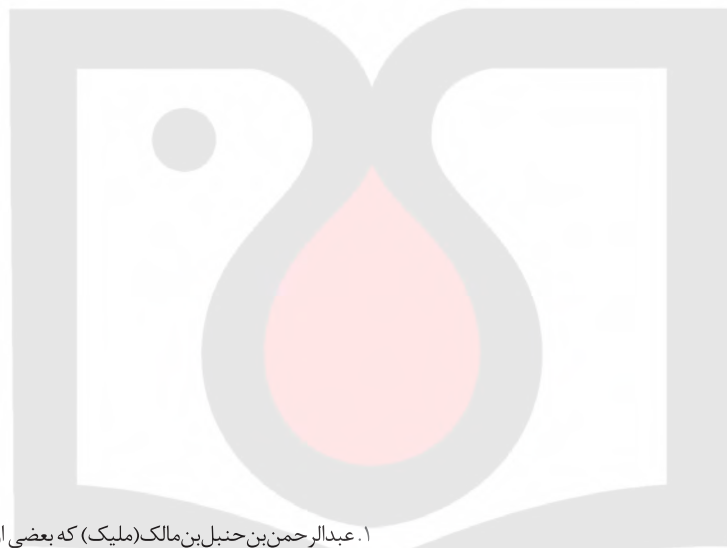
نامبرده در کنار آن حضرت از مدینه به بصره آمد و در جنگ جمل حضور فعال داشت. بعد از پیروزی امام ؑ در جمل در کوفه مستقر شد و با وقوع جنگ صفّین، به صحنه نبرد رفت و رشادت‌های زیادی از خو نشان داد. در نتیجه عبدالرحمان، در این جنگ به افتخار شهادت نایل آمد و خون خود را در راه عقاید پاک و استوارش نثار کرد.[۹]

۵۶/۲ عبدالرحمن بن بُدَیل

عبدالرحمان فرزند بدیل بن ورقاء خزاعی،[۱۰] از صحابیان رسول‌خدا ﷺ بود. وی در میان اهل سنت و شیعیان، فردی راستگو و مورد اعتماد است که احادیث گزارش شده از جانب او را تصدیق و تایید می‌کنند.[۱۱]

عبدالرحمان از کسانی است، که حدیث غدیر را نقل کرده است. او بعد از رحلت رسول‌خدا ﷺ به ولایت امیرمؤمنان‌علی ؑ اعتقاد راسخ داشت.[۱۲] عبدالرحمان در سه جنگ (حنین، طائف و تبوک) شرکت کرد.[۱۳] پیامبر خدا ﷺ، عبدالرحمان و برادرانش عبدالله[۱۴] و محمد[۱۵] را برای مأموریت به یمن انتخاب کرد که این دلیل بر فعال بودن آن‌ها و اطمینان رسول‌خدا ﷺ به ایشان بود.

عبدالرحمان و برادرانش، (محمد و عبدالله)، در بین خاندان وی دارای مقام و منزلت بودند. آن‌ها بعد از کشته شدن عثمان، در کنار امیرمؤمنان علی ؑ باقی ماندند و در دو جنگ (جمل و صفّین) فعالانه حضور یافتند. عبدالرحمان، به همراه عبدالله و محمد بعد از جنگی سخت و دشوار در صحنه صفّین به افتخار شهادت نایل آمدند و توانستند با بذل خونشان محبت و ولایت خود را به امیرمؤمنان‌علی ؑ ثابت کنند.[۱۶]



۵۷/۲ عبدالرحمن بن قِلع

عبدالرحمان فرزند قِلع احمسی، از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. وی به همراه برادرش عبدالله از بزرگان قبیله احمس بودند و پرچم قوم خود را در جنگ صفّین به دست داشتند. آنان یکی پس از دیگری، درحالی که پرچم نبرد و مقاومت را به دست داشتند، در همین جنگ به شهادت رسیدند.

۱. عبدالرحمن بن حنبل بن مالک (ملیک) که بعضی او را عبدالرحمن بن عبدالله بن حنبل معرفی کرده‌اند. *تاریخ مدینه دمشق*، ۳۱۹/۳۴.

۲. *الاصابه*، ۴۶۳/۵.

۳. *الاصابه*، ۲۵۱/۴.

۴. *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۳/۲؛ *الغدیر*، ۲۳۳/۳ و ۲۵۷/۸ و ۵۸/۹.

۵. *تاریخ یعقوبی*، همان.

۶. *المعارف*، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، ابن قتیبه، ۱۹۵؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، ۱۹۸/۱؛ *النص و الاجتهاد*، السید شرف الدین العاملی، ص ۴۰۰.

۷. *الاصابه*، ۲۵۲/۴؛ الاعلام، خیرالدین الزرکلی، ۳۰۵/۳؛ تقریب *المعارف*، ابوالصلاح الحلبی، ص ۲۳۱.

۸. *اعیان الشیعه*، ۴۶۴/۷؛ *الصراط المستقیم*، علی بن یونس العاملی، ۳۹/۲؛ *کتاب الاربعین*، محمد طاهر القمی الشیرازی، ص ۶۸؛ شرح *نهج البلاغه* ابن ابی الحدید، ۱۴۳/۱؛ نهج *الایمان*، ابن حیر، زین الدین علی بن یوسف بن حبر، ص ۲۱۱.

۹. *الاصابه*، ۲۵۱/۴-۲۵۲؛ *الاعلام*، ۳۰۵/۳.

۱۰. عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء بن عمرو بن ربیعه بن عبداغزی بن ربیعه بن حزی بن عامر بن مازن الخزاعی.

۱۱. *میزان الاعتدال*، الذهبی، ۵۴۹/۲؛ معجم *رجال الحدیث*، ۳۴۰/۱۰ و ۱۲۶/۱۱؛ *تهذیب الکمال* ، ۵۴۴/۱۶؛ *وسائل الشیعه*، ۲۲۶/۲۰.

۱۲. معجم *رجال الحدیث*، ۱۲۶/۱۱؛ *الغدیر*، ۳۶۶/۹.

۱۳. *سبل الهدی و الرشاد*، ۳۶۳/۱۱.

۱۴. *الاستیعاب*، ۸۲۳/۲؛ *سب الهدی الرشاد*، ۳۶۳/۱۱.

۱۵. *رجال ابن داوود*، ابن داوود الحلی، ص ۱۱۷؛ *رجال الطوسی*، ص ۴۹.

۱۶. *الاستیعاب*، همان؛ *رجال الطوسی*، همان؛ جامع الرماه، محمد علی الاردبیلی، ۴۴۷/۱؛ *طرائف المقال*، سید علی البروجردی، ۹۳/۲؛ *سبل الهدی و الرشاد*، همان.

۵۸/۲ عبدالرحمن‌بن کلدة

عبدالرحمان فرزند کلده جمحی، از اصحاب باوفا و فرهیخته امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که در جنگ صفّین به شهادت رسید.

پیام عبدالرحمان به امام علیه السلام

نصربن‌مزاحم نقل می‌کند: عبدالرحمن‌بن‌حاطب[1] گفت: در صحنه صفّین و در میان کشتگان به دنبال برادرم سوید جستجو می‌کردم، ناگهان مردی که در میان زخمی‌ها و کشتگان افتاده بود لباسم را چسبید. وقتی دقت کردم، دیدم وی عبدالرحمان‌بن‌کلده است. گفتم: انّا لِلّه وَ انّا الَیهِ راجِعُونَ. آیا آب می‌خواهی؟ گفت: مرا نیازی به آب نیست، زیرا سلاح در بدنم فرو رفته و نمی‌توانم آب‌بنوشم؛ آیا تو می‌توانی پیام مرا به امیرمؤمنان‌علی علیه السلام ابلاغ نمایی؟

گفتم: آری. گفت: اگر او را دیدی سلام من را به او ابلاغ فرمایید و بگو: ای امیرمؤمنان، مجروحان را به لشکرگاه منتقل کن و آنها را بعد از دفن کشتگان مداوا کن تا روحیهٔ سپاهیان از وجود آن‌ها در صحنه جنگ تضعیف نشود. زیرا پیروزی با کسی است که چنین عمل کند.[2] سپس چیزی نگذشت که به شهادت رسید. من برخاستم و نزد امام علیه السلام آمدم و گفتم: عبدالرحمن‌بن‌کلده به تو سلام رساند. گفت:«سلام بر او باد، اینک کجاست؟» گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام سلاح در پیکرش فرو رفته و سینه‌اش را شکافته بود، و پس از گفتن پیامی، برای شما به شهادت رسید. آن حضرت گفت: « انّا لِلّه وَ انّا الَیهِ راجِعُونَ» آن پیام چیست؟ من پیام او را برای امام علیه السلام بازگو کردم. آن حضرت فرمود:«سوگند بدان کس که جانم در اختیار اوست، راست گفته است.» آن‌گاه دستور داد، تا مجروحان را به لشگرگاه منتقل کنند. در صبح روز بعد، سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه السلام با روحیه‌ای مناسب وارد معرکه شدند، درحالی‌که لشکرمعاویه با روحیه‌ای منفعل و غیرفعال توان مقابله را از دست داده بودند.

آمادگی فرار معاویه

در این لحظات، معاویه می‌گوید: من یال اسبم را گرفتم و پا در رکاب نهادم تا فرار را بر قرار ترجیح دهم اما یک‌باره به یاد اشعار عمروبن‌اطناب افتادم که می‌گوید:

ابت لی عِفّتی و اَبی بلائی و اَخذی الحمدَ بالثَّمن الرَّبیح

و اعطائی علی المکروه مالی واخذی الحمد بالثمن الربیح

وقولی کلماجشات وحاشت مکانک تحمدی او تستریحی

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و کسب نهایی سودآوری، مانع گریز من شد. وسبب شد خویشتن را به آنچه ناخوشایند نفس آسوده طلب است رام دارم و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم. هر چه دلم استوار و استوارتر می‌شد، با خود می‌گفتم: پایداری کن که یا به مقامت ستوده و نامدار شوی یا با پیروزی به آسودگی نایل می‌شوی. بدین‌جهت، به قرارگاه خود بازگشتم و خیر دنیا به من عنایت گردید و کامروا شدم.

شروع به نبرد امام علیه السلام

امیرمؤمنان‌علی علیه السلام چون آهنگ نبرد می‌کرد، تهلیل «لا حول ولا قوه الا بالله» گفته و تکبیر بر زبان می راند و می‌گفت:

من ایّ یومّی من الموت اَفِرّ اَیومَ ما قُدّرَ اَم یوم قُدرَ؟

به کدامین دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ آن روز که مرگ مقدر نشده، یا روزی که مرگ مقدر شده است؟

مضمون شعر امام علیه السلام این‌گونه در این دو بیت آمده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود
روزی که قضا نیست، در او مرگ روا نیست[3]

۵۹/۲ عبدالله بن ابی احصین

عبـدالله فرزنـد ابـی احصیـن از خانـدان بـزرگ ازد بـود. او از یاران امیرمؤمنـان علـی علیه‌السلام و یکـی از حاضـران در جنـگ صفّیـن بود.

سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در مسیر کوفه به صفّین مجبور بود در رَقّه از رودخانه عبور کنند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به مردم شهر رَقّه گفت: پلی برایم بسازید که از آن بگذرم و به شام حرکت نمایم. مردم که به حکومت شام ارادت می‌ورزیدند، از فرمان آن حضرت سرپیچی کردند. امام علیه‌السلام دستور حرکت داد تا سپاه حرکت کنند و از پل مَنبَج که در مسیر دورتری بود عبور کنند. مالک اشتر، به مردم رقه گفت: به خدا سوگند، اگر امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام از این جا بروند و شما برای او پلی نسازید، سروکار شما با شمشیر من خواهد بود.

بعد از هشدار مالک، مردم شهر به تلاش و تکاپو افتادند. آنان با خود می‌گفتند: اشتر به آنچه می‌گوید عمل خواهد کرد. پس از مدت کوتاهی، مردم به مالک خبر دادند، که ما برای شما پلی ایجاد خواهیم کرد. مالک اشتر به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام خبر ساختن پل را گزارش داد و سپاه به طرف شهر بازگشتند و از پل موقتی که اهل رقه با کشتی‌های خود زده بودند عبور کردند. هنگام عبور سربازان، با ازدحام و دسته جمعی می‌رفتند و مزاحم یکدیگر می‌شدند. در این میان کلاه عبدالله بن ابی احصین از سرش افتاد، او در مدت کوتاهی پیاده شد و کلاه را برداشت و سوار بر مرکبش شد، در این هنگام، عبدالله‌بن‌حجاج این بیت شعر را برای ابن ابی احصین خواند:

اِن یَکُ ظَنّ الزاجری الطَیر صادقاً
کَما زعمواُقتَل و شیکا وتُقتَل

اگر به شگون گیری فالگیران با پرنده، چنان که ادعا می‌کنند، درست باشد من و تو به زودی کشته خواهیم شد.[۴]

عبدالله بن ابی احصین، که قلبش سرشار ازایمان و عشق به خدا و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود به وی گفت: ما شَیء اَوتاهُ هُوَ اَحبُّ اِلَّی مِما ذکرتَ؛ هیچ چیز محبوب تر از آن چه گفتی برای من نیست.[۵]

عبدالله، از اصحاب عالم و از قاریان قرآن، در میان سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. وی همراه قاریان دیگر، که در کنار عمار یاسر جمع شده بودند، به میدان آمد و آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید. در همین جنگ عبدالله‌بن‌حجّاج نیز به شهادت رسید.[۶]

۶۰/۲ عبید بن یزید

عبید، فرزند یزید همدانی از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود.[۷] وی و دو برادرش (کرب (کریب) و سفیان)، هر سه در صفّین حضور داشتند و از پرچمداران خاندان خود بودند. هر سه برادر در رکاب آن حضرت به گونه ای نبرد و ستیز داشتند تا به افتخار شهادت نایل آمدند.[۸]

۱. عبدالرحمن‌بن‌حاطب‌بن‌ابی بلتعه لخمی‌از کسانی است که در زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به دنیا آمد و ثقه‌ای کم حدیث بود و در سال ۶۸ قمری درگذشت. بعضی می‌گویند در روز حره(سال۶۳قمری)کشته شد.*الاصابه*، ۲۴/۵-۲۵؛*المعارف*، ابن‌قتیبه، ص ۳۱۸.
۲. وقعة صفّین، ص ۳۹۴، شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۹۳/۸، *اعیان الشیعه*، ۴۶۳/۷.
۳. پیکار صفّین، پرویز اتابکی، ص ۵۳۹-۵۴۱.
۴. اغلب تفأل زدن‌ها بی جاست و پایه دینی ندارد، زیرا در بیانات و اعمال معصومین علیهم‌السلام هیچ سابقه‌ای از آن دیده نشده است.
۵. وقعة صفّین، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ *تاریخ طبری*، ۵۶۴/۳.
۶. همان.
۷. *رجال الطوسی*، ص۶۷.
۸. همان؛ وقعة صفّین، ص ۲۵۲؛ *اعیان الشیعه*، ۲۷۲/۷.

٦١/٢ عمروبن‌یزید

عمرو فرزند یزید، از اصحاب امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام و از خاندان بنی هذیل بود. وی در جنگ صفّین شرکت کرد و آن‌قدر با دشمن جنگید تا به شهادت رسید.[١]

٦٢/٢ مرثدبن‌شُرَیح

مرثد فرزند شُرَیح، از قبیله بنی هَمدان بود. وی از یاران باوفای امیرمؤمنان علی‌ علیه‌السلام و یکی از پرچمداران قبیله خود در جنگ صفّین بود.

طبری نقل می‌کند: در جنگ صفّین هشت نفر از قبیله بنی هَمدان در سپاه امام علیه‌السلام حضور داشتند، آنان در جناح راست لشکر امیرمؤمنان علی‌ علیه‌السلام مبارزه می‌کردند. مردان بنی‌همدان با پایداری خود همگان را به تعجب واداشته بود. بیش از صد و هشتاد نفر از آنان به شهادت رسیدند که در میانشان یازده نفر از فرماندهان و بزرگانشان به چشم می‌خورد. هر یک از آنها، به محض افتادن پرچم قبیله از دست یکی، دیگری آن را برمی‌داشت و به‌گونه‌ای می‌جنگید تا به شهادت می‌رسید. اولین فرمانده کریب‌بن‌شریح نام داشت. بعد از او برادرش شرحبیل، پرچم را بلند کرد، و بعد از او برادر دیگرش مرثدبن‌شریح پرچم، را از دست برادر شهیدش گرفت و تا آخرین نفس جنگید تا به شهادت رسید. پنج نفر از برادران او به همین منوال به شهادت رسیدند[٢] و اسامی آنان در تاریخ انسانیت به عنوان مردان بزرگ درخشیده است.

٦٣/٢ سعدبن‌عمر

سعد(سعید[٣]) بن عمر، از قبیله‌بنی بدا بود. او از اصحاب باوفای امیرمؤمنان علی‌ علیه‌السلام است و در جنگ صفّین آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید.[٤]

٦٤/٢ شمربن‌شُرَیح

شمر فرزند شریح هَمدانی، یکی از یازده فرمانده شهید قبیله بنی هَمدان در سپاه امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام بود، که در جنگ صفّین به شهادت رسید. وی آخرین فرزند شریح بود که بعد از پنج برادرش پرچم را از یَریم‌بن‌شُرَیح به دست گرفت و به‌گونه‌ای جنگید که به دلیل ضربه‌های فراوان دشمن به شهادت رسید.[٥]

٦٥/٢ بکربن‌هوذه

بکر فرزند هوذة نخعی، یکی از اصحاب امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام بود که در جنگ صفّین، همراه آن بزرگوار جنگید. او از جمله رزمندگانی بود که به جوانمردی مشهور بود و در صفّین با مقاومت وصف‌ناپذیری در مقابل دشمن ایستاد. بکر و برادرش حیان آن‌قدر جنگیدند تا به فیض شهادت نائل شدند.[٦]

٦٦/٢ حیّان‌بن‌هوذه

حیان فرزند هوذه نخعی، و برادر بکر شهید است. وی مردی شجاع و از یاران امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام در جنگ صفّین بود.

حیّان در این جنگ، پرچمدار نخعیان بود و تحت فرماندهی مالک اشتر نخعی قرار داشت. مالک اشتر، در ابتدای جنگ، وقتی سپاه را سازماندهی می‌کرد، یک‌باره فریاد زد: چه کسی حاضر است بر سر جانش با خدا معامله کند و با من به اردوگاه دشمن حمله کند که یا پیروزی نصیب وی گردد و یا به دیدار خدا برسد؟ سکوت همه را گرفت. ناگهان حیان‌بن‌هوذه و گروه زیادی، اطراف مالک را گرفتند و آمادگی خود را برای این مسأله اعلام کردند. حیان، که پرچمدار نخعیان بود، دستور پیشروی داد. آنها به قلب سپاه دشمن حمله کردند و تا اردوگاه سپاه معاویه پیشروی کردند. در این نبرد بی‌امان، دشمن تلفات زیادی داد. حیان و بکر نیز در همین حمله، بعد از نبردی مردانه به افتخار شهادت نایل آمدند و خون خود را در راه امام زمانشان بذل کردند.[٧] راهشان جاودانه و پاینده باد.

٦٧/٢ ربیعةبن‌مالک

ربیعه فرزند مالک‌بن‌وَهبیل از نخعیان یمنی بود که در کوفه سکونت داشت. وی از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام بود، که در جنگ صفّین بعد از جنگی سخت، توسط دشمنان امامت و ولایت به شهادت رسید.[٨]



۶۸/۲ سمیر بن الحارث

سمیر فرزند حارث (یا سمیربن‌الریان‌بن‌الحارث) عجلی، از شجاعان و افراد حماسی عرب بود. نامبرده از جمله صحابی باوفای امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که در نبرد صفّین کنار امام علیه السلام جنگید و در برخورد شدیدی که با گروهی با نظارت عبیدالله‌بن‌عمربن‌خطاب بودند، به شهادت رسید.[۹]

در این درگیری که میان قبیله ربیعه از عراق و حمیر از شام رخ داد، حدود هزار نفر کشته شدند.[۱۰]

۶۹/۲ شعیب بن نعیم

شعیب فرزند نعیم نخعی، از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه السلام بود. او از قبیله بنی بکر بن نخع یمن بود. وی به اتفاق دیگر نخعیان، جنگ قهرمانانه‌ای علیه نیروهای معاویه به راه انداختند. شعیب، جزو پانصد نفر نیروهای فروة بن نوفل اشجعی می‌جنگید. آنان در نقطه‌ای از صفّین، به نام «دسکره» و «بندینجین» با دشمن دیگر شدند و آن‌ها را شکست دادند. در این نبرد، تعدادی از یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند، که شعیب نیز از شهدای این صحنه بود.[۱۱]

۱. وقعة صفّین، ص ۲۸۵.
۲. *تاریخ الطبری*، ۱۴/۴؛ *قاموس الرجال*، ۲۶/۱.
۳. در تاریخ طبری از او با عنوان سعیدبن‌عمرو یاد شده است. *تاریخ طبری*، ۳۰/۵.
۴. همان؛ وقعة صفّین، ص ۲۸۵.
۵. وقعة صفّین، ۲۵۲؛ *اعیان الشیعه*، ۳۵۱/۷.
۶. وقعة صفّین، ۲۸۶؛ *تاریخ طبری*، ۲۳/۴.
۷. *اعیان الشیعه*، ۵۱۰/۱.
۸. وقعة صفّین، ۲۸۷؛ *اعیان الشیعه*، ۴۶۳/۶.
۹. *تاریخ الطبری*، ۲۵/۴؛ وقعة صفّین، ص ۲۹۳؛ با عنوان شمربن الریان الحارث آورده است.
۱۰. همان.
۱۱. وقعة صفّین، ص ۲۸۷؛ *تاریخ الطبری*، ۲۳/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۳۴۹/۷.

۷۰/۲ شقیق بن ثور

شقیق فرزند ثور عبدی، از یاران شجاع امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود.[۱] وی در جنگ جمل و صفّین، امام علیه‌السلام را همراهی کرد. نامبرده از بزرگان قبیله بکر بن وائل بود،[۲] و در آن جنگ‌ها پرچم خاندان خود را به دست داشت.[۳]همچنان که گفته شد، از نخستین روز ماه صفر، نبرد میان دو سپاه به صورت رسمی‌آغاز شد و تا روز هشتم، فرماندهانی از دو طرف با افراد خود به میدان می‌رفتند و با هم می‌جنگیدند. روز چهارشنبه هشتم صفر، حمله سراسری آغاز شد و از صبح تا شام ادامه یافت. هنگام شب، دو سپاه به اردوگاه خود برگشتند. روز پنجشنبه نهم صفر، پس از خواندن نماز صبح، خود امام علیه‌السلام همراه با سپاه حمله را آغاز کرد و نبرد سختی درگرفت. در این نبرد، امام زره و عمامه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشید و شمشیر او را برداشت و بر اسب او سوار شد و در زمان نبرد، نکاتی را برای سپاهیان خود یادآور شد و آنها را به مقاومت و رشادت فراخواند.[۴]

تعداد زیادی از دو سپاه کشته شدند. بنا به گزارشی، خود امام علیه‌السلام نیز بدن مبارک ایشان، جراحت‌های فراوانی برداشت. [۵]

این روز را «یوم الهریر[۶]» گفتند و چون نبرد با شدت تمام، تا نیمه‌های شب ادامه یافت و آن شب را که شب جمعه بود «لیلة الهریر» نامیدند. در این روز و شب ۳۶ هزار نفر، از دوسپاه و چند نفر از بهترین یاران امام علیه‌السلام شهید شدند. امام علیه‌السلام در نیمه‌های شب، به سپاهیان خود گفت: «ای مردم، می‌بینید که کار دشمن به کجا رسیده و از آنها جز یک نفس باقی نمانده است. فردا صبح به آن‌ها حمله می کنیم.»

سخنان امام علیه‌السلام، به گوش معاویه رسید. او از عمروعاص نظرخواهی کرد. عمرو گفت: افراد تو نمی‌توانند در برابر افراد او مقاومت کنند و تو هم مانند او نیستی، و اهل عراق می‌ترسند از این‌که تو بر آنان پیروز شوی؛ ولی اهل شام خوف ندارند که علی بر آنان پیروز شود. راهبرد این است که در میان آنان اختلاف ایجاد کنیم. ما باید آن‌ها را به کتاب خدا بخوانیم و آن را میان خود و آنان حکم قرار دهیم. من این تدبیر را برای روز سخت و دشواری نگه داشته بودم.

نقشه قرآن به نیزه کردن عمروعاص و معاویه انجام گرفت و اختلاف در میان یاران امام علیه‌السلام به اوج گرفت. [۷]

عده‌ای به سرکردگی اشعث‌بن‌قیس برخاستند و گفتند: به دعوتی که آنان(معاویه و...) از شما کرده اند، پاسخ مثبت بدهید. ناشناسی از سپاه شام در تیرگی شب، با صدای بلند این شعر را خواند، که همگان شنیدند:

رؤس العراق اجیبوا الدعاء　　فقد بلغت غایةالشده
وقداودت الحرب بالعالمین　　و اهل الحفائظ و النجده
فلسنا و لستم من المشرکین　　ولا المجمعین علی الرده
ولکن اناس لقوا مثلهم　　لنا عدة و لهم عده
ثلاثة رهط هم اهلها　　و ان یسکتوا تخمه الواقده
سعیدبن قیس و کبش العراق　　و ذاک المسود من کنده

ای سران عراق، به این دعوت پاسخ دهید که سختی(جنگ) به مرحله پایانی رسید. آتش جنگ، تمام مردم و حافظان قرآن و بزرگواران را فراگرفته و به کام خود کشیده است. درحالی‌که هیچ یک از ما مشرک و مرتد نیستیم. اما مردمانی هستیم که با یکدیگر تعامل داشته‌ایم، ما را نیرویی بود و شما هم مانند ما.

سه نفر مرد جنگند و اگر خاموش مانند آتش جنگ نیز به خاموشی گرایدا! سعیدبن‌قیس، و سالار عراق(مالک اشتر) و آن سیه پوش کندی(اشعث‌بن‌قیس).

اختلاف یاران امام علیه‌السلام

اشعث‌بن‌قیس سیاه بخت، نه تنها راضی به سکوت نبود، بلکه بیش از همه به صلح و خاموشی آتش جنگ اصرار می‌کرد. اما سالار عراق، مالک اشتر جز به ادامه جنگ استراتژی دیگری نداشت؛ اما شرایط به گونه‌ای فراهم شده بود که رزمنده شیردل علی علیه‌السلام سکوت را پیشه خود ساخته بود. سعیدبن‌قیس، گاه دم از صلح می‌زد و لحظه‌ای دیگر، جنگ را تنها راه نجات می‌دانست. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام برخاست و میان یارانش عرضه داشت: « من پیوسته دوست داشتم با شما همراه باشم، تا آن‌که، جنگ مردان شما را در ربود، ولی اگر سخن خدایی بخواهید در حقیقت، جنگ برخی از شما را درربود و پاره‌ای را هم باقی گذاشت. اما از دشمن، همه مردان نامدارش کشته شده‌اند و کسی باقی نمانده است. آنان صدمه بیشتری دیده‌اند.ای مردم، من دیروز فرمانده مؤمنان بودم و امروز فرمانبر شده ام. من دیروز به افراد امر و نهی می‌کردم و اینک، مرا امر و نهی می کنند. شما این زندگی و صلح را خوش می‌دانید و من یارای آن را ندارم که شما را به جنگ وادار کنم.»

سخنان سران قبایل

بعد از سخنرانی امام علیه‌السلام، بزرگان قبایل به سخن درآمدند. کردوس بن هانی بکری از قبیله ربیعه و دیگران برخاستند و در جانبداری از آن حضرت، سخنرانی ایراد کردند.

از جمله آنان، شقیق بن ثور بکری بود. او ایستاد و گفت: ای مردم، ما شامیان را به حکم قرآن فراخواندیم و آنان نپذیرفتند و ما به این سبب با ایشان جنگیدیم؛ اینک آنان، ما را به داوری قرآن می‌خوانند و اگر ما آن را نپذیریم برآنان همان رواست که بر ما روا بود. یعنی ابتدا ما پیشنهاد دادیم آن‌ها قبول نکردند و اکنون در شرایط ضعف قبول کرده‌اند. اینک ما با وجود قدرتمندی نمی‌پذیریم. ما خوفی نداریم. خدا و رسولش با ما هستند و بین ما داوری می کنند و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام نیز بی گمان نه مرد عقب نشینی است و نه اهل گریز و نه در موضع شک و تردید قرار دارد. او امروز بر همان قرار است که دیروز بوده است. اما اینک، این جنگ ما را به کام خود کشیده(و باید آن را تمام کنیم و نباید تصور کنیم که زندگی در پناه صلح قرار دارد. [۸]

شقیق فداکار

ابن‌اعثم کوفی، نقل می‌کند: هنگامی که‌هاشم‌بن‌عتبه مرقال، یکی از فرماندهان بزرگ امام(ع) به شهادت رسید، شقیق‌بن‌ثور بر قاتلان او حمله ور شد و آنان را فراری داد، تا مبادا لباس‌های او را بیرون آورند. آن‌گاه پرچم‌هاشم را در دست گرفت و این شعر حماسی را خواند:

لاباس قدقام بها شقیق   ان شقیقا فی اللقا خلیق

و درعد فانه فتیق   باطعن فی یوم الوغی حقیق

از این‌که پرچم‌هاشم بر زمین افتاد، خوفی نیست؛ آن‌را برافراشته بدانید چرا که شقیق، برای ملاقات کردن پروردگارش سال‌ها است که در انتظار ملاقات است و از مرگ هراسی ندارد. زره او شکافته است، و در هنگام نبرد، آماده اصابت نیزه‌ها است.

او در این پیکار، آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید.[9]

مدافع راستین

جنگ صفّین، شدیدترین روزهای خود را پشت سر می‌گذاشت. امیرمؤمنان‌علی(ع) به سراغ رزمندگان قبیله بزرگ ربیعه رفت تا آنان را روانه ستیز کند.

شقیق‌بن‌ثور، که در میان قوم ربیعه بود، گفت: ای ربیعه، امیرمؤمنان به سوی شما می‌آید در میان عرب، هیچ عذری ندارید، اگر امام(ع) در میان شما باشد و صدمه‌ای از ناحیه دشمن ببیند. و اگر از او دفاع کنید، تمام ستایش‌ها و ثناهای زندگی را برای خود جمع کرده اید.

رزمندگان، ربیعه امام(ع) را در میان خود گرفتند و از او حمایت کامل کردند. در این همبستگی، هفت هزار نفر از قبیله ربیعه با امام(ع) تعهد داشتند که به پشت سر خود نگاه نکنند تا این‌که، دشمن را سرکوب و به خیمه‌ها آنان و معاویه وارد گردند. هنگامی که معاویه، به آنان نگاه کرد و پیشروی آن‌ها را دید گفت:

اذاً قُلتُ: قد ولّت ربیعة، اَقبَلَت   کتائب منهم کالجبال تجاله.

آندم گفتم ربیعه با موج‌هایش بسان کوه‌هایی که از جای می‌جنبند رو به میدان نهاده‌اند.[10]

معاویه با حملات گسترده سپاه عراق، خیمه خود را رها کرد و به خیمه‌های دیگر پناهنده شد. اگر خدعه حکمیت، از سوی عمروعاص مطرح نشده بود، سپاه شام تسلیم می‌شد و جنگ صفّین به نفع امیرمؤمنان علی(ع) به پایان می‌رسید.

۱. *رجال الطوسی*، ۶۸.
۲. *تاریخ طبری*، ۳۹۶/۴.
۳. *تاریخ الاسلام*، ۱۲۴/۵؛ *الوافی بالوفیات*، صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفری، ۱۰۰/۱۶، *اعیان الشیعه*، ۳۵۰/۷.
۴. *کتاب الفتوح*، ۱۷۱/۳-۱۷۲.
۵. *اخبار الطوال*، صفحه۱۸۴
۶. هریر در لغت به معنی زوزه سگ است و چون آن روز و شب سپاه معاویه شکست سختی خوردند، ضجه و فریاد آن‌ها بلند بود، و به همین دلیل آن روز را یوم الهریر و آن شب را لیله الهریر نامیدند.
۷. وقعة صفّین، ۴۷۷، *تاریخ الطبری*، ۳۴/۴. یعقوبی اضافه می‌کند که آن شب، معاویه اسب خود را خواست و قصد فرار داشت که عمروعاص این حیله را پیشنهاد کرد. *تاریخ الیعقوبی*، ۱۸۸/۲.
۸. وقعة صفّین، ص۴۵۸؛ *کتاب الفتوح*، ۱۸۳/۳.
۹. *کتاب الفتوح*، ۱۱۹/۳.
۱۰. وقعة صفّین، ص ۳۰۶.

۷۱/۲ کرب‌بن‌یزید

کرب فرزند یزید هَمدانی، از سردمداران و بزرگان قبیله همدان در کوفه بود. او در جنگ صفّین به همراه ده نفر از فرماندهان جناح راست سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، هر یک بعد از دیگری پرچم فرماندهی نیروهای تحت پوشش خود را به دست گرفتند و در پایان همگی به شهادت رسیدند. دو تن از برادران کرب به نام‌های (سفیان‌بن‌یزید و عبیدبن‌یزید) در شمار فرماندهانی بودند که به همراه یکدیگر به شهادت رسیدند.[۱]

۷۲/۲ کُرَیب‌بن‌شُرَیح

کُرَیب فرزند شریح هَمدانی، از خاندان بنی شریح و از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. وی از بزرگان قبیله همدان بود که در صفّین امام علیه‌السلام را یاری کرد. او یکی از یازده نفری بود که یکی پس از دیگری، پرچم دار قبیله همدان بودند. آنها به‌گونه‌ای جنگیدند تا به مقام شامخ شهادت رسیدند. کُرَیب نخستین شهید از قبیله همدان بود، که پرچم را برداشت و به دشمن حمله کرد و به شهادت رسید. بعد برادرانش: (شرحبیل، مرثد، هبیره، یریم و سمیر)، که تمام آنان از فرزندان شریح بودند، یکی پس از دیگری پرچم را برداشتند و جنگیدند تا به درجه رفیع شهادت نایل شدند.[۲]

۷۳/۲ هُبَیرة‌بن‌شُرَیح

هبیره فرزند شُرَیح، از طائفه بنی شریح و از قبیله هَمدان بود. نام وی در میان رؤسای قوم همدان به دیده می‌شود. هبیر از شیعیان و اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود که در جنگ صفّین، یکی از پرچمداران جناح راست سپاه امام علیه‌السلام بود. او به اتفاق پنج برادرش در گروه یازده نفری از فرماندهان سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود که تمام آنان در همین نبرد و در جنگ با سپاه معاویه به شهادت رسیدند.[۳]

۷۴/۲ یَریَم‌بن‌شُرَیح

یَریَم فرزند شریح، از قبیله هَمدان و از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود.[۴] در یکی از روزهای جنگ صفّین، که جناح راست سپاه امام علیه‌السلام دچار شکست دشواری شده بود، حضرت به مالک اشتر دستور داد، تا فراریان از جنگ را بازگرداند. جمعی از آنها بازگشتند. در این شرایط مالک اشتر راه مبارزه با دشمن را به آن‌ها نشان داد و فرمان حمله را صادر کرد. در این میان، جمعی از جوانان سلحشور قبیله بنی همدان، که از یاران شایسته امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند، آن‌قدر در جنگ استقامت ورزیدند که یکصد و هشتاد نفرشان از جمله یازده نفری که یکی پس از دیگری پرچمدار گروه‌بنی همدان بودند به فیض شهادت نایل آمدند.[۵]

۷۵/۲ اسلم‌بن‌یزید الحارثی

اسلم فرزند یزید حارثی، از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی در جنگ صفّین در رکاب امام علیه‌السلام و به همراه اشعث‌بن‌جابر، اُکَیل‌بن‌جمعه کنائی و ابرهة‌بن‌زهیرمذحجی با شامیان جنگید و به فیض شهادت نایل آمد.[۶]

۷۶/۲ بُسربن‌زُهَیرالاسلمی

بسر فرزند زُهَیراسلمی‌از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود.[۷] وی در جنگ صفّین، به همراه برخی از دیگر یارانش به شهادت رسید.[۸]

۷۷/۲ سلمان‌بن‌الحارث

سلمان فرزند حارث جُعفی، از قبیله مِذحَج یمن بود. سلمان از جمله یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است که در جنگ صفّین شرکت کرد. نامبرده در همین نبرد به درجه شهادت نایل آمد[۸]

۷۸/۲ شُرَحبیل‌بن‌الابرد

شرحبیل فرزند ابرد حضرمی، از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است بود که در جنگ صفّین حاضر شد و در رکاب امام علیه‌السلام جنگید و به شهادت رسید.[۱۰]

۷۹/۲ طالب‌بن کلثوم الهَمدانی

طالب فرزند کلثوم همدانی، از اصحاب و شیعیان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی در جنگ صفّین، پس از آن‌که نبرد شایانی با سربازان معاویه داشت، در رکاب امام علیه‌السلام به فیض شهادت نایل آمد.[۱۱]

۸۰/۲ عائذبن کُرَیب الهلالی

عائذ فرزند کریب هلالی، از قبایل هلال نخع بود.[۱۲] نصربن‌مزاحم نام وی را در شمار کسانی قرار داده که در جنگ صفّین امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را یاری کرد و در رکاب آن حضرت، به شهادت رسید.[۱۳]

۸۱/۲ عماربن حنظله الکندی

عمار فرزند حنظله، از قبیله بزرگ کنده یمن بود. وی از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود که در روز جنگ بر سر آب (یوم النهر) در مبارزه تن به تن به شهادت رسید.[۱۴]

۸۲/۲ مالک‌بن کعب العامری

مالک فرزند کعب عامری، از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. او در جنگ صفّین شرکت کرد و در رکاب امام علیه‌السلام به شهادت رسید.[۱۵]

۸۳/۲ واصل‌بن‌ربیعه شیبانی

واصل فرزند ربیعه شیبانی، از قبیله بکربن‌وائل بود.[۱۶] واصل از شیعیان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود و در جنگ صفّین امام علیه‌السلام را همراهی کرد و در نتیجه در همان جنگ به شهادت رسید.[۱۷]

۸۴/۲ المُخارق‌بن‌ضرار همدانی

مخارق فرزند ضرار، از خاندان بزرگ بنی‌همدان بود. وی از شیعیان و اصحاب امیرمؤمنان‌علی، و از شجاعان لشکر امام در جنگ صفّین او با معاویه و سربازانش جنگید و به شهادت رسید.[۱۸]

۸۵/۲ ابومُسَبِّح‌بن‌عمرو جُهَنی

ابومُسَبح فرزند عمرو، از خاندان بنی نهدبن‌زید بود. بنی نهد، گروه بزرگی بودند که از یمن هجرت کردند و در شام، کوفه و بصره سکنی گزیدند. نخستین کسی که از میان آنان، هجرت کرد، مالک بن نهد بن زید بود. او در زمان رسول‌خدا مسلمان شد و از آن حضرت، روایاتی نیز گزارش شده است. بیشتر طائفه بنی‌نهد، از شیعیان واقعی کوفه و بصره بوده‌اند. ابومسبح از جمله آنان بود. وی به همراه دوازده نفر از طائفه خود با سپاه معاویه جنگید، و درشرایطی که یکی پس از دیگری، پرچم را به دست می‌گرفتند، به شهادت رسید.[۱۹]

۸۶/۲ عبدالله‌بن‌النزّال

عبدالله فرزند نزّال(بزّار[۲۰])، از قبیله بنی‌نهد بود. او یکی از بزرگان قبیله خود به شمار می‌رفت. قوم بنی نهد بن زید، از شیعیان و یاوران باوفای امیرمؤمنان علی بودند. درخشش آنها در جنگ صفّین، زبانزد مورخان و این نبرد شده است. عبدالله عضو فرماندهان دوازده گانه پرچمداران بنی‌نهد بود. او پس از به شهادت رسیدن ابومُسّبح‌بن‌عمرجهنی، پرچم را از وی تحویل گرفت و قبیله خود را در نبرد با سربازان معاویه رهبری کرد. عبدالله، پس از جنگی سخت خود نیز به شهادت رسید، و پرچمش را برادرزاده‌اش عبدالرحمن‌بن‌زهیر به دست گرفت.[۲۱]

۸۷/۲ عبدالرحمن‌بن‌زُهَیر

عبدالرحمن فرزند زهیرنهدی، برادرزاده عبدالله‌بن‌نزال یکی از بزرگان قبیله نهدبن‌زید بود. وی یکی از دوازده فرمانده پرچمدار قبیله بنی نهد بود که پرچم رهبری قوم خود را پس از شهادت عمویش عبدالله‌بن‌نزال به دست گرفت. عبدالرحمن، بعد از نبردی سلحشورانه به درجه شهادت نایل آمد و پرچم او را مخارق، که از هم پیمانان او بود، به دست گرفت.[۲۲]

۸۸/۲ مخارق

مخارق هم پیمان(ویا غلام) عبدالرحمن‌بن‌زُهیرنَهدی بود. از او اطلاع زیادی در دست نیست، ولی به یقین می‌توان، وی را در میان شهدای جنگ صفّین قرار داد. زمانی که پرچم فرماندهی قبیله بنی نهد از دست عبدالرحمان‌بن‌زهیر به زمین افتاد، مخارق آن را به دست گرفت و آن‌قدر جنگید تا خود نیز به درجه والای شهادت رسید.[۲۳]

۱. *رجال الطوسی*، ص ۶۷و۱۶۰؛ *نقد الرجال*، السید مصطفی‌بن‌الحسین الحسینی التفرشی، ۳۳۸/۲؛ *اعیان الشیعه*، ۲۷۲/۷؛ خصربن‌مزاحم، کرب‌بن‌زید آورده است. وقعة صفّین، ص۲۵۲.
۲. وقعة صفّین، ص ۲۵۲؛ *تاریخ الطبری*، ۱۴/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۴۸۷/۱؛ *الفصول المهمه فی معرفه الائمه*، ۴۵۹/۱.
۳. وقعة صفّین، ص ۲۵۲؛ *تاریخ طبری*، ۱۴/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۴۸۷/۱.
۴. *اعیان الشیعه*، ۴۸۷/۱؛ *وقعة صفّین*؛ همان مستدرک *علم رجال الحدیث*؛ الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ۲۴۲/۸.
۵. وقعة صفّین، همان؛ *تاریخ طبری*، همان؛ *اعیان الشیعه*، همان.
۶. وقعة صفّین، صفحه۵۵۶؛ الثقات محمد بن حبان بن احمد ابی حاتم التمیمی، ابن حبان، ۲۹۰/۲-۲۹۱.
۷. وقعة صفّین، همان.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. همان، *اعیان الشیعه*، ۳۳۵/۷.
۱۱. وقعة صفّین، همان؛ مستدرکات *علم رجال الحدیث*، ۲۷۸/۴.
۱۲. ترجمه *تاریخ طبری*، ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ پنجم، ۱۳۷۵، ش، ۱۷۵۷/۵.
۱۳. وقعة صفّین، ۵۵۶؛ *الثقات*، ابن‌حبان، ۲۹۱/۲.
۱۴. نصربن‌مزاحم او را عامربن‌حنظله معرفی کرده است. وقعة صفّین، همان، الثقات، ابن‌حبان، ۲۹۰/۲.
۱۵. همان.
۱۶. *الانساب*، السمعانی، ۱۹۸/۸.
۱۷. وقعة صفّین، همان، *الثقات*، ابن‌حیان، همان.
۱۸. همان.
۱۹. وقعة صفّین، صفحه۲۶۱؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۰۸/۵.
۲۰. *کتاب الفتوح*، ۱۴۶/۳.
۲۱. وقعة صفّین، ص ۲۶۱؛ *کتاب الفتوح*، همان.
۲۲. وقعة صفّین، همان.
۲۳. همان؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۰۸/۵.

۸۹/۲ ابوزبیب‌بن‌عروه

ابوزبیب فرزند عروه، از قبیله بزرگ اَزد بود. نصربن‌مزاحم از صلت‌بن زُهیر نقل می‌کندکه: عبدالرحمن بن مخنف برای من روایت کرد که یزید بن مُغَفّل در نزدیکی من به زمین افتاد، من قاتل او را کشتم و بر جنازه او ایستادم تا به محل جمع آوری شهدا منتقل شود و به جنازه بی حرمتی نشود.(در همین زمان) ابوزبیب‌بن‌عروه، نیز به شهادت رسید. من قاتل او را کشتم و مراقب پیکر ابوزبیب بودم، تا لباس‌های او را از تنش بیرون نیاورند یا مثله‌اش نکنند. در همین لحظه، سفیان‌بن‌عوف از همان مکان عبور می‌کرد و گفت: ای گروه ازد، آیا یزیدبن‌مغفل در میان شماست؟ گفتم: آری، من از او پاسداری می‌کنم. گفت: خدا تو را زنده نگه دارد، تو کیستی؟ گفت: من عبدالرحمن‌بن‌مخنفم. گفت: ای آزادمرد شریف و کریم خدا طول عمر به شما عنایت کند. درود بر تو عموزاده، آیا پیکر او را به من که عموی وی(سفیان‌بن‌عوف‌بن‌مغفل) هستم می‌سپاری؟ گفتم: درود بر تو، اما اینک ما بر کفن و دفن او از تو سزاوارتریم و این وظیفه ماست، اماگذشته از این‌که تکلیف ماست، به جان خودم، البته تو عمو و وارث اویی.[۱]

۹۰/۲ محیاابن‌سلمة

مُحَیّا، فرزندسلمةبن‌دجاجه، از قبیله تیم الرّباب بود. وی از اصحاب امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام بود و در جنگ صفّین حضور فعّال داشت.

مُحَیّا در همین صحنه، آن‌قدر جنگید تا به افتخار شهادت نایل آمد.[۲]

۹۱/۲ المسیّب‌بن‌خِداش

مسیّب فرزند خداش از قبیله تیم الرِّباب بود. وی از یاران بزرگ امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام است که در جنگ صفّین شرکت کرد. مسیّب به همراه بعضی از بستگان و غلامش در راه ولایت و پیروی از امام زمان خویش آن‌قدر جنگیدند، تا همه آنان به افتخار شهادت نایل آمدند.

۹۲/۲ دینار عقیصا

دینار همان ابوسعید، دینارتمیمی‌است. لقب او عقیصا بود و این لقب به جهت شعری مخارق غلام عبدالرحمن‌بن‌زُهیر به او داده شده است.

دینار از راویان حدیث، و مورد اعتماد شیعه و سنی است.[۳]

خبر آب صومه

نصر بن مزاحم از ابوسعید تمیمی(دینار) نقل می‌کند: « که در راه عزیمت به شام (برای رفتن به صفّین) همراه (امیرمؤمنان) علی‌علیه‌السلام بودیم. هنگامی که کوفه را پشت سر نهادیم و از بیابان می‌گذشتیم، سپاه تشنه شدند و نیازمند آب. علی‌علیه‌السلام با ما آمد تا ما را بر سر صخره‌ای که در زمین محکم، مانند پیکر بزی خفته برشکم فرو رفته بود رسیدیم. به ما فرمود آن را از جای درآورید. ما آن را از جای کندیم و آب بیرون زد. همه سپاه سیراب شدند. بعد فرمود: صخره را مکان اولش قرار دهید، و چشمه پوشیده شد. اندکی از آن منطقه دور شدیم. آن‌گاه علی‌علیه‌السلام گفت: آیا کسی از شما، جای آن آب را که نوشیدید به یاد دارد؟ گفتند: آری، ای امیرمؤمنان. گفت: دوباره بر سر آن روید. ما، تنی چند از مردان سوار و پیاده، بدان سوی بازگشتیم تا به جایی که آن را دیده بودیم رسیدیم. ما به جست‌وجوی صخره پرداختیم، ولی هیچ نیافتیم تا آن‌که از جست‌وجو خسته شدیم؛ بر این اساس، به سوی دیر(وکلیسایی) که نزدیک آن جا بود رفتیم و از دیرنشینان محل چشمه را سؤال کردیم.

گفتند: در نزدیکی ما آبی نیست. یاران ما گفتند: چرا، ما خود از آن آب نوشیده‌ایم. گفتند:« آیا واقعاً شما در این اطراف آبی نوشیده اید؟ گفتیم: آری. پیر دیر (وکلیسا) گفت: این دیر، در ابتدا جز با همان آب ساخته نشده و جز پیامبری یا وصیّ پیامبری آن، آب را بیرون نمی‌آورد.»

۹۳/۲ حارث‌بن‌جُلاح

حارث فرزند جُلاح حکمی، از خاندان یمنی‌بنی حکم بود. وی از یاران امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام است و در جنگ صفّین شرکت فعّال داشت.

نصربن‌مزاحم نقل می‌کند: «روزی از ایام جنگ صفّین، مردی از خاند ان ذی یزن و قبیله حمیر که نامش کُریب‌بن‌صبّاح حمیری و از شجاعان و دلاوران مشهور سپاه شام بود، به میدان نبرد آمد و هماورد طلبید. مرتفع‌بن‌وضاح زبیدی از سپاه امام‌علیه‌السلام به نبرد او آمد و به شهادت رسید. کُریب صدا زد: چه کس دیگر به مبارزه من می‌آید؟ در این شرایط حارث‌بن‌جُلاح به نبرد او رفت، ولی در این جنگ، تن به تن حارث نیز به شهادت رسید...؛ بار دیگر صدا کرد: کیست هماورد من؟ در این هنگام عائذبن‌مسروق هَمْدانی به نبردش رفت و ایشان عائذ را نیز به شهادت رساند. کریب پیکرهای این سه شهید را بر روی یکدیگر افکند و سپس با گردنکشی برbalای آن بدن‌های پاک رفت. آن‌گاه فریاد کشید: آیا هماوری یافت می‌شود؟ امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام خود به میدان آمد و در ابتدا خطاب به او فرمود: وای بر تو ای کُریب! من تو را از خدا و انتقامش برحذر می‌دارم، و تو را به آیین خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم. وای برتو، مبادا این پسرجگرخواره (هندجگرخوار که مادر معاویه بود) به دوزخت بفرستد. کریب پاسخ داد. وه، چه بسیار این گفته را از تو شنیده‌ایم. ما را به این سخنان نیازی نیست. اگر اهل مبارزه‌ای جلو بیا. او با صدای بلند گفت: کیست که در مقابل شمشیر من مقاومت کند؟ امام‌علیه‌السلام به سوی او حرکت کرد و بی‌درنگ، چنان ضربتی بر او زد که براثر آن، به خاک افتاد و در خون خود غلتید و به هلاکت رسید.»[۴]

۹٤/۲ شُرَحبیل بن طارق

شرحبیل (شریو[5]) فرزند طارق بکری، از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. نامبرده در جنگ صفّین حاضر بود و در رکاب امام علیه‌السلام آن‌قدر جنگید تا به مقام شامخ شهادت رسید.[6]

۹٥/۲ عباس بن مسروق

عباس فرزند مسروق هَمْدانی، از شرکت کنندگان در جنگ صفّین بود. ایشان در مبارزه تن به تن با کُریب‌بن‌صباح حمیری به شهادت رسید.[7]

۹٦/۲ مبرقع بن الوضّاح

مبرقع[8] فرزند وضّاح خولانی از قبیله بنی خولان یمن بود. مبرقع از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جنگ صفّین بود. نامبرده در جنگ تن به تن با کّریب‌بن‌صباح به شهادت رسید.[9]

۹۷/۲ مسلم بن عبد ربّه

مسلم فرزند عبد ربّه اَزْدی از قبیله ازد یمن بود. او از اصحاب امام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام در جنگ صفّین بود و در همان جنگ، به درجه شهادت نائل آمد.[10] شاید او همان مسلم‌بن‌سعید باهلی باشد.[11]

۹۸/۲ مؤمل بن عبید

مؤمل فرزند عبیدمرادی[12] از سربازان تنومند سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. او در جنگی تن به تن، به دست مخارق‌بن‌عبدالرحمن به شهادت رسید. امام علیه‌السلام قاتل او را به هلاکت رساند.[13]

۹۹/۲ عجل بن عبدالله

عجل فرزند عبدالله اَزْدی از قبیله بنی ثعلبه اَزْد یمن بود. وی به همراه برادرش سعد، در جنگ جمل شرکت کردند. پس از پایان جنگ، به نزد عایشه رفتند و اشعاری دربارهٔ وی سرودند. یکی از این دو برادر به عایشه گفت: ای مادر عاقّ شده و معزول، پاداش مناسبی از ما دیدی (شکست در جمل)؛ ای مادر توبه کن که خطا کردی.[14]

۱۰۰/۲ سعد بن عبدالله

سعد (سعید) فرزند عبدالله از بزرگان خاندان بنی ثعلبه و قبیله اَزْد بود. او و برادرش از یاوران باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار می‌رفتند و از ابتدای حکومت امام علیه‌السلام او را همراهی کردند. آنان، در دو جنگ (جمل و صفّین) حضور فعال داشتند این دو برادر، در نبرد صفّین جنگیدند و سرانجام به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.[15]

---

۱. وقعة صفّین، همان، پیکار صفّین، پرویز اتابکی، ص۳۵۷.
۲. همان، *الغارات*، ۷۱۶/۲؛ *اعیان الشیعه*، ۴۲۸۴۲۹/۶.
۳. *اعیان الشیعه*، ۴۲۹/۶.
۴. پیکار صفین، ص۴۳۱؛ وقعة صفّین، ص۳۱۵.
۵. *الثقات*، ابن‌حبّان، ۲۹۱.
۶. *الثقات*، ابن‌حبّان، ص۵۵۶؛ *کتاب الفتوح*، ص۱۱۲؛ *اعیان الشیعه*، ۳۳۵/۷.
۷. *کتاب الفتوح*، ۱۱۳/۳.
۸. ابن‌مزاحم او را اوث امرتفع‌بن‌الوضاح معرفی کرده است. وقعة صفّین، ص۳۱۵.
۹. همان.
۱۰. معجم *رجال الحدیث*، ۱۶۱/۱۹.
۱۱. وقعة صفّین، ص۵۵۶.
۱۲. مستدرکات *علم رجال الحدیث*، مؤمل‌بن‌عبیدالله المرادی، ص۳۳۹.
۱۳. *کتاب الفتوح*، ۱۱۱/۳؛ *کشف الغمة*، ۲۴۷/۱؛ *بحارالانوار*، ۵۹۶/۳۲.
۱۴. پیکار صفّین، ۳۶۰.
۱۵. وقعة صفّین، ۲۶۳.

۱۰۱/۲ عبدالله بن ثاجه

عبدالله فرزند ثاجه[۱]، از خاندان مخنف بن سُلَیم بود. ذهبی از او با عنوان ابوصادق الازدی الکوفی، یاد کرده است.[۲]

وی از خانواده‌های بزرگ و مشهور قبیله ازد بود. عبدالله و دو برادرش (ربیعه و خالد)، از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند. ربیعه نیز، از بزرگان شیعه در کوفه به شمار می‌آمد و از راویان موثق نیز به حساب می‌آید. وی حُجربن‌عدی و عمروبن‌حمق و دیگر یاران آن‌ها را، که از دست ابن‌زیاد متواری بودند، در خانه خود جا داد.[۳] از عبدالله‌بن‌ثاجه، نیز روایاتی نقل شده است.[۴] عبدالله و برادرانش در جمل و صفّین شرکت کردند، و در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، دلاورانه جنگیدند. در نتیجه، عبدالله و خالد در یکی از روزهای نبرد صفّین، به افتخار شهادت نایل آمدند.[۵]

۱۰۲/۲ خالدبن ثاجه

خالد فرزند ثاجه(ناجه) اَزْدی، از شجاعان سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در دوجنگ (جمل و صفّین) به شمار می‌آید.

او در این نبرد با رئیس اَزْدیان سپاه معاویه به جنگ تن به تن پرداخت و بعد از جنگی سخت، به دست او به شهادت رسید.[۶]

۱۰۳/۲ عمرو بن عُوَیف

عمرو فرزند عُوَیف از بزرگان قبیله اَزْد بود. وی به همراه برادرش عامر امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را در نبرد صفّین یاری کردند. آن دو، در مبارزه‌ای که بین مخنف‌بن‌شلیم ازدی یکی از بزرگان قبیله ازد از سپاه امام علیه‌السلام و گروه ازدیان سپاه شام رخ داد، شرکت کردند. آنان در این صحنه، آن‌قدر جنگیدند تا به شهادت رسیدند.[۷]

۱۰۴/۲ عامربن عُوَیف

عامر فرزند عویف (عریف) به اتفاق برادرش عمرو در رکاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در صفّین جنگید تا به شهادت رسید.[۸]

۱۰۵/۲ عبدالله بن حجاج

عبدالله فرزند حجاج از قبیله اَزْد یمن بود که در کوفه ساکن بودند. نامبرده از شیعیان و ارادتمندان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است و در جنگ صفّین جزو گروه قاریان قرآن بود. عبدالله، در کنار عمّاریاسر با شامیان جنگید و سرانجام در همین نبرد توسط جندب‌بن‌زهیر،که یکی از سران گروه ازدیان مستقر در سپاه شام بود، به شهادت رسید.[۹]

۱۰۶/۲ خلدة بن ابی خالد

خلده فرزند ابی خالد انصاری خزرجی از طائفه بنی عامر بن زُرَیق بود. همسر وی، جمیله دختر ابوصعصعه است. او از زنان بیعت کننده با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.[۱۰]

خلده و برادرش خالد از یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند. بعد از رحلت آن حضرت، این دو برادر به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام محبّت و ارادت داشتند و بعد از به حکومت رسیدن آن حضرت، او را همراهی کردند.

در جنگ صفّین، بعد از شهادت خُزَیمة بن ذوالشهادتین، خلدة بن ابی خالد در حالی به میدان آمد، که این اشعار را با صدای بلند می‌خواند:

هَذا عَلِیٌّ وَالهُدی اَمامه
هذا لِوا نبیّنا قدّ امَهُ
یَقْحَمُهُ فی نَقعِهِ اَقحامَه
لاجُبنُهُ نَخشی و لا اَثامَهُ
منه غذاه و به اَدامَهُ

این است علی، که راه رستگاری را در پیش دارد و این پرچم پیامبر ما است، که پیشاپیش او است.همان راه او را می‌نوردد و ما هرگز هراسی نداریم که وی دستخوش ترس یا گناه شود. رزمجویی وی از پیامبر است و راه او را ادامه می‌دهد.

آن‌گاه به همراه برادرش، به سپاه شام حمله ور شدند و جنگیدند تا این‌که شهادت را نصیب خود کردند.[۱۱]

۱۰۷/۲ حارث بن عمرو

حارث فرزند عمرو بن شرحبیل شاید از قبیله بنی حمیر کوفه باشد. نامبرده از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جنگ صفّین بود. حارث در این جنگ با رشادت مقاومت کرد تا به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.[۱۲]

۱۰۸/۲ بشر بن مرّة بن شرحبیل

بشر فرزند مرّة بن شرحبیل، از قبیله بنی‌حمیر بود. ایشان در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام جنگید و در نبرد صفّین، مردانه حاضر شد. بشر به‌گونه‌ای با دشمن ولایت و عدالت ستیز کرد، تا به فیض شهادت دست یافت.[۱۳]

۱۰۹/۲ جبلة بن عطیه

جبله فرزند عطیه ذُهْلیّ رقاشی _کنیه‌اش ابوعرفه (یا ابوعرفاء)_ از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام است.[14] وی از محدّثین مورد اعتماد نزد عالمان شیعه و سنّی است.[15] جبله افتخار حضور در صفّین را داشته است و تحت ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام با معاویه و سپاه شام جنگید.

نصربن‌مزاحم، در عرصه اعتقاد راسخ و دینمداری و شهادت طلبی جبله از قول عمروبن زبیر چنین نقل می‌کند: «من از حضین‌بن‌منذر رقاشی (که هم قبیله جبلة‌بن‌عطیه بود) شنیدم: می‌گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام، در یکی از روزهای سخت جنگ صفّین، که ذوالکلاع (دلاور سپاه معاویه که به دست خندف) کشته شد، همه سپاه را سازماندهی کرد و برای حمله همگانی آماده نمود. پرچم قبیله ربیعه را به من سپرد و فرمود: "ای حضین در پناه خدا حرکت کن و بدان که هرگز پرچمی مانند این پرچم، برفراز سرت به اهتزاز در نیامده است؛ زیرا این پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است." (من پرچم را به دست داشتم که) ابوعرفا جبلة‌بن‌عطیه ذُهْلی نزد من آمد و گفت: آیا موافقی پرچم خود را به من بدهی تا بردوش بگیرم و ثوابش برای من و شهرت و افتخار پرچمداری برای تو باشد؟ گفتم: ای عموجان، مرا به شهرت بدون اجر و ثواب نیازی نیست. جبله گفت: با وجود این از این کار هم بی‌نیاز نیستی؛ اینک لطف کن و پرچم را (دقایقی) به من قرض بده که به زودی به تو باز می‌گردد. در این شرایط من فهمیدم که جبله برای شهادت در رکاب امیرمؤمنان علی علیه السلام آماده شده است و می‌خواهد در راه خدا تا شهادت بجنگد. من به او گفتم: بسیار خوب، این پرچم را بگیر و هرگونه که می‌خواهی عمل کن. جبله پرچم را به دست گرفت و به یاران خود چنین گفت: ای اهل این پرچم! بدانید که کارهای بهشت همگی ناگوار و سنگین و کارهای جهنمی تمام آن سبک و خواستنی است. به بهشت راه نخواهید یافت مگر افراد صابر و شکیبا، که در انجام فرایض و اوامر خداوند پایدار و کوشا هستند؛ و هیچ یک از فرامین خدا بربندگان سخت تر از جهاد در راه او نیست و پاداش جهاد در راه خدا هم از همه عبادت‌ها برتر است.

بدین ترتیب، هنگامی که دیدید من حمله کردم، شما نیز حمله کنید. عجب از شما، آیا مشتاق بهشت نیستید؟ مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ حضین ادامه داد: ابوعرفا، پس از این سخنان، درحالی‌که پرچم مرا در دست داشت به سپاه معاویه حمله کرد و یارانش نیز به دشمن حمله ور شدند و جنگ سختی به راه انداختند.

ربعیان به همراه جبله به نبرد خویش ادامه دادند، تا آن‌که ترس اردوگاه معاویه را فرا گرفت، به گونه‌ای که معاویه با عمروعاص به چاره جویی پرداخت و همه را به تلاش و تکاپو می‌انداخت.»در نتیجه جبله در این نبرد بزرگ، به فیض شهادت نایل آمد و به آرزوی قلبی خود دست یافت. و روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوست.[16]

---

۱. این مزاحم او را از ناجه معرفی کرده است. همان، بعضی دیگر او را با نام مسلم‌بن‌یزید الازدی آورده‌اند. *تاریخ اسلام*، ۲۳۹/۶.

۲. *تاریخ الاسلام*، ۲۳۸/۶.

۳. *الکامل فی التاریخ*، ۴۷۶/۳؛ *الغارات*، ۴۳۹/۲؛ *معجم الرجال الحدیث*، ۱۸۱/۸.

۴. *شرح الاخبار*، الافاضی النعمان المغربی، ۱۰/۳.

۵. وقعة صفّین، ۲۶۳.

۶. همان؛ *اعیان الشیعه*، ۳۰۰/۶.

۷. همان؛ *تاریخ طبری*، ۱۹/۴.

۸. وقعة صفّین، همان.

۹. همان.

۱۰. *الطبقات الکبری*، ۴۱۸/۸؛ *اسدالغابه*، ۵۲/۶؛ *الاصابه*، ۷۰/۸.

۱۱. *کتاب الفتوتح*، ۱۷۹/۳؛ وقعة صفّین، ص۳۹۵؛ پیکار صفّین، ۵۴۵.

۱۲. وقعة صفّین، ص۳۰۴.

۱۳. همان؛ *تاریخ طبری*، ۲۶/۴.

۱۴. *رجال الطوسی*، ص۵۹؛ معجم رجال الحدیث.

۱۵. همان؛ *لسان المیزان*، شهاب الدین ابی الفضل احمدبن‌علی بن حجر العسقلانی، ۹۶/۲.

۱۶. وقعة صفّین، ص۳۰۴؛ *اعیان الشیعه*، ۶۶/۴.

۱۱۰/۲ سعیدبن‌عبیدطائی

سعید فرزند عبیدطائی از خاندان طیّ بود. کنیه وی ابوالهذیل است،[۱] و از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بوده است. سعید از راویان مورد اعتماد است و روایاتی را از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و دیگران نقل کرده است.[۲]

هنگامی‌که امام علیه‌السلام با سپاه خود برای عزیمت از مدینه به بصره در ربذه توقف کردند، جمعی از قبیله طیّء نزد ایشان آمدند، شخصی به حضرت عرضه داشت: اینها مردانی از قبیله طیّ هستند. برخی از آنان قصد دارند، شما را در این جنگ همراهی کنند و گروهی نیز، فقط برای دیدار و عرض سلام و تحیّت آمده‌اند.

حضرت فرمود: « *جَزَی اللهُ کُلًّا خَیْرًا وَفَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْرًا عَظِیماً.* » خداوند هر دو گروه را جزای خیر دهد، اما(بدانید) خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان فضیلت بخشید و برای آنان اجر عظیمی‌مقرر داشت.» از میان آنان، سعیدبن‌عبید طایی برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! برخی از مردم به راحتی می‌توانند به وسیله زبان خود پرده از اسرار ضمیر خویش بردارند و واقعیت درون آنان را برای دیگران ارائهٔ کنند، اما به خدا قسم، من نمی‌توانم از آنچه در قلب دارم سخن بگویم، ولی با این وجود سعی می‌کنم، به یاری خداوند، مقصودم را به عرض شما برسانم: من در پنهان و آشکار مدافع شما هستم و در همه جا با دشمن شما خواهم جنگید؛ و نیز به کسی از اهل که، زمان را شایسته آن والا و نزدیکی شما با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سبب فضل حقی که شما مستحق آن هستید نمی‌بینم.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، به راستی زبانت مراد دلت را به خوبی ادا کرد.»

سعیدبن‌عبید، از آن لحظه به بعد، آنچه به زبان آورد در عمل نیز به اثبات رساند و همواره در کنارحضرت قرار داشت.[۳]

وی در جنگ صفّین، از مجاهدان بزرگ سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود و پس از مجاهدت فراوان، وجود خویش را فدای ارزش‌های بلند اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام کرد.

۱. *العلل فی معرفة الرجال*، احمدبن‌محمدبن‌حنبل، ۳۰۸/۳؛ *تاریخ الاسلام*، ۱۵۰/۹.
۲. *تقریب التهذیب*، ابن‌حجر، احمدبن‌علی‌بن‌حجرالعسقلانی، ۳۶۰/۱و۵۵/۴.
۳. *تاریخ طبری*، ۴۷۸/۴؛ *الکامل فی التاریخ*، ۲۲۵/۳.



نمایی از منطقه ربذه

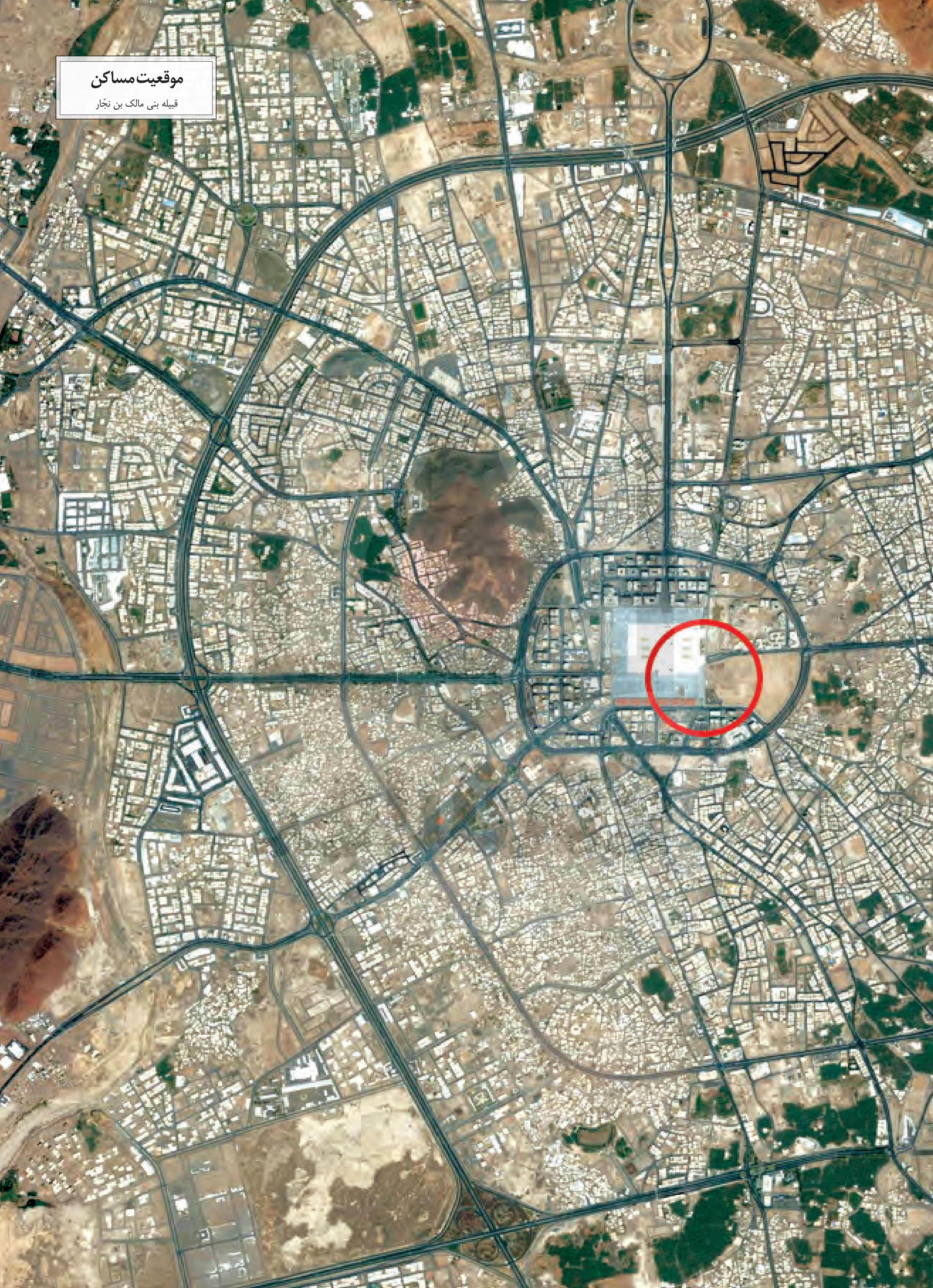
موقعیت منطقه ربذه



۱۱۱/۲ معاذبن‌حارث

معاذ فرزند حارث انصاری، از خاندان بنی‌نجار بود.[۱] مادر او عفراء دختر عبیدبن‌ثعلبه است؛ به همین دلیل گاهی به او معاذبن‌عفراء هم می‌گویند.[۲] معاذ از اصحاب ارجمند رسول‌خداﷺ و جزو شش نفر اول مسلمانان مدینه بود، که در عقبه اوّل و دوّم نیز شرکت کرد.[۳] وی به همراه برادرانش عَوْف و معوّذ، درجنگ بدر شرکت کردند. در این جنگ عوف و معوّذ ابوجهل را زخمی‌کردند و خود نیز به شهادت رسیدند در این میان، عبدالله‌بن‌مسعود از راه رسید و ابوجهل را به هلاکت رساند.[۴]
معاذ، در تمام جنگ‌ها، پیامبر خداﷺ را همراهی کرد.[۵] او در محضر رسول‌خداﷺ قرآن را فرا گرفت و از اساتید قرآن در مدینه به حساب می‌آمد، به همین دلیل، او به معاذبن‌الحارث القاری نیز مشهور بود.[۶]
ابن‌حبّان، او را از شهدای صفّین می‌داند.[۷] ایشان از صحابیانی است که بعد از عثمان با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بیعت کرد و او را همراهی نمود. معاذ در جنگ صفّین شرکت کرد و به گونه‌ای مقابله و ستیز با دشمن داشت تا اینکه به فیض شهادت نایل شد.[۸]

۱. *اسدالغابه*، ۴۲۱/۴.
۲. *الاستیعاب*، ۱۴۰۸/۳.
۳. همان.
۴. *الاصابه*، ۱۱۰/۶؛ *انساب الاشراف*، ۲۴۳/۱؛
۵. همان.
۶. *اسدالغابه*، ۴۲۱/۴؛ *تاریخ اسلام*، ۲۴۹/۵؛ *تاریخ طبری*، ۶۷۴/۱۱.
۷. *الثقات ابن‌حبّان*، ۳۷۰/۳.
۸. همان؛ *الاستیعاب*، ۱۴۰۹/۳.


موقعیت مساکن
قبیله بنی مالک بن نجّار

۱۱۲/۲ نضر بن حارث

نضر فرزند حارث ضَبّی از قبیله‌بنی ضَبّه بود. وی از شعرای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در جنگ صفّین بوده است.

نصربن‌مزاحم نقل می‌کند: «در جنگ صفّین عمروعاص و بُسربن‌ارطاة وقتی در مقابل امام علیه‌السلام قرار گرفتند با عریان کردن عورت خود از کشته شدن نجات پیدا کردند. در این باره نضربن‌حارث اشعاری به شرح زیر سرود:

افی کلّ یوم فارس تندبونه له عورة وسط العجاجة بایده
یکف بها عنه علیّ سنانه ویضحک منها فی الخلاء معاویة
بدت امس من عمرو فقنع رأسه و عورة بسر مثلها حذو حاذیه
فقولا لعمرو وابن‌ارطاة ابصرا سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیه
و لا تحمدا الا الحی و فصا کما هما کانتا والله للنفس واقیه
فلولاهما لم تنجوا من سنانه وتلک بما فیها عن العود ناهیه
متی تلقیا الخیل المشیحة صبحة فیها علیّ فاترکا الخیل ناحیه
و کونا بعیدا حیث لا یبلغ القنا وحمی‌الوغی ان التجارب کافیه
و ان کان منه بعد فی النفس حاجة فعود الی ما شئتما هی ماهیه[1]

آیا هر روز شهسواری را به میدان می‌فرستید، که در میان میدان عورتش را عریان و نمایان کند و نمایش دهد؛ وبا این حیله، علی ضربت نیزه خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟ دیروز معال، این حرکت از عمروعاص سر زد و سرش را نجات داد. عورت بُسر نیز به همان صورت جان پناهش شد.

به عمروعاص و بُسربن‌ارطاة بگویید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که دیگر بار با آن شیرمرد مواجه نشوید.از چیزی جز حیا (و عفّت بزرگوارانه) او و از دو خصیصه خود سپاسگزار نباشید، که فقط این دو سبب حفظ جان تان شدند.که اگر این دو نمی‌بود از زخم نیزه‌اش نمی‌رستید، و این تجربه کافی است، که دیگر بار تکرارش نکنید.

هر گاه به لشکر پویایی که صبحگاه، در رکابش حرکت می‌کند برخوردید و علی را در آن میان دیدید، بی درنگ میدان را خالی کنید و از او دور بمانید؛ چنان که نیزه‌اش به شما نرسد و آتش جنگ دامن تان را نگیرد که این تجربه شما را کافی است. اگر از جان خود سیر شده اید، به همان راهی که در پیش گرفته اید ادامه دهید و همان را تکرار کنید.»[2]

از آن به بعد، هرگاه بُسر با عده‌ای که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در میان شان بود، مواجه می‌شد خود به گوشه‌ای می‌گریخت و سواران شامی امام علیه‌السلام را دوره می‌کردند.[3]

ابن‌اعثم می‌گوید: بُسربن‌ارطاة در روزی که عمروعاص در مقابل امیرمؤمنان علی علیه‌السلام خود را عریان کرد تا نجات یابد خندید و او را مسخره کرد. روز بعد، که بُسر وضعی مانند عمرو از خود نشان داد عمروعاص او را مسخره کرد و به او خندید.[4]

نضربن‌حارث در آخرین روزهای جنگ صفّین، بعد از نبردی دلاورانه، به فیض شهادت نایل شد.[5]

۱۱۳/۲ صفربن عمرو

صفر(متمر) فرزند عمروبن‌محصّن انصاری از یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بوده است. وی، از شجاعان معروف عرب و جزو سواره نظام امام علیه‌السلام در جنگ صفّین بود. کمتر کسی توان مقابله در مقابل متمر را داشته است، اما بعد از مبارزات سلحشورانه، به دست سپاه شام به شهادت رسید. وقتی خبر قتل وی، میان سپاه معاویه و شامیان منتشر شد به کشتن او افتخار کردند. بعد از خبردار شدن مردم عراق از این مطلب، یکی از آنان شعری سرود و با مردم شام مقابله کرد و گفت:

فان تقتلوابن‌عمروبن‌محصن فنحن قتلنا ذاالکلاع و حوئبا

یعنی: اگر شما، صفربن‌عمرو را کشتید و افتخار کردید، ماهم ذوالکلاع و حوشب را کشتیم.[6]

۱۱۴/۲ مسلم‌بن‌نُجی‌بن‌سلمة

مسلم، فرزند نجی بن سلمة بن حِشم، از خاندان حَضْرموت یمن بود. سمعانی و ابن‌ماکولا بعد از ذکر نسب نجی، می‌گویند: «وی از یاران صمیمی‌امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام است و از آن حضرت حدیث نقل کرده است.»[7]

مسلم به اتفاق پدر و شش برادرش در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در نبرد صفّین حاضر شدند و بعد از جنگی فعال، وی و برادرانش، همه آنان، به شهادت رسیدند.[8]

۱۱۵/۲ حسین‌بن‌نُجی

حسین فرزند نُجی بن سلمه حضرمی‌کوفی از یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. وی در کنار شش برادرش در جنگ صفّین و در سپاه امام علیه‌السلام شرکت کرد و بعد از جنگی دلاورانه، به فیض شهادت نائل آمد.[9]

۱۱۶/۲ عمران‌بن‌نُجی

عمران، فرزند نُجی بن سلمه حضرمی نیز، با حضور برادران و پدر ارجمندش در خدمت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بودند. عمران، به اتفاق برادرانش در جنگ صفّین شرکت کرد. او در این نبرد، سلحشورانه جنگید تا به شهادت رسید.[10]

۱۱۷/۲ اسقع‌بن‌نجی

اسقع فرزند نجی حضرمی‌کوفی، از اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی به اتفاق پدر و برادرانش در جنگ صفّین حضور داشت و آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید.[11]

۱۱۸/۲ نعیم‌بن‌نُجی

نعیم فرزند نجی حضرمی، از یاران امیرمؤمنان‌علی؈ بود. به اتفاق شش برادرش در جنگ صفّین به جنگ با شامیان پرداخت و پس از نبردی بی امان و ضربه‌های فراوان و حمله به دشمن خود نیز به شهادت رسید.[۱۲]

۱۱۹/۲ علی‌بن‌نجی‌بن‌سلمه

علی فرزند نجی بن سلمة حضرمی کوفی، از ارادتمندان امیرمؤمنان علی؈ بود. وی به اتفاق پدر و برادرانش، که تمام آنان از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت؈ بودند، در جنگ صفّین شرکت کردند. علی در این نبرد، مردانه جنگید و بعد از به نابود کردن کشیدن سربازان معاویه، خود نیز به شهادت رسید.[۱۳]

۱۲۰/۲ حمزة‌بن‌نجی

حمزه فرزند نجی حضرمی کوفی، از مریدان امیرمؤمنان‌علی؈ بود. حمزه به همراه پدر و برادرانش، که همگی از دوستداران امام؈ بودند، در جنگ صفّین، آن حضرت را همراهی کردند. حمزه یکی از هفت فرزند شهید نجی‌بن‌سلمه، در این نبرد بزرگ بود.[۱۴]

۱۲۱/۲ دلهم‌بن‌نمِر

دلهم فرزند نمر از قبیله بنی مُرّة بن صعصة بن‌معاویه، از خاندان هوازن بود.

ابن‌کلبی او را به عنوان یکی از شهدای جنگ صفّین در سپاه امیرمؤمنان‌علی؈ گزارش کرده است.[۱۵]

۱۲۲/۲ حمارس

حمارس، در جنگ صفّین به کمک و همیاری امیرمؤمنان‌علی؈ پرداخت.[۱۶]

وی، بعد از نبردی بی امان با سپاه معاویه، خود نیز به درجه شهادت نائل آمد.[۱۷]

---

۱. وقعة صفّین، ص۴۲۶.
۲. پیکارصفّین، ص۶۳۴.
۳. وقعة صفّین، همان.
۴. *کتاب الفتوح*، ۱۰۶/۳.
۵. وقعة صفّین، ۵۵۶ ـ ۵۵۸.
۶. *الاصابه*، ۳۷۴/۳.
۷. *الانساب*، سمعانی، ۴۰۲/۱-۴۰۳و۲۱۱/۲-۲۱۲؛ *اکمال الکمال*، ابن‌ماکولا، ۱۹۰/۷؛ *معجم الرجال والحدیث*، محمدحیاة الانصاری، ۱۲۱/۱.
۸. *الانساب*، ۲۳۵/۱و۲۱۲/۲؛ *الباب فی تهذیب الانساب*، ابن‌اثیرالجزری، ۹۷/۱؛ *معجم الرجال والحدیث*، همان.
۹. همان.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. *جمهرة النسب*، ص۳۸۰.
۱۶. *انساب الاشراف*، ص۳۰۶.
۱۷. همان.

۱۲۳/۲ عبدالله‌بن‌بُدیل

عبدالله فرزند بدیل‌بن‌ورقاء خزاعی، بزرگ خاندان خزاعه و از اصحاب رسول‌خداﷺ بود. وی، قبل از فتح مکه به همراه پدرش مسلمان شد. عبدالله، در فتح مکه و غزوات حنین، طائف و تبوک حضور فعّال و مؤثر داشت.[1]

پدر نامبرده، بدیل‌بن‌ورقاء، نیز که از بزرگان مکّه در زمان جاهلیت بود، بعد از اسلام از یاران بزرگ پیامبر خداﷺ به حساب می‌آمد و دارای ارج و منزلتی خاص بود. [2]

عبدالله، در فتوحات زمان خلفا، نقش مؤثری ایفا کرد. او در زمان عمربن خطّاب، مأمور فتح اصفهان و حومه آن شد، که شامل کاشان و شهرهای دیگر ولایت جی (اصفهان) بود. [3] به دنبال فتح ولایت اصفهان، به سمت کرمان، لشکرکشی کرد و از آن جا، تا دروازه‌های خراسان (طَبَسین) پیش رفت. او مقدمات فتح خراسان را فراهم کرد، تا این‌که، در سال ۳۰هجری آن جا، به دست عاملان عثمان(خلیفه سوّم) فتح شد. [4]

پس از کشته شدن عثمان، عبدالله در کنار امیرمؤمنان علی‌؈ قرار گرفت و با ارادت قلبی، آن بزرگوار را یاری کرد. او از یاران فاضل امام؈ بود که در جنگ جمل، نیز حضور فعّال داشت و فداکاری و جانفشانی تمام را از خود نشان داد.

برخورد با عایشه

ابوداود طبری، از عبدالله‌بن‌عامر نقل می‌کند: «هنگامی‌که عایشه برای جنگ با امیرمؤمنان‌علی؈ عازم بصره بود، عبدالله‌بن‌بدیل، نزد او رفت و او را سوگند داد و عرضه داشت: آیا مگر از تو نشنیدم که از رسول‌خدا نقل می‌کردی که: *"عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتّی يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ"* (علی با حق است و حق با علی است، و این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض {کوثر} برمن وارد شوند.)؟ عایشه گفت: چرا من این حدیث را از رسول‌خداﷺ شنیدم و نقل کرده ام. عبدالله گفت: پس چرا می‌خواهی بر ضد علی؈ قیام کنی؟ عایشه جواب داد: *"هونی، وَاللهِ لَوَدَدْتُ اَنَّهُمْ تَفانُوا جَمیعاً"* (به خدا قسم دوست دارم همه آن‌ها، یکدیگر را فنا و نابود می‌کردند.) [5]

عایشه، به همین جمله بسنده کرد و به راه خود ادامه داد. وی حاضر نشد از راه باطل خود دست بردارد و با علم و اعتقاد به این‌که راهش مخالف کلام رسول‌خدا است، برای جنگ با امیرمؤمنان؈ به سوی بصره حرکت کرد و فتنه جمل را برپا نمود.

عبدالله، در جنگ جمل، از فرماندهان بزرگ بود و نقش مؤثری در این نبرد، ایفا کرد.

جنگ صفّین

هنگامی‌که امیرمؤمنان‌علی؈، برای جنگ با قاسطین (سرکشی معاویه و سپاه او) آماده شد، بر فراز منبر رفت و مردم را به جنگ دعوت کرد. نصربن‌مزاحم، از معبد نقل می‌کند:

«من در این هنگام، پای منبر بودم، که امیرمؤمنان‌علی؈، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: "پیش به سوی دشمنان خدا. پیش به سوی دشمنان، سنت‌ها وقرآن. پیش به سوی بازمانده احزاب؛ قاتلان مهاجران و انصار."

اَرْبد فزاری (با صدای بلند) گفت: آیا می‌خواهی ما را به خاطر برادران خویش و مردم شام بتازانی و ما به خاطر، تو آنان را بکشیم؛ همان گونه که ما را به جهت برادران مان، در بصره به مقابله افکندی و ما آنان را کشتیم؟ به خدا قسم، ما دیگر به کلام تو گوش نمی‌دهیم.

مالک اشتر، از جا برخاست و گفت: ای مردم، این مرد لغوگو کیست؟ اَرْبد فرار کرد و مردم او را دنبال کردند و در بازارمال فروشان به دام

انداختند. مرد بخت برگشته در زیر مشت و لگد آنان از دنیا رفت، و وقتی آنان نزد امیرمؤمنان‌علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، آن مرد کشته شد. حضرت فرمود: "چه کسی او را کشت؟" گفتند: خاندان بنی همدان با گروهی از مردم دیگر. فرمود: پرداخت دیه (و خونبهای) کسی که در بحران کشته شود و قاتلش معلوم نباشد از بیت المال مسلمانان، پرداخت خواهد شد.

علاقه تمیمی، به زبان شعر گفت:

اَعوذُ بِرَبّی اَنْ تَکونَ مَنِیَتی کَما ماتَ فِی سُوقِ الْبِرِّ ادین اَربه

تَعاوَرَهُ هَمْدانَ خَفقَ نَعالَهُمْ اِذا رَفَعتْ عَنْهُ یَدْ وَضَعَتْ یَدْ

پناه می‌برم، به خدایم از این‌که مرگ من آن‌گونه باشد که اربد در بازار مال‌فروشان دار فانی را وداع گفته است و تیره همدان او را به زیر ضربات پاشنه (وغلاف) شمشیرشان گرفتند و چون، دستی از رویش بلند می‌شد، دستی دیگر بر او فرود می‌آمد.[۶] به دنبال این واقعه، چند نفر از سران لشکر امام علیه السلام، در مقابل مخالفان جنگ از امام علیه السلام و نبرد با شامیان حمایت کردند. یکی از آن‌ها، عبدالله‌بن‌بدیل بود که برخاست و چنین گفت: ای امیرمؤمنان، همانا آن قوم(شامیان) اگر خدا را می‌خواستند و برای او عمل می‌کردند هرگز با ما مخالفت نمی‌نمودند، ولی آنان برای فرار از عدالت، و علاقه به انحصارطلبی، حرص به قدرت، و عدم رغبت به این‌که، مبادا دنیای خویش از دست برود با ما می‌جنگند و کینه‌هایی که در جان و خصومت و دشمنی که در سینه نهان کرده اند، به موجب جنگ‌هایی بوده است که برضد آنان برپاکرده‌ای و در آن پدران و یاران و برادرانشان را به هلاکت رسانده ای. اینک، برای انتقام از کشته‌های اجداد کفار خود، با تو قصد جنگ دارند.

سپس خطاب به مردم کرد و چنین گفت: چه گونه ممکن است، معاویه با علی بیعت کند؟ درحالی‌که علی علیه السلام، در یک جنگ (بدر) برادرش حنظمه، و دایی ایشان ولید، و جد مادری او عُتبه را، به هلاکت رسانده است؟ به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم او بیعت کند و آنان هرگز مطیع شما بشوند. آن‌ها راه راست را انتخاب نخواهند کرد، مگر آن‌که، نیزه‌های استوار ما، میان آنان به کار افتد، و شمشیرها سرهای آنان را از تن جدا کند و پیشانی‌های آنان به گرزهای آهنین شکافته شود وکارزاری سخت میان دو گروه صورت گیرد.[۷]

۱. *اسدالغابه*، ۱۲۴/۳.
۲. همان.
۳. *الحراج وصناعة الکتابة*، ابو...، قدامةبن‌جعفربن‌قدامه، الکاتب البغدادی، ص۳۷۳.
۴. همان، ص۴۰۰، ۴۰۱؛ *سفرنامه ناصرخسرو*، ص۲۵۶؛ *تاریخ طبری*، ۲۲۳/۳.
۵. *الجمل*، محمدبن‌محمدبن‌النعمان‌بن‌عبدالسلام‌بن‌جابربن‌النعمان‌بن‌سعیدبن‌جبیر، ص۲۳۱.
۶. *وقعة صفین*، ۹۴-۹۵.
۷. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۸۰/۳

هنگام نبرد

عبدالله هنگام نبرد خود نیز، سخنانی محکم و استوار برای دشمن و امیدار کننده برای یاران امام علیه‌السلام ایراد کرد، و خود را برای شهادت آماد کرد. او خطاب به نیروهای خودی، چنین گفت: همانا معاویه، ادعای چیزی است که از او نیست و برای خلافت به نزاع و ستیز با کسی برخاسته که او به خلافت ورهبری مسلمانان سزاوارتر است و کسی مانند او نیست. معاویه می‌خواهد، با کلمات باطل خود حق را از میان بردارد و نور خدا را خاموش نماید. اینک، به همراه اعراب و احزاب بر شما حمله آورده است، او ضلالت و گمراهی را، برای آنان آراسته و در دل‌های آنان تخم فتنه انگیزی کاشته است.

بدانید معاویه، دربارۀ امرمهم خلافت و امامت بر مسلمانان اعراب را به اشتباه انداخته و پلیدی دیگری، بر پلیدی‌هایشان افزوده است. به خدا سوگند، شما مسیر هدایت را یافته اید و با برهان روشن حرکت می‌کنید. بنابراین، با طغیانگران ستم پیشه، پیکار کنید و از آنان هراسی به دل راه ندهید. چرا باید از آن‌ها بترسید و حال آن‌که، قرآن در دست شما نشانه‌ای آشکار از خداوند متعال است که می‌فرماید: «*اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللهُ بِاَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ*[۱]» یعنی: «...آیا از آن‌ها می‌ترسید، یا این‌که اگر مؤمنید، سزاوارتر است که از خدا بترسید؟ با آنان بجنگید؛ خدا آنان را به دست شما عذاب می‌دهد و رسوای شان می‌کند و شما را بر این‌ها پیروزی می‌بخشد و دل‌های، گروه مؤمنان را شفا می‌دهد.»

بدانید، من همراه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با این قوم، جنگیده ام و به خدا قسم در این جنگ، هم اینان پاک تر و پرهیزکارتر از گذشته نشده‌اند. براین اساس، قیام کنید و به جنگ با دشمن خدا و دشمن دین‌خویش شتاب ورزید و شمشیرها را از قلاف برکشید.[۲]

پس از سخنرانی عبدالله و دیگر سرداران سپاه امام علیه‌السلام، جنگ آغاز شد. جناح راست لشکر عراق به فرماندهی عبدالله بن بدیل با جناح چپ سپاه شام درگیر شدند و هر گروه برای کسب پیروزی تلاش کردند. عبدالله، دلیرانه شمشیر می‌زد و پیش می‌رفت تا خود را به جایگاه معاویه رساند و او را فراری داد. معاویه که از مقر فرماندهی و جایگاهش بسیار دور شده بود و بر جان خود خوف داشت، و هر لحظه، احساس نابودی می‌کرد، کمی‌جلو آمد. برای مرتبۀ دوم و سوم، به حبیب‌بن‌مسلمه پیام داد و از او یاری طلبید. حبیب با همه افراد خود، به جناح چپ سپاه امام علیه‌السلام حمله کرد و آن‌ها را، از هم گسیخت. جمعی از یاران عبدالله‌بن‌بدیل او را تنها گذاشتند و فقط دویست یا سیصد نفر مرد جنگی، که تمام آنان از قاریان قرآن بودند، او را همراهی کردند. آن‌ها با حمایت و پشتیبانی یکدیگر از خود دفاع کردند و حاضر به عقب نشینی نبودند. عبدالله تصمیم داشت معاویه را به هلاکت برساند، پس آنان به سوی خیمه معاویه پیش رفتند. معاویه، که عبدالله را در نزدیکی خود دید، درحالی‌که، عبدالله‌بن‌عامر کنارش قرار داشت خطاب به سربازانش فریاد زد، اگر از تیرانداختن و شمشیر زدن عاجزید، حداقل با سنگ عبدالله‌بن‌بدیل و همراهانش را، بزنید.

با این فرمان، نیروهای محافظ معاویه و جنگجویان اطرافش که همگی از جنگ جوانمردانه بازمانده بودند، ابتدا، با پرتاب پاره سنگ ابن‌بدیل و یارانش را مجروح کردند و بعد با شمشیر و نیزه همگی را به شهادت رساندند.[۳]

بدین ترتیب، عبدالله‌بن‌بدیل صحابی بزرگ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و معتقد به امامت و ولایت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، بعد از یک عمر جهاد و عبادت در راه خدا به لقای الهی پیوست. شهادت او خسارت شدیدی بر پیکره سپاه امام علی علیه‌السلام وارد آورد و نیروهای معاویه، قدرت بیشتری پیدا کردند.[۴]

آخرین کلام

عبدالله بن بدیل، از یاران عالم و با تقوای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. اسود بن طهمان، که از همراهان او در جنگ صفّین بود، بر بالینش حاضر شد و در آخرین لحظات عمر شریف وی، خواهان پند و نصیحتی از او شد. او در جواب گفت: نخست تو را به تقوای الهی (عمل به واجبات و ترک محرمات) و سپس تو را به خیرخواهی امیرمؤمنان و همراهی با او سفارش می‌کنم، تا پیروزی حق بر باطل برتو آشکار شود.ای اسودبن‌طهمان، سلام مرا به امیرمؤمنان برسان و به او بگو: در این صحنه نبرد چندان مقاومت کن تا آن‌ها را پشت سرت بیندازی و هر کسی، شب را به صبح آورد و معرکه و خطوط اوّل را پشت سر بگذارد پیروز است.[۵]

عبدالله، این عبارات را گفت و چیزی نگذشت که جان به جان آفرین تسلیم کرد. اسود، نزد امام علیه‌السلام آمد و پیام عبدالله را به آن حضرت عرض کرد. آن حضرت فرمود: « *رحمة الله، جاهَدَ معنا عَدّونا فِی الحَیاة، و نَصَحَ لَنا فِی الوفاة.*» یعنی «خداوند عبدالله بن بدیل را رحمت کند. تا هنگامی‌که زنده بود، همراه ما با دشمن ما جنگ و جهاد کرد و هنگام شهادتش هم برای ما خیرخواهی نمود.»[۶]

دشمن از شهادت عبدالله بن بدیل، بسیار خوشحال شد و قاتلان ایشان از این امر، به خود می‌بالیدند.[۷] نام این افسر دلاور و شجاع امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در اسامی شهدای علوی ثبت شد و تا آخر زمان جلوه گر است. روحش شاد و راهش پاینده باد.

۱۲۴/۲ عبدالله بن ابی الحصین

عبدالله فرزند ابی حُصین، از قبیله بزرگ ازد کوفه بود. او از اصحاب امیرمؤمنان علی(ع) بود که در صفّین و در گروه قاریان قرآن، به اتفاق عمّار یاسر به میدان نبرد آمد.

طبری نقل می‌کند: هنگامی‌که، سپاه امام(ع) به جانب صفّین در حرکت بود، به دلیل زیادی نفرات لشکر، افراد هنگام عبور از پل منبج به گونه دسته جمعی حرکت می‌کردند. در این میان، کلاه عبدالله‌بن‌ابی الحُصین از سرش افتاد که فوراً پیاده شد و کلاه را برداشت و سوار اسب خود شد و به راه خود ادامه داد. سپس، کلاه عبدالله‌بن‌حجاج نیز افتاد و او نیز کلاه را برداشت، و سوار بر اسبش شد و خطاب به عبدالله‌بن‌ابی الحُصین گفت:

ان تَکُ ظَنّ الزّاجِرِیُ الطَّیْرَ صاقاً
کَما زَعَمُوا اَقْتَلَ وَ شِیکا وَ تَقْتُل

اگر فال گیری صحیح باشد[۸]، من و تو در این جنگ کشته خواهیم شد.

عبدالله‌بن‌ابی حُصین، که قلبش آکنده از عشق وایمان به ولایت و امامت امیرمؤمنان‌علی(ع) بود، در مقابل این سخن جواب داد: *ما شی اوتاه هو احبّ الّتی مما ذکرت*؛ هیچ چیز محبوب تر از آنچه گفتی (شهادت) برای من نیست.[۹]

عبدالله‌بن‌ابی حُصین، که خود از قاریان کلام الهی بود، در نبرد صفّین به همراه دیگر قاریان، به فرماندهی عمّار یاسر به دشمن حمله ور شدند. عبدالله در این نبردها، آن قدر جنگید تا به فیض شهادت نائل شد. عبدالله‌بن‌حجاج نیز، در همان روز به شهادت رسید.[۱۰]

۱۲۵/۲ عبدالله بن کعب

عبدالله فرزند کعب مرادی، از قبیله بنی نهد بن زید بود. وی از اصحاب باوفای امیرمؤمنان علی(ع) است که در رکاب آن حضرت جنگید و تا مرحلهٔ بذل جان خویش ایستادگی کرد.

نصربن‌مزاحم، از صلت‌بن‌زهیر نهدی نقل می‌کند: پرچم قبیله بنی نهد، ابتدا به دست مسروق بن هیثم بن سلمه بود. بعد از شهادت او، صخربن‌سمّی پرچم را گرفت که کالبد نیمه جانش را به جهت زخم‌های متعدد به لشکرگاه بردند؛ او بعد از ساعاتی، جان به جان آفرین تسلیم کرد و به فیض شهادت نائل آمد. این بار، نوبت به عبدالله‌بن‌کعب رسید. او پرچم صخر را برداشت و به گونه‌ای جنگید تا به فیض شهادت دست یافت. پرچم او را سلمهٔ‌بن‌خذیم به دست گرفت.[۱۱]

۱. توبه: ۱۳و۱۴.
۲. وقعة صفّین، ۲۳۴، شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۸۶/۵.
۳. وقعة صفّین، ۲۴۴؛ *تاریخ طبری*، ۱۳/۴.
۴. همان، ۲۴۵؛ همان.
۵. همان، ۴۵۶؛ همان، ۳۲/۴.
۶. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۹۲/۸.
۷. همان
۸. در آن زمان تفأل زنان افتادن کلاهخود را از سر سرباز در راه جنگ، بدشگون می‌شمردند. پیکار صفّین، پرویز اتابکی، ص۲۱۰.
۹. وقعة صفّین، ص۱۵۱.
۱۰. همان، ص۲۶۳.
۱۱. همان، ص۲۶۱.

۱۲۶/۲ عبدالله بن قَلع

عبدالله فرزند قلع احمسی، از اصحاب و دوستداران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. احمسیان، از بطن بنو احمس بن غوث بن انمار و از قبیله بزرگ بجیله بودند. مکان اولیه آنان در یمن و حجاز و منطقه تباله بود، آنان بعد از فتوحات اسلامی، در عراق و شام متفرق شدند. عبدالله‌بن‌قلع با فامیل و تعدادی از قبیله احمس در کوفه مستقر بودند و تعداد کمی‌نیز در شامات زندگی می‌کردند. به همین دلیل، قبیله احمس در لشکر عراق قرار گرفت و افتخار هم رکابی با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را پیدا کردند. [۱]

در این میان، حضور بزرگان و فرماندهان آنان، تأثیر بسزایی در قبول ولایت و تبعیّت از امام علیه‌السلام داشت. از جمله آنان، عبدالله‌بن‌قلع احمسی بود. وی در جنگ صفّین، بعد از شهادت ابوشدّاد، پرچم قبیله بجیله را به دست گرفت و درحالی‌که، به پیشروی خود، به سوی جایگاه معاویه ادامه می‌داد این شعر را می‌خواند:

لا یبعد الله ابا شدّاد   حیث اجاب دعوه المنادی

و شدّ بالسیف علی الاعادی   نعم الفتی کان لدی الطراد

و فی طعان الخیل و الجلاد. [۲]

خدا ابوشدّاد را از رحمت خود دور ندارد که بانگ منادی را پذیرفت؛ با شمشیر بر دشمنان هجوم آورد؛ و به هنگامه نبرد، چه جوانمرد دلیری بود! و در پیکار، با انبوه سواران و شمشیر زنان نخل پیکر!

عبدالله، در این نبرد بزرگ آن قدر جنگید، تا به فیض شهادت دست یافت. پرچم او را برادرش، عبدالرحمان‌بن‌قلع، به دست گرفت و به مبارزه ادامه داد. [۳]

۱۲۷/۲ عبدالرحمان‌بن‌قلع

عبدالرحمان فرزند قلع، از خاندان احمس و بجیله بود. وی از بزرگان احمسیان بوده است و در جنگ صفّین، یکی از پرچمداران قبیله بجیله بود. عبدالرحمان، بعد از به شهادت رسیدن برادرش عبدالله‌بن قلع، پرچم او را به دست گرفت و به گونه‌ای جنگید، تا در اثر ضربات زیاد دشمن به زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. بعد از او پرچم را عفیف‌بن‌ایاس به دست گرفت. این پرچم، آن‌قدر در دست او بود تا در میان شامیان، تفرقه انداخت و آنان را از مکان نبردشان عقب راند. [۴]

۱۲۸/۲ عبدالله‌بن مُنْقِذ

عبدالله فرزند منقذبن‌حذیفه تمیمی‌بود، او و برادرش، عمران، از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند. هر دو برادر، در جنگ جمل حاضر بودند، و عمران در این نبرد، از ناحیه چشم صدمه دید.

عبدالله توفیق حضور، در جنگ صفّین را نیز به دست آورد. ایشان در این نبرد بزرگ، دلاورنه جنگید تا به شهادت رسید. [۵]

۱۲۹/۲ عبید (مالک) بن تَیِّهان

عبید فرزند تیهان‌بن‌مالک انصاری، از اصحاب باوفای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و از شرکت کنندگان در پیمان عقبه اول و دوم بود. او از جانب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان، یکی از نمایندگان دوازده گانه اهل بیت مدینه انتخاب شد. گفته‌اند که او پیش از اسلام اهل توحید و یگانه پرستی بوده است.

عبید در جنگ بدر، احد و دیگر جنگ‌های پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشرکان آن بزرگوار را یاری کرد. [۶] رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میان او و عثمان بن مظعون پیمان برادری بست. بعد از رحلت رسول گرامی‌اسلام، عبیدبن‌تیّهان معروف به ابوالهیثم جزء دوازده نفری بود که به ولایت و خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام ایمان داشتند و در میان مسلمانان با خلافت ابوبکر مخالفت کردند. [۷] او از شاهدان غدیرخم بود و در شرایط مختلف به ولایت و خلافت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام شهادت داده است. [۸]

ابوالهیثم، بعد از شهادت عبدالله‌بن‌رواحه (در جنگ موته) از طرف پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای سنجش محصول خرمای خیبر و تقسیم سهم یهودیان انتخاب شد، [۹] اما در روزگار ابوبکر، درخواست خلیفه را مبنی بر ادامه مأموریتی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خیبر به او سپرده بود، نپذیرفت. [۱۰] اما در زمان عمربن‌خطاب، وی با چند نفر دیگر، برای صلح فدک نزد یهودیان فرستاده شد. [۱۱]

از ابوالهیثم، در روزگار عثمان‌بن‌عفّوان، اطلاعی در دست نیست، اما بعد از کشته شدن عثمان، او از طرفداران وفادار امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بوده است که با آن بزرگوار بیعت کرد. [۱۲]

وی، در جنگ جمل نیز، در رکاب امام علیه‌السلام جنگید و از افراد مؤثر لشکر آن حضرت بود. [۱۳]

در بعضی از منابع، نام ابوالهیثم در فهرست کارگزاران بیت المال امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام آمده است.

بنابر نقل نصربن‌مزاحم، ابوالهیثم در آغاز جنگ صفّین، لشکریان عراق را صف آرایی و به جنگ تشویق می‌کرده است. او در این نبرد دلاورانه جنگید و پس از عمّار یاسر، به فیض شهادت نائل آمد.

ابوالهیثم از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام روایت نقل کرده است و سند او از اسناد صحیح است. [۱۴]

امینه، زنی از انصار رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، در سوگ ابوالهیثم (مالک‌بن‌تیهان) شعری سروده است:

منع الیوم ان اوق رقادا   مالک اذ مضی و کان عمادا

یا ابا الهیثم‌بن‌تیهان انی   صرت للهم معدنا و وسادا

اذغدا الفاسق الکفور علیهم   انه کان مثلهما معتادا

اصبحوا مثل من ثوی یوم احد   یرحم الله تلکم الاجسادا [۱۵]

از امروز که مالک، آن پشتوانه دلیر کشته شده، دیگر طعم خواب و آسودگی را نمی‌چشم؛

ای ابا الهیثم‌بن‌تیهان، اینک وجودم انباشته از غم و اندوه شده است.

هنگامی‌که، آن فاسق حق ناشناس بر آن‌ها تاخت، و چنین شبیخون ناجوانمردانه عادت او بود، آن‌ها مانند کسانی شدند که در روز (جنگ) احد شهید شدند. خداوند شما را، با این پیکرهای آغشته به خون قرین رحمت کند.

۱۳۰/۲ عبیدالله‌بن جویریه

عبیدالله فرزند جویریه، از قبیله بنی نمر بن عثمان ازد یمن بود. وی و برادرانش از شیعیان با وفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودند. عبیدالله، به همراه برادران خود، در رکاب امام و مقتدای خویش، در نبرد صفّین حضور داشتند و آن قدر جنگیدند، تا به افتخار شهادت دست یافتند. [۱۶]

۱۳۱/۲ عقبة‌بن جویریّه

عقبه فرزند جویریّه، از نزدیکان امام مؤمنان علی علیه‌السلام بود. نامبرده از بزرگان قبیله ازد عراق بود. در نبرد صفّین، خطاب به افراد قبیله‌اش گفت: بدانید که، درخت (و مرتع) دنیا خشکیده و خاشاک شده، کشتزار آن درو گشته، و تازه‌اش کهنه و شیرینش تلخ شده است. من از کار(وحال) خود شما را آگاه کنم؛ من از زیستن در دنیا، به ستوه آمده و خویشتن را از آن بازداشته ام. همواره، آرزوی شهادت داشته ام و هر دم، خود را در معرض آن می‌افکندم اما خداوند، تا به امروز نخواست مرا به آن برساند. من این هنگام، به شهادتگاه می‌روم و امیدوارم، که از آن بی نصیب نمانم.

بنابراین، شما، ای‌بندگان خدا، چرا در پیکار با دشمنان خدا منتظر مانده اید؟

آیا از ترس مرگی است که به هر حال بر شما وارد می‌آید و ناگزیر جان خود را می‌رباید؟ آیا از بیم ضربه شمشیر، برکف دست یا پیشانی خود فرو ایستاده اید؟ آیا تمامی‌دنیا را (که دار فناست)، با دیدار رویاروی با خدای عزّوجلّ، (لقاء الله) و همنشینی با پیامبران و صادقان و شهیدان و نیکوکاران، در سرای درنگ، برابر می‌نهید و این یک را برمی‌گزینید؟ رأی درست و عقلانی این نیست.

عقبه، سپس خطاب به برادرانش عبیدالله، مالک و عوف کرد و گفت: «ای برادران، من این سرا (دنیا) را بدان سرا (آخرت) که فراز این (دنیای خاکدان تیره) است فروختم. اینک، روی من به جانب آن سرای است. خدا شما را آزرده نکند و پیوندتان را نگسلد.» [۱۷]

برادران او، به پا خاستند و گفتند: ما پس از تو، روزی(وزندگی) دنیا را نخواهیم. خداوند ماندن پس از تو و زندگانی بعد از تو را، بر ما زشت و تباه گرداند.

بارالها ! ما جان‌های خود را به حساب تو می‌نهیم (و به تو جان خود را عطا می‌کنیم.)، آن‌ها یک‌باره به سوی دشمن حمله کردند و آن‌قدر جنگیدند تا به شهادت رسیدند. ارواح آنان شاد و راهشان جاودانه باد.

۱۳۲/۲ عوف‌بن جویریّه

عوف فرزند جویریه، از ازدیان عراق است که در مقابل سربازان معاویه مردانه ایستاد و بعد از سخنرانی شورانگیز عتبه، به همراه برادرانش به دشمن حمله ور شد و در نتیجه به فیض شهادت نائل آمدند. [۱۸]

۱. *مجمع قبائل العرب*، عمر رضا کحالة، ۶۵-۶۳/۱.
۲. وقعةصفّین، ص۲۵۹.
۳. همان؛ *کتاب الفتوح*، ۱۴۵/۳.
۴. وقعة صفّین، ۲۵۸؛ *تاریخ طبری*، ۱۸/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۴۸۸/۱.
۵. *بحارالانوار*، ۶۹۵/۸و۱۲۷/۳۴؛ *معجم رجال الحدیث*، ۹۰/۲۳.
۶. *الخصال*، شیخ صدوق، ص۴۶۵.
۷. *قاموس الرجال*، ۵۵۸/۱۱.
۸. همان
۹. *مغازی*، واقدی، ۶۹۱/۲.
۱۰. *سیر اعلام النبلاء* ، ذهبی، محمدبن‌احمد، ۱۹۰/۱.
۱۱. *فتوح البلدان*، ابوالحسن احمدبن‌یحیی، ۳۳/۱.
۱۲. *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۸/۲؛ *الجمل*، شیخ مفید، ۵۱.
۱۳. *تاریخ طبری*، ۴۴۷/۴
۱۴. *الکافی*، کلینی، ۳۱/۸.
۱۵. وقعة صفّین، همان.
۱۶. همان، ص۲۶۴.
۱۷. پیکار صفّین، ص۲۶۱-۲۶۰.
۱۸. همان.

۱۳۳/۲ علقمة‌بن‌قیس

علقمه فرزند قیس نخعی، و برادر ابی‌بن‌قیس، از خاندان بزرگ مِذحَج ـ شاخه‌ای از بنی همدان یمن ـ بود او به علقمه، فقیه معروف بود و کنیه‌اش اباشبل بود. همچنین، ملقب به کوفی است.بنی همدان، در میان دیگر قبایل عرب، به علم و دانش و جهاد در راه خدا شهرت دارد. برادران (حارث، اُبی و یزید) و برادر زادگان،(اسودبن‌یزید و عبدالرحمن‌بن‌یزید) و خواهر زاده (ابراهیم‌بن‌یزید نخعی) علقمه و کمیل‌بن‌زیاد نخعی و مالک اشتر نخعی، تمام آنان از محدّثان و فقیهان به نامِ این قبیله‌اند.

حارث بن قیس، مردی بزرگوار و فقیه بود. وی به همراه ابی، که به فقاهت و کثرت نماز شهرت داشت، در جنگ صفّین، در رکاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام جنگید تا به شهادت رسیدند.

مالک اشتر، یکی از فرماندهان بزرگ امام علیه‌السلام در دوجنگ جمل و صفّین و والی آن حضرت در مصر بود که پیش از رسیدن به آن جا در منطقه‌ای به نام قُلزَم، با عسل زهرآلود معاویه به شهادت رسید.[۱]

علقمه صاحب فرزند نشد و عقیم ماند. وی مجتهد و فقیهی پرهیزکار، قاری قرآن و زاهد بود، و به عنوان راهب کوفه، شناخته شده بود. او از مجالس عمومی گریزان بود و وقتی از وی سوال می‌شد که چرا در میان مردم حاضر نمی‌شوی، تا از علم و حدیث تو بهره بگیرند؟ پاسخ می‌داد: نمی‌خواهم با انگشت نشانم دهند و بگویند این علقمه است. به وی گفتند: چرا نزد والیان و حاکمان نمی‌روی تا به نوایی برسی!؟ گفت: در این صورت، من از دنیای آنان چیزی به چنگ نمی‌آورم، مگر آن‌که، آنان به همان مقدار از دین من بکاهند.

علقمه، قرآن را با صوتی دلربا می‌خواند و دیگران را مجذوب می‌کرد؛ تا جایی که عبدالله‌بن‌مسعود به وی گفت: پدرم و مادرم فدایت باد! بیشتر بخوان.

علقمه، مانند دیگر افراد قبیله‌بنی همدان، شجاع و مبارز بود و گاهی به اعمال نادرست حاکمان و والیان اعتراض می‌کرد. او به همراه نخعیان و گروهی از کوفیان، بر سعیدبن‌عاص (حاکم کوفه از جانب خلیفه سوم) شورید و سرانجام به دستور عثمان به شام تبعید شد.

علقمه، در سال ۳۱هجری در فتح خراسان شرکت کرد و مدت دو سال در «خوارزم» و مدتی نیز در «مرو» اقامت داشت.

دانشمند زمان

علقمه در فقه و حدیث شاگردانی تربیت کرد. ابراهیم نخعی و شعبی از خرمن علمی او خوشه چینی کرده‌اند، بدین جهت، ابراهیم نخعی برای او احترام خاصی قائل بود و رکاب او را در موقع سوار شدن بر اسب می‌گرفت.

خطیب بغدادی و ابن‌عساکر، وی را در فقه و حدیث بر دیگران مقدم می‌دانند[۲] و بعضی او را مجتهد کبیر خوانده‌اند .[۳]

اسماعیل‌بن‌ابی خالد، به نقل از شعبی می‌گوید: اگر خاندانی برای سکونت در بهشت خلق شده باشند، از خانواده علقمه و اسود خواهند بود.[۴]

منزلت روایی

علقمه از راویان بزرگ حدیث، در میان اهل سنت و شیعیان است.[۵] او از طبقه دوم محدثین و سرآمد تابیعن بود.

احادیث وی، در صحاح شش گانه اهل سنت و کتاب‌های شیعه دیده می‌شود. علقمه از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و سلمان فارسی، ابن‌مسعود، عمربن‌خطاب، عثمان، عمّار یاسر و گروه زیادی گزارش کرده است؛ و شعبی، ابراهیم نخعی، سلمة‌بن‌کهیل، عبدالرحمن‌بن‌یزدی و گروهی دیگر نیز از او روایت نقل کرده‌اند.[۶]

جنگ صفّین

علقمه، علاوه بر این‌که از شخصیت‌های مقبول و خردمند عصر خویش بود، از رزمندگان بزرگی بود که، در رکاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در جنگ صفّین شرکت کرد.

نصربن‌مزاحم نقل می‌کند: نخعیان در نبرد(صفّین، جنگ شدیدی به راه انداختند و در این جنگ، عده زیادی از آنان از جمله بکربن هوذه، حنّان بن‌هوذه، شعیب بن‌نعیم و ابیّ‌بن قیس، برادر علقمه،... به شهادت رسیدند.[۷]

شیخ طوسی و دیگران، او را از شهدای این نبرد بزرگ می‌دانند.[۸]

علقمه، بعد از عمری عبادت وبندگی خداوند، توانست با پیروی از امام و مقتدای الهی خود زندگیش را با شهادت در راه خدا به آخر برساند. روحش شاد و راهش جاودانه باد.

۱. *الانساب* ۵، /۴۷۶.

۲. *تاریخ بغداد*، ابوبکر احمدبن‌علی الخطیب البغدادی، ۲۹۶/۱۲-۲۹۷، مختصر *تاریخ دمشق*، محمدبن‌مکرّم، ابن‌منظور، ۱۷۷-۱۷۶/۱۷.

۳. *تاریخ الاسلام*، ذهبی، ۵۳/۴.

۴. همان، ص ۶۰.

۵. *رجال‌کشی*، ۱۲۴و۱۵۹، *تهذیب اکمال*، ۳۰۰/۲۰.

۶. *الامالی*، مفید، ۱۳۲؛ *کتاب الخصال*، ۱۴۵؛ *صحیح مسلم*، ۱۹۸/۲.

۷. وقعة صفّین، ص۲۸۷.

۸. *رجال الطوسی*، ص۷۷؛ *رجال ابی داود*، ص۱۳۴؛ *جامع الرواه*، محمدعلی الاردبیلی، ۵۴۵/۱؛ *الثقات*، ابن‌حبان، ۵۱/۴.

قبیله مِذحَج

محدوده تقریبی مساکن قبیله مذحج

تَثْلیث

جرش

نَجْران

صَنْعاء

مَأرِب

بوسان

حَریب

(بَیْضاء)

دَثینه (مودیه)

دریای سرخ

۱۳٤/۲ عمّاربن‌یاسر

عمّار فرزند یاسر مذحجی عنسی بود، که به ابوالیقظان هم شناخته می‌شد. القاب وی طیّب، مطیّب، مکّی و مولی بنی مخزوم بود. عمّار از یاران معروف رسول‌خداﷺ است و به خاندان بنی ثعلبةبن‌عوف عنسی، که یمنی بودند، تعلق داشت.

پدرش به قصد یافتن، برادر مفقودش به مکه آمد و در آن جا ماند و با ابوحذیفه مخزومی‌هم پیمان شد. ابوحذیفه، یکی از کنیزانش را که سمیه دختر خیاط نام داشت به عقد یاسر درآورد، و عمّار از وی متولّد شد.[۱]

یاسر دو پسر دیگر به نام‌های (عبدالله و حُرَیْث) داشت، که حریث در زمان جاهلیت (وقبل از اسلام) در درگیری با بنی‌دیل کشته شد، و عبدالله، بعد از بعثت به همراه خانواده‌اش به اسلام گرایید.

عمّار قامتی بلند و چهارشانه، چشمانی درشت، بینی کوتاه و در سال‌های پایانی زندگی، رعشه‌ای در دست داشت. او و پدر و مادرش تا مرگ مولای خویش، ابوحذیفه، با وی زندگی کردند.

زمانی که، رسول‌خداﷺ به پیامبری مبعوث شد، عمّار چهل و چهار ساله بود، و اگر سه سال، بعد از بعثت مسلمان شده باشد در چهل و هفت سالگی مسلمان شد.

از آن‌جا که، خانواده عمّار در مکه اقوام و خاندانی نداشتند، همانند دیگر مسلمانان، مستضعف مثل: بلال حبشی، خبّاب‌بن‌ارت و صهیب مورد آزار و شکنجه طاقت فرسای ابوجهل (برادرزاده ابوحذیفه و جانشین او)، که به عنوان بزرگ طائفه بنی مخزوم محسوب می‌شد قرار گرفتند. مشرکین به دستور هشام‌بن‌عمرو، که در میان مسلمانان به ابوجهل مشهور بود، یاسر و خانواده‌اش را در گرمای سوزان و در شن‌های داغ می‌کشاندند. گاهی سنگ بزرگی، بر سینه خویش می‌نهادند و از آنان می‌خواستند، تا به بت پرستی اعتراف کنند.

یاسر، که پیرمردی هفتادساله بود، در اثر این شکنجه‌ها به فیض شهادت نایل آمد و نامش به عنوان نخستین شهید اسلام، در تاریخ ثبت شد. سمیه نیز، با استقامت وصف ناپذیرش در مقابل شکنجه مشرکان و بت پرستان قریش پایداری و مقاومت را به همه مؤمنان آموخت. ابوجهل، که از صبر سمیه به ستوه آمده بود، شب هنگام، به وسیله خنجری شکم سمیه را پاره کرد و او را به شهادت رساند. وی نخستین زن شهید در اسلام بود.

کار عمّار تازه مسلمان، پس از شهادت پدر و مادرش دشوارتر شد و مورد شکنجه‌های متعدد قرار گرفت. او سرانجام مجبور شد برای رهایی از دست دشمنان اسلام، به ظاهر تسلیم خواسته آن‌ها مبنی بر ستایش بت‌های «لات» و «عُزّی» و بدگویی از پیامبر خداﷺ شود. پس از این ماجرا، شتابان نزد رسول خداﷺ آمد و درحالی‌که سخت گریه می‌کرد، عرض کرد: چیزی به زبان راندم که دلم برخلاف آن است و برایمانم استوارم.

پیامبرخداﷺ، اشک‌های عمّار را پاک کرد و فرمود: «اگر دوباره تو را شکنجه کردند و از تو خواستند به من ناسزا بگویی، همان را انجام بده.»

به این ترتیب، عمّار با عمل به تقیه خود را از دست مشرکان رها کرد و زمانی که، پیامبرخداﷺ متوجه شد که عده‌ای عمّار را به دلیل تقیه‌اش متهم به کفر می‌کنند، فرمود: «چنین نیست، بلکه سراپای عمّار راایمان پرکرده و با گوشت و خون او آمیخته است.»

عمّار، از جمله کسانی بود که به حبشه هجرت کرد.

وی قبل از رسول‌خداﷺ، و به دستور آن حضرت به مدینه هجرت کرد و در خانه مبشربن‌عبدالمنذر ساکن شد. با مهاجرت رسول‌خداﷺ از مکه و ورود او به محلّه قبا در مدینه، عمّار نزد آن حضرت شتافت و برای آن حضرت، سایبانی فراهم کرد، تا آن بزرگوار، در آن استراحت کند و نماز بگذارد. آن‌گاه، به جمع آوری سنگ پرداخت. پس از جمع شدن سنگ‌ها، رسول‌خداﷺ مسجد قبا را بنا کرد و عمّار آن را تکمیل کرد. براین‌اساس او را اولین کسی دانسته‌اند که برای مسلمانان مسجد ساخت.[۲]

پیامبر خداﷺ، پس از ورود به مدینه، میان عمّار و حذیفة بن یمان (یا مقداد) پیمان برادری خواند، و برای ساختن خانه، زمینی هم به او عطا نمود.

عمّار به دو قبله نماز خواند. او در تمام جنگ‌های پیامبر خداﷺ حضور فعال داشت.

۱. *الطبقات الکبری*، ۲۴۶/۳.
۲. *وفاء الوفاء*، ۱، /۲۵۰.

محله و مسجد قبا

در مدینه

محل چاه اریس [خاتم]

مسجد قُبا

محل خانه سعد بن خیثمه

محل مسجد عرفه (مقام عمره)

محل خانه کلثوم بن هدم

عمّار از نگاه پیامبرﷺ

عبدالله‌بن‌عباس، از رسول‌خداﷺ نقل می‌کند:

«*اِنَّ عَمّارًا مَلِی ایمانَهُ مَنْ فَوقَهُ اِلی قَدَمِهِ، وَاخْتَلَطِ الایمانَ بِلَحمِهِ وَ دمه*.» یعنی: « عمّار از سرتا قدمش آکنده ازایمان است، وایمان در گوشت و خونش آمیخته است.» [۱]

حلبی نقل می‌کند: رسول‌خداﷺ، در مقابل دشنام خالدبن‌ولید به عمّار، فرمود:

«ای خالد، به عمّار بد مگو، زیرا هرکس به او بد بگوید به خدا دشنام داده است؛ و هرکس، با عمّار کینه بورزد، با خدا کینه توزی نموده است؛ و کسی‌که، او را مورد لعن قرار دهد، خدا او را لعنت خواهد کرد.» [۲]

ملاک حق و باطل

ابن‌سعد به نقل از پیامبر خداﷺ می‌گوید: « *اِنَّ عَمّارًا مَعَ الحَقِّ وَالحَقَّ مَعَهُ، یَدُورُ عمّار مَعَ الحَقِّ أَینَما دار، وَ قاتَلُ عَمّار فِی النّارِ*.» یعنی: «عمّار با حق است و حق با عمّار، حق به هر سو گراید عمّار به همان سو می‌گراید، و قاتل عمّار در آتش جهنم خواهد بود.» [۳]

عمّار در ساخت مسجد نبوی، بیش از همه تلاش کرد. ابوسعید حذری می‌گوید: در بنای مسجد مدینه، همه یک سنگ حمل می‌کردیم، اما عمّاریاسر، به اندازه دو نفر سنگ حمل می‌نمود بعد از مدتی متوجه شدیم رسول‌خداﷺ، درحالی‌که، خاک از صورت او پاک می‌کرد، فرمود: «وَ یحَکَ ابنَ سُمَیَّه، تَقتلُکَ الفِئَه الباغِیَه[۴]» یعنی:« ای پسر سمیه، مراقب باش، گروهی ستمکار تو را به قتل می‌رسانند.»

موضع گیری‌های عمّار

عمّار همواره، در کنار رسول‌خداﷺ بود، و در تمام جنگ‌ها، او را همراهی کرد. بعد از رحلت آن بزرگوار، از جمله کسانی بود که به خلافت و جانشینی ابوبکر اعتراض داشت،[۵] اما با وجود این، در جنگ یمامه و سرکوب فتنه مسیلمه کذّاب، که در زمان خلافت ابوبکر رخ داد نیز حضور داشت و از کیان اسلام دفاع کرد.

عمّار در این نبرد، درحالی‌که از ناحیه گوش به شدت آسیب دیده بود، با سخنرانی برای رزمندگان، آن‌ها را به ادامه نبرد تشویق می‌کرد.[۶]

عمّار از شخصیت‌های شاخص در عالم اسلام و مورد عنایت خلفا بود؛ بدین جهت عمربن‌خطاب، خلیفه دوم، او را به استانداری کوفه برگزید.[۷] هنگام انتصاب او و اعزام وی به کوفه، عمر خطاب به کوفیان نوشت: عمّار از برگزیدگان اصحاب رسول‌خداﷺ است، از او اطاعت کنید و به ایشان تأسی و اقتدا کنید. [۸]

البته بعد از مدتی، که عمر او را از ولایت کوفه عزل کرد و شخص دیگری را به جای او منصوب کرد. عده‌ای از عمّار سؤال کردند: از این‌که از مقام خود عزل شدی، ناراحت نیستی؟ عمّار گفت: به خدا قسم، من در ابتدای امر از این‌که به حکومت کوفه انتخاب شدم، خوشحال نشدم تا برای از دست دادن آن ناراحت شوم. [۹]

عمّار در فتوحات زمان خلفا، نقش موثری داشت. او در فتح مدائن، که در روزگار عمربن‌خطاب، در سال شانزدهم هجری و به دست سعدبن‌ابی وقاص صورت گرفت، حضور داشت و پس از فتح، در موارد گوناگونی، به آن جا سفرکرد.

عمّار و شورای عمر

هنگامی که عمربن‌خطاب، در بستر رحلت قرار گرفت، عمّاریاسر خود را در مرحله جدیدی یافت. او تمام تلاش و سعی خود را برآن داشت، که پس از عمر، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام زمام امور رهبری را به دست گیرد. قبلاً به گوش همگان رسیده بود که عمّار گفته است: «*لو قد مات عمر لبایعت علیاً*[۱۰]» یعنی :«اگر عمر بمیرد، با علی علیه‌السلام بیعت می‌کنم.» بعد از مرگ خلیفه دوم، و به ترتیب شگفت‌انگیزی، عثمان بر مسند خلافت نشست. در سومین روز رحلت عمر، عبدالرحمان‌بن‌عوف (برادر خوانده و شوهر خواهر عثمان) مسلمین را جمع کرد و به آن‌ها گفت: در مورد این دو نفر (امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و عثمان) با هم مشورت کنیم.

عمّاریاسر گفت: اگر می‌خواهی مردم اختلاف نکنند، با علی علیه‌السلام بیعت کن.

عبدالله بن ابی ربیعه[۱۱] گفت: اگر با عثمان بیعت کنی، ما اطاعت می‌کنیم. عمّار با تندی به او گفت: از چه زمان تو خیرخواه اسلام شده ای؟ سپس‌بنی‌هاشم وبنی امیه گفتگو کردند. عمّار برخاست و گفت: « ای مردم! خداوند شما را به وجود پیامبرتان گرامی‌داشت و به وسیله دین به شما عزّت بخشید؛ تا چه فرصتی، شما امر رهبری را از خاندان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برمی‌گردانید و به این سو و آن سو می‌کشید؟ سوگند به خدا، من ترس آن دارم که خدا این نعمت را از شما بگیرد و در میان بیگانگان قرار دهد.»

بعضی برخاستند و برای عمّار فریاد کشیدند. عمّار گفت: «حمد و سپاس خدای را که همواره یاران حق در اقلیت هستند.»

مباحث و سخنان بالا گرفت. عبدالرحمان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را تهدید کرد. عمّار به او فریاد کشید و خطاب به او گفت: «سوگند به خدا شما علی علیه‌السلام را ترک کردید، با این‌که او از کسانی است که قضاوت به حق می‌کند و عدالت را جاری می‌سازد.» در ادامه این کلمات، عمّار از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دفاع کرد. [۱۲]

چهار روز بعد از فوت عمر، عثمان توسط عبدالرحمن‌بن‌عوف (شوهر خواهرش) انتخاب شد. مقداد و عمّار به خانه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام آمدند و آن حضرت را برای نبرد فراخواندند. در این میان، عمّار به حضرت عرضه داشت:

یا ناعِیَ الاِسْلامَ قُم فانعَه　　قَدْ ماتَ عَرَفَ وَبَدا مُنْکَر

ای کسی که، با کنار زدن تو از مقام رهبری، خبر مرگ اسلام داده شد! برخیز و خبر مرگ اسلام را اعلام کن.نیکی مرد و زشتی آشکار شد. سوگند به خدا، اگر من یارانی می‌داشتم، با مخالفان می‌جنگیدم. سوگند به خدا! اگر تو تنها با آن‌ها جنگ کنی، من دومین نفر هستم که خواهم جنگید.

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام فرمود: «سوگند به خدا، برای نبرد با آن‌ها یار و یاوری ندارم، و دوست ندارم شما را، در معرض چیزی که توان آن را ندارید، بیفکنم.» [۱۳]

۱. *السیرة الحلبیه*، علی‌بن‌برهان الدین الحلبی الشافعی، ۲۶۵/۲.
۲. همان.
۳. *الطبقات الکبری*، ۲۶۲/۳.
۴. *الطبقات الکبری*، ۲۵۲/۳؛ *الاستیعاب*، ۵۳۳/۲؛ *اسد الغابة*، ۶۱۰/۱. *الاصابة*، ۳۷۱/۱؛ *انساب الاشراف*، ۱۶۸/۱؛ *دعائم الاسلام*، القاضی النعمان المغربی، ۳۹۲/۱؛ *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، الشیخ الصدوق، ۶۸/۱.
۵. *تاریخ الیعقوبی*، ۱۲۴/۲.
۶. *سیر اعلام النبلاء*، ۲۲۲/۱.
۷. *تاریخ طبری*، ۲۲۳/۳.
۸. *ذکر اخبار اصبهان*، ابی نعیم احمدبن عبدالله الاصبهانی، ۲۴/۱.
۹. *اسدالغابه*، ج۴، ۴۶؛ *مختصر تاریخ دمشق*، ۲۲۳/۱۸.
۱۰. *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۵/۲.
۱۱. عبدالله‌بن‌ربیعه‌بن‌المغیرة‌بن عبدالله‌بن‌عمروبن مخزومی‌القرشی، در روز فتح مکه با اجبار مسلمان شد و با پا درمیانی امّ‌هانی (خواهرعلی علیه‌السلام) جان به در برد. وی در زمان عمر والی یمن بود و عثمان نیز او را در این قسمت ابقا کرد.
۱۲. همان، ۱۹۴/۱، ۱۹۳/۱۹۴ و۲۶۵/۱۲.
۱۳. *السقیفه و فدک*، ابی بکر، احمدبن‌عبدالعزیز الجوهری البصری، *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۵۵/۹و ۲۶۶/۱۲؛ *اعیان الشیعه*، ۲۲۵/۱۰.

موضع گیری عمّار

عبدالله‌بن‌عباس می‌گوید: همراه عثمان عبور می‌کردیم. در مسیر به عمّار برخوردیم؛ عمّار سلام کرد و من پاسخ سلام او را دادم. او به عثمان بدون آن‌که، امیرالمومنین بگوید سلام کرد. عثمان بعد از جواب سلام گفت: ای عمّار! شما در چه راهی هستید؟ و چه می‌گویید؟

عمّار جواب داد: «چه زیادند مظلومانی که غافلند و ظالمانی که خود را به نادانی می‌زنند.»

عثمان گفت: تو از دشمنان ما و پیرو دشمنان ما هستی. سوگند به خدا، قدرت کیفر تو را دارم و اگر رعایت گذشت و عافیت نبود، آن‌چنان تو را مجازات و سرزنش می‌کردم که برای گذشته ات کافی باشد و درآینده نیز تو را از ما باز دارد.

عمّار گفت: « سوگند به خدا، در خصوص پیوند دوستی شما که با علی علیه‌السلام دارم، عذرخواهی نمی‌کنم، و دربارهٔ توانایی تو، چنین نیست که می‌گویی؛ زیرا من دارای برهان و حجّت هستم و براساس سنّت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار می‌کنم...»

عثمان ناراحت شد، و عمّار را ماجراجو و آتش افروز و منکر حق خواند. عمّار به او گفت: «آرام باش. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به گونه دیگری مرا توصیف فرمود.»

عثمان گفت: پیامبر چگونه تو را توصیف کرد؟ عمّار جواب داد: روزی به محضرش رفتم و گلو و پیشانیش را بوسیدم. او به من فرمود: ای عمّار! تو ما را دوست داری و ما تو را دوست داریم. تو از کسانی هستی که یاران حقّند، و بازدارنده باطل و بدی.»

عثمان گفت: آری، ولی تو دگرگون شده و از راه و روش عصر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کناره گرفتی.

در این هنگام، عمّار دست‌هایش را برای دعا بلند کرد و به ابن‌عباس گفت: «آمین بگو.» آن‌گاه سه بار گفت: «اللهم من غیّر فغیر به[1]» یعنی: «خدایا! آن کس که در مورد حقّ، دگرگون شده است، او را دگرگون و مجازات کن.»

بلاذری نقل می‌کند: در خزانه عمومی دولت اسلامی، کیسه‌ای از جواهرات و زیورآلات بود. عثمان خلیفه سوم مقداری از آن را برداشت و بعضی افراد و خانواده‌اش را به آن آراست. مردم چون از این کار، باخبر شدند از او انتقاد کردند. عثمان، در مقابل اعتراض کنندگان خشمگین شد و در سخنانی گفت: این اموال برای خدا است، هر قدر احتیاج داشته باشم برمی‌دارم و به هرکس بخواهم می‌دهم؛ اگر چه عده‌ای را خوش نیاید و بینی شان به خاک مالیده شود.

در این هنگام، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که درآن مجلس حاضر بود، برخاست و فرمود: «اِذا تَمَتَّعَ مِنْ ذٰلِکَ، وَ یُحالُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَه.» یعنی: «در این صورت از این کارت جلوگیری خواهد شد و نمی‌گذاریم دست به آن‌ها دراز کنی.»

عمّار نیز برخاست و گفت: خداوند را شاهد و گواه می‌گیرم که من اولین کسی باشم که (این کار ناشایست را) خوش ندارم و (امیدوارم) بینی‌اش به خاک مالیده شود.

عثمان از سخن امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و عمّار یاسر، سخت ناراحت شد و به پیشنهاد هشام‌بن‌ولیدبن‌مغیره امیرمؤمنان را رها کرد و خطاب به عمّار، که قوم و قبیله و پشتیبانی نداشت، گفت: ای پسر زن قَسریّه(طائفه‌ای از قبیله بجیله)، با من گستاخی می‌کنی؟ بعد دستور داد تا مأموران عمّار را دستگیر کردند و به دارالاماره بردند. در آن جا، فرمان داد او را آن‌قدر بزنند تا تنبیه شود. در آخر عمّار را که از شدت ضربات بی هوش شده بود به خانه امّ سلمه(همسر پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) بردند.

عمّار در اثر بی هوشی نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب را بخواند. زمانی که به هوش آمد نمازهایش را قضا کرد و سپس گفت: اَلْحَمْدُلِلّٰه لَیْسَ هذا اَوَّلَ یَوْمَ اُوذینا فِیهِ فِی اللهِ[2]؛ یعنی: خدا را سپاس می‌گذارم، این اولین روزی نیست که در راه خدا آزار و شکنجه می‌بینم.

زمانی‌که، خبر ضرب و شتم عمّار و بی هوشی او به گوش مردم رسید در گوشه و کنار شهر، غوغایی بلند شد و موج اعتراضات از جانب اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی عثمان سرازیر گشت. به‌دنبال این انتقادات، امّ سلمه و عایشه نیز به این حرکت عثمان، چهرهٔ خوش نشان ندادند و او را مؤاخذه کردند.[3]

تبعید

با افشاگری‌های عمّار و اعتراضات او به تلاش‌های غیردینی دستگاه حکومتی، عثمان تصمیم بر تبعید او گرفت؛ امّا مردم، در مقابل این تصمیم ایستادگی کردند. روزی در میان شهر مدینه اعلام شد، که ابوذر در رَبذه فوت (شهادت گونه) کرده است.

عثمان در میان جمعیت شهر، حاضر شد و مرگ ابوذر را تسلیت گفت و برای او طلب رحمت و مغفرت کرد. عمّار که در آن مجلس حاضر بود، گفت: آری خداوند تعالی، او را از دست ما نجات داد. عثمان معنای جمله عمّار را فهمید و عصبانی شد. او درحالی‌که، عمّار را اذیت و شکنجه می‌داد، گفت: تو گمان می‌کنی من از تبعید او پشیمانم، حالا تو، باید به جای او تبعید شوی. عمّار این تهدید را جدّی گرفت و خود را آماده رفتن به ربذه کرد.

خاندان بنی مخزوم، که هم پیمانان گذشته خانواده یاسر بودند، از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام خواستند تا در این میان وساطت کند و عثمان را از تصمیم خود منصرف کند. امام علیه‌السلام با عثمان ملاقات کرد و فرمود:«*یا عثمان، اتق الله فانک سیرت رجلا صالحا من المسلمین، فهلک فی تسییرک، هم انت الان ترید ان تنفی نظیره.*» یعنی:«ای عثمان از خدا بترس؛ قبلاً یکی از مردان صالح امت اسلامی(ابوذر غفاری) را تبعید کردی تا در تبعیدگاه جان سپرد، اکنون می‌خواهی یکی مانند او را تبعید کنی؟»

در این میان، گفت و گو بالا گرفت و عثمان به امام علیه‌السلام جسارت کرد و گفت: تو بیش از او مستحق تبعید هستی! حضرت فرمود: «مانعی ندارد، اگر می‌خواهی مرا هم تبعید کن.»

زمانی که این خبر، به مهاجران و انصار رسید، دور عثمان را گرفتند و خطاب به او گفتند: این چه روشی است در پیش گرفته‌ای. هر بار مردی با تو سخن بگوید و اعتراضی نماید او را تبعید می‌کنی؟ بدان این رفتار نادرست پایدار نمی‌ماند.

عثمان که با موج اعتراض و انتقاد مواجه شد از تصمیم خود منصرف شد و از تبعید عمّار صرف نظر کرد.[۴]

۱. همان، ۱۰/۱۸،۹؛ *کتاب الاربعین*، محمد طاهرالقمی‌الشیرازی، ص۵۹۳؛ *موافق الشیعه*، علی احمدی میانجی، ۱۵۹/۱.

۲. *الشافی فی الامة*، الشریف المرتضی، ۲۹۰/۴؛ *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه*، سید علی خان المدنی، ص۲۶۲.

۳. همان.

۴. *انساب الاشراف*، ۵۴۴/۵؛ *الفوائد الرجالیه*، سید بحرالعلوم، ۱۵۳/۲، *مواقف الشیعه*، ۴۰۹/۲.

اعتراض دیگر عمّار

عمّاریاسر، در مقابل کارهای خلاف شرع خلیفه سوم، به اعتراضات خود ادامه می‌داد، تا این‌که، با جمعی از یاران خود به مذاکره نشست و با هم تصمیم گرفتند، اعتراضات خود را بنویسند و به عثمان بدهند. آن‌ها ایرادهای خود را به صورت قطعنامه یازده ماده‌ای نوشتند که خلاصه آن چنین است:

۱. تذکر مواردی که عثمان از روش رسول‌خدا و ابوبکر و عمر مخالفت کرده است.

۲. چرا خمس اموال آفریقا را، با این‌که در آن حق خدا و رسول و حق خاندان پیامبر خداﷺ و یتیمان و مستمندان قرار گرفته است به مروان بخشیده است؟

۳. چرا آن همه ساختمان مجلل، برای خود و بستگانش در مدینه بناکرده است؟

۴. چرا مروان، قصرهایی را با چوب‌های مخصوص از بیت المال مسلمانان ساخته است؟

۵. چرا فرمانداری و استانداری ایالات را بین خویشان و بنی اعمام خود، با این‌که آن‌ها چنین شایستگی ندارند، تقسیم کرده است؟

۶. چرا ولیدبن‌عقبه را، با این‌که در حال مستی نماز صبح را، چهار رکعت خوانده و به مردم کوفه گفته اگر بخواهید یک رکعت هم بیافزایم، از امارت کوفه عزل نمی‌کند؟

۷. چرا اجرای حدّ شرابخواری ولید را، مسکوت گذاشته و به تأخیر افکنده است؟

۸. چرا در امور مملکت، با مهاجران و انصار مشورت نمی‌کند و به رأی خود اصرار می‌ورزد، وکارها را به آن‌ها نمی‌سپارد؟

۹. چرا به بیماری تب، که اطراف مدینه را گرفته، توجّه نمی‌کند و چاره‌ای نمی‌اندیشد؟

۱۰. چرا ارزاق و قطعات زمین را به آن دسته از ساکنان مدینه، که نه از اصحابند و نه از حریم اسلام دفاع می‌کنند، و نه در راه اسلام نبرد می‌کنند، می‌دهد؟

این نامه را، ده نفر از اصحاب امضا کردند که دو نفر از آنان مقداد و عمّار بودند. وقتی که از خانه بیرون آمدند تا نامه را به دست عثمان بدهند، نامه در دست عمّار بود. همراهان کم کم از اطراف عمّار فاصله گرفتند و او را تنها گذاشتند! او خود به تنهایی وارد منزل عثمان شد و نامه را به دست وی داد.

عثمان، درحالی‌که، مروان و بستگان دیگرش(ازبنی امیه) در اطراف او بودند، عمّار را خواند و گفت: این نامه از توست؟ عمّار گفت: آری. عثمان از همراهان او پرسید. عمّار گفت: همراهان من چند نفر بودند که به خاطر دوری از تو پراکنده شدند.

عثمان با تندی گفت: تو چگونه قدرت رساندن این نامه را به من کردی؟ در این هنگام، مروان به او گفت: ای امیرمؤمنان این برده سیاه مردم را بر ضد تو جسور کرده است، اگر او را بکشی آنان که در پشت سر او هستند، عبرت می‌گیرند و در جای خود می‌نشینند. در همین لحظه عثمان، به حاضران گفت: عمّار را بزنید.

حاضران به اتفاق خود عثمان، عمّار را مورد ضرب و شتم قرار دادند. عمّار آن‌قدر کتک خورد که به بیماری فتق مبتلا گردید و بی هوش افتاد. ام سلمه، همسر مهربان پیامبرخداﷺ، دستور داد او را به خانه‌اش آوردند تا مداوایش کنند.

هنگامی‌که عثمان، برای نماز به مسجد آمد خاندان بنی مخزوم که هم پیمان عمّاریاسر بودند جلوی عثمان را گرفتند و (رئیس آن‌ها) هشام‌بن‌ولیدبن‌مغیره، گفت: سوگند به خدا اگر عمّار بمیرد، یکی از بزرگان‌بنی امیه را خواهم کشت.[1]

عمّار و امیرمؤمنان

بعد از کشته شدن عثمان، عمّاریاسر، به اتفاق جمعی از یارانش، به ذکر فضائل و سوابق ارزشمند امیرمؤمنان‌علی‌؈ در اسلام پرداختند و مردم را برای بیعت با آن حضرت بسیج کردند. در مجلس بزرگی عمّار سخنرانی مناسبی ایراد کرد و مردم در همان جمع، با امام؈ بیعت کردند.

بعد از بیعت مردم، با امیرمؤمنان‌علی؈، عمّار همواره در کنار آن حضرت قرار داشت. هنوز پنج ماه از خلافت امام؈ نگذشته بود که عده‌ای از همان بیعت کنندگان، پیمان شکنی کردند.

آنان به سرکردگی طلحه، زبیر و عایشه به بصره آمدند و شهر را گرفتند و مردم را بر ضد حکومت شوراندند، عمّار در جمع کردن نیرو در مدینه و کوفه و یاری امام؈، سر از پا نمی‌شناخت.

جنگ جمل آغازشد و سه روز طول کشید. در روز سوم (که مصادف با روز جمعه ۲۰جمادی الاولی و یا روز پنج شنبه نوزدهم جمادی الاولی سال ۳۶بود) حملات شدیدی از سوی عمّار و مالک اشتر به شتر عایشه صورت گرفت.

جنگ صفّین

پس از جنگ جمل، عمّار همراه امام علیه‌السلام به کوفه آمد. او شب و روز به عنوان دستیار نزدیک آن حضرت، تا سرحدّ ایثار و شهادت به انجام وظائف و مسئولیت‌ها ادامه می‌داد. حدود پنج ماه از جنگ جمل، گذشته بود که جنگ بزرگ صفّین رخ داد. روز ۵ شوال سال۳۶هجری، سپاه امام علیه‌السلام به طرف صفّین (رقّه کنونی) حرکت کرد. از همان ابتدا، تا پایان جنگ (که ۱۸ماه طول کشید) وجود عمّار سرنوشت ساز بود.

معیار حق و باطل

ابونوح حمیری، پسر عموی ذوالکلاع حمیری، در میان سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود و ذوالکلاع، از سرداران لشکر شام بود. ذوالکلاع به وسیله ابونوح، از وجود عمّاریاسر در میان سپاهیان امام علیه‌السلام آگاهی داشت. وی روایت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، را از عمروعاص شنیده بود که عمّار به دست گروه ستمگر و متجاوز کشته خواهد شد. ذوالکلاع از آن به بعد مشکوک بود و هر لحظه احتمال داشت به اتفاق قومش به سپاه عراق ملحق شود.

اما ذوالکلاع، با این‌که حق برایش آشکار بود و فهمید سپاهی که عمّار در میان آن‌هاست به حق هستند و لشکر معاویه به سوی باطل حرکت می‌کند، در میان آنان ماند و به دست سربازان علی علیه‌السلام کشته شد. هنگامی که، خبر شهادت عمار و کشته شدن ذوالکلاع به عمروعاص رسید، بسیار خرسند شد و خطاب به معاویه گفت: سوگند به خدای معاویه! نمی‌دانم از کشته شدن کدام‌یک از این دو نفر(ذوالکلاع و عمّار) بیشتر مسرور باشم. اگر ذوالکلاع زنده می‌ماند به محض کشته شدن عمّار با همه اقوام و خاندانش به سپاه علی می‌پیوست، و شیرازه سپاه ما را از هم می‌گسست.[۲]

اعتراض معاویه به عمرو عاص

عبدالله‌بن‌سُوَید از خاندان نزدیک ذوالکلاع بود. او از عابدان زاهد عصرش بود. او که حدیث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ شهادت عمار را (که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: گروه متجاوز عمّار را می‌کشند.) شنیده بود، بعد از شهادت عمّار یاسر، به دست معاویه و سربازانش، دریافت که گروه متجاوز و باطل همان‌ها هستند. بدین ترتیب، شبانه به سپاه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پیوست. معاویه، برای عمروعاص پیام فرستاد و به او گفت: آیا هر چیزی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ای، باید نقل کنی؟ تو با نقل حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد عمّار، سپاه مرا تباه و حیران نموده ای.

عمروعاص گفت: من که علم غیب نمی‌دانم. من قبل از جنگ صفّین، این حدیث را نقل کرده‌ام. در آن هنگام، تو نیز در شأن عمّار سخن می‌گفتی.

بعد از آن جلسه، عمروعاص به فرزند و یارانش گفت: همراه بودن با معاویه خیری ندارد، بعد از جنگ از او جدا خواهم شد.[۳]

۱. *الامامة والسیاسة*، ۳۶-۳۵/۱؛ *الغدیر*، همان؛ *مواقف الشیعه*، ۳۷۰/۲.
۲. *بحارالانوار*، ۳۲/۳۳؛ *شرح نهج البلاغه*، ۲۴/۸. *الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه*، ص۲۷۹؛ *تاریخ دمشق*، ۲۸/۶۸؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۱۰/۳و ۲۷۹/۷؛ *اعیان الشیعه*، ۴۹۲/۱؛ وقعة صفّین، ص ۳۴۱.
۳. وقعة صفّین، ص۳۴۳؛ *اعیان الشیعه*، ۵۳/۸؛

وداع عمّار با امام علیه السلام

عمّاریاسر، در آخرین روز حیاتش، به حضور امیرمؤمنان‌علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای برادر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله! آیا به من اجازه جنگیدن با دشمن می‌دهی؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: «*مهلا رحمک الله*.» یعنی «آرام باش، خدا تو را رحمت کند.»

پس از ساعتی، بار دیگر عمّار به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و همان پاسخ را شنید. ساعتی بعد عمّار، برای مرحله سوّم به محضر مولایش علی علیه السلام آمد و اجازه خواست. در این هنگام، امیرمؤمنان‌علی علیه السلام گریه کرد. اشک‌های عمّار هم جاری شد و گفت: امروز همان روزی است، که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله آن را برای من توصیف فرموده است.

در این هنگام، امام علیه السلام از اسب خود پیاده شد و عمّار را در آغوش گرفت و صورت بر صورت او نهاد و با او وداع کرد، و فرمود: «ای عمّار! خداوند از جانب خود و پیامبرش به تو، بهترین پاداش را عطا کند. تو نیکو برادر و نیکو همدم و دوستی هستی.» آن‌گاه عمّار گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام من از تو پیروی نکردم، مگر با بصیرت و آگاهی. همانا، من از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین شنیدم که فرمود: « ای عمّار به زودی بعد از من، فتنه‌ای رخ خواهد داد. در آن شرایط، از علی علیه السلام پیروی کن؛ زیرا علی برحق است و حق با اوست و به زودی، بعد از من با بیعت شکنان (سپاه جمل) و منحرفان از راه راست(سپاه معاویه) جنگ می‌کنی.»

ای امیرمؤمنان! خداوند، برترین پاداش اسلام را به تو عنایت فرماید! تو مسئولیت خود را انجام دادی و ابلاغ نمودی و خیرخواهی کردی. سپس بر اسب سوار شد و به سوی میدان رهسپار شد. او درحالی‌که اشعار زیر را می‌خواند به سوی میدان جنگ تاخت:

نحن ضربناکم علی تنزیله   فالیوم نضربکم علی تأویله
ضربا یزیل الهام عن مقیله   و ینهل الخلیل عن خلیله
او یرجع الحق الی سبیله [2]

ما بیشتر شما را به دلیل تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم و امروز به جهت تأویل و (تغییر مفاهیم و مصادیق) آن می‌زنیم. چنان ضربه‌ای خواهیم زد، که سرها را از پیکرها جدا کند و دوست از دوستش باز ماند؛ یا این‌که، حق به راه راستین خود باز آید.

در این حال عمّار، که تشنه بود، آب خواست. مردی گفت: آب در این جا نیست. مردی از انصار، که مقداری شیر همراه داشت، آن را نزد عمّار برد. عمّار نوشید و سپس گفت: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله این گونه به من فرمود که: «آخرین توشهٔ تو، در دنیا شربتی از شیر است. » [3]

شهادت

عمّار در جنگ صفّین، شب و روز در سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه السلام به جهاد و دفاع و ارشاد مشغول بود، و همان گونه که معاویه گفت، عمّار و مالک (اشتر) به عنوان عناصر برجستهٔ دست راست علی بودند.

عبدالرحمان بن سلمی می‌گوید: من در سپاه امام علیه السلام بودم. عمّار را در نبرد با دشمن دیدم که به هر جهت حرکت می‌کرد. اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله پشت او حرکت می‌کردند؛ گویا او پرچم آن‌ها بود.

عمروبن‌شمر می‌گوید: وقتی عمّار به سپاه دشمن حمله کرد چنین رجز می‌خواند:

کلا و رب البیت لا ابرح اجی   حتی اموت اری ما اشتهی
انا مع الحق احامی عن علی   صهر النبی ذی الامانات الوفیّ
نقتل اعدائه و ینصرنا العلی   و نقطع الهام بحد المسرفی
والله ینصر نا علی من یبتغی   ظلما علینا جاهدا ما یأتلی [1]

سوگند به پروردگار کعبه، که هرگز از عرصه پیکار دور نشوم تا بمیرم یا آنچه را آرزو دارم به میان ببینم.

من با حقّم و از علی، داماد پیامبر و امانت دار وفادار حمایت می‌کنم.
ما دشمنان او را می‌کشیم و اگر خداوند متعال یاری دهد، بادم تیغ تیز مشرفی، سرها را از پیکرها بر می‌گیریم.

و خداوند ما را برآنان که ستم را پیش گرفته و در آوردن ما سخت کوشند پیروز می‌کند.

عمروبن‌شمر، ادامه می‌دهد: بعد از این حمله، سربازان معاویه با سرعت عقب نشینی کردند.



آخرین حمله و شهادت عمّار

عمّار شیر را نوشید و برای مراحل مختلفی، آماده یورش به دشمن شد، و چون شیری بر روباه صفتان حمله کرد.

در این حمله، هجده نفر از افراد دشمن را به هلاکت رساند. در این میان، دو نفر از دشمن به نام‌های «ابو العادیه جُهنی و ابن‌جون» به سوی عمّار هجوم آوردند.

اوّلی نیزه‌ای به بدن عمّار زد و دومی سر از بدن عمّاریاسر، صحابی رشید امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، جدا کرد.[۴]

آن دو هر کدام، به دنبال گرفتن جایزه رفتند و درحالی‌که فریاد می‌کشیدند من عمّاریاسر را کشتم به عمروعاص رسیدند. عمرو، که سخنان آن‌ها را شنیده بود، خطاب به آن‌ها گفت: هنگام مرگ، از عمّار چه سخنی شنیدی؟ یکی در پاسخ سکوت کرد. اما دیگری گفت: شنیدم می‌گفت:

اَلْيَوْمَ اَلْقَى الْاَحَبَّةَ محمداً و حِزْبَه[۵]

امروز، دوستانم محمد و یارانش را زیارت می‌کنم. عمروعاص گفت: آگاه باش، سوگند به خدا! دست‌های تو پیروز نشد، بلکه به یقین پروردگارت را به خشم در آوردی.[۶]

بعضی از افراد هم قاتلان عمّار را تشویق می‌کردند و از آنان دست بوسی می‌کردند.[۷]

۱. وقعة صفّین، ۳۴۳.
۲. وقعة صفّین، ص ۳۸۱.
۳. *الطبقات الکبری*، ۱۹۵/۳؛ وقعة صفّین، ۳۴۲؛ *انساب الاشراف*، ۳۱۹/۲؛ *بحار الانوار*، ۱۰/۳۳، *قصص الانبیا*، الراوندی، ص ۳۰۶.
۴. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۲۴/۸، *اعیان الشیعه*، ۳۷۴/۸.
۵. *مناقب الامام امیرمومنین*، محمدبن‌سلیمان الکوفی، ۳۵۲/۲؛ شرح *الاخبار*، ۴۰۷/۱؛ *الاستیعاب*، ۱۱۳۹ - ۱۱۳۸/۳.
۶. شرح *نهج البلاغه*، ۲۵/۸.
۷. همان، ۹۹/۴.

شهادت عمّار و برخورد امام علیه‌السلام

خبر شهادت عمّار، به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام رسید. آن حضرت، بر بالین او حاضر شد و درحالی‌که، اشک از دیدگانش جاری می‌شد فرمود: «*انا لله و انا الیه راجعون.*» هرکس، شهادت عمّار را بزرگ نشمرد و به خاطر او غمگین نشود از اسلام بهره‌ای نبرده است.

خداوند، عمّار را در آن هنگام که اسلام را پذیرفت و در آن شرایطی که کشته شد، و آن هنگام که در قیامت زنده شده و محشور می‌گردد، رحمت کند..! من هر زمان به حضور رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رفتم عمّار نزد او بود. بهشت نه تنها یک بار، بلکه بارها بر عمّار واجب شده است. هر جا که عمّار حرکت کرد، حق او را همراهی کرد. قاتل عمّار و فحش دهنده به او و رباینده اسلحه او، در آتش جهنم است.»

آن‌گاه این دو شعر را خواند:

الا ایها الموت الذی لیس تارکی ارحنی فقه افنیت کل خلیل

اراک مضرا بالذین احبهم کانک تنحونحو هم بدلیل[1]

«ای مرگی که مرا ترک نخواهی کرد! مرا راحت کن، که همه دوستانم را از من گرفتی. تو را نسبت به آنان که دوست شان دارم، تیزبین می‌نگرم که گویی با دلیل و راهنما، به سوی آن‌ها قصد کرده ای.»

به این ترتیب، عمّار یاسر یار باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به آرزوی دیرینه خود دست یافت، و دعای همیشه‌اش (ربّ عجّل لی شهادة بقتل...) خدایا هر چه سریع‌تر شهادت در مسیر خویش را نصیب من کن، به اجابت رسید.

کلام معاویه در شأن عمّار

در سال ۳۸ هجری، پس از آن‌که خبر شهادت مالک اشتر، به معاویه رسید، گفت: علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام دو دست (محکم وقوی) داشت؛ یکی از آنان، در جنگ صفّین قطع شد و او عمّاریاسر بود، و دیگری امروز قطع شد و او مالک اشتر بود.[2]

پیامد شهادت عمّار و خدعه معاویه

شهید شدن عمّار، موج فراوانی در میان سپاه معاویه به وجود آورد. آن‌ها شنیده بودند که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در موارد گوناگونی به عمّار یاسر فرمود: «گروه متجاوز و ستمگر تو را می‌کشند.» در نتیجه، سپاه معاویه که عمّار را کشتند، گروه متجاوز و ستمگر است و در مقابل لشکر امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام گروه بر حق.

معاویه و سردمدارانش مردم شام را بی خبر و غافل نگه داشته بودند. آن‌ها وجود امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را میزان تشخیص حق و باطل نمی‌دانستند، بلکه فقط عمّار را میزان قرار داده بودند.

این خبر(شهادت عمّار) در سپاه شام، حیرت و شگفتی ایجاد کرد. اضطراب آن‌ها به گونه‌ای بود که نزدیک بود معاویه شکست بخورد. عمروعاص، نزد معاویه آمد و گفت: ای رئیس مؤمنان! سپاه ما مضطرب گشته و خبر کشته شدن عمّار، آن‌ها را نگران کرده است.

معاویه گفت: چرا؟

عمرو عاص جواب داد: مگر نه این‌که، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود عمّار را گروه ستمگر می‌کشند؟

معاویه با عبارتی توبیخ آمیز گفت: تو در سخن خود فرومانده ای. آیا ما او را کشتیم، یا علی، که او را در میان نیزه‌های ما انداخت؟

به ترتیب، درمیان مردم سپاه اعلام کردند که: علی عمّار را کشته است.

این غلط اندازی موجب شد، که سپاه جاهل شام اغفال شدند، و مرتبهٔ دیگر مانند سابق به حملات خود ادامه دادند.

زمانی‌که خبر مغالطه آمیز معاویه به امام علیه‌السلام رسید فرمود: «اگر سخن معاویه درست باشد، باید بگوئیم قاتل حمزه علیه‌السلام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؛ زیرا رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، او را در میان نیزه‌های دشمنان افکند.[3]

با این وصف، شهادت عمّار باعث شد، افراد بسیاری از لشکر معاویه به سپاه امام علیه‌السلام ملحق شوند. و عده‌ای دست از جنگ کشیدند.

نماز و دفن عمّار

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام شخصاً بر جنازه عمّار نماز خواند، و او را با همان لباس رزم به خاک سپرد. عمّار، در هنگام شهادت۹۴ساله بود و مرقد نورانی او در صفّین، نزدیک شهر رقّه در سوریه است.

۱. *بحارالانوار*، ۲۰/۳۳.

۲. همان، ۵۵۵/۳۳؛ *نهج السعاده*، محمد باقر المحمودی، ۴۵۸/۲.

۳. همان، ۹ .۸/۳۳؛ *الاحتجاج* ـ الشیخ الطبرسی، ۲۶۸/۱؛ *تاریخ الخمیس*، ۲۷۷/۲.





▲ آرامگاه عمار یاسر در شهر رقه

خوارج(مارقین)

در حدیث نبوی است که: «سه گروه با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام خواهند جنگید،» تردیدی وجود ندارد. همه فرق و مذاهب مسلمان این حدیث را از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش کرده‌اند. این سه گروه عبارتند از:

۱. ناکثین (پیمان شکنان)، که در جنگ جمل با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام جنگیدند.[۱]

۲. قاسطین(ستمگران)، که معاویه و اهالی شام بودند و در صفّین با امام علی علیه‌السلام جنگیدند.

۳. مارقین(خروج کنندگان از دین)، همان خوارج بودند و در صفّین مخالفت کردند و در نهروان با آن حضرت جنگیدند.

در روایت آمده است که گروهی، از مسلمانان قرآن می‌خوانند، اما در فهم دین آن چنان به خطا می‌روند که تیر از کمان.[۲]

ابوسعید حذری می‌گوید: بیست یا بیست و چند نفر از اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من گفتند که علی علیه‌السلام با (خوارج) خواهد جنگید.[۳] او نیز می‌گوید: «گواهی می‌دهم که من این سخن را، از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز شنیدم. شهادت می‌دهم زمانی که علی علیه‌السلام با آنان جنگید_ من نیز همراه او بودم_ این مرد (یعنی ذوالثدیه که از بزرگان خوارج بود) را با همان نشانی که پیامبر فرمود، آوردند.[۴]

دربارهٔ «ذوالثدیه» روایت شده است که امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام با ضربه‌ای او را از پای در آورد و اسبش او را در خارج از میدان نبرد، در کنار شط نهروان، فرو انداخت.[۵]

ظهور خوارج

خوارج فرقه‌ای است که، در نیمه قرن نخست هجری، و دقیقاً در جنگ صفّین، به وجود آمدند. این جنگ، میان خلیفه شرعی و قانونی (یعنی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام)، و معاویه‌بن‌ابی سفیان، مرد یاغی که تلاش می‌کرد تا خلافت را به ناحق به دست آورد، رخ داد.

در جنگ صفّین، و قریب الوقوع شدن شکست سپاه شام، معاویه نیرنگی را پیش گرفت و با به نیزه کردن قرآن و شعار حکمیت قرآن، شکست حتمی‌خود را به صلح مبدل کرد. این نیرنگ، طوفانی در سپاه امام علیه‌السلام ایجاد کرد و شمار فراوانی از سپاهیان آن حضرت به حکم قرآن، پاسخ مثبت دادند و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام با خانواده و شماری از یاران دلباخته تنها ماند. تهدیدهای جدایی طلبان، اگر بیش از خطر سپاه شام نبود، دست کم همان قدر برای سپاه امام علیه‌السلام خطرناک بود. با وجود آن، حضرت نمی‌توانست در ابتدا، آنان را از بین ببرد. در این باب فرمود: «این‌که گفتید من در جنگ صفّین شما را با شمشیر خویش نزدم تا به فرمان خدا بازگردید، پاسخ این است که خداوند فرموده است: *وَلا تُلْقُوا بِأَيدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ*. در آن روز شمارتان فراوان بود و من و خانواده ام اندک بودیم.»[۶]

مخالفان جنگ

مخالفان جنگ صفّین، چند دسته بودند. در این میان، عده‌ای از عناصر دسیسه باز، مصلحت خویش، را در هدایت حوادث مسیرهای مختلف می‌دیدند. گروهی عناصر ساده لوح، نیز در سپاه حضرت حضور داشتند که نمی‌توانستند دیدگاه ارزشی و مکتبی امام علیه‌السلام را بفهمند. همین گروه بودند که، تحت تأثیر شامیان قرار گرفته و در درستی جنگ با معاویه تردید کردند.

گروه سوم، کسانی بودند که بر اثر ضعف و سستی و ناخشنودی از جنگ، حکمیت پیشنهادی از طرف معاویه را پذیرفتند. بر این اساس، عده زیادی از اصحاب امام علی علیه‌السلام خواهان، توقف جنگ و خونریزی بودند.

بی‌تردید، خوارج از مخالفان جنگ بودند و دلیل اساسی آنان در خروجشان از سپاه امام علیه‌السلام، طرح موضوع تداوم جنگ از جانب حضرت بود.

حکمیّت از دیدگاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام

امام علیه‌السلام، به دلیل تنهایی و فشار تعداد زیادی از خوارج، حکمیت را پذیرفت و، در حقیقت، به حکم ظاهر اگر دو حَکَم به وظائف شرعی خود عمل می‌کردند، به یقین، نتیجه حکمیّت، احیای حق و نابودی باطل بود و در نتیجه آن، پیروزی امام علیه‌السلام و نابودی معاویه را به دنبال داشت. بدین ترتیب، امام علیه‌السلام به ابوموسی امر کردند که:

«مطابق قرآن حکم کن، اگرچه بریدن گلوی من باشد»[۷] و در زمانی که، در مقابل خوارج نهروان ایستاد با صدای بلند فرمود:

من با دو داور، شرط کردم و از آنان پیمان گرفتم و به ایشان فرمان دادم که، آن چه قرآن زنده کرده، زنده کنند و آن چه قرآن از بین برده از بین ببرند، اما آن دو، با فرمان من مخالفت کردند.[۸]

خیانت

آن چه در حکمیت میان دو داور تحقق پیدا کرد، آن بود که، (ابوموسی اشعری و عمروعاص) نخواستند مطابق قرآن قضاوت کنند. ابوموسی امام علیه‌السلام را دوست نداشت و تلاش می‌کرد تا زمینه را برای خلافت عبدالله پسر عمرخطاب فراهم کند، اما تلاش عمروعاص این بود، که در هر شرایطی کار را به نفع معاویه و خلافت او تمام کند. به این ترتیب، نتیجه مذاکرات نمایندگان طرفین، شکست حکمیت بود و معاویه امکان یافت، تا شورش و تجاوز خویش را علیه امام علیه‌السلام پی گیری کند. در این میان، خوارج امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را مجبور به پذیرش حکمیّت کردند. بعد از این شکست، آنان او را تهدید کردند که در صورت عدم پذیرش حکمیت، به معاویه تحویلش خواهند داد، یا همانند عثمان با او رفتار خواهند کرد. امّا بعد از پذیرش امام علیه‌السلام، با حکمیّت به مخالفت برخاستند، و علیه حضرت شوریدند و پذیرش حکمیّت را کفر نامیدند و آن حضرت را ـ به دلیل قبول آن ـ کافر دانستند، و از او خواستند که به کفر خود اعتراف، و از این گناه توبه کند! اخبار تاریخی و احادیث فراوانی به این مطلب تصریح کرده‌اند و خوارج خود نیز به آن اذعان دارند.[۹]

امام علیه‌السلام به کوفه بازگشت. خوارج که عده‌ای از سپاه را تشکیل می‌دادند وارد شهر نشدند و به راه خود ادامه دادند و در «حروراء» مستقر شدند. شمار این افراد، به روایتی، دوازده هزار نفرو به قولی دیگر شش هزار نفر بود.[۱۰]

افرادی مانند مسعدبن‌فدکی، ابن‌کواء و گروهی از قاریان قرآن که به تدریج به خوارج پیوستند با پذیرش حکمیت، به شدت مخالفت می‌کردند و امام علیه‌السلام را دشنام می‌دادند.[۱۱] اینان، همان کسانی هستند که حضرت از ترس آن‌که قبرش را نبش کنند، فرمان داد مزارش را از مردم پنهان کنند و به همین دلیل، مدت‌ها قبر ایشان مخفی ماند.[۱۲]

حجاج‌بن‌یوسف ثقفی کوشید، به نمایندگی از خوارج این مأموریت را به انجام رساند. بدین جهت، سه هزار قبر را در کوفه نبش کرد تا بلکه بتواند به جسد امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دست یابد، اما هرگز موفق نشد.

تبرئه خوارج و محکومیت امام علیه‌السلام

عده‌ای بر این عقیده‌اند، که افرادی مانند اشعث بن قیس،رئیس قبیله کِنده، که از اشخاص با نفوذ در میان اصحاب امام علیه‌السلام بود، حضرت را به پذیرش حکمیّت واداشت، و بعد، آن بزرگوار را به جنگ با خوارج و نابودی آنان در نهروان ترغیب کرد. این ادعا صحیح نیست. گویندگان این سخن می‌خواهند از طرفی، خوارج را از جنایت و اصرار و پافشاری در قبول حکمیّت و تکفیر امام علیه‌السلام تبرئه کنند. و از سوی دیگر، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را شخصی فاقد، قدرت تصمیم گیری نشان دهند، و او را به عنوان عامل کشتار جمعی بی‌گناه، به نام خوارج محکوم کنند.

اخبار و روایات زیادی وجود دارد، که خوارج را به عنوان کسانی معرفی کرده است که مخالف تداوم جنگ صفّین، و تحمیل کننده حکمیت در ابتدا و تلقی کفر نسبت به پذیرش آن در پایان بودند.

۱. رک: *المستدرک علی الصحیحین*، حاکم نیشابوری، ۱۳۹/۳؛ *انساب الاشراف*، ۲۹۷/۲؛ *مجمع الزوائد*، نورالدین هیثمی، ۲۳۵/۶ و ۲۳۸/۷ و ۱۱۱/۹؛ *تاریخ بغداد*، خطیب بغدادی، ۳۴۰/۸-۳۴۱ و ۱۸۶/۱۳؛ *کنزالعمال*، متقی هندی، ۲۷۸/۱۱ و ۹۶/۱۵؛ *مروج الذهب*، علی‌بن‌حسین مسعودی، ۴۰۴/۲؛ *المحاسن و المساوی*، بیهقی، ۶۸/۱.

۲. رک: *المسند*، *احمدبن‌حنبل*، ۸۸/۱-۹۲-۱۰۸-۱۱۳-۱۴۷-۱۶۰و۲۱۹/۲و ۵/۳-۱۵-۳۲-۳۹؛ *المستدرک علی الصحیحین*، ۱۴۵/۲-۱۵۲.

۳. *کنزالعمال*، ۳۰۲/۱۱؛ *المسند*، احمد حنبل، ۳۳/۳.

۴. *کنزالعمال*، ۲۹۶/۱۱-۲۹۷؛ *اسدالغابه*، ۱۴۰/۲؛ *میزان الاعتدال*، شمس الدین ذهبی، ۲۶۳/۲؛ *المصنف*، ۱۴۷/۱-۱۴۹، *خصائص امیرالمؤمنین علی* علیه‌السلام، نسائی، ۱۳۸-۱۳۹.

۵. *کتاب الفتوح*، ۱۳۰/۴.

۶. *تاریخ یعقوبی*، ۱۹۲/۲؛ *نهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه*، ۱۴۶/۷، محمد تقی تستری.

۷. *انساب الاشراف*، ۳۳۳/۲.

۸. *الامامة و السیاسه*، این قتیبه (دینوری)، ۱۰۹/۱؛ *الاخبار الموفقیات*، زبیربن‌بکار، ص۳۲۶.

۹. *انساب الاشراف*، ۳۷۰/۲؛ *العقد القریه*، ابن‌عبد ربه، ۳۸۸/۲؛ *الملل و النحل*، محمد بن‌عبدالکریم شهرستانی، ۱۵۱/۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۴/۳.

۱۰. *انساب الاشراف*، ۳۶۹/۲.

۱۱. همان، ۳۵۵/۲، *البدایة والنهایة*، ۲۸۲/۷.

۱۲. همان، ۴۹۷/۲.

پیشینه خوارج

گرچه ظهور خوارج، در جنگ صفّین، و در حادثه بر نیزه کردن قرآن‌ها و ماجرای حکمیت، بود ولی حقیقت آن است که، تردید و شک آن‌ها از واقعه جمل، در آن هنگام، که در قبال اسیران و غنیمت‌ها موضع گرفتند، پدید آمد؛ و شاید موضوع، به زمان خلافت امام علیه‌السلام بازگردد، که حضرت سیره عمربن‌خطّاب در بذل و بخشش بیت المال را کنار گذاشت و براساس عدالت و مساوات به تقسیم اموال را پرداخت.

خوارج، دربارهٔ تقسیم غنائم در جنگ جمل از حضرت خواستند که مانند خلفای پیشین عمل کند، اما آن بزرگوار، با رد درخواست آنان، به سنت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل کرد.

آشکارشدن اندیشه خوارج

خوارج در جنگ جمل، خواهان تقسیم زنان و کودکان اسیر شدند، اما امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در مقابل درخواست معترضان فرمود: «یکتاپرستان را نمی‌توان به اسارت گرفت و اموال آنان را نمی‌توان به غنیمت برد؛ مگر آنچه در جنگ از آن بهره‌مند شدند. چیزی را که نمی‌دانید، رها کنید و به آن چه فرمان داده می‌شوید، عمل کنید.» [1]

در عبارتی دیگر و در همین مورد فرمود: «اموالشان را به جای اموالی که پیش از آمدن من، از بیت المال بصره غارت کردند، حلال کردم؛ اما زنان و کودکان با ما جنگ نکردند و آنان به موجب احکام دارالسلام، مسلمان هستند و ارتدادی از آنان به وقوع نپیوسته است، و تا کسی کفر نورزد، نمی‌توان او را به‌بندگی گرفت... از این گذشته، اگر زنان سپاه جمل را بر شما حلال می‌کردم، کدام از شما، عایشه را سهم خویش می‌کرد؟! آنان از این گفته خجالت زده و شرمنده شدند. [2]

پیش از رویارویی

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، به دنبال سلطنت و حاکمیت مطلق نبود. او نمی‌خواست مردم از ترس و وحشت حکومت نفس‌های خویش را در سینه حبس کنند. امام علیه‌السلام، به دنبال امنیت جامعه بود و می‌خواست مردم را آموزش دهد و به راه اعتدال هدایت کند. وی می‌خواست، مردم به جای این‌که از او بترسند، از خدا بترسند، و فقط به قانون الهی و احکام شرع عمل کنند. این اساس خط مشی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در برخورد با خوارج و دیگران بود.

مردی از خوارج، نزد امام علیه‌السلام آمد و گفت: فلانی تو را تهدید می‌کند. حضرت فرمود: کسی که مرا به قتل نرسانده و به من حمله نکرده است، نمی‌کشم. آن گاه فرمود: خوارج سه حق به گردن من دارند: هرگاه بخواهند در مساجد یاد خدا کنند، آزادند؛ تا زمانی که دست در دست ما دارند، از بیت المال محروم نیستند؛ و تا آغاز به جنگ نکنند با آنان ستیز نخواهم کرد. [3]

تحرکات خوارج

هنگامی‌که، خبر نتیجه حکمیت و ماجرای ابوموسی اشعری و عمروعاص به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام رسید، حضرت، نامه‌ای برای ابن‌الکواء، عبدالله‌بن‌وهب راسبی، و یزیدبن‌حصین و همراهان آنان، که همگی از خوارج بودند، فرستاد و از آنان دعوت کرد، تا برای جنگ با معاویه به او بپیوندند. خوارج درخواست امام علیه‌السلام را رد کردند، و از او خواستند که به کفر خویش اقرار کند، تا آن گاه درباره مسائل آینده بیندیشند. با این وجود، آن حضرت از آن‌ها نا امید شد، و تصمیم گرفت آنان را به حال خود رها کند، و با سایر یاران خویش، به جنگ با شامیان برود. زمانی که امام علیه‌السلام آماده حرکت به شام شد، به او خبر دادند که خوارج علیه مردم شوریده‌اند. آنان، عبدالله‌بن‌خباب‌بن‌ارث، یکی از صحابه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، را کشته و شکم زن باردارش را دریده بودند و سه زن دیگر را از قبیله طیّء و نیز بانوی دیگری، به نام امّ سنان صیداوی را به قتل رسانده بودند. امام علیه‌السلام، حارث‌بن‌مره عیدی را نزد خوارج فرستاد تا درباره این اخبار تحقیق کند و به او گزارش دهد. خوارج حارث را گرفتند و به شهادت رساندند. خبر کشته شدن وی، به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که در اردوگاه نُخیله، به آماده سازی سپاه برای حرکت به سوی شام مشغول بود، رسید. امام علیه‌السلام دستور داد، تا سپاه به سوی مقرّ خوارج حرکت کنند. چون به خوارج نزدیک شدند، آن حضرت، دستور داد تا قاتلان را به او تسلیم کنند، اما آنان گفتند: ما همه قاتل آنان هستیم و همگان، خون آنان را حلال می‌دانیم. سپس قیس‌بن‌سعدبن‌عباده با آنان سخن گفت. اما آن‌ها به او هم پاسخ منفی دادند. [4]

تصمیم امام علیه‌السلام

شیوه برخورد امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام با خوارج، نمونه آشکاری از تدبیر وصلابت و عطوفت است. آن حضرت، رویکرد خویش را با آنان چنین بیان می‌کند:

«اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان وا می‌گذاریم و اگر دهان به سخن گشایند با آنان به مذاکره می‌نشینیم، و اگر با ما دشمنی کنند و به جنگ اقدام نمایند، با آنان می‌جنگیم.»

پس از جنگ نهروان هم، این شیوه ادامه داشت. ابوخلیفه طایی می‌گوید: آن گاه که، از نهروان باز می‌گشتیم، پیش از آن‌که، به مداین برسیم، ابوعیزار طایی را دیدیم. او به عُدی‌بن‌حاتم گفت: ابوطریف، آیا با غنیمت و به سلامت بازگشتید یا ستمگر و گناهکار؟! عُدی گفت: با غنیمت و به سلامت می‌آییم، نه ستمگر و گناهکار او گفت: به این ترتیب، حکم از آن تو است. اسودبن‌یزید و اسودبن‌قیس مرادی، که همراه عُدی‌بن‌حاتم طایی بودند، به ابوعیزار گفتند: سخن شرّی گفتی، گویی تو نیز از خوارجی. آن‌گاه او را دستگیر کردند و نزد امام علیه‌السلام آوردند و داستان را تعریف کردند. آن حضرت فرمود: «با او چه کنیم؟» گفتند: او را بکش. امام علیه‌السلام فرمود: «جرمی‌مرتکب نشده تا او را به اتهام آن بکشم یا حبس کنم! او را رها کنید.» [۵]

آن بزرگوار، هیچ گاه از اصول ارزشی خویش دریغ نورزید، و از مسیر اعتدال، گام بیرون نمی‌گذاشت. امام علیه‌السلام تلاش بسیار کرد تا شاید خوارج را به پذیرش حق قانع کند و آنان را از ایجاد اختلاف و تفرقه در صفوف مسلمانان مانع شود. به همین جهت، وی خطبه‌های فراوانی ایراد کرد. [۶]

علاوه بر این، در موارد فراوانی، به شکل‌های مختلف، مانع از کارهای ناشایست آنان شد، ولی آن‌ها اصرار به انحراف و کجروی داشتند، و در پایان، تعدادی از زنان مسلمان را کشتند یا به اسارت گرفتند و اقدامات ناشایستی، مرتکب شدند.

آن‌ها در راه‌ها، جلوی مردم را می‌گرفتند و اموال، چارپایان و سلاح‌های آنان را به یغما می‌بردند. خوارج برای دستیابی به مقاصد خود به همین شکل، روستاها را پشت سر می‌گذاشتند، تا به منطقه نهروان رسیدند. وقتی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به نهروان رسید، مدتی صبر کرد و به نصیحت آنان پرداخت و استدلال کرد، اما خوارج توجه نکردند، و نقشه قتل او را طراحی کردند.

با این شیوه‌ای که خوارج برای خود انتخاب کرده بودند، عده‌ای از آنان ناخشنود بودند و از خود سؤال می‌کردند چرا از سپاه علی جدا شدیم؟ و همین‌ها در آخرین لحظات، به نصیحت و موعظه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام گوش فرا دادند و بازگشتند.

۱. *اخبارالطول*، ص ۱۵۱؛ *نهج السعادة*، ۳۱۵/۱.

۲. *کتاب الفتوح*، ۱۲۲/۴-۱۲۳؛ قرب الاسناد، ابوالعباس حمیری، ص۶۲؛ *انساب الاشراف*، ۳۶۰/۲-۳۶۲؛ *تاریخ یعقوبی*، ۱۶۷/۲؛ *البدایه و النهایه*، ۲۷۶/۷-۲۸۱؛ *مجمع الزوائد*، ۲۴۰/۶.

۳. *کنز العمال*، ۳۰۰/۱۱؛ *ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل*، محمد ناصر الالیانی، ۱۱۸/۸.

۴. *الغازات*، ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی، ۲۱۳/۱؛ *الامامة و السیاسة*، ۱۷۷/۱؛ بحارالانوار، ۲۲/۳۰ و ۵۷۱/۳۲؛ *نهج السعادة*، ۲۴۵/۵.

۵. *تاریخ بغداد*، ۳۶۹/۱۴؛ *التمهید*، ابن‌عیدالبّر، ۳۳۴/۲۳؛ *اعیان الشیعه*، ۳۴۸/۲، *حیاة الامام الحسن* علیه‌السلام، شیخ باقر شریف القرشی، ۴۱۳/۱.

۶. *نظم در السمطین*، جمال الدین محمد زرندی حنفی، ص۱۷۷؛ *نهج البلاغه* عبده، خطبه‌های ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷.

سفیر یهودی

در روزهای اول نهروان امام(ع)، سفیرانی را به سوی خوارج فرستاد. حارث‌بن‌مره عبدی، اولین سفیر مسلمان آن حضرت، نزد خوارج رفت؛ و آنان به جای احترام به آن مرد مؤمن، او را به قتل رساندند. امام(ع) با شناختی که از این قوم داشت، سفیر دوم خود را از میان یهودیان عراق انتخاب کرد. آن حضرت، به سفیر ابلاغ کرد که خوارج، قاتلان سفیر اول و یارانش را تحویل دهند تا آزادانه زندگی کنند. خوارج پیغام دادند که ما همگان، قاتلان یاران تو هستیم. در این میان مجدداً امام(ع) براءبن‌عازب، صعصعةبن‌صوحان و عبدالله‌بن‌عباس را به عنوان سفیر نزد آنان فرستاد، تا خوارج را به راه راست هدایت کنند.[۱]

توقف لشکر

از برخی کتاب‌های تاریخی برمی‌آید، که جنگ نهروان به تقاضای مردم کوفه صورت گرفت، زیرا خوارج به قتل، غارت و راهزنی روی آورده و امنیت منطقه، به خصوص شهر کوفه، را برهم زده بودند. مردمی‌که برای حرکت به سوی شام آماده می‌شدند، نگران خانواده و اموال خود بودند.بنابراین از امام(ع) درخواست کردند که پیش از عزیمت به شام، تکلیف خوارج را یکسره کند. امام(ع) کوشش بسیار کرد تا مردم کوفه را برای نبرد با خوارج برانگیزد، اما درنتیجه، تعداد اندکی پاسخ مثبت دادند.

این دوگانگی، در برخورد کوفیان بی علت نبود. تعداد زیادی از نفرات تشکیل دهنده سپاه خوارج، از پدران و برادران و فرزندان و یا خویشان همین مردم بودند. بدین جهت طبیعی بود که سپاه امام(ع) در جنگ با خوارج تردید داشته باشند. از طرفی امام(ع)، نمی‌توانست قصاص قبل از جنایت کند، به همین جهت، تا قبل از کشتار و غارت خوارج آنان را زیر نظر داشت و به حال خود رها بودند.

اما اکنون که جنایت‌های متعدد از خوارج صادر شده است بر امیرمؤمنان علی(ع) واجب بود این خطر عظیم را از میان بردارد.

امام(ع)، در میان مردم سخنرانی محکمی کرد و مردم را به جنگ با جدایی طلبان و جنایت کاران خوارج فراخواند، اما جز عده‌ای اندک، که شاید تعدادشان در نهایت به چهارهزار نفر می‌رسید، رهسپار جنگ با خارج شدگان از دین نشدند.[۲]

استدلال قانع کننده و قاطع امام(ع)، چنان یارانش را در حقانیت این جنگ تقویت کرد که آنان حاضر شدند بدون ذره‌ای تردید و احساس اندوه، جانانه بجنگند. این عده، بدون هیچ اعتراضی به حرکت امام(ع) با خوارج، همه آنان را نابود کردند و به جز چند نفر، همه را از بین بردند.

از عمده عوامل جاودانگی، پیشگوئی‌های آن حضرت درباره دشمن بود. اولین پیشگویی درباره عبور نکردن خوارج از رودخانه بود، و دومین نشانه، علم غیب امام(ع) در خبر دادن از حضور «ذوالثدیه» در میان خوارج بود.

زیدبن‌وهب جُهَنی نقل کرده است: من با سپاه امیرمؤمنان‌علی(ع) عازم جنگ با خوارج بودم؛ امام(ع) در سخنرانیش با مردم گفت:

«مردم! من از رسول‌خدا(ص) شنیدم که فرمود: گروهی از امت من خارج می‌شوند. آنان قرآن را چنان قرائت می‌کنند که با قرائت شما هیچ قرابتی ندارد. روزه شما، نیز با روزه آنان شباهتی ندارد. قرآن را می‌خوانند و خیال می‌کنند که آنان را تأیید می‌کند، درحالی‌که علیه آنان است. نمازشان به جایی نمی‌رسد. چنان از اسلام خارج می‌شوند

که تیر از کمان به در می‌رود. اگر سپاهی که به جنگ آنان می‌روند، می‌دانستند که چه چیزی، دربارهٔ آنان بر زبان رسول‌خدا ﷺ است، هرگز در اقدام علیه آنان، کوتاهی و تعلل نمی‌کردند و از نبرد با آنان خسته نمی‌شدند. نشانهٔ آن چنین است: مردی در میان آنان است که، بازویی بدون استخوان دارد و در سر بازوی او مقداری گوشت، همانند گوشت پستان، وجود دارد و چندی موی سفید بر آن روییده است. حال شما، به جنگ معاویه و مردم شام می‌روید و این‌ها را رها می‌کنید، تا پس از شما در فرزندان و اموالتان دست درازی کنند و جانتان را بگیرند. به خدا سوگند، که من امیدوارم آنان همین قوم باشند. اینان خون مردم بی گناه را بر زمین ریختند و اموال مردم را به غارت بردند. بر این اساس، به نام خداوند به سوی آنان حرکت کنید.»

زیدبن‌وهب ادامه داده که: وقتی با آنان درگیر شدیم، عبدالله‌بن‌وهب واسبی، که بر آن‌ها ریاست داشت، به آنان گفت: نیزه‌ها را بیندازید و شمشیرهایتان را بکشید. من می‌ترسم که همانند روز حروراء شما را به سوی خویش دعوت کنند. آنان بازگشتند و نیزه‌هایشان را انداختند و شمشیرهایشان را از غلاف بیرون آوردند. مردم با نیزه، چنان به آنان حمله کردند که نیزه‌ها در گوشت آنان فرو رفت.

او می‌گوید: خوارج، یکی پس از دیگری، با یکدیگر به مخالفت پرداختند، اما از مردم جز دو نفر هدف قرار نگرفت. امام علیه‌السلام گفت: ناقص الخِلقه «ذوالثدیه» را پیدا کنید. مردم به دنبال او گشتند، اما نیافتند. خود حضرت، به جستجوی وی پرداخت، تا این‌که به گروهی از کشتگان خوارج رسید که روی یکدیگر افتاده بودند. فرمود: «آن‌ها را کنار بزنید.» مردم شخص ذوالثُدیه ناقص الخلقه را پیدا کردند. امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام تکبیر گفت و فرمود: «خداوند راست گفت و رسول‌خدا ﷺ آن را به گونه شایسته به ما ابلاغ نموده است.» عبیده سلمانی به پا خواست و گفت: ای امیرمؤمنان، به خدا که جز او خدایی دیگر نیست، سوگند می‌خوری که این حدیث را از رسول‌خدا ﷺ شنیدی؟! امام علیه‌السلام گفت: آری، به خدایی که جز او خدایی نیست، سوگند. او سه بار آن حضرت را سوگند داد و او هم سوگند خورد. [۳]

با این وصف، مردم کوفه با دو خطر مواجه شده بودند: از یک سو دشمن مکار سرسختی به نام معاویه دارند، و از سوی دیگر، با خطر خوارج مواجه بودند که خانواده‌ها و اموال آنان را تهدید می‌کردند. به همین جهت، عده‌ای از مردم دریافتند که باید از آن چه امام علیه‌السلام می‌گوید اطاعت کنند.

۱. *تاریخ بغداد*، ۱۸۹/۱.
۲. *کتاب الفتوح*، ۱۰۰/۴.
۳. *صحیح مسلم*، مسلم‌بن حجاج نیشابوری، ۱۱۵/۳؛ *سنن ابی داود*، ابو داود، سلیمان‌بن اشعث السجستانی، ۴۲۹/۲؛ *الغدیر*، ۵۴/۱۰؛ *نهج السعادة*، ۳۷۳/۲، ۹۰/۸؛ *فتح الباری*، شهاب الدین‌بن حجر العسقلانی، ۲۵۵/۱۲.

شروع جنگ

شمار نیروهای خوارج، که در نهروان کشته شدند، میان ۱۵۰۰ تا ده هزار نفر گزارش شده است. به دیدگاه ما از میان این ارقام، رقم چهارهزار نفر با حقیقت مناسب‌تر است. به لحاظ اینکه، همه مارقین(و خوارج)، به جز ده نفر، در نبرد نهروان کشته شدند، معلوم می‌شود که همین تعداد، تمام نیروهای آنان در نهروان بوده است. در مقابل، شمار نیروهای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بسیار اندک بود.[۱]

نفوذ کلام امام علیه‌السلام، و عبدالله‌بن‌عباس که به فرمان آن حضرت به گفت و گو نشست، باعث شد دو سوم خوارج دست از جنگ برداشتند.[۲]

یکی از صفات امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام این بود که همواره، همچون مقتدای خود، آغازگر جنگ با دشمنان نبود. نگرش او، در برابر خوارج نیز پیرو همین سیاست بود. حضرت به یاران خویش فرمود: «دست نگه دارید تا خوارج جنگ را آغاز کنند.»[۳]

شگفت انگیزتر این‌که، خوارج با آن‌که در ارتکاب جنایت و خشونت بی تفاوت بودند، در برخی شرایط، آشکارا از آموزه‌های امام علیه‌السلام پیروی می‌کردند. یکی از خوارج، به نام ابوحمزه در جنگ با مخالفان خود در «قدیه» از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام تقلید کرد و به پیروانش اجازه نداد فراریان را تعقیب کنند و زخمی‌ها را بکشند. زمانی که، با روش او مخالفت کردند، گفت: من مخالف سیره اسلاف خویش عمل نخواهم کرد.[۴] درحالی‌که، اسلاف وی، خلاف این عمل می‌کردند. سیرۀ آنان و خوارج در این باره بسیار روشن است.

از منش‌های امام علیه‌السلام در نبردهایش، محبت کامل به دشمن بود. ابوحمزه خارجی، نیز وقتی با ابن‌عطیه برخورد کرد، از همین روش استفاده کرد. او به یاران خود گفت: پیش از آن‌که، آنان را آزمایش کنید، با آن‌ها نجنگید. آنان هم فریاد برآوردند و گفتند: مردم شام! نظر شما در باره قرآن و عمل به آن چیست؟ و...[۵]

جنگ، راه حلّ نهایی

امام علیه‌السلام بعد از سخنرانی و ارشاد و محبت به خوارج و هدایت تعداد زیادی از آن‌ها، نزد یاران خویش بازگشت و آنان را سازماندهی کرد. حُجربن‌عدی را، در جناح راست سپاه و شبث‌بن‌ربعی (یا معقل‌بن‌قیس) را فرمانده جناح چپ قرار داد. ابو ایوب انصاری را، فرمانده سواره نظام کرد و ابوقناده را، به فرماندهی پیاده نظام گماشت. فرماندهی مردم مدینه را، که هشت صد نفر از صحابه بودند، به قیس‌بن‌سعدبن‌عباده سپرد.[۶] امام علیه‌السلام، خود در قلب سپاه در میان افراد قبایل مضر، نیروهای خود را هدایت می‌کرد.[۷]

لطف نهایی

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، پرچمی را به عنوان پرچم امان به دست ابوایوب انصاری داد. او فریاد زد: هرکس از شما(خوارج) به این پرچم پناه آورد، در امان است. با این شیوه امام علیه‌السلام، در حدود چهار هزار نفر از جنگ کناره گرفتند. تعدادی از آن‌ها به کوفه بازگشتند، و تعدادی به مداین و حدود پانصد نفر از سواره نظام به فرماندهی فروة‌بن‌نوفل اشجعی امان آوردند.[۸] امام علیه‌السلام به این گروه فرمود: از سپاه او کناره بگیرند و در جنگ قریب الوقوع شرکت نکنند.[۹]

خوارج، آغازگر جنگ

سواره نظام سپاه امیرمؤمنان‌علی ﷺ پیش رفتند، اما پیاده نظام بر جای خویش ماندند و در پشت سواره نظام در دو صف آرایش بستند. تیراندازان، در یک صف، جلوی آن‌ها جای گرفتند. امام ﷺ به یاران خویش فرمان داد که صبر کنند، تا خوارج جنگ را شروع کنند.

خوارج حرکت کردند، و وقتی به سپاه علی ﷺ نزدیک شدند، فریاد زدند: لاحکم الا لله، سپس فریاد زدند: بشارت، بشارت باد به بهشت. آن گاه یک باره بر یاران امام ﷺ حمله بردند. از شدت حملهٔ آنان، سواران سپاه امیرمؤمنان ﷺ عقب نشینی کردند. تیراندازان سپاه آن حضرت، آنان را آماج تیرهای خویش قرار دادند. خوارج از پای درآمدند. وقتی خوارج، در زیر تیرها قرار گرفتند، پیاده نظام دو جناح راست و چپ آن‌ها را دور زدند و امام ﷺ نیروهای قلب سپاهش را، که نیزه و شمشیر داشتند، حرکت داد. طولی نکشید که خوارج مغلوب و همگی نابود شدند.[۱۰]

در برخی از روایات تاریخی، تصریح شده که خوارج، یاران امام ﷺ را هدف تیرهای خویش قرار دادند. آنان به امام ﷺ گفتند: خوارج به ما تیراندازی کردند. حضرت فرمود: دست نگه دارید. آنان این سخن را سه بار تکرار کردند و در هر مرتبه، امام دستور داد که صبر کنند؛ تا این‌که، جسد یکی از نیروهایش را آوردند، که خوارج به شهادت رسانده بودند. امام ﷺ گفت: «الله اکبر؛ اینک جنگ با آنان حلال شد. بر این قوم هجوم برید.»[۱۱]

خطیب بغدادی نقل می‌کند: خوارج دوبار به مردم حمله کردند، اما با مقاومت سپاه امام ﷺ مواجه شدند. مرتبه سوم، چنان حمله بردند که مردم گمان کردند، این مرحله با شکست مواجه می‌شوند. امیرمؤمنان‌علی ﷺ گفت: « به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سوگند که ده نفر هم از شما کشته نمی‌شود و از آنان ده نفر باقی نمی‌مانند.» مردم چون این سخن را از امام ﷺ شنیدند، یورش بردند و خوارج را کشتند.[۱۲]

مورخان در شمار کشتگان خوارج، اختلاف نظر دارند. برخی شمار آنان را حدود پنج هزار نفر (در پل نهروان) می‌داند.[۱۳] برخی دیگر معتقدند، شمار خوارج شش هزار نفر بوده، که هزار نفر نجات یافتند و باقی کشته شدند.[۱۴]

به هر صورت، تعداد کشته‌های خوارج را از ۱۵۰۰ نفر تا بیش از ده هزار نفر ذکر کرده‌اند و رقم دقیق آن معلوم نیست.[۱۵]

۱. *کتاب الفتوح*، ۱۰۵/۴.
۲. *البدء و التاریخ*، طاهربن‌مطهر المقدسی، مکتبةالثقافة الدینیه، بی جا، بی تا، ۱۳۷-۱۳۶/۵.
۳. *البرهان و العرجان والعمیان و الحولاف*، عمروبن‌بحرالجاحظ، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، وزارة الثقافة و الاعلام، بغداد /۱۹۸۲م، ص۳۳۳.
۴. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۹۶/۴.
۵. همان، ۱۲۳/۵.
۶. *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۶/۳؛ شبلنجی حنفی و ابن‌صباغ معتقد است که قیس فرماندهی مقدمه و طلیعه سپاه را به عهده داشت. الفصول المهمة، علی‌بن محمدبن احمد المالکی المکی، ۵۲۹-۵۲۸/۱؛ نورالابصار، مؤمن شبلنجی حنفی، منشورات الشریف الرضی، قم، ص۱۰۲.
۷. همان‌ها.
۸. همان‌ها.
۹. *کتاب الفتوح*، ۱۲۵/۴؛ *مناقب آل ابی طالب*، ابن‌شهر آشوب، ۱۸۹/۳.
۱۰. *الامامة و السیاسة*، ۱۴۹/۱؛ *نورالابصار*، ص۱۰۲.
۱۱. همان‌ها؛ *اخبار الطوال*، ص۲۰۷؛ *کشف الغُمّه*، ۲۶۵/۱.
۱۲. *تاریخ بغداد*، ۳۶۵/۱۴.
۱۳. وقعةصفین، ص۵۵۸.
۱۴. *تاریخ یعقوبی*، ۱۶۷/۲؛ *البدایه والنهایه*، ۲۷۶/۷؛ *مناقب آل ابی طالب*، ۲۶۷/۱.
۱۵. معجم *الادباء*، حموی، یاقوت، ۲۶۴/۵؛ *البلدء و التاریخ*، ۱۳۷-۱۳۶/۵؛ *انساب الاشراف*، ۳۷۱/۲.

نجات یافتگان

افرادی که از منطقه نهروان، سالم ماندند، نه نفر بودند. همین گروه کوچک، بعدها در میان مسلمانان تخم خارجی گری پراکندند و این اندیشه را رواج دادند. دو نفر از آنان به سِجِستان (سیستان کنونی) رفتند و دو نفر به عمان، دو نفر دیگر، در یمن ساکن شدند و دو نفر نیز، در سرزمین جزیره ساکن شد؛ نفر نهم نیز، در تل مورون در یمن. بر این اساس، خوارج این مناطق، پیروان همان نه نفر بودند.[1] پیش‌گویی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به اثبات رسید، زیرا کم تر از ده نفر از خوارج، نجات یافتند. برخی تعداد نجات یافتگان را چهارنفر[2] یا پنج نفر[3] اعلام کرده‌اند. از دیدگاه ما این ارقام صحت ندارد و طبق پیش گویی امام علیه‌السلام آنها کمتر از ده نفر(نه نفر) بوده‌اند.

ابن اثیر نقل می‌کند: عدی‌بن‌حاتم در میان کشته‌های خوارج، به دنبال فرزندش طرفه می‌گشت. او را پیدا کرد و به خاک سپرد. مردان دیگری از مسلمانان نیز، کشته‌های خود را دفن کردند. وقتی خبر به امام علیه‌السلام رسید، گفت: «آیا آنان را می‌کشید و سپس پیکرهایشان را دفن می‌کنید؟! حرکت کنید. پس مردم به راه افتادند.»[4]

شاید علت این برخورد امام علیه‌السلام، این بود که یارانش دچار پشیمانی نشوند و احساسات و عواطف آنان در قبال خوارج تحریک نشود.

غنائم

ابن‌قناده نقل می‌کند، در جنگ نهروان، همراه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بودم. هنگامی‌که آن حضرت از فتنهٔ آنان فراغت یافت و آن‌ها را کشت، هیچ سری را نبرید و...[5]

در آن روز، یاران امام علیه‌السلام غنایم فراوانی به دست آوردند.[6]

عرفجه می‌گوید: امام علیه‌السلام را دیدم، بعد از پیروزی بر خوارج، دستور داد که ورثهٔ آنان را آوردند. سپس به مردم گفت: هر کس چیزی را می‌شناسد، بردارد. مردم اموالی را که می‌شناختند، (و خوارج از آن‌ها به زور گرفته بودند) برمی‌داشتند.[7]

نقل شده است که آن حضرت، وقتی به کوفه آمد، بردگان و اموالی را که خوارج به زور گرفته بودند به صاحبانشان تحویل داد و چارپایان و جنگ افزارها و لوازمی‌را که در جنگ مورد استفاده قرار گرفته بود، در میان یارانش تقسیم کرد.[8]

۱. *الملل و النحل*، ۱۱۷/۱؛ *کتاب الفتوح*، ۱۳۲/۴؛ *بحارالانوار*، ۵۶۵/۸.
۲. *اثبات الوصیه* مسعودی، علی‌بن‌حسین، ، انصاریان قم، ص۱۴۷.
۳. *الکامل فی الادب* مبرد، ابوالعباس، ، موسسة المعارف، بیروت ابی تا، ۲۳۷/۳.
۴. *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۸/۳.
۵. *کنزالعمال*، ۳۱۲/۱۱.
۶. *کتاب الفتوح*، ۱۳۳/۴.
۷. *تاریخ بغداد*، ۳/۱۱.
۸. *الاخبار الطوال*، ص۲۱۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۸/۳. *انساب الاشراف*، ۳۷۵-۳۷۴/۲.

رود دجله
بغداد

محدوده منطقه جزیره

جزیره

رود فرات

شهدای بعد از جنگ صفّین

مورّخان در اسامی‌شهدای جنگ نهروان، اختلاف نظر دارند. با توجه به روایت امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که به یاران خویش فرمود: از نیروهای نهروان کمتر از ده نفر نجات نمی‌یابند و از شما ده نفر هم کشته نخواهند شد، می‌توان نتیجه گرفت، که تعداد شهدای این جنگ کمتر از ده نفر بودند، و دو نقل هشت یا نه نفر مشهور و نزدیک تر به واقع است، اما قبل از پرداختن به اسامی و زندگی نامه آنها، به بررسی شهدای قبل از این جنگ خواهیم پرداخت.

همان‌گونه‌که گفته شد، خوارج دست به اقدامات خشونت آمیز و قساوت آلودی زدند. آن‌ها در ارتکاب به محرمات و جنایات هولناک باکی نداشتند. خوارج با اصرار بر فساد و فتنه انگیزی، خود را مستحق مجازات و کیفر کردند. به امام علی علیه‌السلام اطلاع دادند که خوارج برای مقابله با سپاه او، تحرکاتی دارند و به قتل و فساد در مملکت اسلامی مبادرت نمودند. آنها یکی از صحابی رسول‌خدا را به همراه همسر و فرزند و شماری از بانوان مسلمان کشته یا به اسارت گرفته‌اند.

۱۳۵/۲ عبدالله‌بن خَباب

عبدالله فرزند خباب‌بن‌اَرَت، از اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. نام او را عبدالله و کنیه پدرش را ابوعبدالله نهاد. وی، از قبیله بنی تمیم و هم پیمان بنی زهره بود، و خود از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نقل کرده است.[۱] و ابن‌حبّان او را در نقل روایت مورد اطمینان می‌داند.[۲] برادر او، نیز از اصحاب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.[۳] پدر عبدالله خباب بن اَرَت بن جندلة بن سعد بن بنی سعد بن‌زیده مناة[۴] تمیمی‌نام داشت. او ششمین مسلمان در مکه بود. وی در مکه شکنجه‌های زیادی را به جان خرید و از اولین مهاجرین بود و در جنگ بدر حضور داشت. خباب از یاران دلباخته امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام هم بود. نامبرده در جنگ صفّین آن حضرت را یاری داد، و در سال ۳۷ در راه برگشت از آن جنگ دچار بیماری شد و رحلت نمود. امام علیه‌السلام بر او نماز خواند و برایش طلب رحمت کرد.[۵] او و فرزندانش از بزرگان اسلامی به شمار می‌آیند.[۶]

عبدالله و کارگزاری قسمتی از نهروان

نهروان، ناحیه‌ای بین واسط و بغداد بوده است. جنگ با خوارج در این مکان رخ داد و یکی از دلایل مهم آن، شهادت عبدالله به دست خوارج در اطراف این مکان بود.

این منطقه، دارای پنج ناحیه بوده است: نهروان بالا، نهروان وسط، نهروان پایین، اسکاف بنی جُنَید، جَرْجَرایا و اطراف آن بادَرْیا و...[۷]

ابن‌شهر آشوب، شیخ طوسی، مسعودی و صاحب سفینةالبحار، عبدالله بن خبّاب را کارگزار قسمتی از منطقه بزرگ نهروان می‌دانند.[۸]

وقتی خوارج از کوفه حرکت کردند و به نزدیکی نهروان رسیدند، مردی را دیدند که زنی را بر الاغی نشانده، پیش می‌راند. به او گفتند: تو کیستی؟ گفت: من مردی مؤمن می‌باشم. گفتند: دیدگاه شما، درباره‌ی علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام چیست؟ گفت: من می گویم او امیرمؤمنان و اولین کسی است که به خدا و رسولش‌ایمان آورد.[۹]

خوارج گفتند: نام شما چیست؟ گفت: من عبدالله بن خَبّاب ارت، از اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، هستم. گفتند: مثل این‌که تو را ترساندیم؟ گفت: آری! گفتند: بیم نداشته باش! حدیثی از قول پدرت که از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده باشد، برای ما بگو که ما را با آن حدیث بهره مند سازی. گفت: پدرم از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که فرمود: «به زودی فتنه‌ای خواهد آمد که دل مرد چنان که بدنش می‌میرد، خواهد مرد. شبانگاه مؤمن است و صبح کافر.»

از این سخنان برمی‌آید که عبدالله، آنان را به خوبی می‌شناخت، و با این عبارات، خواهان تنبیهی در میان آنان بوده است.

پرسیدند: درباره علی علیه‌السلام، پیش از داستان حکمیت و پس از آن چه می‌گویی؟ گفت: می‌گویم که او خدا را بهتر از شما می‌شناسد و در کار دینش محتاط و بصیرتش بیشتر است. گفتند: تو از هوس‌های نفسانی خود پیروی می کنی و... به خدا سوگند، تو را چنان بکشیم که هیچ کس را چنان نکشته باشیم. آن گاه او را گرفتند و شانه‌هایش را بستند و همراه همسرش، که آبستن و پا به ماه بود، به زیر درخت خرمای پرباری بردند. در این هنگام، خرمایی از درخت فرو افتاد. یکی از خوارج، آن را برداشت و در دهان گذاشت. دیگری به او گفت: به ناروا و بدون پرداخت بها آن را خوردی؟ آن شخص، خرما را از دهان بیرون انداخت. آن‌گاه، خوکی از اهل ذمّه را که در اطرافشان بود کشتند. یکی از آن‌ها گفت: این کار، فساد و تباهی در زمین بود. بدین جهت، ضارب نزد صاحب آن خوک رفت و پول خوکش را پرداخت کرد، اما بعد از آن، به راحتی عبدالله را در کنار همسرش در کنار نهر آب خواباندند و سر او را بریدند و بعد به طرف همسر وی رفتند. او گفت: من یک زن هستم، مگر از خدا نمی‌ترسید؟! آن‌ها با کمال وحشی گری شکمش را دریدند و فرزند او را، به همراه مادر به شهادت رساندند.[۱۰]

یکی از کارگزاران منطقه نهروان، نامه‌ای خطاب به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به کوفه فرستاد که در آن آمده بود: تعداد زیادی از خوارج در نهروان جمع

شده و شعار تحکیم (لاحُکمَ اِلّالِلّه) را عنوان می‌کردند، و پرچم‌های خود را بالا برده و اسلحه های خود را بیرون کشیده‌اند و به پل رسیده‌اند. اینان عبدالله بن‌خبّاب را از کار عزل کرده تکبیرگویان آورده و گفتند: ستایش از آن خدایی است، که ما را بر تو پیروز گردانده، و خطاب به او ادامه دادند: ای خائن کافر به کفر علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام و همراهی کننده او! به خدا قسم تو و همسرت را به قصد تقرّب به خدا به قتل می‌رسانیم. آن‌ها خوکی را کشتند و بر لاشه آن عبدالله را که، یکی از عابدترین شیعیان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام و برگزیده‌ترین آنان بود سر بریدند و گفتند: هر دو یکی هستید. در آخر هم فریاد کشیدند که: این برخورد ما با شیعیان علی و یاران وی است. آن‌ها را می‌کشیم و کسی از آن‌ها را باقی نمی‌گذاریم.

زمانی که امام علیه‌السلام، نامه را خواند، برای عبدالله و همسر و فرزندش گریه کرد و فرمود: «آه ای عبدالله؛ اگر به خاطر دین خدا، گرفتار این فاجعه شدی تو، همسر و فرزند خردسال شما، به سوی بهشت عالمیان می‌روید.»

۱۳۶/۲ ام سنان صیداوی

ام سنان، زنی از قبیله صیداوی بود. در اصل این قبیله از غسّانیان بودند که در منطقه ساحلی شام مستقر شدند و نام آن جا به صیدا معروف شد.[۱۱] این زن رسول‌خدا را زیارت کرده و از یاران و شیعیان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود.[۱۲] خوارج این بانوی باایمان را به دلیل محبّت و مودّت و پیروی از امام علیه‌السلام به شهادت رساندند.[۱۳]

۱۳۷/۲ حارث‌بن‌مُرّه

حارث، فرزند مُرّه عبدی، از بطن عبدالدار بن قصی و قبیله قصی بن کلاب بود. [۱۴] وی از یاران دلباختهٔ امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. حارث، در جنگ صفّین فرماندهی پیادگان چپ را به عهده داشت.بنا بر نقل طبری، ابن‌قتیبه دینوری و نویری، امام علیه‌السلام حارث را نزد خوارج نهروان فرستاد و فرمود: «پروردگار آنان را نظاره کن و نتیجه‌اش را برای من‌بنویس.» خوارج به محض رسیدن حارث او را به شهادت رساندند.

مردم خبر شهادت، حارث بن مرّه عبدی را به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام رساندند و از او خواستند تا با خوارج، که شهر و خانواده‌هایشان را تهدید می‌کنند، بجنگند. آن‌ها ادعا کردند ما را به جنگ خوارج ببرید و پس از آن، ما را به جنگ شامیان روانه کن. امام علیه‌السلام این پیشنهاد را پذیرفت و به سوی خوارج حرکت کرد. [۱۵]

بنابر نقل منابع دیگر، حارث بن مرّه، کارگزار حضرت بر سند (در هند) بوده است. [۱۶]

۱. *الاصابة*، ۶۴/۴؛ *تقریب التهذیب*، احمدبن‌علی‌بن‌حجر العسقلانی، ۴۸۸/۱.
۲. *الثقات*، ابن‌حبان، ۱۱/۵.
۳. *الاصابة*، ۲۸/۵.
۴. *الطبقات الکبری*، ۲۴۵/۵.
۵. *تهذیب التهذیب*، شهاب الدین، احمدبن‌علی‌بن‌حجر العسقلانی، ۱۱۵/۳؛ *الطبقات الکبری*، ۱۶۷/۳.
۶. *تاریخ الاسلام*، ۵۸۸/۳.
۷. *المسالک و الممالک*، ابوالقاسم عبیدالله‌بن‌عبدالله‌بن‌خردادبه، دار صادر افست لین چاپ بیروت، ص۱۲و۶.
۸. *مناقب آل ابی طالب*، ابن‌شهر آشوب، ۱۸۸/۳؛ *سفینة‌البحار*، شیخ عباس قمی، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۲/۲؛ *مروج الذهب*، علی‌بن‌حسین‌بن علی مسعودی، انتشارات هجرت، قم، ۴۰۴/۲؛ *المسبوط فی فقه الامامیه*، ابی جعفر محمد بن‌الحسن بن‌علی الطوسی، المکتبه المرتضویة، قم، ۲۷۰/۷.
۹. *الامامة و السیاسة*، ابن‌قتیبه، ۱۴۶/۱؛ الغدیر، ۲۳۰/۳.
۱۰. *نهایة الارب فی متون الادب*، المکتبه الشامله، ۳۶۹/۵؛ *بحارالانوار*، ۳۵۴/۳۳؛ *الامامة و السیاسة*، ابن‌قتیبه، ۱۴۷/۱.
۱۱. *الانساب*، عبدالکریم سمعانی، ۳۵۷/۸.
۱۲. *حیاة الامام الحسین* علیه‌السلام، الشیخ باقر شریف القَرشی، ۸۲/۲؛ *بحارالانوار*، ۳۵۴/۳۳.
۱۳. بحارالانوار، همان.
۱۴. *معجم قبائل العرب*، عمر رضا کحاله، دارالعلم للمالایین، بیروت، ۱۳۸۸، ۷۲۳/۲.
۱۵. *تاریخ طبری*، ۶۱/۴؛ *الامامة و السیاسه*، ۱۴۷/۱؛ *نهایة الادب*، ۲۱۹/۵؛ *بحارالانوار*، ۳۵۴/۳۳.
۱۶. *انساب الاشراف*، ۳۶۲/۲؛ *فتحنامه سند*، علی‌بن‌حامد کوفی، CD جغرافیایی جهان اسلام؛ ص۷۰؛ *فتوح البلدانَ*، ترجمه، نشر نقره، همدان۱۳۳۷شمسی، ۶۰۳۴/۲.

شهدای نبرد نهروان

۱۳۸/۲ رویبة‌بن‌وبر

روبیه(یا رؤبة) فرزند وبر بجلی، از قبیله بُجیله یمن بود، و از بزرگان خاندان خود به شمار می‌رفت. وی، بعد از خلافت ظاهری امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به اتفاق عده‌ای از اقوامش به مدینه آمد و با آن حضرت بیعت کرد. امام علیه‌السلام مالک اشتر را به اتفاق، گروه زیادی به اقبال آنان فرستاد و با احترام شایان توجهی وارد شهر شدند. مالک به آن‌ها گفت: سعادتمندانه به خدمت امامی‌عادل و خلیفه‌ای بر حق (رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) که مهاجر و انصار او را قبول کرده‌اند می‌رسید. خرسند و مسرور باید بود که هم ما شما را دوست می‌داریم و هم شما ما را.[۱]

ابن‌اعثم کوفی، نقل می‌کند: امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در آغاز جنگ نهروان رُوَیْبة‌بن وبر بجلی را فرا خواند و پرچم فرماندهی، نیروهای پیشگام را به او داد. وی آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید.[۲]

از برخورد امام علیه‌السلام، در زمان ورود روبیه و یارانش به مدینه و اعتماد آن بزرگوار به او آشکار می‌شود، روبیه از گذشته با حضرت آشنا بوده و از شیعیان و مؤمنان راستین اسلام بود.

۱۳۹/۲ سعدبن‌خالد

سعد فرزند خالد سَبیعی، از بطن سبیع و قبیله هَمْدان بود. نام وی به عنوان یکی از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در جنگ نهروان گزارش شده است. سعد، به همراه رُوَیْبة‌بن‌وَبَربجلّی و شماری دیگر در نبرد با خوارج به مقام شامخ شهادت نایل شد.[۳]

۱۴۰/۲ عبدالله‌بن‌حمّاد

عبدالله فرزند حمّاد ارحبّی، از بطن بنی ارحب قبیله بزرگ همْدان یمن بود. گروهی از یاران امیرمؤمنان از این قبیله بودند. امام علیه‌السلام به قبیله همْدان بسیار علاقه داشت و آنان را به عنوان یاور خود معرفی کرده است.[۴]

عبدالله ارحبی، در نبرد نهروان سلحشورانه جنگید تا به افتخار شهادت نایل آمد.[۵]

۱۴۱/۲ الفیاض‌بن‌خلیل

فیاض(یا عیاض) فرزند خلیل اَزْدی، از بزرگان قبیله اَزْد یمن بود،[۶] که در رأس گروهی از نمایندگان قبیله خود به مدینه آمد و با امیرمومنان علی علیه‌السلام بیعت کرد.[۷] وی، از فرماندهان نبرد نهروان بود و در جنگ با خوارج با استقامت جنگید تا به شهادت رسید.[۸]

۱۴۲/۲ کیسوم‌بن‌سلمة

کیسوم فرزند سلمه جُهَنی، از قبیله بنی جهینه _که بین کوه رَضْوی و ساحل دریا زندگی می‌کردند_ بود.[۹] ایشان از یاران باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود، که ریاست قومش را بر عهده داشت. او در رأس گروهی از بنی جهینه با امام علیه‌السلام بیعت کردند.[۱۰] در جنگ نهروان حضور فعّال داشت. او دلاورانه با خوارج جنگید تا سرانجام به فیض شهادت نائل آمد.[۱۱]

۱۴۳/۲ عُبَیْدبن‌عبید

عبید فرزند عبید خولانی، از قبیله بنی خولان یمن ، نزدیک ذمار، بود. وی، در جنگ با خوارج از یاران شجاع سپاه امیرمومنان علی علیه‌السلام بود. عبید در این نبرد با مقاومتی توصیف‌ناپذیر، جنگید تا به فیض شهادت نائل شد.[۱۲]

۱۴۴/۲ جمیع‌بن‌جشم

جمیع فرزند جشم کِندی، از قبیله بنی‌کِنده یمن بود. وی از یاران دلاور و سلحشور امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود که در جنگ با خوارج با تمام توان شرکت کرد و آن‌قدر جنگید تا به درجهٔ رفیع شهادت دست یافت.[۱۳]

۱۴۵/۲ حبیب‌بن‌عاصم

حبیب فرزند عاصم اصدی (اَزْدی)، از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وی، از نیروهای سواره نظام آن حضرت در جنگ نهروان بود و در همان جنگ، جزو نه نفری بود که به دست خوارج به شهادت رسیدند.[۱۴]

۱۴۶/۲ یزیدبن‌نُوَیْره

یزید فرزند نویره‌بن‌حارث، از اصحاب و یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از قبیله بنی حارث مدینه بود. او دارای سابقه مثبت در زمان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که افتخار معاشرت با آن حضرت را هم داشت. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او فرمود: «او از اهل بهشت است.»[۱۵] یزیدبن‌نویره در غزوه اُحد نیز شرکت داشت.[۱۶] از سابقه وی، در زمان سه خلیفه: (ابوبکر، عمر، و عثمان) نکته خاصی در دست نیست. وی از جمله شیعیان و یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام به شمار می‌رود و در جنگ نهروان شرکت فعال داشت. به گفته اکثر تاریخ‌نویسان یزیدبن‌نُویره بعد از نبردی سلحشورانه در این جنگ، به افتخار شهادت دست یافت[۱۷] و بعد از عمری مجاهدت و بندگی خداوند، به سوی معبودش شتافت. حازم برادر قیس از یاران باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. او در جنگ صفّین، زیر پرچم قبیله بجیله و احمس می‌جنگید. حازم بعد از جنگی شجاعانه و به خاک و خون کشیدن شماری از دشمنان، به درجه شهادت نایل آمد.[۱۸] روحش شاد و راهش پررهرو باد.



موقعیت قبیله بنی حارثه

در مدینه

بنی حارثه
(مسکن دوم این قبیله بنا به قول سمهودی)
بنی حارثه
(مسکن اصلی)
بنی عبدالاشهل
بنی خداره
بنی ساعده
بنی معاویه
جُهَینه
بنی مالک بن نجار
بنی ظفر
مُزَینه
بنی خدره
بنی زُرَیق
بنی مازن
بنی دینار
بنی بَیاضه
و بنی حبیب
و بنی عذاره
و بنی اللین
و بنی اجدع
بنی سالم و بنی غنم
بنی الحُبلی
بنی اُمیّة بن زید
بنی عَمرو بن عوف
بنی وائل بن زید
بنی جَحجَبا
بنی اُنَیف
بنی واقف و بنی سلم

۱. *کتاب الفتوح*، ۴۴۰/۲.

۲. همان، ۲۷۲/۴؛ مستدرکات *اعیان الشیعه*، حسن الامین، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹/۲.

۳. *مناقب آل ابی طالب*، ابن‌شهرآشوب، ۹۹/۲؛ *بحارالانوار*، ۳۰۷/۴۱؛ *انساب الاشراف*، حاشیه، ۳۷۴/۲.

۴. *الغارات*، ترجمه عزیزالله عُطاردی، انتشارات عُطارد، ۱۳۷۳ش، ص۳۸۵.

۵. *مناقب آل ابی طالب*، همان؛ انساب الاشراف، همان.

۶. *کتاب الفتوح*، ۴۴۰/۲.

۷. همان.

۸. *مناقب آل ابی طالب*، ۹۹/۲و۲۷۱/۲.

۹. *معجم البلدان*، ۲۱۰/۵.

۱۰. *کتاب الفتوح*، ۴۴۰/۲.

۱۱. همان، ۲۷۲/۴

۱۲. *انساب الاشراف*، ۳۷۴/۲.

۱۳. همان.

۱۴. *مناقب آل ابی طالب*، ابن‌شهر آشوب، ۱۹۰/۳.

۱۵. *الکامل فی التاریخ*، ۳۴۸/۳.

۱۶. *الاستیعاب*، ۱۵۸۰/۴؛ *اسدالغابه*، ۷۳۶۱/۴. *وسائل الشیعه*، الشیخ محمدبن‌الحسن الحر العاملی، ۳۶۷/۲۰. دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ *رجال الطوسی*، ص۸۵.

۱۷. همانها، *انساب الاشراف*، ۳۷۴/۲؛ *تاریخ خلیفه*، خلیفةبن‌خیاط‌بن‌ابی هبیرة اللیثی العصفری، دارالکتب العلمیة، بیروت، تاریخ۱۴۱۵، ص۱۱۹، *کتاب الفتوح*، ۲۷۳۴؛ المنتظم، ابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمد ابن‌الجوزی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۲، ۱۳۵-۱۳۴/۵.

۱۸. *الاصابه*، ۱۳۹/۲ *تاریخ دمشق*، ابن‌عساکر، ۴۵۵/۴۸؛ *تاریخ طبری*، ۱۸/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۴۸۸/۱.

شهدای بعد از جنگ نهروان

شهدای غارت‌ها و تجاوزهای معاویه

اگر چه جنگ نهروان، با پیروزی امام علی علیه‌السلام پایان یافت، اما پیامدهای تلخ و ناخوشایندی به بار آورد. برخی از آن جا که، خوارج اهل کوفه و برخی از آنان قاریان و زاهدان آن شهر بودند، کشته شدنشان موجب افول شرایط آن حضرت شد، به گونه‌ای که دیگر، برای مقابله با خطرها از او فرمان نمی‌بردند.

این وضعیت، توسط جاسوسان به آگاهی معاویه رسید. او، که با حیلهٔ به نیزه کردن قرآن توانسته بود از سقوط حتمی‌نجات یابد و با خیانت ابوموسی اشعری و عمروبن‌عاص موقعیت خویش را تثبیت کند، با آگاهی از اوضاع کوفه و سستی کوفیان، جسارت پیدا کرد و برای تزلزل بیشتر خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، در قلمرو آن حضرت دست به تجاوزها و غارت‌هایی جنایتکارانه زد.

۱۴۷/۲ مالک اشتر[۱]

مالک فرزند حارث نخعی، از قبیله بزرگ مُذْحِج یمن بود. وی از یاران و انقلابیان حامی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. وصف امام علیه‌السلام در مورد مالک، بهترین سخن برای شناخت او است. آن حضرت، بعد از اطلاع یافتن از خبر شهادت مالک اشتر، فرمود: «*رحم‌الله مالکا فلقد کان لی کما کنت لرسول الله* صلی‌الله‌علیه‌وآله.» «خداوند مالک را رحمت کند، او برای من چنان بود که من برای رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم.»[۲]

زمانی که از شخصی، درباره مالک سؤال شد، او در پاسخ گفت: چه بگویم درباره کسی که زندگی او مردم شام را شکست داد و مرگ او موجب شکست مردم عراق گردید.[۳]

فتح شام

مالک در زمان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مسلمان شد و از یمن به کوفه آمد و در آن‌جا ساکن شد. او مردی شجاع و دلاوری با تقوا بود. در جنگ‌های یرموک و فتح دمشق و حَلَب شرکت داشت. وی، با وجود شجاعت و قدرتمندی در مقابل منحرفان و دشمنان، در برابر درماندگان رحیمانه برخورد می‌کرد.

تبعید

در زمان خلافت عثمان، به دلیل اعتراض به کارگزار ناشایسته کوفه به شام تبعید شد. بعد از مدتی، به کوفه بازگردانده و سپس به منطقه حِمص تبعید شد، و سرانجام در برکناری عثمان سعی زیاد نمود.

مالک، در راه خلافت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام کوشش فراوان و تلاش مضاعف کرد. او از سرداران بزرگ سپاه امام علی علیه‌السلام بود.

۱. اشتر به کسی می‌گویند که پلک چشمش برگشته و مژه نداشته باشد، و یا کسی که اطراف چشمش یا لب پایینش چاک داشته باشد؛ و چون در سال شانزدهم هجری، در پیکار لشکر اسلام با روم، گُرزی بر کلاهخود وی کوبیده شد و کلاهش روی سرش خُرد شد و پلک چشم او را چاک داد، به او اشتر می‌گفتند.

۲. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۹۸/۱۵؛ *بحارالانوار*، ۱۷۶/۴۲؛ *الاعلام*، زرکلی، ۲۵۹/۵؛

۳. *سفینةالبحار*، ۶۸۷/۱.


موقعیت منطقه حِمص
حِمص
دریای مدیترانه
دمشق

کلام پیامبر خدا ﷺ

ابوذر غفاری، در هنگام مرگ به همسرش گفت: از رسول‌خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «یکی از شما در فلات دور افتاده‌ای می‌میرد و گروهی از مؤمنان بر جنازه‌اش حاضر می‌شوند.» و آن کس من هستم، که در بیابان ربذه از دنیا می‌روم و عده‌ای از راه خواهند رسید که مرا کفن خواهند کرد و به خاک می‌سپارند.

پس از مرگ ابوذر، طولی نکشید که عده‌ای از مسلمانان از راه رسیدند و او را دفن کردند. از جمله این افراد، مالک اشتر بود که امام جماعت آنان شد و بر جنازه ابوذر نماز گزارد.[۱] بنابر این، مالک اشتر از جمله کسانی است که پیامبر خدا ﷺ به‌ایمان و صالح بودن او شهادت داده است. پس از دفن بدن مطهر ابوذرغفاری، مالک اشتر، در کنار قبر وی ایستاد و این‌گونه دست به دعا برداشت: بار پروردگارا، این ابوذر، صحابی رسول‌خدا ﷺ است که‌بنده‌ای ازبندگانت بود، و در راه تو با مشرکان جنگید. وی دین سازی نکرد و در دینت تغییری ایجاد ننمود. اگر منکری می‌دید با قلب و زبانش اعتراض می‌کرد و به همین جهت، بر او ستم شد و تبعید گشت و از حق خویش محروم شد. (آنها او را) تحقیر نمودند، تا آن‌که در غربت و تنهایی جان سپرد. پروردگارا، کسانی که او را محروم کردند و از سرزمین هجرت و حرم رسول‌خدا ﷺ بیرونش کردند، هلاک و نابود گردان.

همه آمین گفتند و غذایی را که همسر ابوذر در منزلش فراهم کرده بود، خوردند و به اتفاق خانواده ابوذر، به مدینه بازگشتند.[۲]

مالک و حاکمان کوفه

هنگامی که عثمان‌بن‌عفّان، به خلافت رسید با گذشت زمان، بسیاری از فرماندهان زمان خلافت عمربن‌خطّاب را از کار عزل کرد و در برهه‌ای از خلافتش، افراد وابسته و اقوام و بستگان خود، که از بنی امیه بودند، و به مسائل دینی تعهد و التزام کمتر داشتند به کار گماشت. او این افراد ناصالح را، بر جان و مال مردم مسلط کرد. از جلمه پسردائی خود عبدالله‌بن‌عامر را که برای فرمانداری بصره انتخاب کرد. همچنین، برادر مادریش ولیدبن‌عقبه را والی کوفه قرار داد. ولید، خیانت‌های زیادی به مردم استان کوفه انجام داد، و مالک اشتر و دیگر بزرگان کوفه موجب عزل او از حکومت کوفه شدند.[۳]

عثمان، پس از مقاومت بزرگان کوفه و عزل ولید، سعیدبن‌عاص را به جای او برگزید.

سعید، در ابتدا با مردم خوش رفتاری کرد، اما روزی در بین مذاکراتش گفت: باغ‌های کوفه و اراضی آن خاص‌بنی امیه و قریش است.

مالک اشتر، که به حکم خدا کاملاً آگاهی داشت، گفت: آیا تو چنین می‌پنداری که ناحیه عراق که خداوند آن را با شمشیرهای ما گشوده و بر مسلمانان ارزانی فرموده، بوستان اختصاصی، برای تو و قومت است؟ هر که چنین قصدی داشته باشد، دماغش را به خاک می‌مالیم!

عبدالرحمن اسدی، رئیس محافظان سعید خودشیرینی کرد و گفت: ای مالک، تو سخن امیر را رد می‌کنی و به او اهانت می‌نمایی؛ و بعد نسبت به مالک درشتی کرد. در همین جا، مالک به قبیله نَخَع دستور داد عبدالرحمن را از مجلس بیرون انداختند. این کار، برای سعیدبن‌عاص سنگین تمام شد. او رابطه‌اش را با مالک و دیگر بزرگان کوفه قطع کرد و در نامه‌ای به عثمان از مالک شکایت کرد و درخواست اخراج مالک و همدستانش را از کوفه کرد. عثمان در جواب نوشت، مالک اشتر وتنی چند از یارانش را به شام تبعید کن.[۴]

او به معاویه، حاکم شام نوشت: تنی چند از مردم کوفه را که آهنگ فتنه گری دارند، پیش تو تبعید کردم. آنان را از این کار نهی کن و اگر احساس کردی رو به راه شده اند، به آنان نیکی کن و به وطن خودشان برگردان.

اما معاویه، پس از آمدن تبعیدی‌ها چون قادر به مهار آنان نشد و خود مورد اعتراض شدید ایشان واقع شد، در نامه‌ای از عثمان درخواست کرد آنها را به کوفه بازگرداند. عثمان موافقت کرد. مالک و همراهان چون به کوفه بازگشتند، به مبارزات خود ادامه دادند. این مرتبه، سعیدبن‌عاص به دستور عثمان آنان را نزد عبدالرحمن‌بن‌خالدبن‌ولید، حاکم حِمص تبعید کرد. این مرحله، عثمان، نامه‌ای برای تبعیدیان نوشت که: من شما را به حِمص تبعید می‌کنم. به محض رسیدن نامه به طرف حِمص حرکت کنید؛ زیرا شما برای اسلام و اهل آن جز شرارت، خاصیتی ندارید! زمانی که نامهٔ عثمان به مالک اشتر رسید دست‌ها را به دعا بلند کرد و گفت: پروردگارا هر یک از ما و یا عثمان را که برای مردم زیان بارتریم و در میان مسلمانان مرتکب گناه شده‌ایم به مکافات کردارش برسان.[۵]

مالک و دوستانش در حِمص مورد تعرض شدید و رفتار ستمکارانه حاکم آن قرار گرفتند و پس از تحمل همه سختی‌ها، بار دیگر در سال ۳۳ هجری به کوفه بازگردانده شدند.

بیعت با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

ابن ابی الحدید می‌نویسد: چون عثمان کشته شد، مالک اشتر خدمت امام علیه‌السلام رسید و گفت: یا علی، مردم برای بیعت با شما جمع شده‌اند و به حکومت و خلافت شما راغب هستند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از مکان خود بیرون آمد و در محلی نشست و مردم همه اجتماع کردند تا با او بیعت کنند. در همین حال، طلحه و زبیر در محل حاضر شدند و حکومت شورایی را پیشنهاد کردند.

مالک اشتر، در پاسخ این پیشنهاد گفت: آیا منتظر کسی هستید؟ ای طلحه برخیز و بیعت کن! طلحه برخاست و جلو آمد و بیعت کرد، کسی در میان جمع تفأل بد زد و گفت: نخستین کسی که با علی علیه‌السلام بیعت کرد، منفعل بود، این کار به انجام نمی‌رسد! سپس اشتر به زبیر گفت: پسر صفیه برخیز. او هم برخاست و بیعت کرد و سپس مردم بر امام علیه‌السلام رفتند و بیعت کردند.[۶]

۱. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۹۹/۱۵؛ *اختیار معرفة الرجال*، شیخ الطائفة ابی جعفر الطوسی، ۲۸۳/۱.

۲. *اختیار معرفة الرجال*، ۲۸۳/۱؛ *روضة الواعظین*، محمدبن‌الفتال النیشابوری الشهید، منشورات *الرضی*، قم، ص۲۸۴.

۳. *اعیان الشیعه*، ۴۰/۹.

۴. اسامی‌همراهان مالک عبارتند از: اسودبن‌یزید جعفی، علقمة‌بن‌قیس نخعی، مالک‌بن‌کعب ارحبی و صَعْصَعَة‌بن‌صَوْحان. تعدادی که بعد از آن‌ها به حِمْص تبعید شدند، عبارتند از: کمیل‌بن‌زیاد نخعی، زیدبن‌صوحان، عمروبن‌حمق، ثابت‌بن‌قیس هَمْدانی، جندب‌بن‌زهیر مدنی، جندبن‌کعب اَزْدی و عروةبن‌جعد، که همگی از بزرگان اسلامی‌بوده اند. *البدایة والنهایة*، ۱۶۵/۷.

۵. *تاریخ طبری*، ۳۲۶-۳۲۵/۴؛ *الکامل فی التاریخ*، ۱۳۷/۳.

۶. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۷/۴.

ارادت مالک به امام(ع)

مالک در امیرمؤمنان‌علی(ع) ذوب شده بود. هنگامی‌که، مردم در خانه امام(ع) اجتماع کردند تا با آن حضرت بیعت کنند، مالک اشتر برخاست و خطاب به مردم مباحثی گفت، که دلالت بر امام شناسی او می‌کرد. نامبرده در این سخنرانی چنین گفت: ای مردم، این علی وصی اوصیا و وارث علوم پیامبران است. او بلاهای بزرگی کشیده و نیکو تحمل نموده است. اوست آن چه کتاب خدا به‌ایمانش گواهی و پیامبر، بهشت را برایش شهادت داده است. همه فضایل در وجودش جمع است و هیچ کس از گذشتگان و آیندگان در تقدم او بر دیگران، چه در فضل و چه در علم، شک ندارند. [1]

از نمونه‌های آشکار دلباختگی و اعتقاد مالک به امام(ع)، این بود که هنگامی‌که آن حضرت، قبل از حرکت برای جنگ صفّین برفراز منبر رفت و مردم را به جهاد علیه معاویه و سربازانش توصیه کرد، اما در این میان، فردی از قبیله‌بنی فراز، امام(ع) را متهم به جنگ علیه مسلمانان کرد، مالک اشتر، بلافاصله برخاست و مرد فرازی را ملامت کرد و سپس خطاب به حضرت گفت:

ای امیرمؤمنان، آنچه دیدی تو را ناراحت نکند و آنچه از این مرد بخت برگشته و سرکش شنیدی تو را (از ما) نا امید نکند. همه این مردم شیعیان تو هستند و برای جان‌های خود در برابر جان تو ارزشی قائل نیستند و پس از تو ماندن را نمی‌خواهند. اگر می‌خواهی، ما را به مقابله با دشمن ببر. به خدا سوگند هیچ یک از ما به جهت ترس از مرگ از آن رهایی پیدا نخواهد کرد، و این‌گونه نیست که، هرکس به زندگی موقت و کوتاه این جهان دل خوش کند، جاوید و پاینده بماند. ما نیک می‌دانیم که هرگز انسانی، قبل از فرا رسیدن اجلش نخواهد مرد، و ما چگونه با قوم فاسد و منحرف(معاویه و...) به آن گونه که شما آنان را توصیف کردی، جهاد نکنیم و حکم خدا را در موردشان اجرا ننماییم.

امیرمؤمنان‌علی(ع)، در مقابل تجلیل از سخنان حماسی مالک فرمود: «راه مشترک است و مردم در حق برابرند و هرکس سعی خود را برای خیرخواهی همگان به کار ببرد، تکلیفش را به انجام رسانده است.» [2]

نصربن‌مزاحم نقل می‌کند: در زمان عقد قرارداد حکمیت بین امام(ع) و معاویه، مالک اشتر را فراخواندند تا مانند دیگر بزرگان، پای قرارداد را امضا کند، اما مالک گفت: دست راستم بریده و دست چپم بر هدر باد اگر این قرارداد را امضا کنم.

آیا دلیل روشن (برحقانیت امام(ع)) از خداوند ندارم؟ آیا یقین به ضلالت و گمراهی دشمنم ندارم؟ آیا اگر شما، تن به پستی نمی‌دادید، پیروزی را به دست نمی‌آوردید؟

مردی از میان مردم گفت: به خدا قسم، نه توانستی پیروزی را ببینی، و نه پستی و زبونی را. گواهی بده که چاره‌ای جز این نیست.

مالک گفت: آری آنچه امیرمؤمنان‌علی(ع) در آن وارد شود، من هم داخل می‌شوم و از هر آنچه خارج شده نیز تبعیت می‌کنم؛ زیرا امیرمؤمنان در کاری داخل نمی‌شود مگر جهت راهنمایی و به راه خیر بردن دیگران. [3]

مالک حاضر نشد با اجبار دیگران، حکمیت را امضا کند، ولی به جهت تبعیّت از امام خود، تسلیم شد و از او پیروی کرد.

دوری دنیا پرستان

زمانی که، افراد زیادی به طمع مال دنیا به معاویه پیوستند و امیرمؤمنان‌علی(ع) را تنها گذاشتند، حضرت، به مناسبتی این موضوع را گوشزد کرد و اظهار ناراحتی نمود.

مالک، مباحثی عرض کرد. امام(ع) در برابر خیرخواهی مالک فرمود: «اما آنچه درباره عمل عادلانه ما یاد کردی، خداوند می‌فرماید: « من عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَساءَ فَعَلَیْهٰا وَ ما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعبید. » (سوره فصلت، آیه۴۶) «هرکس کار پسندیده انجام دهد، به نفع خود اوست، و هر کس بدی کند، به ضرر او خواهد بود، و خداوند نسبت به‌بندگان، ستمگر نیست.» و من از این‌که، مبادا در انجام (عدالت خواهی و) آنچه گفتی مقصر باشم، ترسانم. اما این‌که گفتی، حق بر آنان سنگین آمده و به همین دلیل از ما جدا شده‌اند. خداوند به خوبی آگاه است که آنان به خاطر ستم و ظلم از ما جدا نشده اند، و به عدل و داد پناه نبرده اند، بلکه آن‌ها، فقط در جستجوی دنیایی هستند که به هر حال از دست آنان می‌رود، و بی‌تردید، روز قیامت از آن‌ها پرسیده خواهد شد، که آیا این کار را برای دنیا انجام داده‌اند، یا برای خدا عمل کرده‌اند.

اما این‌که درباره بذل و بخشش مال و توجه به بعضی افراد خاص تذکر دادی (که به آن‌ها بیشتر برسم)، بدان محال است ما به فردی از بیت المال و درآمد عمومی‌چیزی بیش از حقش بدهیم و خداوند سبحان، که سخنش حق است، فرمود: « کَمْ مَنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً بِاِذْنِ اللهِ وَ اللهُ مَعَ الصّابِرینَ » (سوره بقره، آیه۲۴۹) « چه بسیار گروه‌های کوچکی که به قدرت خداوند، بر گروه‌های زیادی غلبه و پیروزی پیدا می‌کنند، و خداوند همراه صبرکنندگان است.»

و خداوند، محمد(ص) را به تنهایی مبعوث کرد و از آن پس بر شمار یارانش افزود. گروهش را پس از ضعف و زبونی عزیز گردانید.بنابراین، اگر خداوند اراده کند که به ما حکومتی بدهد، دشواری آن را برایمان آسان و ناهمواریش را هموار می‌سازد. و من از رأی و پیشنهاد تو فقط چیزی را می‌پذیرم که موجب رضایت خداوند باشد؛ وای مالک، به خواست خداوند تو نزد من امین‌ترین مردم و خیرخواه‌ترین و با تدبیرترین یاران هستی. » [4]

نقش مالک در جنگ جمل

بعد از چند ماه از حکومت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، طلحه و زبیر با کمک عایشه بر علیه آن حضرت دست به شورش زدند. آن دو، که به تازگی بیعت کرده بودند، پیمان خود را شکستند و به این سبب «ناکثین»، لقب گرفتند. تحریک عایشه از طرف طلحه و زبیر، مجوز شرعی آن‌ها برای شورش علیه امام علیه‌السلام بود. آنان در سایه همسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توانستند، نیروهای خود را تأمین کنند. عده زیادی از مسلمانان با دین عایشه، جنگ با سپاه طلحه و زبیر را حرام دانستند. ابوموسی اشعری والی کوفه علاوه بر فتوای حرمت جنگ با عایشه، هر نوع حمایت و یاری دادن به امام علیه‌السلام در برابر ناکثین را ممنوع اعلام کرد!

در این شرایط دشوار، کسانی مانند مالک اشتر، عمّار یاسر، صعصعة‌بن‌صوحان و تعدادی دیگر از یاران امام علیه‌السلام با آمدن به کوفه و رفتن به مناطق آن‌جا، توطئه ابوموسی و مانند ایشان را خنثی کردند.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، به اتفاق عناصرش به محل ذی قار رسید و برای کارگزار خود ابوموسی نامه نوشت و از او خواست تا مردم را برای یاری در مقابل پیمان شکنان (طلحه و زبیر) به ذی قار بفرستد، و فرزندش امام حسن علیه‌السلام را به همراه عمّار یاسر، با نامه به کوفه گسیل داشت. ابوموسی در پاسخ نامه، نه تنها مردم را تشویق نکرد، بلکه مانع حمایت آنها از امام علیه‌السلام شد!

بعد از آگاهی از این موضوع، آن حضرت، مالک را فرا خواند و از او خواست تا به کوفه برود و ابوموسی را از مقام خود عزل نماید. مالک با سرعت خود را به کوفه رساند و به دارالاماره ابوموسی رفت. در میان کوچه‌های شهر، به هر جماعت و قبیله‌ای برمی‌خورد، آن‌ها را به سوی قصر ابوموسی حرکت می‌داد. او در شرایطی که ابوموسی در مسجد بود وارد قصر شد، و تمام دست اندرکاران آنجا را بیرون کرد و عزل ابوموسی را در میان مردم زیادی که در قصر اجتماع کردند اعلام نمود.

ابوموسی، به محض اطلاع از جریان از منبر سخنرانیش پایین آمد و به طرف دارالاماره رفت و وارد قصر شد. اما مالک بر او فریاد کشید و گفت: ای ابوموسی، از ساختمان ما خارج شو؛ تو از گذشته جزو منافقین بودی.

ابوموسی، یک شب مهلت خواست در کوفه بماند، و فردا از آن جا خارج شود. مالک با او موافقت کرد، به شرط آن‌که، در قصر حکومتی نماند. ابوموسی روز بعد از کوفه بیرون رفت.[۵]

۱. *تاریخ یعقوبی*، ۱۷۹/۲؛ *قاموس الرجال*، ۶۴۷/۸.
۲. وقعة صفّین، ص۹۲؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۷۳/۳.
۳. وقعة صفّین، ص۵۱۲.
۴. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۹۷/۲.
۵. *الجمل*، ص۱۳۸؛ *تاریخ طبری*، ۵۰۱/۳.

نامه مالک به عایشه

هنگامی‌که مالک اشتر، متوجه تصمیم عایشه برای حرکت از مکه به سوی بصره شد، نامه‌ای برای او نوشت و به مکه فرستاد. مالک می‌دانست، که حرکت عایشه برخلاف رضای الهی و دستور پیامبر خدا‌ﷺ است. رسول‌خدا‌ﷺ به تمام زنانش فرمان داده بود که در خانه خود حضور داشته باشند. بنابراین، مالک در نامه خود این گونه نوشت: تو همسر رسول‌خدا‌ﷺ هستی و به تو فرمان داده است که در خانه‌ی خود بمانی. اگر چنین کردی چه بهتر و اگر در خانه خود توقف نکرده و برخاستی، من با شما نبرد می‌کنم، تا تو را به خانه ات و جایگاهی که باعث خوشنودی خدایت گردد، برگردانم.[۱]

نامه مالک، باعث خشم عایشه شد، اما آنچه برای مالک اهمیت و ارزش داشت، کسب خشنودی و رضایت خداوند متعال بود.

جنگ جمل

مالک اشتر، در صحنه‌های مختلف حماسه آفرید و ضربه‌های سختی بر سپاه ناکثین وارد کرد. از جمله این رشادت‌ها عبارتند از:

ابن‌جُفَیر اَزْدی، در جنگ جمل برای خود هم آورد و مبارز می‌طلبید. او فریاد می‌زد و رجزخوانی می‌کرد. مالک اشتر، در مقابل او ایستاد و در پاسخ به رجز او این‌گونه عرض داشت:

اَسْمَعْ وَ لا تَعْجَلْ جَوابَ الاَشْتَرِ وَ اقْرَبْ تَلاقی کَأسَ موتٍ اَحْمَرِ

بشنو و در جواب اشتر عجله نکن؛ بزودی جام خونین مرگ را خواهی چشید!

مالک، بلافاصله ابن‌جفیر و چند نفر از افرادش را به خاک و خون کشاند، و بعد در میدان فریاد مبارزطلبی سر داد وگفت: *نحن بنو الموت به غذینا*؛ ما فرزندان مرگ هستیم. در این هنگام، عبدالله‌بن‌زبیر با او به مبارزه پرداخت. مالک چنان ضربه‌ای به او وارد کرد، که به زمین افتاد، و مالک بر سینه او نشست تا کار او را تمام کند. عبدالله فریاد زد! مرا و مالک را با هم بکشید. نیروهای دشمن، با شنیدن فریاد عبدالله به جانب مالک حمله کردند. مالک اشتر در همان فرصت‌های نخستین، سوار بر مرکب خود شد. دشمن وقتی مالک را سواره دید، از اطرافش فرار کرد، و عبدالله جان سالم به در برد.[۲]

در صحنه‌ای دیگر، از جنگ جمل محمدبن‌طلحه مبارز می‌طلبید. مردی به نام مُعَکبربن‌جُدَیر اسدی با او درگیر شد و محمد او را به شهادت رساند[۳] و از این پیروزی شادمان بود و غرور خاصی او را فراگرفته بود. او دوباره هماورد طلبید. این بار مالک اشتر، همچون شیری ازبند رسته در مقابل او ایستاد. طلحه با اطلاع از حرکت مالک، به سوی فرزندش محمد، دست او را گرفت و گفت: فرزندم برگرد، مبارز تو از مردان حماسی است که در پی طعمه می‌دود. مگر نشنیدی گفتار خدا را که می‌فرماید: « و اتقوا فتنه لا تصبنّ الذین ظلموا منکم خاصة» «بپرهیز از فتنه‌ای که تنها نصیب ظالمان نمی‌گردد.»

اما محمد، مغرور سخن پدرش را نادیده گرفت و در مقابل مالک ایستاد. مالک اشتر، نیزه‌ای به جانب او پرتاب کرد.

ناگهان، به خود آمد و از میدان جنگ فرار کرد، اما اشتر چنان ضربه‌ای به او زد که با صورت به زمین افتاد. مالک پیاده شد، که او را به قتل رساند، اما محمد از او درخواست نمود به خاطر خدا رهایش کند! مالک او را بر اسبش سوار کرد و به جانب پدرش روانه ساخت، ولی او در همان روز دار فانی را وداع گفت.

مالک به جای خود برگشت، درحالی‌که این اشعار را می‌خواند:

هَتَکْتُ لَهُ بِالرَّمْحِ جیبَ قَمیصه　　فَخَرَّ صَریعاً لِلْیَدَیْنِ وَ لِلْفَمْ

عَلی غَیْرَ شَیءٍ غَیْرَ اَنْ لَیسَ تابِعاً　　عَلیّاً وَ مَنْ لا یَتْبَعُ الْحَقَّ یَنْدِمُ

من به جانب او نیزه زدم و او به روی دست‌ها وصورت خود افتاد؛ من او را تنها به این جهت زدم که جزو پیروان علی‌علیه‌السلام نبود. آری، هرکس که از حق پیروی نکند، پشیمان می‌شود.[۴]

این دو داستان، نمونه‌ای از دلاوری‌ها و رشادت‌های مالک در جنگ جمل است.

گفتگوی مالک با عایشه

پس از پایان جنگ جمل، عماریاسر و مالک اشتر در بصره نزد عایشه آمدند. عایشه به عمار گفت: چه کسی با تو است؟ عمار گفت: مالک اشتر. عایشه خطاب به مالک کرد و گفت: تو بودی که چنان رفتاری با عبدالله بن زبیر داشتی؟ مالک گفت: بله، اگر نبود پیری و من، او را می‌کشتم و مسلمانان را از شرّ او نجات می‌دادم.

عایشه گفت: مگر نشنیده‌ای که پیامبر فرمود: مسلمان، مسلمان را نمی‌کشد، مگر کسی را که کافر شود، یا زنای محصنه کند، یا نفس محترمی‌را به قتل برساند؟

مالک گفت: ای ام المؤمنین! به خاطر یکی از این سه، با او نبرد و پیکار داشتم. (عبدالله و هم مسلکانش هم یاغی بودند و هم عده‌ای از یاران امیرمؤمنان را کشته بودند.)

مالک و استانداری

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پس از پایان جنگ جمل و استقرار در کوفه، ـ در روز شنبه دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری ـ مالک اشتر را به عنوان استاندار جزیره گماشت و حکومت شهرهای موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، میافارقین، هیت و عانات را به وی سپرد.[۵] ایشان، تا قبل از رفتن به سمت مصر این منصب را به عهده داشت. از سوی دیگر معاویه، ضحّاک‌بن‌قیس را بر حرّان، رقّه و قرقیسیا که تحت سلطهٔ خودش بود، گمارد. (هواداران معاویه که در کوفه و بصره سکونت داشتند به این قسمت از جزیره می‌گریختند.)

مالک، به قصد دست‌یابی به ضحاک، به سوی حرّان رهسپار شد. وقتی خبر آمدن اشتر به ضحاک رسید، از مردم رقّه که بیشتر طرفدار عثمان بودند، یاری خواست. آنان به فرماندهی سماک‌بن‌مخْرمه در مَرْج مرینا میان حرّان و رقّه به ضحّاک پیوستند. مالک اشتر، با آن‌ها درگیر شد تا این‌که، شبانه ضحّاک و یارانش از آن جا گریختند.

اشتر اهل رقّه را در صبح روز بعد دنبال کرد و بعد به مقر حکومتی خود بازگشت. عبدالرحمن‌بن‌خالد، که از طرف معاویه به سوی معرکه می‌آمد، با خبر برگشت مالک، به شام بازگشت.[۶]

از آن جا که، مناطق تحت نفوذ معاویه در جوار منطقه جزیره بود، امیرمؤمنان بهترین فرمانده خود را مأمور حراست از این منطقه کرد.

طرماح‌بن‌عدی‌بن‌حاتم طائی، را دربارهٔ صلابت و قدرت مالک اشتر می‌گوید:

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، نامه‌ای را به وسیله طرماح برای معاویه می‌فرستد. در این مأموریت، طرماح با صلابت تمام با معاویه برخورد می‌کند، و او صلاح نمی‌بیند طرماح در مرکز حکومتش بماند. وی به کاتب خود دستور می‌دهد، جواب نامه علی را چنین‌بنویس: ای علی! به سوی تو چهل بار از خردل روانه خواهم کرد که با هر بار، هزار جنگ جو باشد که آنان آب دجله و فرات را خواهند خورد. طرّماح، وقتی از مضمون نامه آگاه شد، خطاب به معاویه کرد و گفت: بدا به حال توای معاویه! کدام یک از شما، تو یا کاتبت، بی حیاترید؟ به خدا قسم، اگر جنّ و انسان و اهل اسلام و دیگر ادیان را جمع کنید، آن چه تو گفتی، نمی‌گفتند. معاویه گفت: آن چه کاتب نوشته، به فرمان من بوده است. طرماح گفت: اگر به فرمان تو ننوشته بود که تو را در مقامت کوچک شمرده بود و اگر به فرمان تو نوشته است، من از دروغی که در نامه آورده‌ای، به جای تو شرمنده هستم. تو برای کدام یک از این دوکار زشتت عذر می‌آوری، و از کدام یک عبرت می‌گیری؟ اما بدان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، خروس موزونی دارد که تمام دانه‌ها را برای لشکرش، در چینه دان خود جمع می‌کند. معاویه با تعجب گفت: ای عرب بیابان گرد! او کیست؟ طرماح گفت: او مالک‌بن‌حارث اشتر است.[۷]

---

۱. *سفینة‌البحار*، شیخ عباس القمی، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، ج۱/ص۶۸۵.
۲. *مناقب آل ابی طالب*، ابن‌شهر آشوب، ۳۴۴/۲؛ *بحار الانوار*، ۱۷۹/۳۲.
۳. *الوافی بالوفیات*، صلاح الدین خلیل‌بن‌ایبک الصفدی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۰قمری، ۱۴۵/۳.
۴. *الدر النظیم*، یوسف‌بن‌حاتم‌بن‌فوزبن‌مهند الشامی‌المشعری العاملی، موسسة النشر الاسلامی، جامعة المدرسین، ص۳۵۵؛ *سفینة البحار*، ۶۸۶/۱.
۵. *اخبار الطوال*، ص۱۵۴؛ وقعة‌صفین، ص۱۲؛ *بحارالانوار*، ۳۵۸/۳۲.
۶. همان‌ها.
۷. همان‌ها.


موصل
هیت
بغداد
عراق
کربلا



موقعیت جزیره
و شهرهای اطراف آن
آمد
دارا
نصیبین
سنجار
حلب
قنسرین
رقه
حوس
صفین
جزیره
شام
بصیره
(قرقیسیا)
عانات

مالک و جنگ صفّین

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در نامه‌ای به مالک اشتر، که در نصیبین ساکن بود، فرمان داد، شخص مورد اطمینانی را جایگزین خود کرده و به سوی کوفه حرکت کند.

مالک، از آغاز حرکت امام علیه‌السلام به صفّین، در کنار آن حضرت قرار گرفت. او در مسیر راه صفّین با تمام توان در خدمت لشکر اسلام بود و تا پایان جنگ، با اعتقاد راسخ به راه و حقانیت امام علیه‌السلام با معاویه مقابله کرد. ماجرای پل رقّه، نمونه‌ای از وفاداری او در این جنگ است.

پل رقّه

امام علیه‌السلام، در مسیر حرکت به سوی صفّین (نزدیک رقّه کنونی) نامه‌ای به معاویه نوشت. آن حضرت، در نامه بار دیگر حجت را بر او تمام کرد، تا شاید بدون خونریزی غائله پایان یابد، اما معاویه در پاسخ نامه، حضرت را تهدید به جنگ کرد. بنابراین، امام علیه‌السلام فرمان ادامه حرکت به سوی صفین را صادر نمود.

هنگامی‌که سپاه امام علیه‌السلام، به رودخانه بزرگ فرات، که به منزله مرز بین دو منطقه حکومتی عراق و شام بود، رسیدند از مردم رقّه که اکثریت آنها طرفدار عثمان و معاویه بودند، خواست تا پلی در رودخانه ایجاد کنند تا سربازان از آن بگذرند و به صفّین راه یابند. اهالی رقّه، درحالی‌که، کشتی‌ها و قایق‌های خود را جمع کرده بودند، از قبول این کار امتناع ورزیدند. امام علیه‌السلام خواست سپاه را از پل مَنْبِج گذر دهد. و این کار مستلزم، دور شدن راه و مشکلاتی برای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. آن حضرت، مالک اشتر را به اتفاق گروهی در میان آنان گذاشت تا خطرات احتمالی مرتفع گردد.

اشتر به مردم رقّه گفت: ای مردم سوگند به خدا! اگر امیرمؤمنان از رودخانه بگذرد و شما برای او پل نسازید، با شمشیر، شما را درو خواهم کرد. آنان که با مالک آشنایی کامل داشتند به یکدیگر نگریستند و گفتند: باید بدانیم که اشتر هر چه بگوید عمل می‌کند. علی او را بر ما گماشته تا بر ما آزار برساند. بدین جهت، نمایندگانی به سوی مالک اشتر فرستادند که بازگردید، ما برای شما پل خواهیم ساخت.

آنان، به وسیله قایق‌ها و کشتی‌های خود راه عبور از رودخانه را ایجاد کردند، و سپاه با همهٔ تجهیزات از آن عبور کرد. امام علیه‌السلام مالک اشتر را با سه هزار سرباز در آن جا متوقف کرد تا همه سربازان از رودخانه عبور کنند. آخرین کسی که از روی پل عبور نمود مالک اشتر بود.[1]

خط مقدم لشکر

به دلیل کارآمدی و شایستگی مالک اشتر، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام وی را به فرماندهی پیش قراولان لشکر در منطقه رقه برگزید.

قبل از آن امام علیه‌السلام از اردوگاه کوفه، که نُخَیْله نام داشت، دوازده هزار نفر را به فرماندهی زیادبن‌نضر و شریح‌بن‌هانی به عنوان پیش قراولان لشکر روانه صفّین کرد و در نامه‌ای توصیه نمود تقوا را پیشه خود سازند و از ظلم و تعدّی به مردم اجتناب نمایند.[2]

در فرازی از این نامه آمده بود: «بدانید جلوداران لشکر، دیدبانان لشکرند و طلایه داران چشم جلوداران اند. از تفرقه و پراکندگی بپرهیزید. هرگاه جایی فرود آمدید همگی فرود آیید، و هرگاه کوچ می‌کنید همگی کوچ کنید. شب هنگام، نیزه‌ها را گرداگرد خود قرار دهید. نچشید خواب را مگر اندک یا مانند آب در دهان گرداندن و بیرون ریختن. در هر آن متوجه حمله و شبیخون دشمن باشید و از آنان غفلت نکنید.»[3]

با این دستورات امام علیه‌السلام، شریح و زیاد سربازان خود را حرکت دادند، اما در مسیر میان آن‌ها اختلاف ایجاد شد، و هریک، در نامه‌ای به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام نوشتند که دیگری با او همکاری نمی‌کند. امام علیه‌السلام نامه‌ای به آن دو نوشت و زیادبن‌نضر را به عنوان فرمانده کل دو نیرویی که تحت فرماندهی هریک از آن دو بود، انتخاب کرد.[4]

لشکر زیادبن‌نضر، در مسیر فرات به شهر عانات رسیدند، ولی متوجه شدند امام علیه‌السلام به منطقه جزیره رفته و معاویه هم برای مقابله با لشکر آن حضرت حرکت کرده است. به همین جهت گفتند: بهتر این است که بین ما و امام علیه‌السلام فاصله نباشد. چون خواستند از عانات عبور کنند، مردم آن جا مانع شدند. بنابراین، از جانب هیت حرکت کرده و در قرقیسیا به لشکر امام علیه‌السلام ملحق شدند. حضرت فرمود: «طلایه داران من پشت سر من می‌آیند! » آنان، پس از بیان علت، به فرمان امام علیه‌السلام جلوتر روانه شدند.

بعد از عبور از مسیر، به ابو اَعْوَر سُلْمی، که لشکر شام را فرماندهی می‌کرد، برخوردند. آن‌ها پس از دعوت نیروهای شام به اطاعت از امام علیه‌السلام و معطل کردن آن‌ها از آن حضرت کسب تکلیف کردند. امام علیه‌السلام توسط حارث‌بن‌جُمْهان جُعْفی، نامه‌ای برای مالک فرستاده و او را در جریان قرار داد و دستوراتی به این مضمون فرمودند:

« ای مالک! زیاد و شریح به من پیغام دادند، که ابواعور سلمی‌را

همراه لشکری از شامیان در سور روم دیدار کرده‌اند، اما فرستادهٔ آن‌ها به من گزارش داد که هر دو طرف، آرایش جنگی به خود داده‌اند. با توجه مناسب نسبت به اصحاب خود، به جانب آن‌ها ـ زیاد و شریح ـ شتاب کن و چون به آن‌ها رسیدی فرماندهی آن‌ها با توست.

مبادا جنگ را آغاز کنی، مگر آن‌که آن‌ها جنگ را شروع کنند. آن هم بعد از دیدار آنان و شنیدن گفته‌هایشان. دشمنی، تو را به جنگ با آن‌ها ـ قبل از آنکه آنان را به حق دعوت کنی ـ سوق ندهد. زیاد را بر جناح راست و شریح را در جناح چپ قرار ده و خود در قلب سپاه قرار بگیر.

آن‌قدر به دشمن نزدیک نشوید که گویی قصد افروختن آتش جنگ را داری و آن اندازه دور مشو که گویی از جنگ بیمناکی. در آنجا بمان تا من به تو برسم. انشاء الله من با سرعت، به سوی تو حرکت خواهم کرد.[5]

امام علیه‌السلام، در نامه‌ای دیگر، زیاد و شریح را از نامه‌ای که به مالک فرستاده بود باخبر کرد و از ایشان خواست از مالک اشتر تبعیّت کنند.

در این نامه امام علیه‌السلام، مالک را به شریح و زیاد این‌گونه معرفی کرده است: «گفته مالک را بشنوید و از او اطاعت کنید. او را چون زره و سپر، نگهبان خود کنید، زیرا مالک، کسی است که نه خوف سستی و لغزش در او هست و نه کُندی کند. آن جا که شتاب لازم است می‌شتابد و جایی که آرامش احتیاج باشد آن گونه عمل می‌کند.»[6]

این نامه، مقام و کارآمدی همراه با فراست مالک را نشان می‌دهد، و اعتماد و توثیق امام علیه‌السلام در تمام امور مربوط به مدیریت جنگی وی را ثابت می‌کند.[7]

جنگ مالک و عقب نشینی دشمن

وقتی مالک به طلایه داران سپاه امام علیه‌السلام رسید، طبق دستور آن حضرت عمل کرد، ولی ابواعور حمله را آغاز نمود. مالک حمله آن‌ها را سرکوب کرد.

صبح روز بعد، مالک اشتر همراه سپاهش، درحالی‌که فریاد می‌کشید ابو اعور کجاست؟ او را به من نشان دهید به شامیان حمله نمود. دشمن مجبور به عقب نشینی شد و ابو اعور هیچ گاه خود را در تیررس مالک قرار نداد و جان خود را حفظ کرد.

۱. وقعة صفّین، ص۱۵۱؛ *تاریخ طبری*، ۵۶۳/۳؛ *بحارالانوار*، ۳۲، ۴۳۰؛ *اعیان الشیعه*، ۴۷۸/۱.
۲. وقعة صفّین، ص۱۲۱.
۳. *نهج البلاغه*، فیض الاسلام، چاپ احمدی، تهران، ص۸۵۴، صجی صالح، بیروت، ص۳۷۱.
۴. وقعة صفّین، ص۱۲۳.
۵. همان، ص۱۵۳؛ *نهج البلاغه* فیض، نامه۱۲.
۶. همان، ص۱۵۴.
۷. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۰۱/۱۵.

شب و روز سخت

لیلة الهریر [۱] و روز هریر از سخت‌ترین زمان‌های جنگ صفّین بود.

مالک در این روز، درحالی‌که بر اسب سرخ و سیاه سوار بود، فریاد می‌کشید: ای مؤمنان پایداری کنید، که آتشگاه جنگ شعله ور شده. خورشید از کسوف (و تاریکی) در آمده، و جنگ شدت یافته. در این میان، یکی گفت: آیا این مرد با هدف می‌جنگند؟

مردی دیگر به او پاسخ داد: مادرت به عزایت‌بنشیند، کدام نیّت بالاتر از این‌که جنگ او را خسته نکرده، درحالی‌که، او را در دریای خون شناور می‌بینی، و از آن طرف، مغز جنگجویان از گرما به جوش آمده، و جان‌ها به گلویشان رسیده است. بعد ادامه داد: پروردگارا ما را پس از او باقی مگذار! [۲]

روزی که به «یوم الهریر» مشهور است، مصادف با جمعه بود. در این روز شدیدترین درگیری‌ها به وقوع پیوست و معاویه احساس می‌کرد نمی‌تواند در مقابل سپاه امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام مقابله کند. بنابراین، با مشورت عمروبن‌عاص قرآن‌ها را بر نیزه کردند، و لشکریان امام علیه‌السلام را به حکم قرآن دعوت نمودند.

امام علیه‌السلام، آتش بس را نپذیرفت و فرمود: «من قرآن ناطقم. ما در ابتدای جنگ آن‌ها را به قرآن فراخواندیم اما آنان نپذیرفتند. اکنون که می‌بینند در شرایط شکست هستند به این نیرنگ دست زده‌اند.» تعدادی از یاران امام علیه‌السلام، که فریب معاویه را خورده بودند، به حضرت گفتند: باید فرمان صادر کنید مالک برگردد.

ابراهیم‌بن‌اشتر نقل می‌کند: من در حضور امام علیه‌السلام بودم که به مالک پیغام داد بازگردد، و این در حالی بود، که مالک نزدیک بود به خیمه گاه معاویه وارد شود.

یزیدبن‌هانی، که پیک امام علیه‌السلام بود، به اشتر گفت: علی پیام داد که نزد من آی! اشتر گفت: به امیرمؤمنان بگو حالا وقت آن نیست که جایگاهم را ترک گویم. امیدوارم که به پیروزی دست یابم، بنابراین شتاب مدار.

یزید بازگشت، تا خبر مالک را به امام علیه‌السلام برساند؛ در همین زمان، خروش مالک و یارانش بیشتر شد و مخالفان ادامه جنگ گفتند: سوگند به خدا تو اشتر را به ادامه جنگ فرمان دادی؟!

امام علیه‌السلام فرمود: آیا ندیدید من نماینده‌ای نزد اشتر فرستادم و شما سخن مرا با او شنیدید؟

آن‌ها گفتند: به او پیغام بده که بازگردد، در غیر این صورت، به خدا سوگند از تو دوری می‌جوییم و تو را عزل می‌کنیم.

امام علیه‌السلام یزید را توبیخ کرد و فرمود: «به اشتر بگو بازگردد که فتنه واقع شده است.» یزیدبن‌هانی رفت و مالک را مطّلع کرد. اشتر گفت: با افراشتن قرآن‌ها بر نیزه فتنه بر پا شده است؟ گفت: آری. اشتر گفت:... این طرح و نقشه‌ی فرزند نابغه، عمروعاص است. سپس به یزید گفت: وای بر تو این فرصت پیروزی را رها کنم و بازگردم؟!

یزید گفت: آیا دوست داری در این جبهه، پیروز شوی و از آن سو علی علیه‌السلام را به دشمن تسلیم کنند؟

گفت: سبحان الله. سوگند به خدا این را نمی‌پسندم.

اشتر به نزد امام علیه‌السلام بازگشت و با ناراحتی خطاب به طرفداران خاتمه جنگ گفت: ای سست عنصران خوار! آیا وقتی که دشمن شما را پیروز میدان می‌بینند، دعوت به حکمیّت قرآن می‌کند؟ سوگند به خدا که آن‌ها اوامر الهی و سنّت‌های پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را فرو نهاده‌اند؛ بنابراین، نباید به این دعوت پاسخ دهید. مرا اندکی مهلت دهید تا پیروز شویم. آن‌ها گفتند: ما هرگز نمی‌خواهیم در گناه تو شریک شویم.

مالک گفت: به من بگویید، شما که نخبگانتان کشته و افراد معمولی زنده مانده‌اید، چه زمان برحق بوده‌اید؟ آیا وقتی که شامیان را می‌کشتید، و یا اکنون که دست از جنگ کشیده‌اید؟ شما اینک، نمی‌توانید فضل کشته‌های خود را انکار کنید.

آن‌ها که از شما بهتر بودند، آیا در آتشند؟

گفتند: ای اشتر از ما دست بردار که ما به دلیل کسب رضایت الهی با آن‌ها جنگیدیم و به خاطر خدا دست از جنگ با آن‌ها برداشتیم. ما از تو اطاعت نمی‌کنیم، پس از ما دور شو.

گفت: سوگند به خدا، که شما فریب خوردید. شما را به ترک پیکار خواندند، پس پذیرفتید.

ای روسیاهان گمان می‌کردیم، که نماز و نیایش شما به خاطر ترک دنیا و رغبت به دیدار خداوند است. اینک، روشن است که گریز شما به خاطر هراس از مرگ است. ننگتان باد، ای گران مایه نمایان که از این پس هرگز روی عزّت نبینید، گم شوید! همان‌گونه‌که ستمکاران گم شدند.

مالک به امیرمؤمنان گفت: صفوف عراق را بر صفوف آنان بتازان که دشمن به خاک کشیده می‌شود.

آنان فریاد کشیدند: امیرمؤمنان‌علی داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده است.

مالک اشتر گفت: اگر امیرمؤمنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است من نیز به خشنودی امیرمؤمنان رضایت‌مندم.

مردم فریب خورده گفتند: راضی شده، امیرمؤمنان راضی شده است؛ و او خود خاموش بود و هیچ نمی‌گفت، و دیده بر زمین دوخته بود. [۳]



بزرگواری مالک

مالک اشتر، با وجود حماسه‌ها و مجاهدت‌های بی مانند، مردی با تقوا و دارای روحی ارجمند بود.

گزارش شده است: روزی مالک اشتر، درحالی‌که پیراهن ساده و کرباسی به تن و عمامه‌ای به سر داشت، از بازار می‌گذشت؛ شخصی از روی سبک سری و تمسخّر کلوخی به طرف او پرتاب کرد. مالک با بی اعتنایی از آن جا گذشت، بی آن‌که عکس العملی نشان دهد. شخص دیگری که شاهد صحنه بود گفت: وای بر تو! آیا می‌دانی به طرف چه کسی کلوخ پرتاب کردی؟ گفت: نه. گفت: او مالک اشتر یار باوفای امیرمؤمنان‌علی علیه السلام بود. مرد به خود لرزید و با سرعت خودش را به مالک رساند تا از او عذر خواهی کند. وقتی به او رسید، مالک وارد مسجدی شد و به نماز ایستاد. همین که نمازش تمام شد، مرد از مالک عذرخواهی کرد. مالک گفت: این چه کاری است که می کنی؟ گفت: از توهینی که به شما کردم پوزش می‌طلبم. مالک گفت: مهم نیست؛ من داخل مسجد نشدم مگر برای طلب آمرزش تو!

۱. هریر به معنای زوزه سگ است. لغت نامه دهخدا ذیل لغت لیله، و در یکی از شب‌های جنگ صفّین به دلیل شدت نبرد و شکست دشمن، صدای هریر از آن‌ها به گوش می‌رسید، به همین جهت به لیلةالهریر معروف شد.

۲. *وقعة صفّین*، ص۲۷۹.

۳. *پیکار صفّین*، ص۶۷۷-۶۷۵؛ *وقعةصفّین*، ص۴۹۲-۴۹۰؛ *اعیان الشیعه*، ۳۹/۹؛ *کتاب الفتوح*، ۱۸۷/۳؛ *تاریخ طبری*، ۵۰-۴۹/۵.

آخرین وظیفه

جنگ صفّین تمام شده و مالک اشتر نَخَعی به مقرّ استانداری خود در جزیره بازگشت. خبرها حاکی از وخامت اوضاع در مصر بود. محمدبن‌ابی بکر به خاطر توطئه‌های معاویه و خروج معاویةبن‌حدیج در خونخواهی عثمان دچار فتنه شده بود.

سال ۳۸ هجری بود، که خبر فتنه انگیزی، علیه محمدبن‌ابی بکر به دست معاویةبن‌حدیج به امام علیه‌السلام رسید. آن حضرت، برای نجات مصر اندیشید و لازم دید که فرد کارآزموده و جنگدیده‌ای را به آن دیار اعزام کند. به این منظور فرمود: «برای حکومت مصر یکی از دو نفر شایسته هستند: کسی که قبلا او را عزل کردیم (قیس‌بن‌سعد)؛ یا مالک اشتر نخعی.»

امیرمؤمنان علیه‌السلام، در نامه‌ای مالک اشتر را، که در نصیبین (شهری از منطقه بزرگ جزیره عراق) بود، به کوفه فراخواند و به وی چنین فرمود: «ای مالک، شما جزو افرادی هستید که برای اقامهٔ دین، از او کمک می‌جویم تا تکبر و غرور گناهکاران را در هم شکنم و مرزهای خطرناک را مسدود کنم. محمدبن‌ابی بکر را والی مصر نمودم؛ عده‌ای از خوارج بر ضدّ او قیام کردند. او جوانی است کم سن و بدون تجربه در جنگ‌ها و کارها. بنابراین به نزد من بیا تا در آنچه سزاوار است بیاندیشیم. جانشین خود را فردی مطمئن و خیرخواه از جمع اصحاب خویش قرار ده. والسلام.» [1]

مالک اشتر، شبیب‌بن‌عامر اَزْدی را جانشین خود قرار داد و نزد امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام آمد. حضرت، اوضاع مصر را برای مالک تشریح کرد و به وی فرمود: «کسی جز تو برای مصر شایسته نیست. به جانب مصر حرکت کن. خداوند تو را رحمت کند. من شما را به چیزی توصیه نمی‌کنم و به دانش و آگاهی خویش اکتفا می‌کنم. در کارهای مهم، از خداوند طلب یاری نمایید. شدت را با نرمی‌درآمیز و آن جا که رفق و مدارا بهتر و مناسب تر است، مدارا کن و زمانی که جز شدت چاره‌ای نیست عزم را بر شدت و سخت گیری جزم کن.» [2]

از نامه امام علیه‌السلام، به نصیبین و مالک معلوم می‌شود که او قبل از شهادت محمدبن‌ابی بکر به مصر اعزام شد.

اساسنامه حاکمیت اسلامی

استراتژی امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در اعزام استانداران این بود، که نامه‌ای برای آنان می‌نوشت و فرامین لازم را به آنان ابلاغ می‌نمود و در نامه‌ای دیگر، مردم شهر را از انتصاب استاندار جدید، آگاه می‌ساخت و دستوراتی که جنبه عمومی‌داشت در آن گوشزد می‌کرد و یا در برخی از شرایط، نکاتی درباره معرفی استاندار می‌نوشت.

دربارهٔ مالک اشتر، نیز این کار انجام شد؛ افزون بر آن که، عهدنامه و اساسنامه اداره حکومت و جامعه را به صورت مفصل برای او نوشت. این نامه، از مهمترین، متون قانونگذاری در عالم انسانیت به شمار می‌آید، و تاکنون شرح‌های متعددی بر آن نگاشته شده است. [3]

شهادت مالک

مالک اشتر، بعد از دریافت فرامین لازم، به فرمان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، به جانب مصر حرکت کرد. جاسوسان معاویه، در عراق او را از اعزام مالک به مصر مطلع کردند. معاویه، که به سرزمین مصر چشم افکنده بود و حضور مالک را در آن سرزمین، مانع بزرگی بر سر راه خود می‌دید، در اندیشه راهبردی بود.

معاویه، شخصی را نزد دهقانی در قُلْزُم، که در مسیر حرکت مالک اشتر بود، فرستاد و خبرِ عبور مالک از آنجا را به او داد. وی به آن دهقان قول داد، که اگر مالک را به قتل برساند، تا آخر عمر، از دادن مالیات معاف است. معاویه سفارش کرد، تا آنجا که ممکن است در مرگ مالک حیله و مکر به کار گیرد.

از سوی دیگر، معاویه مردم را در پایتخت خود جمع کرد و به آن‌ها گفت: علی اشتر را به سوی مصر فرستاده است؛ بیایید با هم دعا کنیم تا خداوند ما را از شرّ او حفظ نماید. بعد همگان مالک را نفرین کردند. [4] دشمنی مردم با مالک، آن‌قدر فراوان بود که بعد از هر نماز او را نفرین می‌کردند. [5]

مالک به راه خویش ادامه داد، تا به محله قُلْزُم رسید. اجیر، که جایستار نام داشت، به استقبال مالک آمد و پس از سلام گفت: بر من مالیات واجب است. بر تو و یارانت در زمین‌های من حقی وجود دارد. به نزد من بیا، من علوفه مرکب‌های شما را فراهم می‌کنم و برای استراحت شما مکان کافی دارم.

مالک و یارانش، در منزل او جای گرفتند. مرد دهقان برای آن‌ها غذایی آورد که در میان آن عسل مسموم وجود داشت، مالک، پس از خوردن آن عسل به شهادت رسید. [6]

شادی معاویه

مسعودبن‌جرجه در نامه‌ای، خبر شهادت مالک را به معاویه گزارش داد. معاویه، بعد از اطلاع مردم را جمع کرد و به آنان گفت: علی دو دست داشت؛ یکی را (عمار یاسر) در صفّین قطع کردم و دیگری امروز قطع شد.[۷] بشارت باد بر شما که دعایتان به اجابت رسید و اشتر از بین رفت.[۸]

اندوه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

با رسیدن خبر شهادت مالک، امام علی علیه‌السلام متأسف شد و فرمود: «خداوند مالک را جزای خیر دهد. اگر او را کوه بدانیم، از پایه‌های بزرگ آن بود؛ و اگر او را سنگ فرض کنیم، بسیار سخت و استوار بود. (ای مالک) به خدا قسم، مرگ تو عالمی را ویران می‌کند. گریه کنندگان باید بر مرگ او بگریند.» سپس فرمود: « ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.» ستایش و حمد برای خداوندی است که پرودگار جهانیان است. خداوندا مصیبت مالک را تو می‌دانی، زیرا مرگ او از مصیبت‌های بزرگ روزگار است. خداوند رحمت کند مالک را، که به عهد خود وفا کرد و آن را به پایان رساند و پروردگار خود را ملاقات نمود. من بر این مصیبت شکیبایی می‌ورزم، زیرا با خود تعهد کردم پس از مصیبت از دست دادن رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر هر مصیبتی شکیبا باشیم، زیرا آن بزرگ‌ترین مصیبت بود.»[۹] آن حضرت، در روایتی دیگر فرمود: «آیا دیگر مادر دهر مثل مالک را به دنیا خواهد آورد؟ آیا مثل مالک وجود دارد؟

۱. *تاریخ طبری*، ۷۱/۴؛ *الغارات*، ۲۵۸-۲۵۷/۱؛ *امالی*، محمدبن‌محمدبن‌النعمان العکبری البغدادی، شیخ مفید، جامعةالمدرسین، قم، ص ۸۰-۷۹.
۲. همان‌ها.
۳. *کتاب شناسی امام علی* علیه‌السلام؛ *نهج البلاغه*، ۵۳.
۴. *امالی مفید*، ۸۳-۸۱.
۵. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۷۶/۶.
۶. *امالی مفید*، ص۸۳؛ *بحار الانوار*، ۵۵۴/۳۳؛ *تاریخ طبری*، ۷۲-۷۱/۴.
۷. *الاختصاص*، محمدبن‌محمدبن‌النعمان العکبری البغدادی، شیخ مفید، ص ۸۱.
۸. *امامی‌مفید*، همان.
۹. *امالی مفید*، ص۸۳.



▲ آرامگاه مالک اشتر در منطقه المرج (شمال شرقی قاهره)



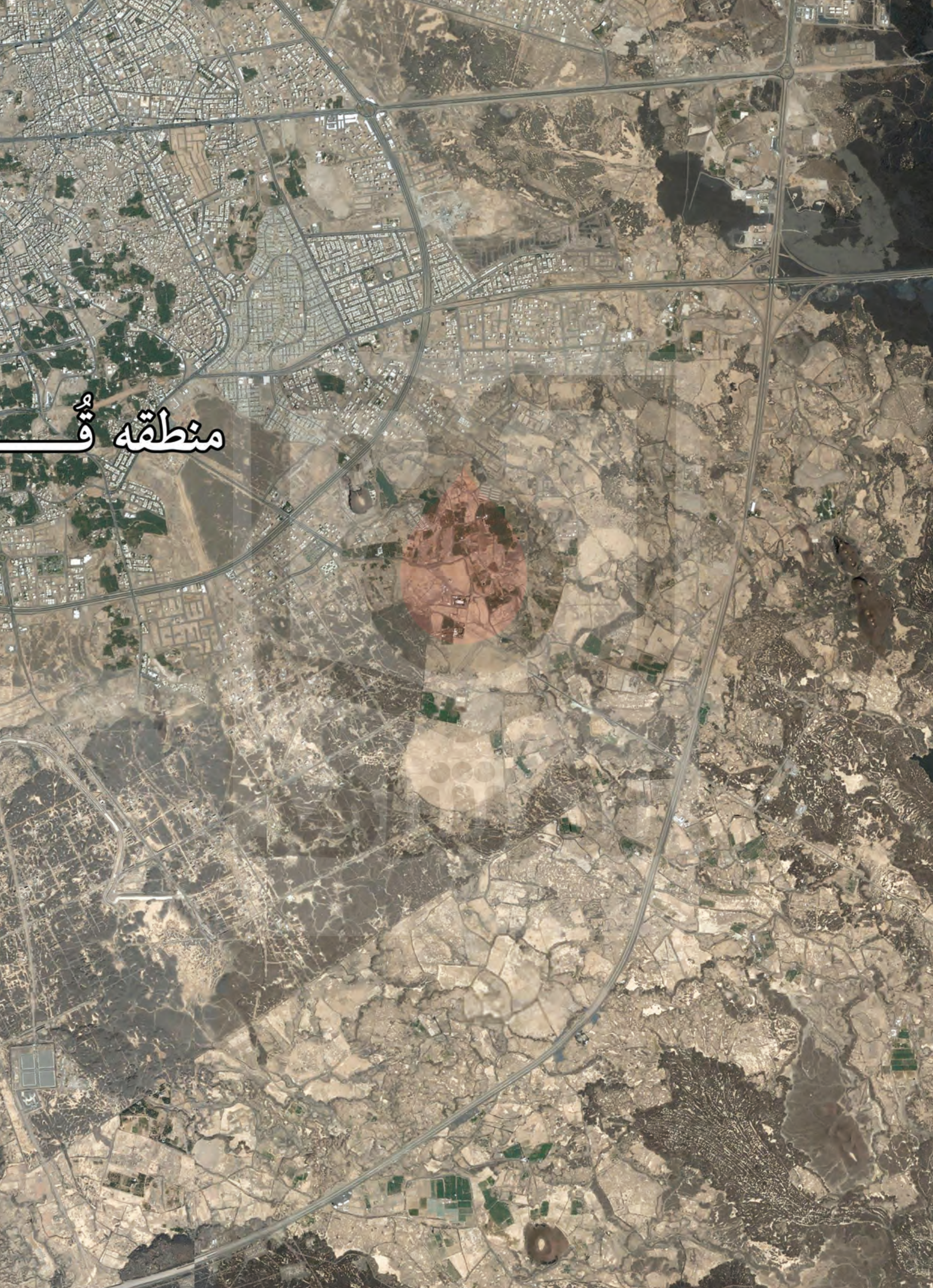
▲ سنگ مزار مالک اشتر در منطقه المرج (شمال شرقی قاهره)



۱۴۸/۲ محمدبن ابی بکر

محمد فرزند ابی بکر، (خلیفه اول) بود. وی در سال حجةالوداع در بیدا دیده به جهان گشود و در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، در سال ۳۸ قمری، در مصر به شهادت رسید. مادر او، اسما دختر عمیس بود که ابتدا با جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد و پس از اینکه جعفر در جنگ مؤته به شهادت رسید، با ابوبکر ازدواج کرد و محمد از آنان متولد شد. نامبرده از طائفه بنی خثعم بن انمار، و از جانب مادر دارای هشت خواهر بود، که (سلمی و سلامه) با ایشان در پدر نیز مشترک بودند. سلمی، همسر حمزه عموی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود،[۱] و میمونه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهر دیگر اسما بود.

۱. *الاستیعاب*، ۱۷۸۴/۴.


منطقه قُـــ

موقعیت منطقه بَیداء

مسجدالنبی

منطقه فَیفاء الخبار
[دُعَیثه]

ذو الحُلَیفه

منطقه بَیداء

کوه عیر

اسما و اهل بیت علیهم‌السلام

اسما در در سال‌های نخستین بعثت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، مسلمان شد و از آغازین حیات خویش از دلباختگان خاندان آن بزرگوار بود. پس از درگذشت ابوبکر، اسما با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام ازدواج کرد. زمانی که اسما وارد خانه و زندگی امام علیه‌السلام شد، محمد فرزند ابوبکر خردسال بود. تربیت آن حضرت و مادر وفادار به اهل بیت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، از محمد یک سرباز جانباز برای امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام ساخت. ثمره ازدواج اسما با امام علیه‌السلام، فرزندی به نام یحیی بود. [۱]

اسما، رازدار حضرت زهرا علیهاالسلام بود و آن بزرگوار، مشکلاتش را با وی در میان می‌گذاشت. به هنگام همان، بیماری و جراحتی که به شهادتش انجامید به اسما گفت: از تابوت‌های موجود در مدینه، به دلیل نداشتن پوشش کافی ناراضی هستم. اسما با تشریح شکل تابوت‌های حبشه، تابوتی به آن شکل فراهم کرد و به این ترتیب مایهٔ خرسندی و شادمانی حضرت شد و برای اولین بار، پس از مرگ حضرت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، لبخند فاطمه علیهاالسلام را مشاهده کردند. اسما، پس از فوت فاطمه علیهاالسلام براساس وصیت ایشان در غسل و کفن کردن آن بزرگوار به امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام کمک کرد، و از ورود عایشه، به اتاقی که پیکر مطهر فاطمه علیهاالسلام در آن بود جلوگیری کرد و گفت: فاطمه علیهاالسلام به وی چنین دستور داده است. [۲]

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام دربارهٔ محمدبن‌ابی بکر می‌گوید: «او نجات خود را از مادرش دارد.» [۳]

اسما، از راویان حدیث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از بهشتی بودن او خبر داده است. احادیثی که از اسما گزارش شده در تمام کتاب‌های روایی اهل سنت، به جز صحیح مسلم آمده است. اسما، بعد از شهادت فرزندش محمد از دنیا رفت. [۴]

محمدبن‌ابی بکر، به جهت نوجوان بودن در زمان عمربن‌خطاب نتوانست در فتوحات شرکت کند، ولی در زمان حکومت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، همواره در خدمت آن حضرت بود. در جنگ‌های جمل و صفّین منصب فرمان دهی سپاه آن امام علیه‌السلام را به عهده داشت.

فعالیت‌های محمد در عصر عثمان

زمانی که عبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی سرح، کارگزار عثمان در مصر بود، اعتراضات علیه وی آغاز شد. محمدبن‌ابی بکر و محمدبن‌ابی حذیفه، که در آن موقع در مصر مستقر بودند، در رأس معترضان بودند.

نارضایتی مردم، به گونه‌ای زیاد شد که گروهی از او به عثمان شکایت کردند. عثمان، نامه‌ای به عبدالله نوشت و او را تهدید کرد و از وی خواست تا شیوهٔ حکومتی خود را تغییر دهد، اما عبدالله، با معترضان سخت برخورد کرد و حتی یکی از آنها را به ضرب کتک کشت. [۵]

هفتصد نفر از مصریان، که محمدبن‌ابی بکر در میان آن‌ها نیز حضور داشت، برای شکایت از عبدالله به مدینه رفتند و در هنگام نماز جماعت کارهای خلاف عبدالله را به یاران رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش دادند و اوضاع تأسف آور مصر را بیان کردند.

در این میان طلحه‌بن‌عبیدالله، سخنرانی شدیدی علیه عثمان انجام داد و عایشه به عثمان ابلاغ نمود که: اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد تو آمدند و از تو خواستند که این مرد ظالم را عزل کنی، اما شما، حتی یک مرتبه نپذیرفتی، تا این‌که وی مردی از آن‌ها را کشت. بنابراین انصاف، را دربارهٔ استاندارت در نظر بگیر و به مردم توجه کن.

عثمان از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که سخنگوی معترضین بود، کمک طلبید. آن بزرگوار به او گفت: «مردم از تو می‌خواهند مردی را به جای شخص دیگری قرار دهی؛ و از آن جا که، وی خونی را به ناحق ریخته، بنابراین او را عزل کن و میان آنان نظر بده. اگر حقی برای مردم بر عبدالله بود، انصاف را در رعایت حق آنان داشته باشید. » [۶]

عثمان گفت: فردی را انتخاب کنید تا او را والی آنان قرار دهم. مصریان گفتند: محمدبن‌ابی بکر را فرماندار قرار ده. عثمان، در نامه‌ای حکم استانداری مصر را برای محمد نوشت.

محمد و همراهانش مدینه را به قصد مصر ترک کردند. به دنبال این گروه، تعداد زیادی از مهاجر و انصار نیز برای نظارت بر اختلاف مردم مصر و عبدالله‌بن‌سعدبن‌ابی سرح حرکت کردند.

وقتی از مدینه دور شدند، ناگهان غلام سیاهی را دیدند که سواره و با سرعت حرکت می‌کرد؛ مثل این‌که به دنبال کسی می‌رود و یا کسی وی را تعقیب می‌کند.

همراهان محمدبن‌ابی بکر، او را متوقف کردند و از او پرسیدند کار تو چیست؟ گویا فرار می‌کنی یا دنبال کسی هستی؟ او پاسخ داد که: من

غلام امیرمؤمنان عثمان هستم، او مرا به جانب کارگزار مصر اعزام کرده است. مردی گفت، کارگزار مصر با ماست. غلام گفت: مقصود من این نیست. غلام را نزد محمدبن‌ابی بکر بردند. محمد از او پرسید: به جانب چه کسی فرستاده شدی؟ گفت: به جانب کارگزار مصر.

او گفت: چه پیامی‌برای ایشان داری؟ گفت: نامه. گفتند: نامه را ببینم. گفت: نامه نزد من نیست. بعد از تفتیش او و وسائلش آن را یافتند. محمد در میان یارانش، نامه را قرائت کرد: وقتی محمدبن‌ابی بکر و افراد دیگر آمدند آن‌ها را به قتل رسانید و نامه آنان را باطل کن و در کار خود باقی بمان تا فرمان جدید را به تو ابلاغ کنم.

آن جمع با شنیدن این مطالب به مدینه بازگشتند. آنان در میان مردم و طلحه، زبیر، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، و سعد نامه را خواندند. با اطلاع از نامه همه مردم، به انتقاد از عثمان پرداختند. خانه عثمان محاصره و زمینه قتل وی فراهم شد. [۷]

عثمان ادعا کرد، نامه را مروان نوشته است و از متن آن اظهار بی اطلاعی کرد. معترضان گفتند: اگر خود این نامه را نوشته‌ای صلاحیت خلافت نداری و اگر مروان بدون اجازه تو چنین نامه‌ای نوشته است، کسی که نتواند مهر خود را حفظ کند، شایسته خلافت نیست.با کشته شدن عثمان، مردم از امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام خواستند که خلافت را بپذیرد. محمدبن‌ابی بکر، در مدینه ماند و همراه آن حضرت، در جنگ جمل شرکت کرد و زمانی که شتر عایشه کشته شد، به دستور امام علیه‌السلام خود را به او رسانده، وی را نجات داد. [۸]

محمدبن‌ابی بکر و استانداری مصر

بعد از به حکومت رسیدن امام علیه‌السلام، قیس‌بن‌سعد برای حکومت مصر انتخاب شد و جایگزین محمدبن‌ابی حذیفه، سرپرست موقت حکومت مصر_ که به دست معاویه شهید شد، برگزیده شد.

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام در اثر شایعاتی که، به وسیله معاویه و طرفدارانش علیه قیس شده بود مجبور به عزل او شد.

در رمضان سال ۳۶ قمری، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام محمدبن‌ابی بکر را که قبلاً از طرف مردم و تلاش عبدالله‌بن‌جعفر به عنوان استاندار مصر به عثمان معرفی شده بود، برای جایگزینی قیس، انتخاب کرد. امام علیه‌السلام در حکمی، استانداری مصر را به وی واگذار کرد و او را به آن دیار اعزام نمود.

۱. *اعیان الشیعه*، ۳۰۷/۳.
۲. *الاستیعاب*، ۱۷۸۷/۴.
۳. *تنقیح المقال*، ۵۷/۲.
۴. *تهذیب التهذیب*، ابن‌حجر، ۶۲۹/۲؛ *الوافی بالوفیات*، ۵۳/۹.
۵. *انساب الاشراف*، ۵۱۳-۵۱۲/۵.
۶. همان.
۷. *الامامة والسیاسة*، ۳۶/۱.
۸. *اخبار الطوال*، ص۱۵۱؛ *الجمل* مفید، ص۱۹۶.

نامه محمد به امام علیه‌السلام

هنگامی که محمدبن‌ابی بکر، در مصر بود، نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشت و از کلیات حلال و حرام و مستحبات و مواعظ چنین پرسش کرد:

به‌بنده الهی، امیرمؤمنان، از طرف، محمدبن‌ابی بکر

درود بر تو! به راستی سپاس می‌گویم، در کنار تو خدایی را که جز او شایسته پرستش نیست. اگر امیرمؤمنان عنایت کند و نامه‌ای برای مابنویسد درباره کارهای واجب و حرام، و مسائلی که مورد ابتلای امثال من است برای قضاوت میان مردم. خداوند به امیرمؤمنان ثواب فراوان عنایت نماید.[1]

زمانی که امام علیه‌السلام، نامه محمد را دریافت کرد، خرسند شد و نامه تفصیلی در موضوعات مختلف برای او نوشت و در آن نامه رضایت‌مندی خود را از درخواست محمد و اهتمام او به این مسائل الهی ابراز داشت.

این نامه، که دارای مباحث بسیار مهم و دستورات ارزشمندی بود، بعدها از اهمیت خاصی برخوردار شد. محمدبن‌ابی بکر، از این نامه بهره‌های فراوانی برد.

بعد از شهادت محمد، عمروعاص همه مدارک و اسناد او را برای معاویه فرستاد. معاویه به این نامه نگاه می‌کرد و از معانیش تعجب می‌کرد.

سخن معاویه

روزی ولیدبن‌عقبه، نزد معاویه بود، و وقتی شگفت وی را در مورد نامه‌های امام علیه‌السلام مشاهده کرد، گفت: این احادیث را بسوزان.

معاویه گفت: خاموش شو...، تو را چه به نظر دادن!

ولید با ناراحتی گفت: تو دارای دیدگاه نیستی. آیا عقلانی است که مردم بفهمند نامه‌ها و سندهای ابوتراب نزد توست، و از آن‌ها درس می‌آموزی و براساس آن‌ها قضاوت می‌کنی؟ اصلا چرا با او می‌جنگی؟

معاویه گفت: آیا به من می‌گویی این مطالب علمی‌را بسوزانم؟ به خدا سوگند، من دانشی از این نوشته‌ها، جامع و استوارتر ندیده‌ام.

ولید گفت: اگر تو دانش و قضاوت او را می‌پسندی چرا با او در نبرد و ستیز هستید؟ معاویه گفت: اگر عثمان را نکشته بود، فتوایش را می‌پذیرفتم! آن‌گاه پس از اندکی سکوت به هم‌نشینان خود نگاه کرد و گفت: ما نمی‌گوییم این از نوشته‌های علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام است، بلکه می‌گوییم این از نوشته‌های ابوبکر است که نزد پسرش محمد بوده و ما طبق آن قضاوت کرده و فتوی می‌دهیم.

این نامه پیوسته، در خزائن‌بنی امیه بود تا این‌که حکومت به عمربن‌عبدالعزیز رسید و او آن را آشکار کرد و اظهار نمود که این احادیث از علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام است.[2]

نصیحت محمدبن‌ابی بکر به معاویه

ابن‌مزاحم منقری، در کتاب وقعه صفّین خود می‌نویسد: محمدبن‌ابی بکر قبل از جنگ صفین، به معاویه نامه‌ای نوشت و او را از مخالفت با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، که دارای فضایل و سابقه فراوانی در اسلام است، برحذر داشت.[3]

پاسخ معاویه به محمد

به نام خداوند بخشاینده مهربان؛ از معاویةبن‌ابی سفیان به نکوهشگر پدر خویش، محمدبن‌ابی بکر؛ درود بر اهل اطاعت خدا.

نامه شما وصول شده است، در آن، از آنچه خداوند به توانایی و قدرت سزاوار است سخن گفته‌ای و یاد کردی که چگونه پیامبرش را برگزید. سخنانی نیز از خود جعل کردید که نشان از عدم تدبیر و فقدان خردمندی شما داشت. بر پدرت نیز ناروا گفته‌ای و حق پسر ابوطالب را یادآوری کرده و از پیشینهٔ و خویشاوندی او با پیامبر و یاری وی(علی) به او و همدوشی وی با او (پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله) در شرایط دشوار سخن گفته بودی. بر من به برتری و فضل دیگران و نه به فضل و فضیلت خود، احتجاج کرده بودی. سپاس خدایی را که فضل را از تو گرفت و آن را، برای دیگری قرار داد. ما و پدرت در زمان زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با هم بودیم؛ می‌دیدیم که نگهداشتن حق پسر ابوطالب (علی علیه‌السلام) بر ما لازم و برتری او بر ما آشکار است. چون خداوند آنچه را می‌بایست برای پیامبرش برگزید و آنچه را به او وعده کرده بود به پایان رساند، و محبتش را تمام کرد، و دعوتش را آشکار، و در نتیجه او را نزد خویش برد.

پدر تو و فاروق (عُمَر) نخستین کسانی بودند، که حق علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر هماهنگ گشتند. آن‌گاه وی، را به پذیرفتن (حکومت) خودشان خواندند و او در بیعت با آن دو تعلّل کرد و بر ضد آن‌ها، به این سوی و آن سوی روی آورد؛ تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند که او را به اندوهی عظیم افکنند و خسارتی گران به وی تحمیل گردید. علی نیز ناگزیر بیعت کرد و تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود دخالت نمی‌دادند، و بر اسرار خودشان آگاه نمی‌کردند تا درگذشتند و روزگارشان سپری شد.

پس از آن دو، سومین خلیفه، یعنی عثمان‌بن‌عفّان، آمد که به روش آنان راه پیمود و به راه آن دو عمل کرد. ولی تو و رفیقت (محمدبن‌ابی حذیفه) از او عیب جویی کردید، تا به آن جا که در مخفیانه تبهکاران را به طمع حکومت به جان او انداختید و خود را مطرح کردید و دشمنی و

فریبکاری خود را واضح ساختید تا به آرمان خود نایل شوید.

ای پسر ابوبکر، مراقب باشید که به زودی نتیجه کارهای ناپسند خود را خواهی دید و اندازه نگه دار، و پای از گلیم خود بیشتر مگذار، که تو در ترازوی سنجش با آن کس که، صبرش کوه‌های بزرگ را تحمل کند و نیزه‌اش خم نمی‌شود و هیچ پرحوصله‌ای به گرد پایش نمی‌رسد، برابر و همسان نیستی. پدرت شالوده این خلافت را نهاد و حکومت خود را پایه گذاری کرد؛بنابراین، اگر آنچه ما برآنیم درست است، پدر تو آغازگرش بوده و اگر ظلم و ستم است، هم‌چنین پدر تو، پایه گذار آن بوده است. ما شرکای اوییم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده‌ایم. اگر پدرت پیش از ما این راه را نپیموده بود، ما با پسر ابوطالب مخالفتی نمی‌کردیم و در برابر او تسلیم می‌شدیم؛ ولی مشاهده کردیم پدرت چنان کرد و ما نیز، پا جای پای او نهادیم و رفتار او را سرمشق خود قرار دادیم. در ادعاهای خود، یا پدرت را سرزنش کن و یا از سر مدّعایت درگذر.

درود بر آن شخص که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه کند.[۴]

شروع مخالفت‌ها

طرفداران عثمان، که در زمان قیس‌بن‌سعد با امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بیعت نکرده بودند مخالفت خود را با محمدبن‌ابی بکر آغاز کردند. محمد، که یک ماه از ورودش به مصر گذشته بود، به آن‌ها اعلام کرد: یا تحت فرمان و اطاعت باشید و یا از منطقه خارج شوید.

مخالفان در پاسخ گفتند: ما چنین نمی‌کنیم. ما را به خودمان واگذار تا ببینیم کار مردم، به کجا خاتمه می‌یابد و در جنگ با ما عجله نکن.[۵]

در همین زمان، جنگ صفّین برپا شد و مخالفان قدرت توطئه علیه محمد را از دست دادند. پس از قضیه حکمیت، که جو سیاسی عراق متشنج شد و اختلاف در میان یاران امام علیه‌السلام پدید آمد و مخالفت‌ها از مناطق اسلامی نیز پدیدار شد که مخالفان مصری هم، از این قاعده مستثنی نبودند. آنان جسارت و جرئت مخالفت پیدا کردند و با حمایت معاویه، مصر را دچار اضطراب و تشنج کردند.

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، به محض اطلاع از اوضاع مصر، برای حلّ مشکل، مالک اشتر نخعی را به آن جا اعزام کرد، اما مالک در قلزم به شهادت رسید.

۱. *الغارات*، ۲۲۷/۱؛ *بحارالانوار*، ۵۴۱/۳۳.
۲. *الغارات*، ۲۵۲/۱. پاسخ این نامه در منابع مختلف مانند: *تحف العقول*، ص۱۷۸؛ *امالی* شیخ مفید، ص۲۶۳؛ *امالی شیخ طوسی*، ص۲۷؛ *بحارالانوار*، ۱۶۹/۲۷و ۵۴۴/۳۳ و بسیاری از کتب اهل سنت آمده است.
۳. وقعةصفّین، ص۱۱۸.
۴. همان، ص۱۲۰-۱۱۹؛ *مروج الذهب*، ۱۲/۳؛ *الاختصاص*، الشیخ مفید، ۱۲۶؛ *بحارالانوار*، ۵۷۹/۳۳؛ *شرح نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۸۹/۳؛ *اعیان الشیعه*، ۴۷۶/۱؛ *مؤتمرعلماء بغداد*، مقاتل‌بن‌عطیه، ص۱۸۴.
۵. *الغارات*، ۲۵۴/۱.

تصرف حکومت مصر

معاویه، پس از قضیه حکمیّت و اختلاف مردم عراق، در اندیشه تصرف مصر بود. مصر مجاور شام و از جهت اقتصادی بسیار پر رونق بود. معاویه عده‌ای را برای مشورت دعوت کرد که در میان آن‌ها افرادی مثل: عَمروبن‌عاص، حبیب‌بن‌مَسْلَمِه، بُسربن‌ارطاة، ضحاک‌بن‌قیس، عبدالرحمان‌بن‌خالدبن‌ولید و... حضور داشتند.

معاویه سوال کرد: آیا می‌دانید شما را برای چه چیزی جمع کرده ام؟ همه اظهار بی اطلاعی کردند.

عمرو عاص گفت: تو می‌خواهی درباره مصر، که درآمد و جمعیت بسیار دارد صحبت کنی. عزمت را جزم کن و مصر را به زیر سلطه در بیاور، زیرا تصرف آن جا، موجب عزت تو و یاران شما می‌شود، و شکست دشمن و ذلت و خواری مخالفان با تو خواهد شد. عمرو عاص که به خاطر حکومت مصر، با معاویه بیعت کرده بود، با قرائن موجود، به خوبی موضوع جلسه را تشخیص داد.

معاویه، تشخیص او را تأیید کرد و دیگران هم با آن دو هم نظر شدند. معاویه از عمرو درباره نوع اقدام سوال کرد و او گفت: سپاه بزرگی را با فرماندهی حماسی روانه مصر کن، تا آن‌ها به کمک مخالفین مستقر در مصر پیروزی را به دست آورند.

معاویه گفت: نه، باید برای موافقان و مخالفان خود نامه‌بنویسم؛ پیروان خود را به پایداری فرمان دهم و آن‌ها را منتظر ورودمان به مصر سازم و دشمن خود را به صلح و سازش دعوت کرده و وعده قدردانی به آنان دهم و از نبرد بترسانم. اگر تصرف مصر، بدون نبرد انجام گیرد، این همان چیزی است که ما دوست داریم و گرنه جنگ با آن‌ها را پیش می‌گیریم.

عمرو عاص گفت: هر گونه می‌خواهی عمل کن، اما عاقبت کار جنگ است.

معاویه نامه‌ای به مسلمه بن مخلد انصاری و معاویةبن‌حُدَیج کِندی، که هر دو از مخالفان امام عليه‌السلام در مصر بودند، نوشت و آن را به وسیله غلامی‌به نام سُبَیع فرستاد. مسلمه بعد از دیدن نامه، آن را نزد معاویةبن‌حُدَیج فرستاد و بعد از دیدن او، مسلمه جواب معاویةبن‌ابی سفیان را نوشت و تاکید کرد هر چه زودتر نیروها را اعزام کند.

معاویه، که در فلسطین بود نامه را دریافت کرد و بعد از مشورت مجدد، عمرو عاص را با تجهیزات کامل، همراه با شش هزار نفر، به مصر اعزام کرد. عمرو عاص با سرعت، خود را به مرکز حکومت مصر رساند و در نزدیکی آن جا اردوگاه ایجاد کرد، تا مخالفین محمدبن‌ابی بکر به سپاه او ملحق شوند.

عمرو عاص، در نامه‌ای محمدبن‌ابی بکر را نصیحت کرد و از او خواست دست از جنگ بردارد. محمد، نامه معاویه و عمرو عاص را توسط شخصی برای امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام فرستاد و از او درخواست همیاری و کمک نمود.

امام عليه‌السلام در جواب فرمود:

«.. فرستاده تو نامه ات را برایم آورد. نوشته بودی فرزند عاص در کناره‌های شهر با لشکری جرّار فرود آمده و همفکرانش در مصر نزد او رفته اند، رفتن آنان، که مانند او فکر می‌کنند، برای تو بهتر است از این‌که نزدت باشند. نوشته بودی در همراهان خود سستی دیده ای؛ تو سست مشو، اگرچه آنان سستی بورزند. شهرت را محکم و استوار نگهدار، و پیروانت را گرد خود فراهم آور، و پاسداران و دیده بانانی بر لشکرت قرار ده. کنانةبن‌بشر، که مردی خیرخواه و باتجربه و دلیر است به سوی دشمن بفرست. من نیز، مردم را با آرامی‌و سختی به سوی تو گسیل می‌دارم! در برابر دشمنت شکیبا باش و با بصیرت و بینایی فعالیت خویش را سامان دهید. از دل با آن‌ها نبرد کن و برای خدا با استقامت با آن‌ها جهاد کن؛ اگرچه دسته تو کمترین از دو دسته باشد؛ زیرا خداوند، اندک را عزیز و زیاد را ذلیل و خوار خواهد کرد....»

محمدبن‌ابی بکر، پس از تحویل نامه امام عليه‌السلام، پاسخ نامه‌های معاویه و عمرو عاص را نوشت و مخالفت خود را با آنان اعلام کرد و مردم را برای نبرد با آن‌ها فراهم می‌کرد.

ورود دشمن به مصر

عمرو عاص، برای جنگ با محمدبن‌ابی بکر وارد مصر شد و محمد که دستور مقاومت را از امام عليه‌السلام دریافت کرده بود؛ به اتفاق سربازانش برای مقابله آماده شدند. دو هزار نفر، همراه کنانه به عنوان جلوداران سپاه با سربازان عمرو عاص روبرو شدند. در این درگیری و نبرد سخت، عمرو عاص شکست خورد. عمرو عاص مجبور شد از معاویةبن‌حدیج که نفرات زیادی را در اطراف خود جمع کرده بود کمک بگیرد. کنانه‌بن‌بشر وقتی خود را در مقابل سپاه انبوه ابن‌حُدیج دید، دلاورانه جنگید و در آخر به اتفاق یارانش از اسبان خود پیاده شدند، و به گونه‌ای با دشمن ولایت و خلافت جنگیدند تا عده زیادی از آنان به شهادت نایل آمدند.

شهادت محمدبن ابی بکر

بعد از شهادت کنانةبن‌بشر، عمرو عاص به جانب محمدبن‌ابی بکر رفت. اطرافیان با شنیدن خبر شهادت کنانه، از محمد متفرق شدند و او با تعداد اندکی باقی ماند. محمد به ویرانه‌ای کنار جاده پناه برد.

عمرو به شهر فطاط وارد شد؛ معاویةبن‌حدیج، محمدبن‌ابی بکر را تعقیب کرد تا او را در خرابه‌ای یافت. معاویه او را که از شدت خستگی و تشنگی در حال مرگ بود، به شهر قسطاط اعزام نمود.

عبدالرحمن‌بن‌ابی بکر، برادر محمد، نزد عمرو عاص وساطت کرد اما معاویةبن‌حدیج، در مقابل درخواست عَمرو مبنی بر فرستادن محمد به نزد او گفت: شما کنانةبن‌بشر، عموزاده من را کشتید و من محمد را رها کنم؟

معاویةبن‌حدیج، سخت دل حتی در مقابل درخواست آب از طرف محمدبن‌ابی بکر گفت:

خدا هرگز مرا سیراب نکند اگر به تو یک قطره آب بدهم....

معاویةبن‌حدیج، محمد را، درحالی‌که بسیار تشنه بود، گردن زد و پس از آن، بدن او را در درون پوست الاغی گذاشت و سوزاند.

شهادت محمدبن ابی بکر و عایشه

زمانی که خبر شهادت محمد، به خواهرش عایشه رسید، به شدت ناراحت شد. او پس از آن، بعد از هر نماز به معاویه، عمرو عاص و معاویةبن‌حدیج لعنت می‌فرستاد.

عمرو عاص، خبر شهادت محمد بن ابی بکر و کنانة بن بشر را در نامه‌ای به معاویه گزارش داد.

سر محمدبن‌ابی بکر را به شام آوردند و در بازار گرداندند. این نخستین سر مرد مسلمانی بود که در شام گرداندند.[1]

اندوه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

حجاج‌بن‌غزیّه انصاری، از مصر و عبدالرحمن‌بن‌مسیّب فرازی _ که جاسوس امام علیه‌السلام در شام بود _ به کوفه آمدند. آن دو مشاهدات خود را از مرکز حکومت معاویه و مصر برای آن بزرگوار بیان کردند. عبدالرحمن گفت:... من شادی و سروری مانند سرور و شادی که در هنگام خبر شهادت محمدبن‌ابی بکر درشام اتفاق افتاد، ندیدم. حضرت فرمود: «آری اندوه ما بر شهادت محمدبن‌ابی بکر به اندازه شادی آن‌ها بر کشتن اوست، جز این‌که آنان دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را. نه! بلکه اندوه ما چندین برابر شادی آنها است.[2]

اسمابنت عمیس

اسما مادر محمد بن ابی بکر بود. وی، پس از اطلاع از شهادت محمد به شدّت ناراحت شد. او حزن خود را مخفی کرد و به مسجد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه برد.

۱. *الغارات*، ۲۹۵/۱؛ *تاریخ طبری*، ۸۲/۴؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۵۹/۳؛ *بحارالانوار*، ۵۶۴/۳۳؛ *اعیان الشیعه*، ۵۱۸/۱؛ *روائع نهج البلاغه*، ص۳۴.

۲. همان‌ها.

۱۴۹/۲ کنانة‌بن‌بُشر

کنانه فرزند بشربن‌عتاب سکونی، معروف به تجیبی، از خاندان بزرگ مُذحج یمن بود. نامبرده از شیعیان امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام بود که آن حضرت با ارجمندی از او یاد می‌کند.[۱]

محمد بن ابی بکر، به دستور امام‌ علیه‌السلام کنانه را فرمانده نیروی دو هزار نفری خود می‌کند و به عنوان، نیروهای مدافع پیشتاز در مقابل عمروعاص قرار می‌گیرند.

کنانه با عمرو عاص مواجه شد. عمرو، نیروهای خود را به صورت گروه‌های پیوسته به سمت کنانه فرستاد. هیچ گروهی از اهل شام در برابر کنانه قرار نگرفت، مگر آن‌که، کنانه با همراهان خود بر آن‌ها تاخت و آن‌ها را نابود کرد و شکست داد، و این حملات در موارد فراوانی تکرار شد.

عمرو عاص، که از مردان حماسی سپاه کنانه را دید، معاویة‌بن‌حدیج را، که از فرماندهان شجاع و با تجربه او بود فراخواند، و او را با سپاهی فراوان برای جنگ با کنانه روانه کرد. ابن‌حدیج، از عموزادگان کنانه بود. وقتی کنانه آن لشکر عظیم را مشاهده کرد همراه با یارانش، از اسب های خود پیاده شدند و با شمشیر بر آنان یورش بردند. در این هنگام، کنانة‌بن‌بُشر این آیه را می‌خواند:

و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤجلا و من یرد... الشاکرین. (سوره آل عمران، آیه۱۴۵)

«هیچ کس نمی‌میرد، جز با اذن خداوند که وقت آن ثبت شده و معین است. هرکسی ثواب دنیا را بخواهد، از نعمت دنیا به او عطا نماییم و هرکس پاداش آخرت را بخواهد از نعمت آخرت به او عطا کنیم و به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهیم.»

کنانه به حملات خود ادامه داد و تعداد بسیاری از دشمنان را نابود کرد، تا این‌که افتخار مقام شامخ شهادت نصیب او شد.

طبری نقل می‌کند: زمانی که عبدالرحمن بن ابی بکر، وساطت برادرش محمد بن ابی بکر را نزد عمرو عاص کرد، عمرو از معاویة‌بن‌حدیج خواست تا محمد را نکشد و او را تحویل دهد. ابن‌حُدیج در جواب گفت: که این گونه؟ (پسر عمویم) کنانة‌بن‌بُشر را کشتید و من محمدبن‌ابی بکر را رها کنم؟ هرگز! و بعد او را به شکل فجیعی به شهادت رساند.[۲]

۱۵۰/۲ اعین‌بن‌ضُبَیعه

اعین فرزند ضبیعة بن (عقال) ناجیه فرزند محمد بن سفیان بن مُجاشع (مُجاشعی) تمیمی، از یاران بلند همت و شجاع امیرمؤمنان علی‌ علیه‌السلام بود.[۳] فرزدق شاعر، عموزاده و پدر زن او بود. اعین از اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.[۴]

اعین، بعد از به حکومت رسیدن امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام با آن حضرت بیعت کرد، و چون از بزرگان قوم خود بود، عده‌ای از طرفدارانش او را همراهی کردند. او در جنگ جمل، نقش مؤثری ایفا کرد، و در پایان پاهای شتر عایشه را قطع کرد و به این وسیله، آتش فتنه خاموش شد.[۵]

اعین در نبرد صفّین، از فرماندهان سپاه بود، و با حماسه‌آفرینی و شورانگیزی بسیار در مقابل دشمنان ولایت و امامت استقامت و پایداری نمود.[۶]

فتنه عبدالله‌بن‌عامر حضرمی

معاویه، در سال سی وهشتم بعد از شهادت محمدبن‌ابی بکر و تصرف مصر، توسط عمرو عاص تصمیم گرفت بصره را به تصرف خود درآورد.

وی، قبل از هر حرکتی در نامه‌ای با عمرو عاص دراین باره مشورت کرد و عمرو نیز کار وی را پسندید. انتخاب بصره از آن جهت بود، که اغلب مردم آن جا حامی عثمان بودند.

عبدالله‌بن‌عامر و معاویه، وقت مناسبی برای ورود به بصره انتخاب کرده بودند و آن زمانی بود که عبدالله‌بن‌عباس، والی بصره، برای عرض تسلیت شهادت محمدبن‌ابی بکر به کوفه رفته بود، و زیادبن‌ابیه را جانشین خود در بصره قرار داده بود.

عبدالله‌بن‌عامر، به بصره آمد و به دیدار خاندان عثمانی‌بنی تمیم رفت و در دارسُنْبل فرود آمد.[۷]

بعد از سخنرانی ابن‌عامر حضرمی و خواندن نامه معاویه، به جز صُحار، بقیه سران بنی تمیم با او مخالفت کردند. در نتیجه، تعداد زیادی از مردم به عبدالله‌بن‌عامر حضرمی علاقمند شدند. زیادبن‌ابیه به عبدالله‌بن‌عباس نامه نوشت و او را از اوضاع شهر آگاه کرد. در این میان، زیاد که از کمک شیعیان بصره نا امید شد به قبیله اَزْد پناهنده شد، و در خانه صَبرة‌بن‌شیمان اَزْدی بسر برد. صَبْره بعد از یک شب او را در مسجد جامع شهر جای داد و از او پشتیبانی کرد.

امیرمؤمنان‌علی‌ علیه‌السلام، از قبیله بنی تمیم مستقر در کوفه خواست تا برای سرکوبی بنی تمیم در بصره حرکت کنند ولی آنان کوتاهی کردند و حتی یک نفر هم به ایشان پاسخ مثبت نداد.

آن حضرت، آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «آیا عجیب

نیست که اَزْدیان مرا یاری کنند و مضْر از من حمایت ننمایند و عجیب تر کوتاهی قبیله تمیم کوفه، و مخالفت تمیم بصره است....ما همراه رسول‌خدا ﷺ بودیم. پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود را برای خدا می‌کشتیم. این نبردها به ما جزایمان و تسلیم در برابر حق نمی‌افزود.» [۸]

در آن میان اَعْین‌بن‌ضُبَیعه مُجاشعی تمیمی‌اعلام کرد که حاضر است طبق دستور امام علیه‌السلام عمل کند و ابن‌حضرمی‌را یا به قتل رساند یا از بصره بیرون کند. [۹]

امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، نامه‌ای به محتوای ذیل به اعین ارایه نمود تا به زیاد بدهد:

«با نام خداوند رحمان و رحیم، ازبنده خدا علی‌بن‌ابی طالب امیرمؤمنان به زیاد بن ابیه. سلام بر تو باد. اما بعد؛ اَعْیَنِ بنِ ضَبیعه را فرستاده ام که قوم خود را از گرد ابن‌حضرمی‌پراکنده کند.بنگر که چه می‌کند. اگر انجام داد و به آنچه گمان می‌رود رسید که در آن پراکندگی کمک حال او باش که این مورد رضایت ما است؛ و اگر کار با آن قوم به دشمنی و عصیان کشید، با گروهی که، فرمانبردار تو هستند، قیام کن و بر آن گروه که به خلاف تو برخاسته‌اند حمله کن. اگر پیروزی نصیب تو گردد، همان است که انتظار داریم وگرنه، با آنان مدارا کن و در کار درنگ کن. ولی گوش و چشم به آنان داشته باش که به زودی گروه‌های سپاه مسلمانان برای حمایت تو خواهند رسید. خدا مفسدان را نابود و مؤمنان حق طلب را یاری کند. والسلام.»

اعین به بصره رسید و با زیاد، که در میان اَزْدیان بود، ملاقات کرد و نامه امام علیه‌السلام را به زیاد داد و بعد از آن، به میان قوم خود(بنی‌تمیم) رفت. اعین که از بزرگان‌بنی تمیم بود از آنان خواست که ابن‌حضرمی‌را رها کنند و بازگردند.

آن‌ها اطاعت کردند و به اتفاق یکدیگر، به نزد جمعی که عبدالله بن‌عامر حضرمی‌همراهشان بود رفتند. او تمام روز را با آن‌ها صحبت کرد و وقتی به مقر خود بازگشت، ده نفر از افراد ابن‌حضرمی، در حال استراحت به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند. [۱۰]

زیادبن‌ابیه، پس از اطلاع از شهادت اَعْیُن‌بن‌ضُبیعه خواست به کمک اَزْدیان ابن‌حضرمی‌را از بصره بیرون کنند، امابنی تمیم پیغام دادند: ما متعرض کسی که شما پناه دادید نشده‌ایم، چگونه متعرض کسی می‌شوید که ما پناه داده‌ایم؟

اَزْدیان، با شنیدن این سخن، از جنگ بابنی تمیم اجتناب کردند. در آخر با فرستادن جاریة‌بن‌قدامه به بصره، فتنه عبدالله‌بن‌عامر حضرمی‌را سرکوب نمود.

۱. *تاریخ طبری*، ۸۲/۴.
۲. همان، ص۷۹.
۳. *رجال الطوسی*، ص۵۷.
۴. *اسد الغابة*، ۱۲۴/۱؛ *الاصابة*؛ ۲۴۷/۱.
۵. *اسد الغابه*، همان.
۶. وقعةصفّین، ص۲۰۵.
۷. *الغارات*، ۴۰۷/۲.
۸. فیض الاسلام، ۵۵، ص۱۴۴.
۹. شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۳۷/۳۴.
۱۰. *الغارات*، ۳۹۹/۲.

۱۵۱/۲ زاذان‌بن‌فرّوخ

فتنه فرّیت‌بن‌راشد

فرّیت‌بن‌راشد را از آن جهت که میان مکه و مدینه، پیامبر خداﷺ را دیده از صحابه آن حضرت می‌دانند.[۱]

بعد از ارتداد مردم عمّان در سال یازدهم، ابوبکر برای سرکوبی آن‌هاحذیفةبن‌محصن را به آن جا فرستاد. فرّیت به همراه گروهی ازبنی ناجیّه، حذیفه را همراهی و مرتدان را سرکوب کردند.[۲]

فرّیت که گروهی ازبنی ناجیّه او را همراهی می‌کردند در نبرد جمل مقابل امیرمؤمنان‌علی‌ؑ جنگید.[۳]

وی، بعدها به همراه گروهش در جنگ صفّین شرکت کرد و امامؑ را به ظاهر یاری داد، ولی در پایان جزء، سران خوارج قرار گرفت. وی بعد از حکمیّت به همراه سی نفر ازبنی ناجیّه نزد امیرمؤمنان‌علیؑ آمد و گفت: به خدا سوگند، دستور تو را اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌گذارم و فردا از تو جدا می‌شوم.

امامؑ فرمود: « مادرت به عزای توبنشیند. در این شرایط پیمانت را شکسته‌ای و با پروردگارت مخالفت نموده‌ای و به کسی جز خود زیان نمی‌رسانی. به من بگو برای چه این کار را می‌کنی؟»

فرّیت پاسخ داد: به سبب این‌که حکمیّت را به مردم واگذار کردی و در مورد حق، زمانی که کوشش به نتیجه رسید، سستی نمودی و بر مردمی‌که به خود ستم کردند اعتماد نمودی. بنابراین، با تو مخالفم و نسبت به آنان کینه توزم و راه من از همه شما جداست.

امامؑ فرمود: «بیا تا به تو، قرآن آموزش دهم و براساس سنت با تو مناظره کنم و مطالب حق را، که از تو بهتر می‌دانم، برایت گزارش کنم. شاید از آنچه اکنون نمی‌شناسی و نمی‌دانی، آگاه شوی.»

فرّیت گفت: فردا پیش تو برمی‌گردم. حضرت فرمود: «فردا بیا شیطان گمراهت نکند و بدبینی بر تو چیره نشود و نادانان تو را به خفّت و زبونی نیندازند. به خدا سوگند، اگر بخواهی هدایت شوی و سخنان مرا بپذیری، تو را به راه راست و درست هدایت می‌کنم.»

فرّیت از نزد امیرمؤمنان به سوی خاندانش برگشت. عبدالله‌بن‌قُعَیْن می‌گوید: من سریع به دنبال فرّیت رفتم. دیدم وی، از آنچه امامؑ گفته، پشیمان نیست و به خاندان خود می‌گوید: من از او جدا می‌شوم. اما بیشتر اصحابش به او توصیه کردند که دوباره با امیرمؤمنان‌علیؑ گفت وگو کند. فرّیت نیز، سخن آنان را تأیید کرد.

عبدالله‌بن‌قُعَیْن ادامه می‌دهد: من نزد پسر عموی فرّیت، که مدرک بن ریّان ناجی نام داشت رفتم. او از بزرگان عرب بود. به وی گفتم اگر فرّیت از امامؑ برگردد موجب مرگ تو و خود او و خاندانتان می‌شود. مدرک قول داد که با او همراهی نکند و وی را از مخالفت برحذر دارد.روز بعد نزد امامؑ رفتم. اطراف او شلوغ بود، نشستم تا در خلوتی گزارش روز قبل را به او بدهم، اما هر لحظه مراجعه کننده بیشتر می‌شد. خود را به آن حضرت رساندم و از پشت سر مطالب را به او گفتم.

حضرت فرمود: « او را رها کن. اگر حق را شناخت و برگشت از او می‌پذیریم و اگر نپذیرفت او را تعقیب می‌کنیم.»

گفتم: ای امیرمؤمنان! چرا او را هم اکنون، دستگیر و زندانی نمی‌کنی؟ فرمود: اگر ما این کار را درباره تمام کسانی که به مخالفت متهمشان می‌کنیم انجام دهیم، باید زندان‌ها را از آنان پر کنیم.

من از آنان نیستم که، به مردم بتازم و آن‌ها را زندانی کنم و کیفر دهم، مگر زمانی که مخالفت را با ما اظهار کنند.»

عبدالله ادامه داد: پس از سخنان امامؑ با یارانم ساکت در کناری نشستیم. طولی نکشید که امامؑ مرا نزد خود خواند و محرمانه فرمود: «به خانه فرّیت برو و آنچه انجام داد به من گزارش کن. کمتر روزی بود که پیش از این ساعت نزد من نیاید.»

من به خانه او رفتم، ولی کسی آن جا نبود. به خانه‌های یارانش رفتم آن جا هم کسی نبود! نزد امامؑ بازگشتم؛ تا مرا دید فرمود: «آیا زیرکی کردند و ماندند یا ترسیدند و کوچ کردند؟» گفتم: کوچ کردند. فرمود: «خدا دورشان کند، چنانچه قوم ثمود را دور و نابود کرد.

آگاه باش! به خدا سوگند، اگر نیزه‌ها بر آن‌ها دراز شود و شمشیرها بر سرشان فرو ریزد، پشیمان خواهند شد.شیطان آن‌ها را به هوس انداخت و گمراه ساخت و فردا از آن‌ها بیزاری می‌جوید و رهایشان می‌سازد.»[۴]

تعقیب فرّیت

زیادبن‌خَصَفَه بکری بعد از سخنان امامؑ، درباره فرّیت و یارانش گفت: امیرمؤمنان رفتن آنان چندان مهم نیست که بر آن متأسف شویم، ولی ممکن است گروه زیادی از مردم شما را گمراه کنند و فرمانبردار خود گردانند. به من اجازه دهید، آن‌ها را تعقیب کنم. شاید ایشان را، پیش تو برگردانم. امامؑ فرمود: «می‌دانی کجا رفته اند؟» گفت: نه، ولی سؤال می‌کنم و به دنبالشان می‌روم.

حضرت فرمود: «برو، خدا تو را رحمت کند و در دیر ابوموسی ـ در دو فرسخی کوفه باش تا فرمان به تو برسد؛ زیرا اگر آنان، دسته جمعی و آشکار رفته باشند، کارگزارانم به زودی خبر آن را برایم می‌نویسند و اگر همۀ آنان و پنهانی رفته باشند به آن‌ها می‌نویسم تا پیدایشان کنند.» سپس امامؑ، خطاب به کارگزاران اطراف کوفه بخشنامه‌ای مبنی بر مراقبت از راه‌ها و دستگیری آنان صادر کرد.[۵]

زیادبن‌خَصَفَه یارانش را، که از خاندان بکربن‌وائل بودند، فرا خواند و سپس صد و سی مرد جنگجو با او همراه شدند و در دیر ابوموسی مستقر شدند و در انتظار فرمان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام ماندند.

قرظةبن کعب انصاری، که کارگزار حضرت در بهقباذات اَعْلی بود، خبر داد که فرّیت و همراهانش به سوی نِفَّر رفته و مرد تازه مسلمانی را کشته‌اند. متن نامه قرظه چنین بود:

به نام خداوند بخشاینده مهربان

به‌بنده خدا علی امیرمؤمنان علیه‌السلام از قرظةبن کعب؛ درود بر تو؛ خدای یکتا را که هیچ خدایی جز او نیست به همراه تو ستایش می کنم.

به امیرمؤمنان گزارش می‌دهم، که یک دسته سواره از جانب کوفه از ما گذر کردند و به سمت نِفَّر (از حومه بابل) رفتند، و با یکی از دهقانان پایین فرات که تازه مسلمان شده بود و نماز می‌خواند به نام زاذان فرّوخ که از نِفَّر می‌آمده برخورد کرده و به وی می گویند تو مسلمانی یا کافر؟ گفت:مسلمانم.

گفتند: دیدگاه شما درباره علی‌بن‌ابی طالب علیه‌السلام چیست؟ گفت: وی مردی نیک است و امیرمؤمنان و وصی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سید و سرور بشر است.

گفتند: تو کافری هستی و دشمن خدا؛ آن‌گاه دسته‌ای از آنان، به وی حمله کرده و او را با شمشیرهای خود تکه تکه کردند. مردی یهودی از اهل ذِمّه نیز آن جا بوده، او را گرفتند و سؤال کردند: دینت چیست؟ پاسخ داد: یهودی هستم. گفتند: او را آزاد کنید، زیرا حقی بر او ندارید. آن مرد ذمّی، نزد ما آمد و این گزارش را به ما اطلاع‌رسانی نمود و من از حال آن‌ها پرسیدم؛ چیزی به دست نیاوردم. من منتظر دیدگاه امیرمؤمنانم.والسلام

پاسخ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام

«از مضمون نامه و آنچه درباره گروهی که از قلمرو تو گذشته‌اند و مسلمان نیکوکاری را کشته و مخالف مشرکی را امان داده‌اند، آگاهی پیدا کردم. اینان، مردمی‌شیطانی هستند که شیطان آنان را گمراه ساخته؛ مانند کسانی که پنداشتند دیگر فتنه‌ای نیست و کور و کر شدند.[۶]

بنابراین، بشنوید داستان آن‌ها را و ببین روزی را که از اعمال آن‌ها خبر داده می‌شود. با این وصف به کارت مشغول باش، و خراج گردآوری شده را بفرست. زیرا تو همچنان که خود گفتی، فرمانبردار و نیکخواهی. والسلام.»

۱. *اسدالغابه*، ۱۱۰/۲؛ *الاستیعاب*، ۶۹۲/۲.
۲. *تاریخ طبری*، ۱۸۹/۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ۳۷۳/۲.
۳. *الکامل فی التاریخ*، ۲۴۱/۳.
۴. *الغارات*، ۳۳۶/۱؛ *تاریخ طبری*، ۸۹/۴.
۵. همان‌ها.
۶. قسمتی از آیه ۷۱ سوره مائده.

۱۵۲/۲ سویه

امامؑ، نامه‌ای به زیادبن‌خصفه نوشت و از او خواست آنان را تعقیب کند. در این نامه آمده است:

«به تو فرمان داده بودم که در دیر ابوموسی شکیبایی نمایید، تا فرمان من به تو برسد، زیرا آن موقع روشن نبود آن قوم به کدام جهت رفته‌اند. اینک به من خبر رسیده که آنان به سوی قریه‌ای از آبادی‌های سواد (کوفه) رفته‌اند که به آن نِفّر می‌گویند. در تعقیب آنان باشید و احوال آنان را از هر کس بگیر. آنان مردی مسلمان، از مردهای سواد (کوفه) را که نمازخوان بوده، کشته‌اند. زمانی که آن‌ها را یافتی به نزد من بازگردان. پس اگر مانع شدند با آنان مقابله کنید و برای پیروزی برایشان از خداوند یاری بخواهید که این قوم از حق جدا شده‌اند و خونی به حرام ریخته‌اند و در جاده‌ها (نا امنی) و هراس ایجاد کرده‌اند. والسلام.»

این نامه را، عبدالله‌بن‌وائل به زیادبن‌خصفه رساند و همراه او و دیگر یارانش خود را در اطراف مدائن به فرّیت رساندند.

فریّت گفت: چه می‌خواهید؟ زیاد که مردی کار آزموده و با وجود این، اهل رفق و مدارا بود گفت: ما خسته‌ایم، فرود آی تا در خلوت با یکدیگر گفت و گویی داشته باشیم و هر که حق گفت آن را بپذیریم. در کنار آب فرود آمدند و بعد از استراحت و خوردن غذا، زیاد گفت: به خدا سوگند که کار به جنگ خواهد کشید و اگر چنان نباشد، شما نباید عاجزتر از آن‌ها باشید.»

سپس دو نیرو در مقابل یکدیگر ایستادند. زیاد از فرّیت خواست جداگانه به گفتگو بپردازند. از هر دو طرف، پنج نفر جدا شدند. زیاد از فرّیت سؤال کرد: چگونه شما با امیرمؤمنان‌علیؑ دشمن شدی و با ما دشمنی کردی و جدا شدی؟ فرّیت گفت: من نه از امام شما خوشنودم و نه از راه و روش شما. بهتر آن دیدم، که از شما جدا شوم و با کسانی باشم که به شورا دعوت می‌کنند.

اگر مردم، به کسی رأی دادند که مورد موافقت همگان بود من نیز با مردم خواهم بود.

زیاد گفت: وای بر تو، آیا مردم می‌توانند به مردی رأی دهند که همتای علی باشد، و مانند او به خدا و کتاب او و سنت رسول‌خداﷺ دانا باشد؟ افزون بر این‌ها، با رسول‌خداﷺ خویشاوند باشد و در اسلام سابقه‌ای همانند او داشته باشد؟

فرّیت گفت: همان که گفتم. زیاد پرسید: چرا آن مرد مسلمان را کشتی؟ فریّت گفت: او را یاران من کشتند.

زیاد گفت: پس آنان را تسلیم کن. فرّیت گفت: ممکن نیست. زیاد گفت: بنابراین، تو در قتل او شریک هستی. پس از آن، میان فرّیت و زیاد و یارانشان درگیری ایجاد شد. تمام نیزه‌ها شکست و شمشیرها به میان آمد. در این جنگ، دو نفر از یاران زیاد به نام‌های سویه (که غلام او بود) و واقدبن‌بکر به شهادت رسیدند، و از یاران فرّیت، پنج نفر کشته شدند.[1]

۱۵۳/۲ واقدبن‌بکر

واقد فرزند بکر، از قبیله بکر بن وائل بود. وی از اصحاب باوفای امیرمؤمنان علیؑ بود، که زیادبن‌خصفه را در تعقیب و حمله به فرّیت بن راشد ناجی خارجی همراهی کرد. واقد، در این درگیری و در سال ۳۸ به دست خوارج به شهادت رسید.

۱۵۴/۲ مدرک‌بن‌ریّان

مدرک فرزند ریّان، از یاران امیرمؤمنان‌علیؑ بود. وی به همراه معقل بن قیس با فرّیت‌بن‌راشد جنگید و در همان نبرد به شهادت رسید. طبری نقل می‌کند: زیادبن‌خصفه، بعد از جنگ با فرّیت و گریختن او خود نیز زخمی‌شد و به همراه یارانش به بصره آمد و در نامه‌ای امیرمؤمنان‌علیؑ را در جریان شکست فرّیت و حال خود گذاشت.

امامؑ، از مَعْقَل‌بن‌قیس خواست آماده شود و ده هزار نفر نیرو از مردم کوفه او را همراهی کردند. میان آنها یزیدبن‌مُغَفَّل، صحابی پیامبر خداﷺ، نیز حضور داشت.

آنگاه، در نامه‌ای از عبدالله‌بن‌عباس، استاندار مصر خواست تا فردی را به همراه دو هزار نفر به کمک معقل‌بن‌قیس اعزام کند. سه گروه به فرّیت که در حومه اهواز ساکن شده بود پیوستند: جمعی از فارسی زبانان، که می‌خواستند مالیاتشان کمتر شود؛ عده‌ای از دزدان (و کردها)؛ و برخی دیگر از عرب‌هایی که با فرّیت هم عقیده بودند.

مَعْقَل، با یارانش به اهواز رفت و در آن جا منتظر سربازان بصره شد تا به او ملحق شوند. دو هزار نیرو از بصره به فرماندهی خالدبن‌معدان طایی، که مردی دلیر و صالح بود، به آن‌ها ملحق شدند. سپاه چهار هزار نفری به دنبال فرّیت و سربازانش که به طرف کوه‌های رامهرمز رفته بود حرکت کردند و با او درگیر شدند. در این نبرد، فرّیت شکست خورد و حدود هفتاد نفر ازبنی ناجیه و سیصد نفر از سایر افرادش کشته شدند. فرّیت خود فرار کرد و به یکی از شهرهای‌بندری (در عمّان[2]) که گروهی از قومش (بنی ناجیه) در آنجا بودند فرار کرد.[3]

معقل در نامه‌ای، خبر پیروزی مسلمانان را به امیرمؤمنان‌علیؑ گزارش داد و ایشان دستور دادند تا فرّیت را دنبال کنند. در این فرمان آمده است: «... اگر شنیدی که (فرّیت) در شهری از شهرهای مسلمانان سکونت داشته است، به جانب ایشان بروید تا او را بکشی یا از شهرهای مسلمانان دور سازی؛ زیرا وی همواره تا زنده است، دشمن مسلمانان خواهد بود و یاور فاسقان و بدکاران. والسلام.»

معقل، بعد از دریافت فرمان امامؑ، به سوی فرّیت و یاران جدیدش، که از امیرمؤمنان‌علیؑ کناره گرفته بودند، حرکت کرد. این گروه از طوایف عبدالقیس و دیگر عرب‌های وابسته بودند.[4]

فرّیت که از حرکت معقل آگاه شده بود به تبلیغات وسیع در میان مردم منطقه پرداخت. او در میان کوفیان همراهش گفت: علی به حکمیت راضی شد و کسی را که او نماینده خود قرار داده بود، وی را از خلافت عزل کرد. من نیز، به همان رأی راضی شده ام که خود علی به

آن رضایت داده است.

به طرفداران عثمان گفت: به خدا سوگند، با شما هم عقیده ام. عثمان مظلوم و دربند و در محاصره به قتل رسید. همچنین به آن گروه که از دادن زکات خودداری کرده بودند، می‌گفت: صدقاتتان (و زکات‌ها) را برای خود نگه دارید و به دست خود به خویشاوندان و فقرای خویش دهید. او با این شگرد سعی داشت هر گروه را به گونه‌ای از خود راضی کند و همگان را همراه خود سازد.

در میان آن مردم، مسیحیانی بودند که نومسلمان بودند. زمانی که، برخورد فرّیت را با مقام امامت دیدند، اختلاف بالا گرفت. با خود گفتند: دینی که آن را کنار گذاشتیم بهتر و هدایت آمیزتر از دینی است که اینان دارند. دین آنان، ایشان را از راهزنی و خونریزی به ناحق باز نمی‌دارد. بدین ترتیب، همه به دین مسیحیّت برگشتند.

فرّیت نزد آنان رفت و گفت: وای بر شما. شما را جز پایداری در برابر این قوم (یاران امام علیه السلام) و جنگ با آن‌ها چاره‌ای نیست. آیا می‌دانید که نگرش علی علیه السلام درباره شخصی که مسیحی بوده و بعد مسلمان شده و سپس به دین خود بازگردد، چیست؟ به خدا سوگند، نه حرف کسی را گوش می‌دهد و نه توبه او را می‌پذیرد و او را در همان ساعت که به چنگش بیفتد، گردن می‌زند.

فرّیت با فریب مسیحیان را با خود همراه کرد. او موفق شد گروه زیادی از قبیله خود (بنی ناحیّه) و دیگران را برای جنگ با معقل آماده کند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام، نامه‌ای به شورشیان نوشت و در آن از یاران فرّیت خواست که به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه کنند و نیز فرمود: «هرکس از شما، که به خانه خود بازگردد و دست از جنگ بردارد و از این سرکش کناره بگیرد، مال و خونش در امان است و هرکس از او در جنگ و خروج از اطاعت ما پیروی کند، برای دفع او، از خدا یاری خواهیم خواست و خدا میان ما و او حکم خواهد کرد و دوستی خدا کافی است. والسلام.» [۵]

معقل‌بن‌قیس، قبل از جنگ پرچم امان را برافراشته ساخت. به جز قبیله بنی‌ناجیه، سایر مردم امان خواستند و از جنگ کناره گرفتند. معقل بعد از سازماندهی و صف آرایی نیروهایش آماده نبرد شد. فرّیت، جنگ را با شدت آغاز کرد.پ

نبرد مقداری به درازا کشید. ناگهان، نعمان‌بن‌صُهبان راسبی، فرّیت را دید و به او حمله کرد و ایشان را به قتل رسانید. پیکار با صد و هفتاد نفر از یاران فرّیت به پایان رسید و یاران وی پراکنده شدند.معقل هر کس از آن‌ها را می‌دید اسیر می‌کرد. وی از سایر مسلمانان برای امام علیه السلام بیعت گرفت. معقل، زکات عقب افتاده (دو ساله) آن‌ها را باز ستاند و به مأموریت خود پایان داد. در این جنگ‌ها و درگیری‌ها چند نفر از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز به شهادت رسیدند که از جمله آن‌ها مدرک‌بن‌ریّان بود. [۶]

مدرک، از بزرگان عرب و از خاندان بنی ناجیّه بود. او در نبرد معقل، با فرّیت در حومه اهواز شهید شد. راهش جاودانه و یادش زنده باد.

۱. *الغارات*، ۳۴۶/۱؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۱۳۵/۳.
۲. *تاریخ یعقوبی*، ۱۹۵/۲.
۳. *تاریخ طبری*، ۹۵-۹۳/۴، *الغارات*، ۳۵۴-۳۴۸/۱.
۴. مردم عمّان در سال یازدهم هجری مرتد شدند و بنی ناجیه در آن جا ساکن بودند و فرّیت نیز میان آن‌ها زندگی می‌کرد.
۵. *الغارات*، ۳۵۸/۱؛ *تاریخ طبری*، ۹۷/۴؛ *بحارالانوار*، ۴۱۴/۳۳.
۶. *الغارات*، ۳۵۳/۱؛ *تاریخ طبری*، ۹۵/۴.

۱۵۵/۲ عبدالرحمن بن حوزه

عبدالرحمن، فرزند حوزه ازدی، از قبیله ازد یمن بود. ثقفی کوفی در کتاب الغارات خود نقل می‌کند:

یورش و غارت نعمان بن بشیر

نعمان بن بشیر و ابوهریره که از طرفداران عثمان بودند به درخواست معاویةبن ابی اسفیان برای تحویل گرفتن قاتلان عثمان، نزد امیرمؤمنان علی عليه‌السلام در کوفه رفتند.

معاویه می‌دانست که امام عليه‌السلام، به درخواست آن دو نفر، که به دو صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معروف بودند، پاسخ منفی می‌دهد، و بعد از بازگشت آن‌ها، به شام بهانه حمله به حکومت امیرمؤمنان علی عليه‌السلام پیدا خواهند کرد.

آن دو به عراق آمدند و با امام عليه‌السلام مذاکره نمودند و از این گفت و گوی نتیجه‌ای نگرفتند و به شام بازگشتند.

روزی معاویه، در میان یاران خاص خویش سؤال کرد: آیا مردی از شما حاضر است با لشکر مجهز به شریعه فرات حمله نماید و به وسیله غارت و یورش اهل آن جا را بترساند؟ نعمان‌بن‌بشیر انصاری گفت: مرا بفرست، زیرا من، قصد جنگ با آنها را دارم. معاویه گفت: به نام خدا حرکت کن. او همراه دو هزار نفر، برای غارت در اطراف رود فرات حرکت کرد. معاویه به او توصیه کرد از نزدیک شدن به شهرها و مردم اجتناب کند و فقط به قلمرو حکومت علی یورش ببرد و به سرعت بازگردد.

نعمان بن بشیر، بعد از تجهیز سربازانش به سوی عراق رفت و به نزدیک عین التمر رسید. حاکم آن‌جا مالک، بن‌کعب ارحبی نام داشت. وی اغلب سربازان سه هزار نفری خود را به مرخصی در کوفه فرستاده بود، و فقط صد نفر باقی مانده بودند.

مالک با اطلاع از یورش نعمان، در نامه‌ای از امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام کمک خواست.

بعد از رسیدن نامه مالک بن‌کعب به امام عليه‌السلام، ایشان از مردم کمک خواست، ولی پاسخ مثبت مشاهده نکرد. سران قبایل کوفه را فرا خواند و به آن‌ها امر کرد که برای یاری مالک قیام کنند و مردم را بر این کار تشویق نمایند. آنان نیز، کاری انجام ندادند و برخی افراد، در حدود سیصد نفر یا کمتر، جمع شدند. زمانی که امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام بی همتی و سستی مردم را دید برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

«من گرفتار کسانی شده ام که وقتی به آن‌ها فرمان می‌دهم، پیروی نمی‌کنند و زمانی که آنها را فرامی‌خوانم جواب نمی‌دهند.... برای نصرت و یاری پروردگار خود منتظر چه هستید؟ آیا دینی وجود ندارد که شما را متحد کند، و(یا) حمّیت و غیرتی نیست که شما را علیه دشمن به خشم آورد.

من در میان شما فریاد کنان، یاری و کمک می‌طلبم، اما شما سخن مرا گوش نمی‌دهید و فرمانم را پیروی نمی‌کنید، تا این‌که، پیشامدهای بد و زشتی آشکار شود. به کمک شما نمی‌توان خونخواهی کرد و به همراهی شما نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردد. من شما را، برای یاری برادرتان دعوت کردم، اما شما مانند ناله شتری که گلویش زخم شده، ناله کردید و مانند شتر لاغر و بیماری که پشتش زخم است و سستی می‌ورزد، و به زمین می‌نشیند، عمل کردید. شما سپاه اندکی ساماندهی کردید و به سوی من آمدید؛ آن هم مانند، کسانی که نگران و ناتوانند، و مثل این‌که به سوی مرگ فرستاده می‌شوند و آنان مرگ را در مقابل خود می‌بینند (و وحشت زده اند).» [1]

پس از سخنرانی، حضرت به منزل رفت. عدی‌بن‌حاتم حرکت کرد و گفت: به خدا قسم، این برای ما خواری است. آیا بیعت و تعهد ما با امیرمؤمنان‌علی عليه‌السلام این‌گونه بود؟!

بعد خدمت امام عليه‌السلام رسید و گفت: ای امیرمؤمنان! هزار نفر از قبیله طیّ با من است که برخلاف فرمانم عمل نمی‌کنند. اگر فرمان صادر کنید همراه آن‌ها حرکت کنم و آن‌ها را به مأموریت بفرستم.

حضرت فرمود: نمی‌خواهم قبیله‌ای خاص را در معرض این کار قرار دهم، لکن به (اردوگاه) نخیله برو و آماده شوید. امام عليه‌السلام برای این‌که افراد نگران زندگی و دنیای خود نباشند، برای هر جنگجو، هفتصد درهم تعیین کرد، تا این‌که هزار سوار، به غیر از اصحاب آن حضرت، در آن جا جمع شدند.بنابر نقل یعقوبی، عدی حرکت نمود و بر مرزهای شام یورش برد.[2]

اما ابن ابی الحدید نقل می‌کند: در همین زمان، خبر پیروزی مالک بن‌کعب و فرار نعمان به امیرمؤمنان علی عليه‌السلام رسید.

حضرت، نامه‌ی مالک‌بن‌کعب را که در آن خبر پیروزی خود را داده بود برای مردم خواند و بعد از حمد و ستایش خداوند، نگاهی به مردم کوفه افکند و فرمود: «هَذا بِحَمدِاللهِ وَ ذَمَّ اَکثَرَکُم؛ این پیروزی به حمدالله حاصل شد، و (رو سیاهی) و مذمت برای بیشتر شما به دست آمد.»

در این نبرد، عبدالرحمان‌بن‌حوزه برادر عبدالله‌بن‌حوزه بعد از رشادت و شجاعت بسیار به افتخار شهادت دست یافت. از دشمن نیز، سه نفر به هلاکت رسیدند. [3]

۱. *نهج البلاغه*، فیض الاسلام، خطبه ۳۹، ص۱۲۳.
۲. *تاریخ یعقوبی*، ۱۹۵/۲.
۳. *انساب الاشراف*، ۴۴۸/۲؛ *الغارات*، ۴۵۶/۲؛ *بحارالانوار*، ۳۱/۳۴.

موقعیت عین التمر

کربلا

بحيرة الملح

(دریاچه نمک)

عین التمر

۱۵٦/۲ اشرس‌بن‌حسّان

اشرس فرزند حسّان بکری (یلوی[۱])، از خاندان بکر بن وائل بود. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، بعد از بازگشت از بصره به کوفه کارگزارن خود را به اطراف فرستاد که از آن جمله ابوحسان بکری بود که به استان عالی که شامل: انبار، نادُوَریا، مَسْکِن، قطرّبّل و شهری در غرب بغداد بوده است، فرستاده شد.[۲]

انبار (فلّوجه کنونی)، که شهری در غرب بغداد و در کنار فرات قرار دارد، در قدیم به فیروز شاهپور اوّل نامگذاری شده بود. ابوالعباس سفاح، تا هنگام مرگ در آن سکونت داشت و قصرها و ساختمان‌ها در آن‌بنا کرد، و بدین جهت به آن مکان انبار می‌گویند، که بخت النصر اسرای عرب را در آن جا جمع و انبار کرد،[۳] و یا چون در زمان حاکمان ایران، در آن جا جو، گندم و کاه انبار می‌شده است.[۴]

انبار مرکز استان عالی، در زمان امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. این شهر مورد هجوم و غارت سفیان‌بن‌عوف غامدی (عامل معاویه‌بن‌ابی سفیان) قرار گرفت.

در کتاب الغارات آمده است: سفیان‌بن‌عوف نقل می‌کند که معاویه او را درخواست نمود و گفت: من تو را همراه با لشکری آراسته و انبوه به اطراف فرات اعزام می‌نمایم تا این‌که به (منطقه) هیت رسیده، از آن‌جا عبور کنید و اگر نیرویی وجود داشت به آن‌ها حمله کن و خود را به انبار رسانده، سپس تا مدائن پیش روی کن. بعد از آن، به سوی من بازگرد. مبادا که وارد کوفه شوی؛ و بدان‌ای سفیان، که این یورش بر مردم عراق، قلب‌های آن‌ها را به تپش می‌اندازد و افراد طرفدار ما را خرسند می‌کند و تمام کسانی را که ترسو هستند، به سوی ما می‌کشاند.

بنابراین، هر کسی را که دیدی مخالف تو هستند، به قتل رسانید و تمام روستاهای مسیرت را ویران نما و اموال را به غارت ببر! زیرا غارت اموال، مانند قتل است و بیشتر، دل‌ها را دردناک و غمگین می‌نماید. سفیان می‌گوید: من در جایی اردو زدم و معاویه مردم را برای همراهی با من تشویق می‌کرد و می‌گفت: رفتن با سفیان، اجری بزرگ دارد. سه روز نگذشت که همراه با شش هزار نفر حرکت کردم تا این‌که به ساحل فرات رسیدم و از هیت گذشتم و کسی در آن مکان حضور نداشت. به صندوداء رفتم؛ مردم آن جا نیز فرار کرده بودند وکسی آن جا نبود. من به حرکت ادامه دادم تا انبار را فتح کنم. آن‌ها آماده نبرد با من بودند و مسئول مرز در برابر من جبهه گرفت. من نیز، به‌-وسیله پسرانی که دستگیر کرده بودم فهمیدم عده مرزبانان پانصد نفر بیشتر نیست که به کوفه رفته‌اند و شاید کمتر از دویست نفر در شهر باقی مانده بودند.

من گروه‌های دویست نفره ساماندهی کردم و به آن جا اعزام نمودم و با یکی از آن گروه‌ها به آن‌ها حمله کردم. آن‌ها پراکنده شدند و با سی کشته شکست خوردند و من شهر را غارت کردم و به شام بازگشتم. نام مرزدار علی در انبار اشرس‌بن‌حسّان بود.[۵]

حبیب‌بن‌عفیف می‌گوید: من همراه با اشرس در مرز بودم که سفیان‌بن‌عوف با گروه زیادی آمدند. وقتی آنان را دیدیم، فهمیدیم که قدرت مقابله با آن‌ها را نداریم؛ در این شرایط بود که اشرس برای درگیری حاضر شد و با وجود آن‌که، نیمی‌از نیروهای ما پراکنده شده بودند، به گونه‌ای با آن‌ها جنگید که دشمن آسیب فراوان دید. سرانجام، اشرس‌بن‌حسان از اسب پایین آمد، در شرایطی که این آیه را تلاوت می‌کرد: فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَه وَ مِنهُم مَن یَنتَظِر وَ مَابَّدلُوا تَبدِیلا.

برخی از آن‌ها به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در [همین] انتظارند و[هرگز عقیده خود را] تغییر ندادند.

بعد گفت: هر کس دیدار الهی را نمی‌خواهد و آماده مرگ نیست، تا زمانی که با آن‌ها درگیر هستیم از شهر خارج شود، زیرا درگیری با آنها، جلو تعقیب شما را می‌گیرد؛ و هر کس اراده کرد به آنچه در نزد خداست، دست یابد مشغول نبرد شود. بنابراین آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است.

اشرس‌بن‌حسّان در کنار یارانش، به‌گونه‌ای جنگید تا این‌که به همراه سی نفر از آنان به افتخار شهادت نایل آمد. حبیب‌بن‌عفیف ادامه می‌دهد: من نیز در ابتدا قصد داشتم از اسب پائین بیایم، اما از ترس جان به خود این اجازه را ندادم و به اتفاق دیگران، فرار را بر قرار ترجیح دادم.[۶]

مردی از کفّار ایرانی، که از اهالی انبار بود، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را از واقعه آگاه کرد. حضرت بالای منبر رفت و فرمود: «برادر بَکْری شما در شهر انبار به شهادت رسیده است و از آنچه رخ داده است هراسی نداشته و آنچه نزد خداست، بر دنیا برگزید. بنابراین به سوی آن‌ها بروید تا به آن‌ها برسید. اگر گروهی از آن‌ها را نابود کنید، آنان را برای همیشه از عراق رانده اید.» به دنبال سخن حضرت کسی چیزی نگفت. با بی تحرّکی کوفیان، امام علیه‌السلام پیاده به سوی ردوگاه نظامی‌نُخیله حرکت کرد. گروهی از مردم بعد از آن حضرت حرکت کردند. آن‌ها می‌گفتند: ای امیرمؤمنان! ما به نمایندگی از شما آن‌ها را پاسخگو خواهیم بود. حضرت فرمود: «سوگند به خدا، شما مرا از خود کفایت نمی‌کنید، چگونه می‌توانید مرا از دیگران کفایت نمایید؟ اگر رعیت‌ها پیش از من از ستم حکمرانان شکایت داشتند، من امروز از ستم رعیت خود شکایت دارم؛ مانند آن است که من فرمانبردار آنان پیشوای، من هستند و یا من فرمانبر و آنان فرمانده من هستند.»[۷]

بعد از آن، حضرت سخنرانی مفصلی ایراد کرد و از فضائل جهاد در راه خدا گفت. اما به جز دو نفر، کسی به او جواب مثبت نداد!

بعد از آن، حضرت به کوفه بازگشت و سعیدبن‌قیس را به همراه جمعی برای تعقیب سفیان‌بن‌عوف در کنار فرات فرستاد. او به حرکت خود ادامه داد، او تا قِنَّسْرین (که نزدیک شهر حلب و کیلومترها داخل محدوده شام است) آن‌ها را تعقیب کرد، ولی آنان که می‌دانستند در تعقیب سعید هستند، با سرعت خود را به دمشق رساندند.[۸]

۱. *البداية و النهاية*، ۳۵۴/۷. دینوری نام وی را عبدالله‌بن‌حسّان آورده است. اخبار الطوال، ص۱۵۳.
۲. وقعة صفّین؛ ص۷، *بحارالانوار*، ۵۳/۳۴؛ *کتاب الفتوح*، ۲۲۶/۴؛ *اعیان الشیعه*، ۵۲۸/۱و ۴۵۹/۳.
۳. *معجم البلدان*، ۲۵۷/۱.
۴. *جغرافیای حافظ ابرو*؛ ۵۱/۲، حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله خوافی، ت۸۳۳ ه.ق، فارسی، ۳جلد، تهران، میراث مکتوب.
۵. قریه‌ای در غرب فرات، بالای شهر انبار، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع، ۸۵۳/۲، صفی الدین عبد المؤمن‌بن‌عبدالحق بغدادی، فوت۷۳۹، عربی، ۳ جلد، دار الجیل، بیروت، ۱۴/۲ ق.ج اول.
۶. *الغارات*، ۴۶۹/۲؛ *بحار الانوار*، ۵۴/۳۴.
۷. *نهج البلاغه*، فیض الاسلام، حکمت ۲۵۳، صبحی صالح، حکمت ۲۶۱.
۸. *بحارالانوار*، ۴۳، ۴۵؛ شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی الحدید، ۸۸/۲.

موقعیت قنسرین

فاصله مستقیم قنسرین تا حلب ۲۵ کیلومتر

حلب

السفیره

أبو جرین

الدانا

اورم الصغرى

قنسرين

۱۵۷/۲ عبدالله‌بن‌قیس

عبدالله فرزند قیس قابسی[۱]، از یاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود. بلاذری می‌گوید: کمیل در هنگام یورش سفیان‌بن‌عوف به شهر انبار، محل مأموریت خود را ترک نموده بود و سفیان از این شهر، به راحتی گذشت و به انبار رسید. کمیل به ناحیه قرقیسیا رفته بود، تا با گروهی که تصور می‌کرد قصد یورش به شهر هیت را دارند درگیر شود. او می‌گفت: پیش از این‌که، آن‌ها به ما حمله کنند، شما به آنان حمله ور شوید. او کسی را در هیت جانشین خود قرار داده بود و تمام نیروهای نظامی ایشان را همراهی نموده و فقط پنجاه نفر، از سربازان در هیت باقی مانده بودند. به این دلیل امام علیه‌السلام، با نامه‌ای او را سرزنش کرد.

کمیل از این‌که، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام از او متأثر شده بسیار ناراحت بود و در صدد، جبران خطایش بود، تا این‌که، شبیب‌بن‌عامر اَزْدی که کارگزار نصیبین بود به وسیله نامه‌ای کمیل را باخبر کرد که معاویه عبدالرحمن‌بن‌قباث را به طرف منطقه جزیره فرستاده است، اما نمی‌داند که آیا به سمت نصیبین می‌آید یا قصد ناحیه فرات و هیت را دارد. کمیل تصمیم گرفت، جلوی ابن‌قباث را بگیرد و به این ترتیب رضایت امام علیه‌السلام را نسبت به اشتباه گذشته خود تأمین کند. بدین جهت عرضه داشت: اگر عبدالرحمن‌بن‌قباث، قصد ما را در سر دارد، ما به استقبال او می‌رویم.

او در میان یارانش گفت: اگر قصد هجوم به برادران ما در نصیبین را هم داشته باشد می‌توانیم مانع او شویم، و در صورت پیروزی، خرسندی امام علیه‌السلام را به دست می‌آوریم و اگر من به شهادت رسیدم، یک سعادت و رستگاری بزرگی است. به او پیشنهاد کردند، تا امام علیه‌السلام را از حرکت خود آگاه کند، اما او نپذیرفت.

کمیل، همراه با چهارصد سوار، به قصد ابن‌قباث حرکت کرد، و نیروهای ششصد نفره پیاده خود را در هیت مستقر کرد. او در طیّ مسیر، به هر کس که برخورد می‌کرد، او را نگه می‌داشت تا خبری از حرکتش به دشمن نرسد. به کمیل خبر رسید، که ابن‌قباث از رقّه به طرف کفرتوثا حرکت می‌کند. کمیل مسیرش را به طرف کفرتوثا تغییر داد و در آن جا، به لشکر عبدالرحمن‌بن‌قباث و ابن‌یزید سلمی که او را همراهی می‌کرد برخورد کرد.

غارتگران که دو هزار نفر بودند، غافلگیر و در مقابل حملات کمیل مجبور به فرار شدند. آن‌ها خیال کردند، گروه پشتیبانی به دنبال سربازان کمیل در راهند؛ به همین جهت، فرار را بر قرار ترجیح دادند. کمیل دستور داد که فراریان را تعقیب نکنند و به مجروحان حمله نشود. عبدالله‌بن‌قیس قابسی، در این جنگ مردانه جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد.[۲]

۱۵۸/۲ مُدرِک‌بن‌بِشْر

مدرک فرزند بشر غنوی، از قبیله غنی (فروعی از قبیله قیس عیلان عربستان) بود. وی از یاران بزرگ کمیل‌بن‌زیاد نخعی بود که در جنگ با عبدالرحمن‌بن‌قباث شرکت کرد و سلحشورانه نبرد کرد و تعداد زیادی از غارتگران را به هلاکت رساند. مُدرِک آن‌قدر جنگید تا در آخر به فیض شهادت نایل آمد.[۳]

در این درگیری شبیب‌بن‌عامر به همراه ششصد نفر سواره و پیاده به کمک کمیل آمد، ولی دید که کمیل متجاوزان را سرکوب و متفرق کرده است. کمیل، قبل از رسیدن شبیب، چون تعداد یارانش اندک بودند به سربازانش دستور داد دشمن در حال فرار را تعقیب نکنید چون امکان دارد آن‌ها بازگردند و معلوم نیست تکلیف ما چه می‌شود.[۴]

با آمدن شبیب روحیه تازه‌ای در مسلمانان پدید آمد. شبیب پیروزی را به کمیل تبریک گفت و اضافه کرد: به خدا قسم آن‌ها را تعقیب می‌کنم و اگر به آن‌ها رسیدم، نابودشان می‌کنم و اگر به آن‌ها دست نیافتم به سوی سرزمین شام می‌روم. شبیب حرکت کرد، بی آنکه یارانش را از مقصد خود آگاه سازد. او از فرات گذشت و نیروهایش را بسیج کرد و تا منطقه بعلبک یورش برد. این خبر به معاویه رسید و او حبیب‌بن‌مسلمه را برای تعقیب شبیب فرستاد، اما شبیب به رقّه بازگشت و تمام سلاح‌ها و مرکب‌های آنان را گرفت و به نصیبین بازگشت. او امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام را از حرکت خود باخبر کرد. امام علیه‌السلام در نامه‌ای او را از گرفتن اموال و حیوانات رقّه منع کرد و فقط اجازه داد مرکب‌ها و سلاح‌های آن‌ها را که با آن می‌جنگند به غنیمت ببرند.[۵]

ابن‌اعثم برخورد توبیخ آمیزی از امام علیه‌السلام نسبت به حرکت بدون اجازه کمیل نقل کرده است.[۶]

۱۵۹/۲ عمروبن‌عُمیس

عمرو فرزند عمیس‌بن‌مسعود ذهلی، برادرزاده عبدالله‌بن‌مسعود و از قبیله‌بنی هذیل بود. عمرو از کارگزاران امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام بود.[۷] طبری او را مسئول کاروان حاجیان از جانب امام علیه‌السلام می‌داند[۸] و ابن‌حزم او را کارگزار قطقطانه دانسته است.[۹]

یورش ضحاک‌بن‌قیس

صاحب کتاب الغارات می‌گوید: پس از جنگ نهروان، معاویه ضحاک بن قیس قهری را برای غارت در قلمرو امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام روانه کرد. او همراه سه یا چهار هزار نیرو به عراق آمد، و هر کس را در بین راه می‌دید، می‌کشت، تا به ثعلبیه رسید. تعدادی از مردم را دید که برای حج به سوی مکه می‌رفتند. بلافاصله به آن‌ها حمله کرد و کالاهای آن‌ها را به غارت برد. سپس به حرکت خود ادامه داد تا به عمروبن‌عمیس رسید. او را نیز در مسیر حاجیان در قُطْقُطانه به همراه یارانش به شهادت رساند.

۱۶۰/۲ عبدالله‌بن حوزة

عبدالله فرزند حوزه ازدی، از یاران باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود.

عکس العمل امام علیه‌السلام

شیخ مفید نقل کرده است که: امام علی علیه‌السلام پس از آگاهی از یورش ضحاک و شهادت عمروبن‌عمیس و یارانش به بالای منبر رفت و فرمود:

«ای مردم کوفه، به سوی‌بنده صالح عمروبن‌عمیس و یارانش که از شما بودند، بروید و از حریم خود دفاع کنید.»

به دنبال این سخنان، مردم پاسخی ضعیف دادند و امام علیه‌السلام فرمود:

«به خدا سوگند، دوست داشتم به جای صد نفر از شما یک نفر از این‌ها (سربازان معاویه) را داشتم. وای بر شما. با من بیرون می‌آیید، سپس به خواسته خودتان می‌گریزید. به خدا سوگند، من مرگ را با نیت درست و با بینایی کاملی که دارم خوش تر دارم و در آن آسایشی بس بزرگ تر خواهم داشت و گشایشی از گفت و گو با شما و هم پیمانی تان و مدارا کردن با شما مانند مدارا کردن با شتران جوانی است که سنگینی کوهان آن‌ها را کوفته یا چون جامه‌های کهنه‌ای است که بارها پاره شده و از هر سو دوخته می‌شود جای دیگرش پاره می‌گردد.» [۱۰]

بعد از این سخن، امام علیه‌السلام حرکت کرد تا به دو صومعه در نزدیک نجف رسید. سپس حجربن‌عدی کندی را همراه سپاهی چهار هزارنفره برای مقابله با ضحاک‌بن‌قیس روانه کرد. حجر، به همراه سپاهش به سماوه رسید. در آن جا اقوام امرء القیس‌بن‌عدی که از اقوام مادری امام حسین علیه‌السلام هستند او را به سوی سپاه ضحاک راهنمایی کردند. حجر با ضحاک، در منطقه تدمُر برخورد کرد و دو سپاه با یکدیگر درگیر شدند. از یاران ضحاک نوزده نفر به هلاکت رسیدند.

عبدالله‌بن‌حوزه غامدی ازدی، در این نبرد به شهادت رسید. وی، برادر عبدالرحمن‌بن‌حوزه بود که در حمله نعمان‌بن‌بشر به شهادت رسیده بود. عبدالله از افراد مؤمن به ولایت و امامت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. وی بعد از حکومت ظاهری امام علیه‌السلام، از تلاشگران به نام و مشهور در مناطق اسلامی‌بود که سرانجام به دست ضحاک‌بن‌قیس قهری به شهادت رسید.

۱. قابس مکانی است در نزدیکی اسکندریه مصر.
۲. *انساب الاشراف*، ۴۷۳/۲؛ *کتاب الفتوح*، ۲۲۸/۴.
۳. *انساب الاشراف*، ۲۲۸/۴.
۴. *کتاب الفتوح*، ۲۲۸/۴.
۵. *انساب الاشراف*، همان.
۶. *کتاب الفتوح*، ۲۲۷/۴.
۷. جمهرة *انساب العرب*، ابن‌حزم ۱۹۷، نشر الکتب العلمیّه، بیروت لبنان، ۱۴۲۱ ه.ق.
۸. *تاریخ طبری*، ۱۰۴/۴.
۹. همان.
۱۰. *الغارات*، ۴۲۳/۲؛ *الارشاد*؛ مفید، ۲۷۲/۱؛ *بحار الانوار*، ۳۴، ۳۰.

۱۶۱/۲ کعب‌بن‌عبده

کعب فرزند عبده نهدی، از بزرگان کوفه بود. وی از تابعین و مردی عابد و زاهد و جنگجو و مقاوم بود. کعب از اصحاب باوفای امیرمؤمنان‌علی‌عليه‌السلام بود. او از مخالفین سعیدبن‌عاص حاکم کوفه بود، که از طرف عثمان انتخاب شده بود. کعب با نوشتن نامه اعتراض آمیزی به عثمان مخالفت خود را اعلام کرد. عثمان، خلیفه سوم، خطاب به سعیدبن‌عاص، والی متخلف کوفه، نوشت: بیست ضربه شلاق به کعب بزن و او را به ری تبعید کن.[۱]

سعید، براساس دستور خلیفه عمل کرد. با گذشت زمان مورد عفو قرار گرفت،[۲] و به کوفه بازگشت. بلاذری از ابی مخنف نقل می‌کند: سه نفر از باتقواترین اهالی مصر، بصره و کوفه، رهبری مخالفان عثمان را به عهده داشتند. آن‌ها، یک سال قبل از کشته شدن عثمان، در مکه و مسجدالحرام دور هم جمع شدند. رئیس اهل مصر، کنانةبن‌بشر سکونی بود و رئیس بصره مثنّی‌بن‌مُخَرّبه و رئیس اهل کوفه، کعب‌بن‌عبده نهدی بود.[۳]

در سال چهلم هجری قمری، گروهی از مردم شام که آگاه شدند مردم عراق در برابر درخواست‌های فراوان امیرمؤمنان‌علی‌عليه‌السلام برای جنگ با معاویه، پاسخ منفی می‌دهند، معاویه را تشویق به حملات غیرمتمرکز داشتند.

یورش غارتگران بُسر

عده‌ای از حامیان عثمان (خلیفه سوم)، که در صنعاء یمن زندگی می‌کردند، به معاویه نامه نوشتند. به محض رسیدن نامه، معاویه، بسربن‌ارطات را که مردی سنگ دل، جنایتکار و خونریز بود، از ایشان درخواست نمود تا از راه حجاز به مکه، مدینه و یمن برود. بسر در این مأموریت، مأمور شد که به هر شهری می‌رسد که مردم از علی پیروی می‌کنند، به آنان ناسزا بگوید و بر آنان سخت بگیرد، تا متوجه شوند راه نجاتی برای آنان وجود ندارد، مگر آن‌که با معاویه بیعت کنند؛ و اگر نپذیرفتند، آن‌ها را بکشد. و شیعیان و دلباختگان امیرمؤمنان‌علی‌عليه‌السلام را به قتل برساند. معاویه دستور داد راه مدینه به مکه را نا امن کند و در مکه، به کسی تعرض نکند. بسر دستور داشت سپاهش را تا صنعاء و جَنَد ببرد.

بسر، سپاه سه هزار نفری خود را حرکت داد. در دیر مُرّان، که نزدیک دمشق بود، جهت مأموریتش را برای سپاه مطرح کرد، به همین دلیل چهارصد نفر از میان سپاه، به خانه‌هایشان بازگشتند. او با دو هزار و ششصد نفر به راه خود ادامه داد. در نزدیکی مدینه، قبیله بنی قضاعه از او استقبال کردند و او با آرامش وارد شهر مدینه شد و ابوایوب انصاری حاکم مدینه از شهر گریخت. بسر به سوی مکه آمد، و در میان راه مدینه به مکه عده‌ای را کشت و اموالی را به غارت برد.

قُثم‌بن‌عباس، حاکم مکه، به محض خبر حمله بسر از شهر فرار کرد. بسر، مردم را تهدید کرد و شیبةبن‌عثمان را جانشین خود در مکه قرار داد و به سوی طائف عزیمت نمود. بسر، با استقبال مغیرةبن‌شعبه وارد طائف شد و عده‌ای را از همان جا به تَباله فرستاد تا عده‌ای از شیعیان آن جا را قتل عام کنند.

بسر، یک روز در طائف ماند و صبح روز بعد به طرف یمن حرکت کرد. وی در میان راه، به قبیله‌بنی کنانه رسید و عده ای، از جمله دو فرزند عبیدالله‌بن‌عباس، را به شهادت رساند.

بسر، به شهر تثلیث رسید، و کعب بن عبده حامی بزرگ و عارف امیرمؤمنان را در آن جا یافت و به شهادت رساند.[۴]

دو کودک شهید

۱۶۲/۲ قُثم بن عبیدالله

قثم کودک عبیدالله بن عباس، والی و حاکم یمن، بود. عبیدالله بن عباس به صرف شنیدن هجوم، بسر عبدالله‌بن‌عبدالمدان را جایگزین خویش قرار داد و از یمن فرار نمود و به کوفه آمد. او قُثم و برادرش عبدالرحمن را در میان قبیله بنی‌کنانه که در نزدیکی طائف ساکن بودند به امانت گذاشته بود. بسر، در مسیر راه خود از طائف به صنعا قُثم را در مکان سکونت بنی کنانه به شهادت رساند.[۵]

۱۶۳/۲ عبدالرحمن بن عبیدالله

عبدالرحمن فرزند عبیدالله‌بن‌عباس بود. او و برادرش که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، نزد مردی در قبیله بنی‌کنانه قرار داشتند. زمانی که بسر در راه طائف به صنعا به این قبیله رسید، در میان آنان دو فرزند عبیدالله‌بن‌عباس به نام‌های قُثم و عبدالرحمن بودند که با سلیمان و داود بودند و مادر آنها جُوَیریّه نام داشت. بسر عبدالرحمن و برادرش را از بنی کنانه درخواست کرد. مردی که بچه‌ها در خانه او بودند نمی‌دانست که بسر اهل عقل و منطق نیست،بنابراین، در دفاع از آنان شمشیر خود را به دست گرفت و بر سربازان بسر حمله کرد. بسر گفت: من با تو کاری ندارم، من بچه‌ها را می‌خواهم. او گفت: من می‌جنگم و کشته می‌شوم تا در نزد خدا و مردم معذور باشم. آن مرد، آن‌قدر جنگید تا به درجه رفیع شهادت نایل آمد. بسر دستور داد این دو بچه را از مخفی گاه بیرون آوردند و کشتند .[۶]

۱۶۴/۲ عبدالله بن عبد مدان

عبدالله فرزند عبد مدان حارثی(الحاوی)، از اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود.[۷] بسر در مسیر غارتگریش از تثلیث یمن به سوی نجران حرکت کرد. در نجران، عبدالله‌بن‌عبدالمدان را که جانشین و پدر زن عبیدالله‌بن عباس ـ والی یمن ـ بود یافت.[۸] عبدالله با یاران خود با سپاه بزرگ بُسر درگیر شد و نبرد سختی داشتند تا به شهادت رسید.[۹]

۱۶۵/۲ مالک بن عبدالله

مالک فرزند عبدالله بن عبد مدان، از خاندان بنی حارثه یمن بود. وی در یک خاندان بزرگ یمنی به دنیا آمده و فرزند عبدالله بن مدان جانشین عبیدالله بن عباس در یمن بود. این پدر و پسر از دوستان نزدیک عبدالله بن جعفر به شمار می‌رفتند. مالک در حمله بسر به یمن، در کنار پدر خویش به گونه‌ای جنگید تا به شهادت رسید.[۱۰]

۱. *انساب الاشراف*، ۵۳۰/۵.
۲. همان، ۵۳۲-۵۳۱/۵.
۳. همان، ۵۴۸/۵.
۴. همان، ۴۵۵/۲.
۵. همان، ۴۵۷-۴۵۶/۲.
۶. همان.
۷. *الاستیعاب*، ۹۴۳/۳؛ *اسد الغابه*، ۱۹۷/۳.
۸. *البدء و التاریخ*، مطهربن‌طاهر مقدسی، ششم ه. ق، عربی، پورسعید، مکتبة الثقافة الونییه، بی تا، ۵۸/۶.
۹. *تاریخ یعقوبی*، ۱۹۸/۲؛ المجالس الفاخرة فی مصائب العترة الطاهرة، سید شرف الدین، ص۳۷.
۱۰. *الغارات*، ۶۲۸/۲ و ۹۱۶؛ *انساب الاشراف*، ۴۵۵/۲.


موقعیت منطقه تثلیث

موقعیت نجران

فاصله مستقیم مکّه تا نجران۶۳۰کیلومتر

یَثرب

مکه

طائف

بیشه

دریای سُرخ

برک الغِماد

نَجران

یَمَن

حبشه

۱۶۶/۲ عمرو بن اراکه

عمرو فرزند اراکه ثقفی، از اصحاب رسول‌خداﷺ و یکی از راویان آن حضرت بود.[۱] ایشان در زمان خود از افراد شاخص بصره بود و روایت حرمت مثله (بریدن گوش، لب و بینی) را از قول رسول‌خداﷺ گزارش نموده است.

ورود بسر به صنعا

بسر، وقتی وارد صنعا شد که عمرو بن اراکه ثقفی به عنوان جانشین عبیدالله‌بن‌عباس مشغول به کار بود. عمرو جلوی نیروهای بسر را گرفت و با آن‌ها جنگید، اما بسر، با نیروهای زیادی که داشت بر نگهبانان شهر غلبه یافت. عمرو بن اراکه در این نبرد دلاورانه ایستادگی کرد. وی آن‌قدر جنگید تا در آخر او را دستگیر کردند. بسر دستور داد تا این صحابی بزرگ پیامبر خداﷺ را گردن زدند و به گونه دردناکی به شهادت رساندند. روحش شاد و راهش پاینده باد.[۲]

۱۶۷/۲ عبدالله‌بن ثوابه

عبدالله فرزند ثوابه، از اهالی حضر موت است. او نزد مردم حضر موت جایگاه بلندی داشت و رهبر شیعیان آن منطقه بود و همگان به وی احترام می‌گذاشتند. صاحب کتاب الغارات از فضیل‌بن‌خدیج نقل می‌کند که وائل‌بن‌حجر حضرمی، که از بزرگان زمان امیرمؤمنان‌علی‌ؑ بود و در کوفه زندگی می‌کرد، در باطن از طرفداران عثمان بود. وی از امامؑ اجازه خواست تا به منطقه خود (حضرموت) بازگردد، و بعد از اصلاح کارهای خود مراجعت نماید. امامؑ به او اجازه داد.

وائل در حضر موت بود که بسربن‌ارطات به صنعا (مرکز یمن) حمله کرد. وائل، در نامه‌ای به بسر خبر داد، در حضر موت شیعیان علی بسیارند و در مقابل شیعیان عثمان نیز فراوان هستند، به اینجا بیا که هیچ اعتراضی به شما نخواهد شد.

بسر، به طرف حضر موت حرکت کرد. وائل در زمان ورود بسر ده هزار درهم (یا دینار) پول کمک کرد، و استقبال درخور و مناسبی از او به عمل آورد.

وائل از بسر سؤال کرد با مردم (و شیعیان) حضر موت چگونه رفتار می‌کنی؟ بسر گفت: در نظر دارم همه شیعیان علی را که یک چهارم جمعیت هستند نابود سازم. وائل گفت: اگر در نظر داری آن‌ها را به قتل رسانید عبدالله‌بن‌ثوابه را بکش که او با آن‌ها و در رأسشان است. عبدالله‌بن‌ثوابه که از امیران آن منطقه بود، در قلعه‌ای مستحکم قرار داشت. وی مورد خدعه و نیرنگ بسر قرار گرفت و خود را در دسترس بسر قرار داد. زمانی که فهمید بسر می‌خواهد او را به قتل رساند اجازه خواست دو رکعت نماز بخواند. او ابتدا غسل کرد و وضو گرفت و جامه سفیدی بر تن کرد، و دو رکعت نماز گذارد، و بعد او را بردند و گردنش را از بدن وی جدا کردند. وی در هنگام شهادت گفت: بار خدایا، خود از حال من آگاهی. بسر، تمام مال عبدالله را تصاحب کرد. بعدها خواهر عبدالله که در مال ارثی عبدالله شریک بود، برای معاویه پیغام فرستاد که مالک یک سوم از مال غارت شده به وسیله بسر از برادرش است و معاویه مجبور به اعاده اموال وی شد.[۳]

۱. الاستیعاب، ۱۱۶۲/۳.
۲. *کتاب الفتوح*، ۲۳۶/۴.
۳. *الغارات*، ۶۳۱-۶۳۰/۲؛ *کتاب الفتوح*، ۲۳۶/۴.



نمایی از وادی حضرموت



نمایی از منطقه صنعا (مرکز یمن)



حزن امام علیه‌السلام

زمانی که خبر شهادت اصحاب امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، در یمن به وی ابلاغ گردید، بسیار محزون شد و از یاران نزدیکش خواست تا برای فرستادن گروهی در تعقیب بسربن‌ارطات حرکت کنند، اما جواب مثبت دریافت نکرد. در این میان، جاریةبن‌قدامة سعدی پاسخ مثبت داد. حضرت او را با دو هزار نفر فرستاد، و فرمود: « دو هزار نفر هم از سربازان بصره تو را همراهی کنند. او به طرف بصره حرکت کرد و با ملحق شدن اهل بصره، به همراه چهار هزار نفر از راه حجاز به سمت یمن روانه شد.

توصیه‌های امام علیه‌السلام به جاریه

در مقابل توصیه‌های معاویه، به بسر در هنگام حرکتش از شام به سوی حجاز و یمن، که در آن چیزی جز قتل و غارت دیده نمی‌شد، امیرمؤمنان‌علی علیه‌السلام، نامه‌ای برای جاریه فرستاد و در آن او را به تقوا و مواظبت از جان و مال مردم میان راه توصیه کرد.

وقتی بسر، از ورود جاریه به یمن اطلاع پیدا کرد، مانند روباهی از راه یمن به یمامه فرار را بر قرار ترجیح داد. جاریه هم که به یمن رسیده بود، منطقه به منطقه، غارتگران معاویه را تعقیب کرد. پیروان عثمان هم به سوی کوه‌ها پناهنده می‌شدند.

جاریةبن‌قدامه موفق شد، بسر را از تمام مناطق تحت نفوذ امام علیه‌السلام خارج کند.[۱]

نفرین امام علیه‌السلام بر بسربن‌ارطات

بسر، در این حملات وحشیانه، حدود سی هزار نفر از شیعیان و طرفداران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را به شهادت رساند، و گروهی را در آتش سوزاند. امام علیه‌السلام درباره او فرمود:

«بار خدایا! بسر، دین خود را به دنیا فروخت و خون‌های محترم را به زمین ریخت و کار او اطاعت از معاویه مخلوق فاجر بود، و فرمان او را بر دستور تو ترجیح داد.

پروردگارا! مرگ او را مرسان تا این‌که عقلش را بگیری و او را مشمول رحمت خود منما، حتی در اندکی از روز.

الهی! بسر، عمرو (بن‌عاص) و معاویه را لعنت فرما و غضب و سخط و بلای خویش را بر آنان نازل فرما و به آنان سختی (عذاب) خود را بچشان و آن عذابی را که از قوم مجرمین بر نمی‌داری، بر آنان نازل فرما.»[۲]

عاقبت بسر

بعد از نفرین امام علیه‌السلام، مدتی نگذشت که بسر دچار وسواس شدید شد و کمی بعد عقلش زائل شد. او با شمشیر بازی می‌کرد و می‌گفت: شمشیر مرا بدهید تا بکشم.

اطرافیانش مجبور شدند شمشیر چوبی، برایش بسازند و روبرویش بالشی قرار می‌دادند. او آن‌قدر با شمشیر چوبین به بالش می‌زد که بی هوش می‌شد، و به همین شیوه زندگی کرد تا از دنیا رفت.



درس بزرگ

بر این اساس می‌توان دریافت که تفرقه و اطاعت نکردن از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام موجب خواهد شد که خون هزاران نفر، به وسیله بسر و دیگر غارتگران معاویه، به زمین ریخته شود و مال مسلمانان به یغما رود، و قلمرو حکومت اسلامی ناامن گردد؛ و از همه غمبارتر، دل شکستگی جانشین رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود که در مقابل سستی کوفیان از خدا طلب مرگ کرد.

این درس عبرت‌آموزی برای ما مسلمانان است که باید همواره متوجه و فرمانبردار رهبر و مقتدای به حق زمان خود باشیم

۱. *کتاب الفتوح*، ۲۳۶/۴.
۲. *الغارات*، ۶۴۰/۲ و ۶۴۲.


نشر شاهد

نمایه‌ها

اشخاص- قبایل- اماکن - تصاویر و نقشه ها- جداول

آیات ـ روایات ـ اشعار

نمایه اشخاص

الف

ب - پ

ت - ث

ج - چ

ح - خ

د - ذ

ر - ز - ژ

س - ش

ص - ض

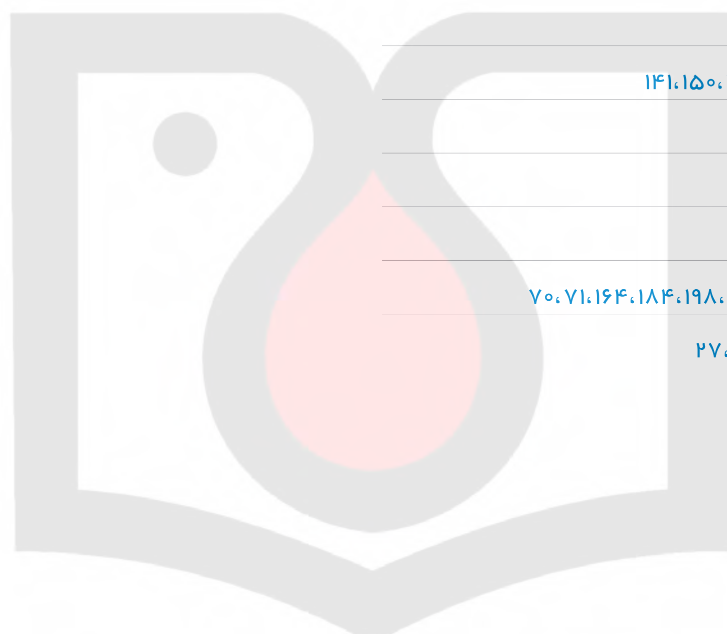
ف - ق

ک - گ

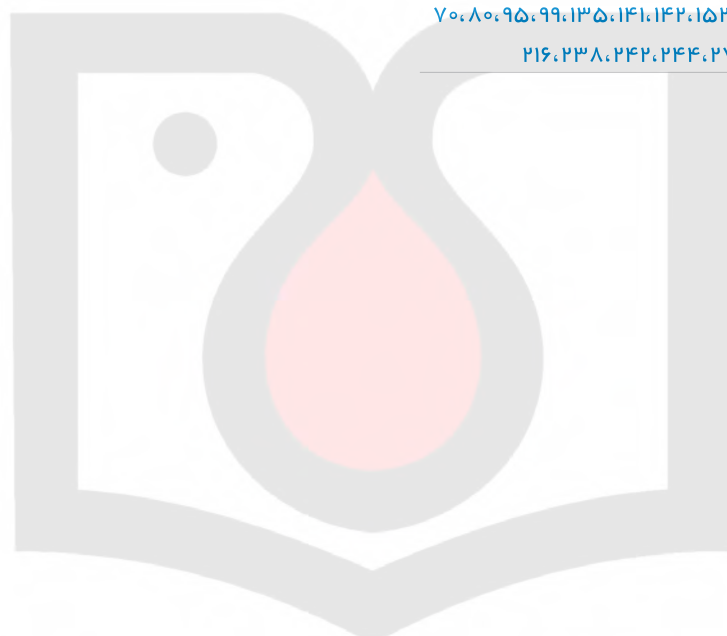
ل - م



نمایه قبایل و طوایف


نشر شاهد

نمایه اماکن



نمایه تصاویر و نقشه ها

نمایه جداول

نمایه آیات

نمایه روایات

نمایه اشعار

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
الآحاد و المَثانی	ابوبکر احمد بن محمد ابوعمرو ضحاک شیبانی	۲۸۷ هـ.ق	باسم فیصل احمد الجوابره	—	۶	عربی	دار الدرایه	ریاض/ عربستان سعودی	اول	۱۴۱۱هـ.ق/ ۱۹۹۱م
اَحادیث اُمّ‌المؤمنین عائشه	علامه سید مرتضی عسکری	معاصر	—	—	۲	عربی	التوحید	قم/ایران	پنجم	۱۴۱۴هـ.ق/۱۹۹۴م
الاحتجاج	ابومنصور احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی	۵۸۸ هـ.ق	سید محمد باقر خرسان	—	۲	عربی	دار النعمان	نجف/عراق	—	۱۳۸۶هـ.ق/ ۱۹۶۶م
اِحقاق الحقّ و اِزهاق الباطل	سید نور الله حسینی مَرْعَشی شوشتری	۱۰۱۹ هـ.ق	سید شهاب‌الدین مَرْعَشی نجفی	—	۳۳	عربی	کتابخانه آیةالله مَرْعَشی نجفی	قم/ایران	—	—
الاختصاص	محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)	۴۱۳ هـ.ق	علی‌اکبرغفاری ـ سیدمحمود زرندی	—	۱	عربی	دارالمفید	بیروت/لبنان	دوم	۱۴۱۴هـ.ق /۱۹۹۳م
اختیار مَعْرفة الرجال (رجال کَشّی)	محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	۴۶۰ هـ.ق	حواشی میرداماد/ تحقیق سید مهدی‌رجائی	—	۲	عربی	مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث	قم/ایران	—	۱۴۰۴هـ.ق
اِرشاد القُلوب	حسن بن محمد دیلمی	۷۷۱ هـ.ق	سید هاشم میلانی	—	۲	عربی	اسوه	قم/ایران	سوم	۱۴۲۶ هـ.ق
الارشاد فی مَعْرفة حُجَج الله عَلَی العِباد	محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)	۴۱۳	مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لتحقیق التراث	—	۲	عربی	دار المفید	بیروت/لبنان	دوم	۱۴۱۴هـ.ق/۱۹۹۳م
الاستیعاب فی معرفة الاصحاب	ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر	۴۶۳ هـ.ق	علی محمد بجاوی	—	۴	عربی	دارالجیل	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۲هـ.ق
اُسدُ الغابة فی معرفة الصَحابة	عزالدین علی بن ابی‌الکرم محمّد بن محمّد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی (ابن‌اثیر)	۶۳۰ هـ.ق	—	—	۵	عربی	اسماعیلیان	تهران/ایران	—	—
الاِشتقاق	محمد بن حسن بن دُرَید (ابن‌درید)	۳۲۱ هـ.ق	عبدالسلام‌محمد هارون	—	۱	عربی	مکتبة الخانجی	قاهره/مصر	—	—
الاصابة فی تمییز الصحابة	احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ابن حجر)	۸۵۲ هـ.ق	عادل احمد عبدالموجود ـ علی محمد معوض	—	۸	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۵هـ.ق
اِعلام الوَری بأعْلام الهُدی	ابوعلی فضل بن حسن طبرسی	۵۴۸ هـ.ق	مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث	—	۲	عربی	مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث	قم/ایران	اول	۱۴۱۷هـ.ق
الاَعْلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین	خیرالدین زرکلی	۱۴۱۰ هـ.ق	—	—	۱	عربی	دارالعلم للملایین	بیروت/لبنان	پنجم	۱۹۸۰م
اَعْیان الشیعه	سید محسن امین	۱۳۷۱ هـ.ق	حسن امین	—	۱۰	عربی	دارالتعارف	بیروت/لبنان	—	—
الامالی	ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	۳۸۱ هـ.ق	قسم الدراسات الاسلامیة ـ مؤسسة البعثة	—	۱	عربی	مؤسسه بعثت	قم/ایران	اول	۱۴۱۷هـ.ق
الامالی	ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	۴۶۰ هـ.ق	قسم الدراسات الاسلامیة ـ مؤسسة البعثة	—	۱	عربی	دارالثقافه	قم/ایران	اول	۱۴۱۴هـ.ق
الامامة و السیاسة	ابن‌قتیبه دینوری	۲۷۶ هـ.ق	علی شیری	—	۲	عربی	شریف رضی	قم/ایران	اول	۱۳۷۱ هـ.ش /۱۴۱۳هـ.ق
اِمتاع الاَسْماع؛ بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع	تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد مقریزی	۸۴۵ هـ.ق	محمدعبدالحمید نمیسی	—	۱۴	عربی	محمد علی بیضون/دار الکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱۴۲۰هـ.ق/ ۱۹۹۹م
الاَنساب	عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی	۵۶۲ هـ.ق	عبدالله عمر بارودی	—	۵	عربی	دارالجنان	بیروت/لبنان	اول	۱۴۰۸هـ.ق /۱۹۸۸م
اَنساب الاَشْراف	رک: کتاب جمل من انساب الاشراف									
بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم‌السلام	علامه محمد باقر مجلسی	۱۱۱۱ هـ.ق	—	—	۱۱۰	عربی	الوفاء	بیروت/لبنان	دوم	۱۴۰۳هـ.ق/ ۱۹۸۳م
البِدْء و التاریخ	مطهر بن طاهر مقدسی	۵۰۷ هق	—	—	۶	عربی	الثقافة الدینیة	بورسعید/مصر	—	—

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
البِدایة و النِهایة	ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی	۷۷٤ هق	علی شیری	—	۱٤	عربی	دار احیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	اول	۱٤۰۸هـ.ق/ ۱۹۸۸م
البرهان فی تفسیر القرآن	سید هاشم بحرانی	۱۱۰۷ هـ.ق	مقدمه ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی نباطی فتونی	—	۸	عربی	مؤسسه اعلمی	بیروت/لبنان	اول	۱٤۱۹هـ.ق /۱۹۹۹م
بشارة المصطفیﷺ لشیعة المرتضیؑ	عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی‌القاسم طبری	٥۲٥ هـ.ق	جواد قیومی اصفهانی	—	۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	اول	۱٤۲۰هـ.ق
بَناتُ النبیﷺ اَم رَبائبُه	علامه جعفر مرتضی عاملی	معاصر	—	—	۱	عربی	دفترتبلیغات اسلامی حوزه علمیه‌قم	قم / ایران	دوم	۱٤۱٦ هـ.ق/ ۱۳۷٥ هـ.ش
تاج العروس مِنْ جواهر القاموس	سید محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی	۱۲۰٥ هـ.ق	علی شیری	—	۲۰	عربی	دار الفکر	بیروت/لبنان	—	۱٤۱٤هـ.ق/۱۹۹٤م
تاریخ ابن‌خلدون	ر.ک: **العِبَر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایّام العرب و العجم و البربر و مَنْ عاصَرَهم مِنْ ذَوِی السُلطان الاکبر**									
تاریخ الاسلام	شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی	۷٤۸ هـ.ق	عمر عبدالسلام تدمری	—	٥۲	عربی	دار الکتاب العربی	بیروت/لبنان	اول	۱٤۰۷هـ.ق/ ۱۹۸۷م
تاریخ الاُمَم و المُلوک (تاریخ طبری)	ابوجعفر محمد بن جریر طبری	۳۱۰ هـ.ق	گروهی از علما	—	۸	عربی	مؤسسه اعلمی	بیروت/لبنان	چهارم	۱٤۰۳هـ.ق/۱۹۸۳م
تاریخ خَطیب	ر.ک: **تاریخ بغداد**									
تاریخ الخَمیس فی اَحوال اَنْفُس نَفیس	حسین بن محمد بن حسن دیاربکری	۹٦٦ هـ.ق	—	—	۲	عربی	—	بیروت/لبنان	—	—
تاریخ طبری	ر.ک: **تاریخ الامم و الملوک**									
التاریخ الکبیر	محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابن مغیرة بن بردزبه بخاری جعفی	۲٥٦ هـ.ق	—	—	۸	عربی	المکتبة الاسلامیة	دیاربکر/ترکیه	—	—
تاریخ المدینة المنوّرة (اَخبار المدینة النبویة)	ابوزید عمر بن شبة نمیری بصری (ابن شبه)	۲٦۲ هـ.ق	فهیم محمد شلتوت	—	٤	عربی	دارالفکر	قم/ایران	—	۱٤۱۰هـ.ق/۱۳٦۸ هـ.ش
تاریخ الیعقوبی	احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح کاتب عباسی (یعقوبی)	۲۸٤ هـ.ق		—	۲	عربی	دار صادر	بیروت/لبنان	—	—
تاریخ بغداد (مَدینة السلام)	ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی	٤٦۳ هـ.ق	مصطفی عبدالقادر عطا	—	۱٤	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱٤۱۷هـ.ق/۱۹۹۷م
تاریخ خَلیفة بن خَیّاط	خلیفة بن خیاط عصفری	۲٤۰ هـ.ق	سهیل زکار	—	۱	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	—	—
تاریخ مدینة دمشق	علی بن حسن بن هبةالله بن عبدالله شافعی (ابن‌عساکر)	٥۷۱ هـ.ق	علی شیری	—	۷۰	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	—	۱٤۱٥هـ.ق/ ۱۹۹٥م
التِبْیان فی تفسیر القرآن	ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	٤٦۰ هـ.ق	احمد حبیب قصیر عاملی	—	۱۰	عربی	دفتر تبلیغات اسلامی	—	اول	۱٤۰۹هـ.ق
تحف العقول عن آل الرسولﷺ	ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی	سده چهارم	علی‌اکبر غفاری	—	۱	عربی	نشر اسلامی	قم/ایران	دوم	۱٤۰٤هـ.ق/ ۱۳٦۳هـ.ش
تَذْکِرَة الخَواصّ	یوسف بن قزاوغلی بن عبدالله (سبط ابن جوزی)	٦٥٤ هـ.ق	—	—	۱	عربی	شریف رضی	قم/ایران	—	۱٤۱۸هـ.ق/ ۱۳۷٦هـ.ش
التعجّب من اَغلاط العامّة فی مسألة الامامة	محمد بن علی بن عثمان کراجکی	٤٤۹ هـ.ق	فارس حسون کریم	—	۱	عربی	—	—	—	—
تفسیر ابن‌کثیر	ر.ک: **تفسیر القرآن العظیم**									
تفسیر البحر المحیط	ابوعبدالله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان اندلسی جیانی	۷٤٥ هـ.ق	عادل احمد عبدالموجود ـ علی محمد معوض	—	۸	عربی	دار الکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱٤۲۲هـ.ق/ ۲۰۰۱م
تفسیر برهان	ر.ک: **البرهان فی تفسیر القرآن**									
تفسیر الثعلبی	ر.ک: **الکشف والبیان عن تفسیر القرآن**									
تفسیر رازی	ر.ک: **التفسیر الکبیر**									
تفسیر سمعانی	منصور بن محمد سمعانی	٤۸۹هـ.ق	یاسر بن ابراهیم/ غنیم بن عباس بن غنیم	—	٦	عربی	دار الوطن	ریاض/ عربستان	اول	۱٤۱۸هـ.ق/۱۹۹۷م

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
تفسیر طبری	ر.ک: **جامع البیان عن تاویل آی القرآن**									
تفسیر العَیّاشی	محمد بن مسعود بن عَیّاش سلمی سمرقندی (عَیّاشی)	۳۲۰ هـ.ق	سید هاشم رسولی محلاتی	—	۲	عربی	المکتبة العلمیة الاسلامیة	تهران/ایران	—	—
تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن‌کثیر)	ابوالفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی (ابن‌کثیر)	۷۷۴ هـ.ق	یوسف عبدالرحمان مرعشلی	—	٤	عربی	دارالمعرفة	بیروت/لبنان	—	۱٤۱۲هـ.ق/۱۹۹۲م
التفسیر الکبیر	فخرالدین محمد بن عمر تمیمی رازی شافعی	٦۰٦ هـ.ق	—	—	۳۲	عربی	—	—	سوم	—
تفسیر القرطبی	ر.ک: **الجامع لاحکام القرآن**									
تفسیر نور الثقلین	عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی (شیخ حویزی)	۱۱۱۲ هـ.ق	سید هاشم رسولی محلاتی	—	٥	عربی	اسماعیلیان	قم/ایران	چهارم	۱٤۱۲هـ.ق/۱۳۷۰ هـ.ش
تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة	ر.ک: **وسائل الشیعة**									
تقریب المعارف	تقی بن نجم حلبی (ابوصلاح حلبی)	٤٤۷ هـ.ق	فارس تبریزیان حسون	—	۱	عربی	محقق	—	—	۱٤۱۷هـ.ق /۱۳۷٥ هـ.ش
التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید	ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ	٤٦۳ هـ.ق	مصطفی بن احمد علوی محمد عبدالکبیربکری	—	۲٤	عربی	وزارت عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیة	مغرب	—	۱۳۸۷هـ.ق
التنبیه و الإشراف	ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی	۳٤٥ هـ.ق			۱	عربی	دار صعب	بیروت/لبنان	—	—
تنقیح المَقال فی علم الرجال	شیخ عبدالله مامقانی	سده ۱٤ هـ.ق	—	—	۳	عربی	چاپ سنگی	—	—	تاریخ کتابت: ۱۳٤۹هـ.ق
تهذیب الاَحکام فی شرح المُقنعة	ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	٤٦۰ هق	سید حسن موسوی خرسان	—	۱۰	عربی	دارالکتب الاسلامیة	تهران/ایران	سوم	۱۳٦٤ هـ.ش
تهذیب التهذیب	شهاب‌الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی	۸٥۲ هـ.ق	—	—	۱۲	عربی	دار الفکر	بیروت/لبنان	اول	۱٤۰٤هـ.ق/۱۹۸٤م
تهذیب الکَمال فی اَسماء الرجال	جمال‌الدین ابوالحجاج یوسف مزی	۷٤۲ هـ.ق	بشار عواد معروف	—	۳٥	عربی	مؤسسة الرسالة	بیروت/لبنان	چهارم	۱٤۰٦هـ.ق/۱۹۸٥م
الثِقات	محمد بن حبان بن احمد ابی‌حاتم تمیمی بستی (ابن‌حبان)	۳٥٤ هـ.ق	—	—	۹	عربی	مؤسسة الکتب الثقافیة	حیدر آباد/ هندوستان	اول	۱۳۹۳هـ.ق
جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری)	ابوجعفر محمد بن جریر طبری	۳۱۰ هـ.ق	خلیل المیس ـصدقی‌جمیل العطار	—	۳۰	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	—	۱٤۱٥هـ.ق/۱۹۹٥م
الجامع الصحیح	ر.ک: **صحیح مسلم**									
الجامع الصحیح	ر.ک: **سُنَن التِرمِذی**									
جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد	محمد بن علی اردبیلی	۱۱۰۱هـ.ق	—	—	۲	عربی	مکتبة المحمدی	—	—	—
الجامع لاحکام القرآن (تفسیر القرطبی)	ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی	٦۷۱ هـ.ق	—	—	۲۰	عربی	داراحیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	دوم	۱٤۰٥هـ.ق/۱۹۸٥م
الجَمَل	محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)	٤۱۳ هـ.ق	—	—	۱	عربی	مکتبة الداوری	قم/ایران	—	—
جَمهَرة اَنساب العرب	علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی	٤٥٦ هـ.ق	گروهی از علما	—	۱	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	—	۱٤۲۱هـ.ق/ ۲۰۰۱م
جَواهر المَطالب فی مَناقب الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام	شمس‌الدین ابوالبرکات محمد بن احمد دمشقی باعونی شافعی	۸۷۱ هـ.ق	محمد باقر محمودی	—	۲	عربی	مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه	قم/ایران	اول	۱٤۱٦ هـ.ق
حِلیَة الاَبرار	سید هاشم بن سلیمان حسینی بحرانی توبلی	۱۱۰۷ هـ.ق	غلامرضا مولانا بروجردی	—	۲	عربی	مؤسسه المعارف الاسلامیه	قم/ایران	اول	۱٤۱۱هـ.ق
الخرائج والجرائح	قطب‌الدین سعید بن هبة‌الله راوندی	٥۷۳ هـ.ق	مؤسسه امام مهدی علیه‌السلام	—	۳	عربی	مؤسسه امام مهدی علیه‌السلام	قم/ایران	اول	۱٤۰۹هـ.ق

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
(الخصائص الکبری)	ر.ک: کفایة الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب									
الخِصال	ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	۳۸۱ هـ.ق	علی اکبر غفاری		۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	۱۴۰۳هـ.ق/ ۱۳۶۲ هـ.ش
الدر النظیم	یوسف بن حاتم بن فوز بن مهند شامی مشغری عاملی	۶۶۴هـ.ق	—	-	۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	—
الدّرّ المَنْثور فی التفسیر بالمأثور	جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر سیوطی	۹۱۱ هـ.ق	—	—	۶	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	—	—
الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة	صدر الدین سید علی‌خان مدنی شیرازی حسینی	۱۱۲۰ هـ.ق	سید محمد صادق بحر العلوم	—	۱	عربی	کتابخانه بصیرتی	قم/ایران	دوم	۱۳۹۷هـ.ق
الدُرَر فی اختصار المغازی و السیر	ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر	۴۶۳ هـ.ق	—	—	۱	عربی	—	—	—	—
دَعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القَضایا و الاحکام عن اهل‌بیت رسول‌الله	قاضی نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی (قاضی نعمان مغربی)	۳۶۳ هـ.ق	آصف بن علی اصغر فیضی	—	۲	عربی	دارالمعارف	قاهره/مصر	—	۱۳۸۳هـ.ق/۱۹۶۳م
دلائل الامامة	محمد بن جریر بن رستم طبری	سده ٤ هـ.ق	موسسه بعثت	—	۱	عربی	موسسه بعثت	قم/ایران	اول	۱۴۱۳هـ.ق
دلائل الصدق لنهج الحق	محمد حسین مظفر	معاصر	مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث	—	٤	عربی	مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث	دمشق/ سوریه	اول	۱۴۲۳هـ.ق/ ۱۳۸۱ هـ.ش
دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة	ابوبکر احمد بن علی بن حسین بیهقی	۴۵۸ هـ.ق	عبدالمعطی قلعجی	—	۷	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱۴۰۵هـ.ق/۱۹۸۵م
ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی	محب‌الدین ابوالعباس احمد بن عبدالله بن محمد مکی (محب‌الدین طبری)	۶۹۴ هـ.ق	—	—	۱	عربی	مکتبة القدسی	قاهره/مصر	—	۱۳۵۶هـ.ق
رجال الطوسی	ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	۴۶۰ هـ.ق	جواد قیومی اصفهانی	—	۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	۱۴۱۵ هـ.ق
رجال کَشّی	ر.ک: اختیار معرفة الرجال									
رسائل المرتضی	شریف مرتضی	٤٣٦	سید احمد حسینی / سید مهدی رجائی	—	٤	عربی	دار القرآن الکریم/ مدرسه آیةالله العظمی گلپایگانی	قم/ایران	—	۱۴۰۵ هـ.ق
روضة الواعظین	محمد بن فتال نیشابوری	۵۰۸ هـ.ق	سیدمهدی خرسان	—	۱	عربی	شریف رضی	قم/ایران	—	—
سُبُل الهُدی و الرَشاد فی سیرة خَیْر العِباد	محمد بن یوسف صالحی شامی	۹۴۲ هـ.ق	عادل احمد عبدالموجود ـ علی محمد معوض	—	۱۴	عربی	دار الکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۴هـ.ق/ ۱۹۹۳م
سُنَن ابی‌داود	ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی	۲۷۵ هـ.ق	سعیدمحمد اللحام	—	۲	عربی	دارالفکر	—	اول	۱۴۱۰م/ ۱۹۹۰م
سُنَن التِرمِذی (الجامع الصحیح)	ابوعیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی	۲۷۹ هـ.ق	عبدالوهاب عبداللطیف	—	۵	عربی	دار الفکر	بیروت/لبنان	دوم	۱۴۰۳هـ.ق/۱۹۸۳م
السُنَن الکبری	ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی	۳۰۳ هـ.ق	عبدالغفار سلیمان بنداری ـ سید حسن کسروی	—	۶	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۱هـ.ق/۱۹۹۱م
سِیر اَعلام النُبلاء	شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی	۷۴۸ هـ.ق	شعیب الارنؤوط ـ حسین الاسد	—	۲۳	عربی	مؤسسه الرساله	بیروت/لبنان	نهم	۱۴۱۳هـ.ق/۱۹۹۳م
سیره ابن هشام	ر.ک: السیرة النبویة (سیره ابن هشام)									
سیرة الأمین المأمون	ر.ک: السیرة الحلبیة فی سیرة الأمین المأمون									
السیرة الحلبیة فی سیرة الأمین المأمون	علی بن برهان‌الدین حلبی	۱۰۴۴ هـ.ق	—	—	۳	عربی	دار المعرفه	بیروت/لبنان	—	۱۴۰۰ هـ.ق
سیره دَحْلان	ر.ک: السیرة النبویة و الآثار المحمدیة									
السیرة النبویة (سیره ابن هشام)	ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری	۲۱۸ هـ.ق	محمد محیی الدین عبدالحمید	—	٤	عربی	محمد علی صبیح و فرزندان	قاهره/مصر	—	۱۳۸۳هـ.ق/ ۱۹۶۳م

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
السیرة النبویة و الآثار المحمدیة	احمد بن زینی بن احمد دحلان مکی (زینی دحلان)	۱۳۰٤ هـ.ق	—	—	۲	عربی	داراحیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	—	۱۹۹٥م
الشافی فی الامامة	شریف رضی	٤۳٦ هـ.ق	—	—	٤	عربی	مؤسسه الصادق	تهران/ایران	دوم	۱٤۱۰هـ.ق
شرح اِحْقاق الحق	سید نور الله حسینی مَرْعَشی شوشتری	۱٤۱۱ هـ.ق	سید شهاب‌الدین مَرْعَشی نجفی/ تصحیح: سید ابراهیم میانجی	—	۳۳	عربی	کتابخانه آیت‌الله مَرْعَشی نجفی	قم/ایران	—	—
شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار	قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی	۳٦۳ هـ.ق	سید محمد حسینی جلالی	—	۳	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	دوم	۱٤۱٤هـ.ق
شرح المقاصد فی علم الکلام	تفتازانی	۷۹۱ هـ.ق	—	—	۲	عربی	دارالمعارف النعمانیه	پاکستان	اول	۱٤۰۱هـ.ق / ۱۹۸۱م
شرح نهج البلاغة	عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید مدائنی (ابن ابی‌الحدید)	٦٥٦ هـ.ق	محمد ابوالفضل ابراهیم	—	۲۰	عربی	دار احیاء الکتب‌العربیة (عیسی البابی حلبی و شرکا)	—	اول	۱۳۷۸هـ.ق/۱۹٥۹م
شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم	عبیدالله بن احمد (حاکم حسکانی)	سده ٥ هـ.ق	محمد باقر محمودی	—	۲	عربی	مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی/مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه	تهران/ایران	اول	۱٤۱۱هـ.ق/۱۹۹۰م
الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة	اسماعیل بن حماد جوهری	۳۹۳ هـ.ق	احمد عبدالغفور عطار	—	٦	عربی	دار العلم للملایین	بیروت/لبنان	چهارم	۱٤۰۷هـ.ق/۱۹۸۷م
صحیح ابن‌حبان بترتیب ابن بلبان	علی بن بلبان فارسی	۷۳۹ هـ.ق	شعیب الارنؤوط	—	۱٦	عربی	مؤسسة الرسالة	—	دوم	۱٤۱٤هـ.ق/۱۹۹۳م
صحیح البخاری	محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابن المغیرة بن بردزبه بخاری جعفی	۲٥٦ هـ.ق	—	—	۸	عربی	دارالفکر	—	—	۱٤۰۱هـ.ق/۱۹۸۱م
صحیح مُسْلم	ابوالحسین مسلم بن حجّاج ابن مسلم قشیری نیشابوری	۲٦۱ هـ.ق	—	—	۸	عربی	دار الفکر	بیروت/لبنان	—	—
الصحیح من سیرة النبی الاعظمﷺ	علامه سید جعفر مرتضی عاملی	معاصر	-	-	۳٥	عربی	دارالحدیث	قم/ایران	دوم	۱٤۲۸هـ.ق/۲۰۰۷م/ ۱۳۸٦ه.ش
الصراط المستقیم الی مُسْتحِقّی التقدیم	علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی	۸۷۷ هـ.ق	محمد باقر بهبودی	—	۳	عربی	المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة	تهران/ایران	اول	۱۳۸٤هـ.ق
طبقات الشافعیة الکبری	تاج‌الدین ابوالنصر عبدالوهاب بن علی سبکی	۷۷۱ هـ.ق	محمود محمد طناحی- عبدالفتاح‌محمد الحلو	—	۱۰	عربی	هجر	—	دوم	۱٤۱۳هـ.ق
الطبقات الکبری	محمد بن سعد	۲۳۰ هـ.ق	—	—	۸	عربی	دار صادر	بیروت/لبنان	—	—
العِبَر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و مَنْ عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)	عبدالرحمان بن خلدون مغربی	۸۰۸ هـ.ق	—	—	۸	عربی	دار احیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	چهارم	—
عِلَل الشرائع	محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	۳۸۱ هـ.ق	سید محمد صادق بحر العلوم	—	۲	عربی	الحیدریه	نجف/عراق	—	۱۳۸٥هـ.ق/۱۹٦٦م
عُمْدَة القاری (شرح صحیح بخاری)	محمود بن احمد عینی	۸٥٥ هـ.ق	—	—	۲٥	عربی	داراحیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	—	—
عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار (العُمْدَه)	یحیی بن حسن اسدی حلی (ابن‌بطریق)	٦۰۰ هـ.ق	—	—	۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	۱٤۰۷هـ.ق
عیون اخبار الرضاؑ	محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	۳۸۱ هـ.ق	حسین اعلمی	—	۲	عربی	مؤسسه اعلمی	بیروت/لبنان	—	۱٤۰٤هـ.ق/ ۱۹۸٤م

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
الغارات	ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی	۲۸۳هـ.ق	سید جلال الدین حسینی ارموی	—	۲	عربی	—	—	—	—
غاية المرام	سید هاشم بحرانی موسوی توبلی	۱۱۰۷ هـ.ق	سید علی عاشور	—	۷	عربی	—	—	—	—
الغَدير فی الکتاب و السنة و الادب	شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی (علامه امینی)	۱۳۹۲ هـ.ق	—	—	۱۱	عربی	دارالکتاب العربی	بیروت/لبنان	چهارم	۱۳۹۷هـ.ق/۱۹۷۷م
فتح الباری (شرح صحیح بخاری)	ابوالفضل احمد بن علی بن حَجَر عسقلانی (ابن‌حجر)	۸۵۲ هـ.ق	—	—	۱۳	عربی	دارالمعرفه	بیروت/لبنان	دوم	—
فتح القدير (الجامع بین فنی الرواية والدراية من علم التفسير)	محمد بن علی بن محمد شوکانی	۱۲۵۰ هـ.ق	—	—	۵	عربی	عالم الکتب	بیروت/لبنان	—	—
الفتوح	احمد بن اعثم کوفی	۳۱۴ هـ.ق	علی شیری	—	۸	عربی،	دارالاضواء	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۱هـ.ق
فتوح البلدان	احمد بن یحیی بن جابر بلاذری	۲۷۹ هـ.ق	صلاح الدین منجد	—	۳	عربی	النهضة المصرية	قاهره/ مصر	—	۱۹۵۶م
فرائد السمطين فی فضائل المرتضی و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم علیهم‌السلام	ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی	۷۲۲ هـ.ق	—	—	۲	عربی	مؤسسه محمودی	بیروت		۱۹۷۸م
فرهنگ فارسی معین	محمد معین	معاصر	—	—	۶	فارسی	امیر کبیر	تهران/ایران	هشتم	۱۳۷۱ هـ.ش
الفصول المهمة فی معرفة الائمة	علی بن محمد احمد مالکی مکی (ابن صباغ)	۸۵۵ هـ.ق	سامی غریری	—	۲	عربی	دار الحديث	قم/ایران	اول	۱۴۲۲هـ.ق
فضائل امیر المومنین	ابن‌عقده کوفی	۳۳۳ هـ.ق	عبدالرزاق‌محمد حسین‌فیض الدین	—	۱	عربی	—	—	—	—
قُرب الاسناد	ابوالعباس عبدالله بن جعفر حِمْیری	۳۰۰ ه.ق	مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام لاحياء التراث	—	۱	عربی	مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام لاحياء التراث	قم/ایران	یکم	۱۴۱۳هـ.ق
قصص الانبياء	قطب‌الدین سعید بن هبة‌الله راوندی	۵۷۳ هـ.ق	غلامرضا عرفانیان یزدی خراسانی	—	۱	عربی	الهادی	قم/ ایران	اول	۱۴۱۸هـ.ق/ ۱۳۷۶هـ.ش
الکافی	محمد بن یعقوب کلینی رازی	۳۲۹ هـ.ق	علی‌اکبر غفاری	—	۸	عربی	دار الکتب الاسلامیة	تهران/ایران	پنجم	۱۳۶۳ هـ.ش
الکامل فی التاریخ	علی بن ابی‌الکرام محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی (ابن اثیر)	۶۳۰ هـ.ق	—	—	۱۲	عربی	دار صادر	بیروت/ ایران	—	۱۳۸۶هـ.ق/ ۱۹۶۶م
کتاب جُمَل من اَنْساب الاشراف (انساب الاشراف)	احمد بن یحیی بن جابر بلاذری	۲۷۹ هـ.ق	سهیل زکار ـ ریاض زرکلی	—	۱۳	عربی	دار الفکر	بیروت/لبنان	اول	۱۴۱۷هـ.ق / ۱۹۹۶م
کشف الغُمّة فی معرفة الائمة	ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح اربلی	۶۹۳ هـ.ق	—	—	۳	عربی	دار الاضواء	بیروت/لبنان	دوم	۱۴۰۵ هـ.ق/ ۱۹۸۵م
الکشف والبيان عن تفسير القرآن (تفسير الثعلبی)	ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری	۴۲۷ هـ.ق	ابومحمد بن عاشور ـ نظیر الساعدی	—	۱۰	عربی	دار احیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	اول	۱۴۲۲هـ.ق/ ۲۰۰۲م
کفاية الطالب اللبيب فی خصائص الحبيب (الخصائص الکبری)	جلال‌الدین عبدالرحمان بن ابی‌بکر سیوطی	۹۱۱ هـ.ق	—	—	۲	عربی	دار الکتب العلميه	بیروت	اول	۱۴۰۵هـ.ق/۱۹۸۵م
کفاية الطالب فی مَناقب امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام	یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی	۶۵۸ هـ.ق	—	—	۱	عربی	الغری	نجف/عراق	—	۱۹۳۷ م
کنز العُمّال فی سنن الاقوال والافعال	علی المتقی بن حسام الدین هندی	۹۷۵ هـ.ق	بکری حیانی و صفوة السقا	—	۱۶	عربی	مؤسسه الرساله	بیروت/لبنان	—	۱۴۰۹هـ.ق / ۱۹۸۹م
لسان الميزان	احمد بن علی بن‌حجر عسقلانی	۸۵۲ هـ.ق	—	—	۷	عربی	مؤسسه اعلمی	بیروت/لبنان	دوم	۱۳۹۰هـ.ق / ۱۹۷۱م
لغت نامه دهخدا	علی اکبر دهخدا	معاصر	—	—	۱۴	فارسی	دانشگاه تهران	تهران/ایران	اول	۱۳۷۲هـ.ش

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
المبسوط فی فقه الامامیة	ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)	٤٦٠ هق	سید محمد تقی کشفی	—	٨	عربی	المکتبة المرتضویة لاحیاء آثار الجعفریة	تهران/ایران	سوم	١٣٨٧هـ.ق
مجمع البیان فی تفسیر القرآن	ابوعلی فضل بن حسن طبرسی	٥٤٨ هـ.ق	لجنة من العلماء والمحققین الاخصائیین	—	١٠	عربی	مؤسسه اعلمی	بیروت/لبنان	اول	١٤١٥هـ.ق/١٩٩٥م
مجمع الزوائد و منبع الفوائد،	نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی	٨٠٧ هـ.ق	—	—	١٠	عربی	دارالکتب العلمیه	بیروت/لبنان	—	١٤٠٨هـ.ق/١٩٨٨م
المحاسن و المساوی	ابراهیم بن محمد بیهقی	٣٢٠ هـ.ق	—	—	١	عربی	دارصادر	بیروت/لبنان	—	١٣٩٠هـ.ق/١٩٧٠م
مختصر تاریخ دمشق	محمد بن مکرم (ابن‌منظور)	٧١١هـ.ق	روحیة النحاس/ ریاض عبدالحمید مراد/محمد مطیع حافظ	—	٢٩	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	اول	١٤٠٤هـ.ق/١٩٨٤م
المُراجعات	سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی	معاصر	حسین راضی	—	١	عربی	—	بیروت/لبنان	دوم	١٤٠٢هـ.ق/ ١٩٨٢م
مُرُوجُ الذَّهَب و مَعادِن الجوهر	ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی	٣٤٦ هـ.ق	یوسف اسعد داغر		٤	عربی	دارالهجرة	قم/ایران	دوم	١٤٠٩هـ.ق
مستدرکات علم رجال الحدیث	شیخ علی نمازی شاهرودی	١٤٠٥ هـ.ق	—	—	٨	عربی	پسر مؤلف	شفق / تهران	اول	١٤١٢هـ.ق
مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل	میرزا حسین نوری طبرسی	١٣٢٠ هـ.ق	مؤسسه آل البیت(ع) لاحیاء التراث	—	١٨	عربی	مؤسسه آل البیت(ع) لاحیاء التراث	بیروت/لبنان	اول	١٤٠٨هـ.ق/١٩٨٧م
مُستدرک سفینه البحار	شیخ علی نمازی شاهرودی	معاصر	شیخ حسن بن علی نمازی	—	١٠	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	١٤١٩هـ.ق
المُستدرک علی الصحیحین	محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه (حاکم نیشابوری)	٤٠٥ هـ.ق	یوسف عبدالرحمان مرعشلی	—	٤	عربی	دارالمعرفة	بیروت/لبنان	—	—
المسترشد فی امامة امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع)	محمد بن جریر بن رستم طبری	اوایل سده چهارم	شیخ احمد محمودی	—	١	عربی	مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانبور	قم/ایران	یکم	—
مسند الامام احمد بن حنبل (مسند احمد)	احمد بن حنبل	٢٤١ هـ.ق	—	—	٦	عربی	دار صادر	بیروت/لبنان	—	—
المُصنّف	ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی	٢١١ هـ.ق	حبیب الرحمان اعظمی	—	١١	عربی	—	—	—	—
المُصنّف فی الاحادیث و الآثار	ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه کوفی عبسی	٢٣٥ هـ.ق	سعید اللحام	—	٨	عربی	دارالفکر	بیروت/لبنان	اول	١٤٠٩هـ.ق/١٩٨٩م
مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول	محمد بن طلحه شافعی	٦٥٢ هـ.ق	ماجدبن‌احمد عطیه	—	١	عربی	—	—	—	—
المَعارف	ابن‌قتیبه	٢٧٦ هـ.ق	ثروت عکاشه	—	١	عربی	دارالمعارف	قاهره/مصر	—	—
معانی الاخبار	ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	٣٨١ هـ.ق	علی‌اکبر غفاری	—	١	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	—	١٣٧٩هـ.ق/ ١٣٣٨ هـ.ش
معجم البلدان	ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی	٦٢٦ هـ.ق			٥	عربی	داراحیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	—	١٣٩٩هـ.ق/١٩٧٩م
المعجم الکبیر	ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی	٣٦٠ هـ.ق	حمدی عبدالمجید السلفی	—	٢٥	عربی	دار احیاء التراث العربی	—	دوم	—
معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة	سید ابوالقاسم موسوی خوئی	معاصر	—	—	٢٤	عربی	—	—	پنجم	١٤١٣هـ.ق/١٩٩٢م
معجم قبائل العرب القدیمة والحدیثة	عمر رضا کَحّاله	معاصر			٥	عربی	مؤسسة الرساله	بیروت/لبنان	هفتم	١٤١٤هـ.ق

نام کتاب	پدیدآورنده	درگذشته	محقق	مترجم	شمار مجلدات	زبان	ناشر	محل نشر	نوبت چاپ	سال چاپ
المَغازی	محمد بن عمر بن واقد (واقدی)	۲۰۷ هـ.ق	دکتر مارسدن	—	۲	عربی	دفترتبلیغات اسلامی	قم/ایران	دوم	۱۴۱۸هـ.ق/۱۳۷۶ هـ.ش
المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام	جواد علی	معاصر	—	—	۱۰	عربی	شریف رضی	قم/ایران	اول	۱۳۸۰ هـ.ش
مَکاتیب الرسولﷺ	علی احمدی میانَجی	معاصر	—	—	٤	عربی	دارالحدیث	تهران/ایران	اول	۱٤۱۹ه . ق
مَن لا یَحْضُرُه الفَقیه	ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)	۳۸۱ هـ.ق	علی اکبر غفاری	—	٤	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	دوم	—
المَناقب	موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی	٥٦۸ هـ.ق	شیخ مالک محمودی	—	۱	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	دوم	۱٤۱٤هـ.ق
مناقب آل ابی‌طالب	محمد بن علی بن شهرآشوب	٥۸۸ هـ.ق	جمعی از اساتید نجف اشرف	—	۳	عربی	کتابخانه الحیدریه	نجف/عراق	—	۱۳۷٦ هـ.ش/ ۱۹٥٦م
مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالبؑ	محمد بن سلیمان کوفی	سده ۳ هـ.ق	شیخ محمد باقر محمودی	—	۲	عربی	مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة	قم/ایران	اول	۱٤۱۲هـ.ق
المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک	عبدالرحمان بن علی بن محمد بن جوزی	٥۹۷ هـ.ق	محمد عبدالقادر عطا ـ مصطفی عبدالقادر عطا	—	۱۹	عربی	دار الکتب العلمیه	بیروت/لبنان	اول	۱٤۱۲هـ.ق/۱۹۹۲م
مَواقِف الشیعة	آیت‌الله علی احمدی میانجی	معاصر	—	—	۳	عربی	جامعه مدرسین حوزه علمیه قم	قم/ایران	اول	۱٤۱٦هـ.ق
میزان الاعتدال	محمد بن احمد بن عثمان ذهبی	۷٤۸ هـ.ق	علی محمد بجاوی	—	٤	عربی	دار المعرفة	بیروت/لبنان	اول	۱۳۸۲هـ.ق /۱۹٦۳م
نسب قریش	مصعب بن عبدالله بن مصعب زبیری	۲۳٦ هـ.ق	لیفی بروفنسال	—	۱	عربی	دارالمعارف	قاهره/ مصر	_	۱۹٥۳م
نظم دررالسمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین	جمال‌الدین محمد بن یوسف بن حسن بن محمد زرندی حنفی مدنی	۷٥۰ هـ.ق	—	—	۱	عربی	کتابخانه امام	—	اول	۱۳۷۷هـ.ق/۱۹٥۸م
نهایة الارب فی فنون الادب	شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب نویری	۷۳۳ هـ.ق			۲۷	عربی	وزارت فرهنگ	قاهره/مصر	_	_
النهایة فی غریب الحدیث و الاثر	مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی (ابن اثیر)	٦۰٦ هـ.ق	طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی		٥	عربی	اسماعیلیان	قم/ایران	چهارم	۱۳٦٤ هـ.ش
نهج الایمان	علی بن یوسف بن جبر (ابن جبر)	ق ۷ هـ.ق	سید احمد حسینی	—	۱	عربی	مجتمع امام هادیؑ	مشهد / ایران	اول	۱٤۱۸هـ.ق
نهج البلاغة	امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالبؑ	٤۰ هـ.ق	شیخ محمد عبده		٤	عربی	دار الذخائر	قم/ایران	اول	۱٤۱۲هـ.ق/ ۱۳۷۰ هـ.ش
نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة	محمد باقر محمودی	معاصر	—	—	۸	عربی	مؤسسه التضامن الفکری	بیروت/لبنان	اول	۱۳۸۷هـ.ق/۱۹٦۸م
الوافی بالوفیات	صفدی	۷٦٤ هـ.ق	احمد ارناؤوط ـ ترکی مصطفی	—	۲۷	عربی	دار احیاء التراث	بیروت/لبنان	_	۱٤۲۰هـ.ق / ۲۰۰۰م
وسائل الشیعة	شیخ محمد بن حسن حر عاملی	۱۱۰٤هـ.ق	مؤسسه آل البیتؑ لاحیاء التراث	—	۳۰	عربی	مؤسسه آل البیتؑ لاحیاء التراث	قم/ایران	دوم	۱٤۱٤هـ.ق
وَفاء الوفاء بأخبار دارالمُصطفی	علی بن احمد سَمْهودی	۹۱۱ هـ.ق	محمد محیی‌الدین عبدالحمید	—	٤ جلد در ۲ مجلد	عربی	دار احیاء التراث العربی	بیروت/لبنان	سوم	۱٤۰۱هـ.ق/۱۹۸۱م
وقعة صِفّین	نصر بن مزاحم منقری	۲۱۲ هـ.ق	عبدالسلام محمد هارون	—	۱	عربی	المؤسسة العربیة الحدیثة	قاهره/مصر	دوم	۱۳۸۲هـ.ق
الهدایة الکبری	حسین بن حمدان خصیبی	۳۳٤ هـ.ق	—	—	۱	عربی	بلاغ	بیروت/لبنان	چهارم	۱٤۱۱هـ.ق/۱۹۹۱م
ینابیع المودّة لذوی القُربی	سلیمان بن ابراهیم قُندوزی حنفی	۱۲۹٤ هـ.ق	سید علی جمال اشرف حسینی	—	۳	عربی	اسوه	قم/ایران	اول	۱٤۱٦هـ.ق